عقیده در پرتو قرآن و سنت (5)

قيامت صغری

و

علایم قیامت کبری

نویسنده:

دکتر عمر سلیمان اشقر

## b4

# 

# فهرست موضوعات

[پیشگفتار 1](#_Toc231131203)

[باب اول: قيامت صغری 7](file:///E:\کارهای%20کتب\در%20حال%20انجام\qeyamat-soghra-ashqar-word\qeyamat-soghra-ashqar-word%20final.doc#_Toc231131204)

[فصل اول: تعريف و توضيح 9](#_Toc231131206)

[مبحث اول: تعریف قیامت صغری 9](#_Toc231131207)

[مبحث دوم: عالم برزخ 11](#_Toc231131208)

[مبحث سوم: مرگ 12](#_Toc231131209)

[مطلب اول: معني لغوي و اصطلاحي مرگ 12](#_Toc231131210)

[مطلب دوم: مرگ بزرگ و کوچک 13](#_Toc231131211)

[مطلب سوم: مرگ گریز ناپذیر است 14](#_Toc231131212)

[مطلب چهارم: مرگ زمان مشخصي دارد 16](#_Toc231131213)

[مطلب پنجم: زمان مرگ براي ما مشخص نيست 17](#_Toc231131214)

[فصل دوم: سكرات مرگ 19](#_Toc231131215)

[مبحث اول: درباره حضور فرشتگان مرگ 19](#_Toc231131216)

[مبحث دوم: سكرات مرگ 27](#_Toc231131217)

[مبحث سوم: انسان موقع سكرات آرزوي برگشتن می‌کند 31](#_Toc231131219)

[مبحث چهارم: سرور و شادی مومن با ديدار پروردگارش 33](#_Toc231131220)

[مبحث پنجم: حضور شيطان هنگام مرگ 35](#_Toc231131221)

[مبحث ششم: عوامل بد فرجامی 38](#_Toc231131222)

[مبحث هفتم: مخیر شدن پیامبران هنگام مرگ 45](#_Toc231131223)

[فصل سوم: بیرون آمدن روح، پرواز به سوی ملکوت أعلی است 47](#_Toc231131224)

[فصل چهارم: قبر 53](#_Toc231131225)

[مبحث اول: هول و هراس قبر 53](#_Toc231131226)

[مبحث دوم: فشردن قبر 55](#_Toc231131228)

[مبحث سوم: عذاب قبر 57](#_Toc231131229)

[مطلب اول: کیفیت عذاب قبر 57](#_Toc231131230)

[مطلب دوم: آيا كافر در قبر عذاب داده مي‌شود؟ 59](#_Toc231131231)

[مطلب سوم: آيا انسانهاي غير مكلف تعذیب داده مي‌شوند؟ 60](#_Toc231131232)

[مبحث چهارم: عذاب و نعمت هاي قبر 62](#_Toc231131233)

[مطلب اول: احاديث عذاب و نعمت‌هاي قبر متواتر هستند 62](#_Toc231131234)

[مطلب دوم: ویژگی عذاب و نعمت‌های قبر 69](#_Toc231131237)

[مطلب سوم: آيا مسلمانان در قبرهایشان عذاب داده مي‌شوند؟ 72](#_Toc231131238)

[مطلب چهارم: اسباب عذاب قبر 72](#_Toc231131239)

[مطلب پنجم: نجات یافتگان از عذاب و فتنه قبر 86](#_Toc231131240)

[مطلب ششم: كساني كه از فتنه و عذاب قبر در امان هستند 90](#_Toc231131241)

[مبحث پنجم: پند آموزی از مرگ 93](#_Toc231131242)

[مطلب اول: مرگ بزرگترين عبرت است 93](#_Toc231131243)

[مطلب دوم: انديشيدن پيرامون مرگ 93](#_Toc231131247)

[مطلب سوم: نمونه‎اي از پندهاي پند آموزان 95](#_Toc231131248)

[مطلب چهارم: نمونه‎ای از پند شاعران 100](#_Toc231131249)

[مطلب پنجم: تأثير ياد مرگ در اصلاح كردن نفس 104](#_Toc231131250)

[فصل پنجم: روح و نفس 107](#_Toc231131251)

[مبحث اول: تعريف و بيان 107](#_Toc231131253)

[مبحث دوم: آیا روح کیفیت معلومی‌دارد؟ 109](#_Toc231131254)

[مبحث سوم: استقلال روح از بدن 110](#_Toc231131255)

[مبحث چهارم: محل استقرار روح در بدن 114](#_Toc231131256)

[مبحث پنجم: روح مخلوق است 114](#_Toc231131257)

[مبحث ششم: شبهه قائلین به مخلوق نبودن روح 119](#_Toc231131258)

[مبحث هفتم: انواع نفس 123](#_Toc231131259)

[مبحث هشتم: آيا نفس مي‌ميرد؟ 125](#_Toc231131260)

[مبحث نهم: جایگاه روح در عالم برزخ 126](#_Toc231131261)

[مبحث دهم: اشکال و جواب 130](#_Toc231131262)

[مبحث يازدهم: عذاب برزخ برای روح است یا بدن؟ 132](#_Toc231131263)

[مبحث دوازدهم: آیا روح از دنیا خبر دارد؟ 133](#_Toc231131264)

[باب دوم: نشانه های قيامت 138](file:///E:\کارهای%20کتب\در%20حال%20انجام\qeyamat-soghra-ashqar-word\qeyamat-soghra-ashqar-word%20final.doc#_Toc231131265)

[فصل اول: زمان قيامت 139](#_Toc231131267)

[مبحث اول: آمدن قیامت قطعی است 139](#_Toc231131268)

[مبحث دوم: قيامت نزديك است 143](#_Toc231131269)

[مبحث سوم: زمان قیامت مجهول است 147](#_Toc231131270)

[مبحث چهارم: راز پنهانی زمان قوع قیامت 149](#_Toc231131271)

[مبحث پنجم: پرداختن به تعيين زمان فرا رسيدن قيامت جايز نیست 150](#_Toc231131272)

[مبحث ششم: اشكالاتي پيرامون تعيين تاريخ وقوع قيامت 154](#_Toc231131273)

[مبحث هفتم: تعريف اشراط و علامات قیامت 158](#_Toc231131274)

[مبحث هشتم: فايده گفتگو درباره اشراط و امورغیبی مربوط به آينده 159](#_Toc231131275)

[مبحث نهم: انواع نشانه‎های قيامت 167](#_Toc231131276)

[فصل اول: علايمی‌که واقع شده‌اند 171](#_Toc231131277)

[مبحث اول: بعثت و وفات رسول‎اللهص 171](#_Toc231131279)

[مبحث دوم: شکاف بر داشتن ماه 172](#_Toc231131280)

[مبحث سوم: آتش حجاز که گردن شترهای بصره را روشن کرد 174](#_Toc231131281)

[مبحث چهارم: متوقف شدن جزيه و خراج 186](#_Toc231131282)

[فصل دوم: درباره علائمي‌كه تحقق يافته و ادامه دارند يا اينكه بعد از تحقق ممكن است بار ديگر تكرار شوند 189](#_Toc231131283)

[مبحث اول: جنگ و پیروزی 189](#_Toc231131285)

[مبحث دوم: ظاهر شدن دجال‎ها و مدعيان نبوت 196](#_Toc231131286)

[مبحث سوم: فتنه‌ها 198](#_Toc231131287)

[مطلب اول: بر حذر بودن از فتنه‌ها 198](#_Toc231131288)

[مطلب دوم: نمونه‌هايي از این فتنه‎ها 202](#_Toc231131289)

[مطلب سوم: نحوه رهايي از فتنه‎ها 205](#_Toc231131290)

[مطلب چهارم: محل انتشار فتنه‎ها 210](#_Toc231131291)

[مبحث چهارم: سپردن مسئوليت به نا اهلان 213](#_Toc231131292)

[مبحث پنجم: فساد مسلمانان 217](#_Toc231131293)

[مبحث ششم: برده کردن مادران، فخر فروشی فقراء و کاخ نشینی چوپان 219](#_Toc231131294)

[مبحث هفتم: دشمنی همه ملتها با امت اسلامی 221](#_Toc231131295)

[مبحث هشتم: رانش و پرتاب زمین و مسخ‌هایی که خداوند بوسیله آنها برخی از این امت را مجازات می‌كند 224](#_Toc231131297)

[مبحث نهم: افزایش ثروت 227](#_Toc231131298)

[مبحث دهم: سلام گفتن به آشنايان، ‌گسترش تجارت و قطع صله رحم 229](#_Toc231131299)

[مبحث يازدهم: مختل شدن معيارها و ملاك ها 230](#_Toc231131300)

[مبحث دوازدهم: پليس‌ها در آخر زمان مردم را شلاق مي‌زنند 231](#_Toc231131301)

[فصل سوم: علایمي‌كه هنوز ظاهر نشده‎اند 233](#_Toc231131302)

[مبحث اول: متحول شدن جزيرة العرب به باغ‌ها و جویبارها 233](#_Toc231131304)

[مبحث دوم: پر نور شدن ماه 234](#_Toc231131305)

[مبحث سوم: حرف زدن درندگان و جمادات با انسان‌ها 235](#_Toc231131306)

[مبحث چهارم: پرده برداشتن فرات از كوه طلايي 237](#_Toc231131307)

[مبحث پنجم: ظاهر شدن گنج‌های مخفی 239](#_Toc231131308)

[مبحث ششم: محاصره شدن مسلمانان در مدينه 240](#_Toc231131309)

[مبحث هفتم: رسيدن جهجاه به پادشاهی 240](#_Toc231131310)

[مبحث هشتم: فتنه احلاس، دهماء و دهيماء 242](#_Toc231131311)

[مبحث نهم: ظهور امام مهدي 244](#_Toc231131312)

[مطلب اول: نصوصي كه معرف امام مهدي هستند 244](#_Toc231131313)

[مطلب دوم: درجه صحت احاديث مهدي 247](#_Toc231131314)

[مطلب سوم: دیدگاههای فرق اسلامي ‌در باره امام مهدي 248](#_Toc231131315)

[مطلب چهارم: زمان ظهور مهدي 251](#_Toc231131316)

[مطلب پنجم: آيا مهدي همان خليفه‎ای است كه در عهد او مال و ثروت زياد مي‌شود؟ 253](#_Toc231131317)

[فصل چهارم: بزرگترین نشانه‎ها 255](#_Toc231131318)

[ترتیب نشانه‎ها بر اساس وقوعشان 255](#_Toc231131320)

[مبحث اول: دخان 259](#_Toc231131321)

[مبحث دوم: فتنه دجال 263](#_Toc231131322)

[مطلب اول: فتنه دجال بزرگترين فتنه در تاريخ بشر است 263](#_Toc231131323)

[مطلب دوم: علت نام نهادن او به مسیح دجال 265](#_Toc231131324)

[مطلب سوم: اوضاع مسلمانان در زمان ظهور دجال 265](#_Toc231131325)

[مطلب چهارم: قحطي و گرسنگي قبل از ظهور دجال 271](#_Toc231131326)

[مطلب پنجم: ويژگيها و علائم دجال 272](#_Toc231131327)

[مطلب ششم: دعواي ربوبيت او باطل است 276](#_Toc231131328)

[مطلب هفتم: امكانات و وسائل فتنه دجال 277](#_Toc231131329)

[مطلب هشتم: محل ظهور دجال 282](#_Toc231131330)

[مطلب نهم: مدت زمان ماندگاری او بر روي زمين 282](#_Toc231131331)

[مطلب دهم: پيروان دجال 283](#_Toc231131332)

[مطلب يازدهم: محفوظ ماندن مكه و مدينه منوره از دجال 284](#_Toc231131333)

[مطلب دوازدهم: راه نجات از دجال 285](#_Toc231131334)

[مطلب سيزدهم: هلاك شدن و خاتمه دادن به فتنه دجال و نابودی پیروان یهودی او 288](#_Toc231131335)

[مطلب چهاردهم: عقيده اهل سنت درباره دجال 290](#_Toc231131336)

[مطلب پانزدهم: دجال و ابن صياد 291](#_Toc231131337)

[مطلب شانزدهم: دجال در حديث تميم داري 295](#_Toc231131338)

[مبحث سوم: نزول حضرت عيسي 299](#_Toc231131339)

[مطلب اول: زمان فرود آمدن عيسي بن مريم 301](#_Toc231131340)

[مطلب دوم: عيسي بعد از نازل شدن بر مبناي چه چيزي حكم مي‌كند؟ 302](#_Toc231131341)

[مطلب سوم: خاتمه دادن عيسي به فتنه دجال 304](#_Toc231131342)

[مطلب چهارم: وظيفه عيسي بعد از كشتن دجال و نابودی ياجوج و ماجوج 306](#_Toc231131343)

[مطلب پنجم: خلاصه نصوص در مورد عيسي 308](#_Toc231131344)

[مطلب ششم: زندگي مرفه بعد از عيسي مسيح 310](#_Toc231131345)

[مطلب هفتم: مدت اقامت حضرت عيسي بر روي زمين 311](#_Toc231131346)

[مطلب هشتم: فضيلت همراهي عيسي 312](#_Toc231131347)

[مبحث چهارم: خروج يأجوج و مأجوج 313](#_Toc231131348)

[مبحث پنجم: از بين رفتن اسلام و قرآن و نابود شدن بزرگان 321](#_Toc231131349)

[مبحث ششم: بازگشت به جاهلیت و بت پرستی 324](#_Toc231131350)

[مبحث هشتم: منهدم شدن كعبه توسط ذي السويقتين 327](#_Toc231131351)

[مبحث هشتم: طلوع خورشيد از مغرب 329](#_Toc231131352)

[مبحث نهم: خروج دابة الارض 330](#_Toc231131353)

[مبحث دهم: آتشي كه مردم را جمع مي‌كند 331](#_Toc231131354)

# پیشگفتار

الحمد لله واهب الحیاة و سالبها، المقیم الاجساد بالارواح و قابضها، الذی خلقنا من تراب و الیه یصیرنا، و من التراب عندما یشاء یقیمنا و یبعثنا.

درود و رحمت بي ‌پایان خدا بر پیامبرص و اهل پاک و اصحاب بزرگوار ایشان و پیروان نیکوی سلف صالح، آنهايی که با قلبی متعلق به قیامت زندگی می‌کردند و برای آن سرای ابدی در تلاش و تکاپو بودند و برای رسیدن به آن، همه چیز را تقدیم می‌نمودند. تا واپسین لحظات زندگی بر این حالت استوار و پابرجا ماندند، رحمت و رضوان خدا بر آنها باد.

ما با اراده و مشیت بخشنده و آفریننده‌ی زندگی به این جهان پا گذاشته‌ایم، وقتی بخشنده زندگی امانت را از ما گرفت رهسپار سرای ابدی خواهیم شد، گروهی پا به عرصه می‌نهند و برخی بار سفر بر دوش می‌گذارند، همانند امواج دریا هر موجی دنبال موج دیگر می‌آیند و یا مثل جریان رودخانه مدام در حال حرکت و تغییر هستند، آبی که در این لحظه به جریان می‌افتد آبی نیست که چند لحظه گذشته در جریان بود، یا همانند بیشه‌ی سر سبزی می‌باشد که با خشک شدن ساقه‌ای یکی دیگر به جای او سبز و خرم می‌گردد، یا همچو میدانی می‌ماند که با هزاران شمع فروزان روشن گشته است و نور و روشنايیش همیشه فروزان است، با نگاه کردن و تعمق به سر روشنايی دايمی‌پی می‌بریم، چون هر شمعی که با سوختن و ذوب شدن نابود می‌شود یکی دیگر را به جای خود می‌سازد، حتی بازماندگان از نابود شده‌ها بیشتر و منور‌تر هستند.

ولی روزی حرکت انسانی متوقف می‌شود، روزی فرا می‌رسد که حیات انسانی به نهایت خواهد رسید، حتی همه جهان هستی نابود خواهد شد، ستارگان خاموش می‌گردند، امواج دریاها متوقف می‌شوند، نباتات خشک و آب چشمه و جویبارها دگر بیرون نمی‌آیند.

اما این نابودی و فنا نهایت سرنوشت جهان و جهانیان نیست، بلکه مرحله‌ای است که باید آنرا طی کنند، روزی فرا می‌رسد که دوباره زنده می‌شویم و به عرصه‌ی حیات پا می‌نهیم و بر کردار و پیش فرستاده‌های خود محاسبه می‌گردیم.

ایمان به زندگی دوباره و حیات ابدی برای پرپايی زندگی انسانی ضرورتی اساسی است، انسان به گونه‌ای آفریده شده که فطرتش خواستار خلود و بقا است، از همین رهگذر بود که ابلیس آدم را فریب داد تا درخت ممنوعه را مزه مزه نماید، چون خطاب بدو گفت: اگر آنرا بچشی همراه همسرت به حیات ابدی و همیشگی دست پیدا خواهید کرد، خداوندأ می‌فرماید:

ﭽﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﭼ

طه: ١٢٠

(سپس شيطان (به نيرنگ و حيله نشست و) آدم را وسوسه كرد (و بدو) گفت: آيا تو را به درخت جاودانگي و ملك فناناپذير رهنمود كنم‌؟)

کفر ورزیدن به قیامت و زنده شدن دوباره، موجب گمراهی نفوس بشری و انحراف از مسیر واقعی حیات انسانی می‌گردد.

افرادی که زندگی دوباره را نمی‌پذیرند بر زندگی گذشته و حیاتی که مدام در حال کاهش و نابودی است، اشک حزن و اندوه می‌ریزند، چنین حزنی آنها را تا دم مرگ به انزوا، خلوت و ناراحتی همیشگی می‌کشاند، هر چند در لباس شاعر یا نویسنده باشند، باز هم ناراحتی و حزن و اندوه خود را در نوشته‌ها و اشعار خود به تصویر می‌کشانند، تا به خود و هم مسیرانشان تسلی داده باشند، اما در حقیقت چنین چیزی تسلی نیست بلکه دردی است که بر دردهای دیگر افزوده می‌شود، بیماری را بیشتر و مزمن‌تر می‌گرداند و شفا و علاجی را به بار نمی‌آورد.

گروهی دیگر از منکرین زندگی دوباره به شکار لذت و شهوت‌ها می‌روند، مثل اینکه با زمان و زندگی در جنگ و تکاپو هستند، از این هراس دارند که زندگی به پایان برسد و به لذت و سرگرمی‌های حیات دنیا دست پیدا نکرده باشند.

دوره‌ی کوتاه زندگی در این دنیا برای مسیر زندگی حیات ابدی دارای ارزش و اعتبار فراوانی است، راه رسیدن به سعادت همیشگی و دست یافتن به زندگی ابدی در جهان بقا در گرو تحقق مقام و ارزش حقیقی در وجود خود و دیگران است، مقام و ارزشی که روح را زلال و کردار را پا برجا و راست می‌گرداند و اخلاق را پاک می‌سازد، دارای روشی اصیل و روشن و واضح است که در کلام حیات بخش الهی و سنن و سیره پاک پیامبران خدا نهفته است.

ارتباط عمیق و تنگاتنگی میان زندگی دنیا و حیات عقبی وجود دارد، چون زندگی دنیا به مثابه کشت و زرع است و زندگی واپسین در حکم درو و برداشت محصول می‌باشد، بنا بر این ارتباط، لازم است انسان به حیات قیامت و وسايل ضروری برای آن علم و آگاهی پیدا کند و به گونه‌ای زندگی دنیا را سر و سامان بخشد که در راستای تأمین نیکی و سعادت آخرت قدم بردارد.

اما چون زندگی قیامت سرّی است از اسرار غیب نهان که صاحبان عقل تیز‌بین و روشن ضمیران عالم ـ چه رسد به مردمان عادی و انسان‌های بدون عقل و دل فعال ـ بدان علم پیدا نمی‌کنند و در دام معرفت آنها نمی‌افتد، خداوند منان دانا بر اساس رحمت و حکمتش عهده‌دار بیان اخبار و احوال قیامت و سرنوشت محتوم انسان‌ها در آن روز شده است، اخبار قیامت و زندگی واپسین را به گونه‌ای به اخبار و احوال این دنیا گره داد که گویی یکی هستند و داستان به هم پیوسته‌ای بیش نیستند، تا در عالمی‌که مخلوقات فراوانی از جن و انس در مسیر گمراه کردن بندگان و انحرافشان از راه راست قدم بر می‌دارند و تلاش می‌کنند، اصلاح و تهذیب نفس انسانی تحقق یابد و صورت گیرد.

علومی‌که خداوندأ با آنها احوال و اخبار روز نهان و پوشیده را بیان می‌فرماید، زبان رمز و اشاره در آن ممکن نیست، بلکه باید در اوج تفصیل و روشن گری باشند، انسان را به یقین برسانند و مردم را از شک، وهم و گمان برهانند.

اگر خواننده با نگاهی عمیق و تفکری دقیق به این اثر نگاه کند نصوص صحیح فراوانی را از کتاب خدا و سنت رسول‌اللهص خواهد دید، که تصویر مفصل و دقیقی از همه لحظات و رخدادهای عالم قیامت از روز فرا رسیدن مرگ تا سرای ابدی بهشت و جهنم را به نمایش خواهد گذاشت.

قیامت نهان است، اما نهانی راست و درست، راستی و درستی نهان قیامت به صحت و صدق خبر منسوب به خدا و رسول‎اللهص بستگی دارد، هر چه اخبار صحیح‌تر باشند تصویر قیامت صادق‌تر است، بنا بر این من در این جستار سعی می‌کنم تنها احادیث صحیح منسوب به رسول‌اللهص را نقل کنم، هر چند روش منکرین احتجاح به حدیث صحیح آحاد را رها کرده‌ام و از احادیث صحیح آحاد هم دلیل ذکر می‌کنم، همانگونه که روش تأویل گران منحرف را هم نمی‌پذیرم و دنبال نمی‌کنم، چون آنها از عقل خود قاضی و داوری را می‌سازند و با آن به محاکمه نصوص می‌پردازند، میزان‌ها را عوض می‌نمایند، حاکم را محکوم و محکوم را حاکم قرار می‌دهند، هم خود گمراه می‌شوند وهم دیگران را گمراه می‌سازند، نهایت کار آنها به جایی ختم می‌شود که بسیاری از احادیث صحیح را تکذیب می‌نمایند، اساس گمراهی آنها در قرار دادن مقیاس‌های عقلانی است که با نگاهی دقیق، فساد و بی‌بنیانی آن روشن می‌شود، اگر با بصیرت به علوم آخرت نگاه کنند متوجه می‌شوند که دنیا قیامت نیست و میزان و مقیاس‌های قیامت با میزان و مقیاس‌های دنیا مخالف و متناقص هستند.

چون بحث از این اصل مهم اعتقادی به درازا کشیده شد، مطالب آنرا را به سه فصل جداگانه ذیل تقسیم نموده‌ام:

قسم اول: قیامت صغری و نشانه‌های قیامت کبری.

قسم دوم: قیامت کبری.

قسم سوم: بهشت و جهنم.

کتاب اول از دو باب تشکیل شده است، باب اول بحث مرگ و اهوال و سکرات مرگ و قبر و نعمت و نقمت‌های درون آن و در نهایت روح و مسیرش در عالم برزخ بحث می‌کند.

باب دوم علامات و نشانه‌های نزدیک شدن وقوع قیامت را به میان می‌آورد، برخی از آنها علامات بزرگ و برخی دیگر نشانه‌های کوچک هستند، برخی از علامات کوچک قیامت به وقوع پیوسته‌اند یا در آینده به وقوع خواهند پیوست، اما علامات بزرگ قیامت تا حالا واقع نشده‌اند، این باب تنها به بحث علامات بزرگ قیامت اختصاص گرفته است.

در پایان از خداوند منان مسئلت دارم که این کتاب مفید باشد و برای سالکان راه حقیقت چراغی فروزان واقع گردد و این تلاش را از هر شرک و ریايی پاک گرداند، رحمت و درود فراوان بر پیامبر خاتم محمدص و آل و یاران وفادار آن حضرت.

دکتر عمر سلیمان اشقر

کویت ششم رمضان سال 1406

مصادف با 14/5/1986

# 

# باب اول

# قيامت صغری

# 

# فصل اول تعريف و توضيح

نام‌هایي همچو قیامت صغری، برزخ و مرگ بر مرحله‌ای که انسان بعد از زندگی دنیوی آن‌را پشت سر می‌گذارد، اطلاق می‌گردد.

در مباحث زير به تفصيل درباره اين سه مقوله سخن به ميان خواهد آمد.

## مبحث اول: تعریف قیامت صغری

قیامت صغری همان مرگ و وفات انسان‌ها است، قیامت هر انسانی با مرگ آغاز می‌شود و فرا می‌رسد، در صحيح بخاري و مسلم از حضرت عايشهك روایت شده که می‌فرماید:

(**كَانَ رِجَالٌ مِنْ الْأَعْرَابِ جُفَاةً يَأْتُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَسْأَلُونَهُ مَتَى السَّاعَةُ فَكَانَ يَنْظُرُ إِلَى أَصْغَرِهِمْ فَيَقُولُ إِنْ يَعِشْ هَذَا لَا يُدْرِكْهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ عَلَيْكُمْ سَاعَتُكُمْ** ) [[1]](#footnote-1)

(تني چند از اعراب بادیه نشین نزد رسول‌اللهص آمدند و پيرامون قيامت از وي سوال مي‌كردند. رسول‎اللهص به كوچكترين آنها نگاهي انداخت و فرمود: اگر این بچه با جهان وداع نگوید قبل از رسیدن به دوران کهولت، قیامت برپا خواهد شد.)

ابن كثير مي‌فرمايد: هدف پیامبرص منقرض شدن زمان زندگي و داخل شدن آنان در عالم آخرت است، چون مرگ هر انسانی قیامت او محسوب می‌گردد. بنا به همین توجیه برخی می‌گویند: فرا رسیدن قیامت با مرگ صورت می‌گیرد.[[2]](#footnote-2)

سپس ابن کثیر می‌گوید: هرچند فلاسفه این تعبیر را به کار می‌برند ولی هدف فاسد و غلطی از آن دنبال می‌کنند، چون می‌خواهند بگویند: مرگ قیامت نهايی است و بعد از مرگ قیامت دیگری وجود ندارد.

ابن کثیر در دنباله کلام می‌گوید: برخی از ملاحده این تعبیر را بر زبان جاری می‌سازند ولی هدف فاسدی را از این تعبیر دنبال می‌کنند، چون علم و آگاهی به قیامت کبری که تمام انسان‌ها از ازل تا ابد در میدانی برای محاسبه گردآوری می‌شوند، تنها مخصوص خداوند دانا است و فقط ایشان از این سرّ غیبی با خبر هستند.

به قيامت صغري، ‌معاد اول و برزخ نيز گفته مي‌شود.

ابن قيم مي‌فرمايد: مرگ، زنده شدن و قیامت اول است. چون خداوندﻷ برای هر انسانی دو بعث و معاد را مقرر فرموده است، تا بدكاران و نيكوكاران بر حسب اعمال شان در آن مجازات شوند. بعث اول جدايي روح از بدن است و به معاد اول منتهي مي‌گردد.[[3]](#footnote-3)

## مبحث دوم: عالم برزخ

برزخ در لغت عرب به معني مانع ميان دو چيز است. خداوندأ مي‌فرمايد:

ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﭼ الفرقان: ٥٣

(خداوندأ در ميان آن دو حاجز و مانعي ايجاد كرده‌است كه آنها را كاملاً از هم جدا ساخته است. )

ﭽ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﭼ المؤمنون: ١٠٠

(در پيش روي ايشان جهان برزخ است تا روزي كه برانگيخته مي‌شوند)

مجاهد مي‌گويد: برزخ به فاصله میان مرگ و زنده شدن، اطلاق می‌گردد.

كسي به شعبي گفت: فلاني مرده است. گفت: او نه در دنيا است و نه در آخرت.[[4]](#footnote-4)

ابن قيم مي‌فرمايد: نعمت و نقمت قبر همان نعمت و نقمت دوزخ است و بزرخ ميان دنيا و آخرت قرار دارد.

ﭽ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﭼ المؤمنون: ١٠٠

(در پيش روي ايشان جهان برزخ است تا روزي كه برانگيخته مي‌شوند)

برزخیان بر دنيا و آخرت اشراف دارند.

## مبحث سوم: مرگ

### مطلب اول: معني لغوي و اصطلاحي مرگ

مرگ و حيات مانند نور و ظلمت، سردي و گرمي‌نقيض و ضد همديگر هستند. به همين خاطر در لغت‎نامه و قاموس‌هاي زبان عربي مرگ و حيات به ضد و نقيض همديگر معرفي مي‌شوند. مثلاً در تعريف واژه حيات مي‌گويند: حيات ضد مرگ است و زنده‌ی هر چیزی مخالف مرگ است و جمع آن احیاء می‌باشد.[[5]](#footnote-5)

در تعريف مرگ گفته مي‌شود: مرگ ضد حيات است.[[6]](#footnote-6) و معني اصلي لغت مرگ سکون است. مي‌گويند:

«كل ما سكن فقد مات»[[7]](#footnote-7)

يعني هر چیز ساکنی مرده است[[8]](#footnote-8). مثلاً اعراب زماني كه آتش خاموش شود و خاكستر آن سرد گردد، مي‌گويند:

«ماتت النار موتاً» سردي تمام شده و از آتش چیزی باقی نمانده است.

یا هنگام اتمام سردی و گرمی‌می‌گویند:

«مات الحر» يعني گرمي‌تمام شده است.

یا می‌گویند: «ماتت الخمر» یعنی جوشش شراب و غليان آن پايين آمده است. پس مرگ بر چیزی اطلاق می‌گردد که روح نداشته باشد[[9]](#footnote-9).

اگر در لغت عرب اصل مرگ سکون است، پس باید اساس حیات حرکت و جنب و جوش باشد. ابن منظور در لسان العرب می‌گوید: لفظ زنده بر هر متکلم ناطقی اطلاق می‌گردد و در میان گیاهان هر ساقه‌ی سبزی را زنده می‌نامند.[[10]](#footnote-10)

حيات انسان با دميدن روح معنوی در جسد و کالبد فیزیکی در شكم مادر، تحقق مي‌يابد. و مرگ انسانی با جدا شدن روح از جسد و قطع ارتباط میان آنها صورت می‌گیرد، به گونه‌ای که با جدايي روح، جسد تغییر یافته و روح از این عالم رهسپار عالم دیگر مي‌شود.

### مطلب دوم: مرگ بزرگ و کوچک

خواب مشابه مرگ است، به همین جهت بزرگان علم و ادب خواب را قیامت صغری می‌نامند، بنابر این خواب مرگ و برخواستن از آن بعث و نشور می‌باشد، خداوندأ می‌فرماید:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭼ

الأنعام: ٦٠

(خدا است كه در شب شما را مي‌ميراند و در روز شما را برمي‌انگيزاند و او مي‌داند كه در روز (كه زمان عمده جنب و جوش و تلاش و كوشش است) چه مي‌كنيد)

در حالت خواب ارواح انسان‌ها گرفته مي‌شوند، اگر خداند اراده کند روح کسی را در خواب بگیرد، روح را به جسم بر نمی‌گرداند، ولی اگر اراده خداوندأ به مرگ کسی تعلق نگیرد روح را دوباره به لاشه بر می‌گرداند و حیات تازه‌ای در او می‌دمد، در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

ﭽ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻﭼ ﭼ الزمر: ٤٢

(‏خداوندأ ارواح را به هنگام مرگ انسان‌ها و در وقت خواب انسانها برمي‌گيرد. ارواح كساني را كه فرمان مرگ آنان را صادر كرده است نگاه مي‌دارد، و ارواح ديگري را (كه هنوز صاحبانشان اجلشان فرا نرسيده به تن) باز مي‌گرداند تا سرآمد معيّني)

خداوندأ در اين آيه خبر داده است كه هركدام از روح ممسكه و مرسله مرگی از نوع خواب یا مرگ کوچک را چشیده‌اند، اما کسی که مرگ اصلی را ملاقات می‌کند، همان وفاتی است که خداوندأ در آیه‌ی ذیل بدان اشاره می‌فرماید:

ﭽ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭼ الزمر: ٤٢

خداوندأ در این آیه دو نوع مرگ خواب و وفات را بیان می‌فرماید و برای دومی‌برگرداندن و امساک روح و برای اولی مرگ و ممات را ذکر می‌کند.

روشن و واضح است كه خداوندأ روح همه مرده‌ها را ـ آنهایي که در خواب می‌میرند یا در حالت بیداری وفات می‌کنندـ نگاه مي‌دارد، ولی روح کسی که هنوز اجلش فرا نرسیده بعد از بیداری به جسد باز می‌گرداند.

آیه‌ی ﭽ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭼ شامل هر دو نوع مرگ: بیداری و خواب می‌شود، ولی وقتي دو وفات را ذكر كرد، يادآور می‌شود كه نفس و روح را در يكي از اين دو وفات مذكور نگاه مي‌دارد، ‌يعني روح انسان محکوم به مرگ را باری ديگر بر نمي‌گرداند، ولی روح انسان بیدار شده را دوباره به بدن بر می‌گرداند، البته مطلب بدون کم‌ترین مشكلی از ظاهر الفاظ فهم می‌شود.[[11]](#footnote-11)

### مطلب سوم: مرگ گریز ناپذیر است

مرگ حتمي‌و ضروري است و هيچ موجود زنده‌اي نمی‌تواند از آن فرار کند و نجات یابد، همانگونه که خداوندأ در آیات ذیل می‌فرماید:

ﭽ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﭼ القصص: ٨٨

(همه چيز جز ذات او فاني و نابود مي‌شود. فرماندهي از آن او است و بس، و همگي شما به سوي او برگردانده مي‌شويد)

ﭽ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ الرحمن: ٢٧

(‏‏همه چيزها و همه كساني كه بر روي زمين هستند، دستخوش فنا مي‌گردند. ‏و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو مي‌ماند و بس. ‏)

ﭽ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﭼ

آل عمران: ١٨٥

(‏هر كسي مزه مرگ را مي‌چشد، و بيگمان به شما پاداش و پادافره خودتان به تمام و كمال در روز رستاخيز داده مي‌شود. و هركه از آتش دوزخ به دور گردد و به بهشت برده شود، واقعاً سعادت را فراچنگ آورده و نجات پيدا كرده است. و زندگي دنيا چيزي جز كالاي فريب نيست.‏)

اگر کسی از آن نجات می‌یافت باید حضرت محمدص زنده مي‌ماند، ولی خداوندأ در مورد ایشان می‌فرماید:

ﭽ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﭼ الزمر: ٣٠

(تو هم مي‌ميري، و همه آنان مي‌ميرند)

ﭽﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﭼ الأنبياء:٣٤

(‏ما براي هيچ انساني پيش از تو زندگي جاويدان قرار نداديم (تا براي تو جاودانگي قرار دهيم. بلكه هر كسي مرده و مي‌ميرد و تو هم مي‌ميري. وانگهي آنان كه انتظار مرگ تو را دارند و با مرگ تو اسلام را خاتمه يافته مي‌دانند)، مگر اگر تو بميري ايشان جاويدانه مي‌مانند؟! ‏)

مرگ پديده حق و واقعی براي انسان و جنیان است، در صحيح بخاري از حضرت عبدالله بن عباس روايت شده که رسول‎اللهص فرمود:

(**أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْجِنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ )**

(خداوندا به قدرت تو پناه مي‌برم ، تويي كه سواي تو معبودي وجود ندارد و تويي كه نمي‌ميري، انسانها و جن ها مي‌ميرند.)

### مطلب چهارم: مرگ زمان مشخصي دارد

مرگ زمان مشخصي دارد، كسی نمي‌تواند از زمان مشخص و مقرر شده پروردگار تجاوز و تخطی کند، خداوندأ اجل انسان‌ها را مقدر کرده و در لوح المحفوظ به ثبت رسانده است و فرشتگان کرام آن‎را در حالی که در شکم مادر قرار دارد می‌نویسند، نه ساعتی پس می افتد و نه لحظه‌ای پیشی می گیرد، اگر کسی در اثر هر جريان و حادثه‌ای از قبيل قتل، غرق، سقوط هواپيما، تصادف، آتش سوزي و غيره بميرد، با همان اجلی خواهد مرد که در ازل مقرر گشته است، آیات و نصوص فراوانی از قرآن این اصل را به اثبات می‌رسانند:

ﭽ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﭼ آل عمران: ١٤٥

(‏و هيچ كسي را نسزد كه بميرد مگر به فرمان خدا، و خداوندأ وقت آن را دقيقاً در مدّت مشخّص و محدودي ثبت و ضبط كرده است.‏)

ﭽ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﭼ النساء: ٧٨

(هركجا باشيد، مرگ شما را در مي‌يابد، اگرچه در برجهاي محكم و استوار جايگزين باشيد.‏)

ﭽ ﮞ ﮟ ﮠﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﭼ

الأعراف: ٣٤

(هر گروهي داراي مدّت زماني (مشخّص و معلوم) است، و هنگامي‌كه زمان (محدود) آنان به سر رسيد، نه لحظه‌اي (از آن) تأخير خواهند كرد و نه لحظه‌اي (بر آن) پيشي مي‌گيرند.)

ﭽ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩﯪ ﭼ الجمعة: ٨

(بگو: قطعاً مرگي كه از آن مي‌گريزيد، سرانجام با شما روياروي مي‌گردد و شما را درمي‌يابد. )

ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﭼ الواقعة: ٦٠

(ما در ميان شما مرگ را مقدر و معين ساخته‌ايم، و هرگز بر ما پيشي گرفته نمي‌شود)

در صحيح مسلم از حضرت عبدالله بن مسعود روایت شده که مي‌فرمايد: ام‎حبيبهك همسر گرامي ‌رسول‎اللهص فرمود:

پروردگارا تا من زنده هستم، همسرم رسول‎اللهص و پدرم ابوسفيان و برادرم معاويه را زنده نگاه دار تا از وجود آنان بهره ببرم.

رسول‎اللهص فرمود:

(**قَدْ سَأَلْتِ اللَّهَ لِآجَالٍ مَضْرُوبَةٍ وَأَيَّامٍ مَعْدُودَةٍ وَأَرْزَاقٍ مَقْسُومَةٍ لَنْ يُعَجِّلَ شَيْئًا قَبْلَ حِلِّهِ أَوْ يُؤَخِّرَ شَيْئًا عَنْ حِلِّهِ وَلَوْ كُنْتِ سَأَلْتِ اللَّهَ أَنْ يُعِيذَكِ مِنْ عَذَابٍ فِي النَّارِ أَوْ عَذَابٍ فِي الْقَبْرِ كَانَ خَيْرًا وَأَفْضَلَ)** [[12]](#footnote-12)

(روزهاي مشخص و شمرده شده و رزق تقسيم گشته را از خداوندأ می‌خواهید؟ هرگز چيزي پيش از اجل صورت نمي‌گيرد و خداوندأ هيچ چيزي را از زمان تعيين شده‌اش به تاخير نمي‌اندازد. اگر از خداوندأ می‌خواستی كه تو را از عذاب قبر و آتش دوزخ نجات دهد، خیلی بهتر بود.)

### مطلب پنجم: زمان مرگ براي ما مشخص نيست

بندگان هیچ اطلاعي از فرا رسيدن اجل خود ندارند. كسي جز خداوند يگانه زمان مردن را نمي‌داند. زمان مردن از جمله كليدهاي پنهان و غيبي است كه علم آن ويژه پروردگار است. خداوندأ مي‌فرمايد:

ﭽ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﭼ الأنعام: ٥٩

(گنجينه‌هاي غيب و كليد آنها در دست خدا است و كسي جز او از آنها آگاه نيست)

ﭽﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉﭼ

لقمان: ٣٤

(‏آگاهي از فرا رسيدن قيامت ويژه خدا است، و او است كه باران را مي‌باراند، و مطّلع است از آنچه در رحمهاي (مادران) است، و هيچ كسي نمي‌داند فردا چه چيز فراچنگ مي‌آورد، و هيچ كسي نمي‌داند كه در كدام سرزميني مي‌ميرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر (از موارد مذكور) است. ‏)

امام بخاري در صحيح خود از حضرت عبدالله بن عمب چنين روايت مي‌كند که رسول‌خداص فرمود: سواي خداوند كسي دیگر غیب‌های پنچ گانه آیه را نمي‌داند.

امام احمد، ترمذي و غیره از گروه زيادي از صحابه روایت کرده‎اند که رسول‎اللهص فرمود:

(**إِذَا أَرَادَ قَبْضَ رُوحِ عَبْدٍ بِأَرْضٍ جَعَلَ لَهُ فِيهَا أَوْ قَالَ بِهَا حَاجَةً )**

(هرگاه خداوندأ خواسته باشد روح بنده را در سرزميني ديگر قبض كند، به دليلي او را نيازمند آن سرزمين مي‌گرداند، تا براي تأمين نيازش به آنجا برود و مرگ به سراغش آيد).

# فصل دوم سكرات مرگ

## مبحث اول: درباره حضور فرشتگان مرگ

هرگاه اجل فردی فرا رسد و زندگيش در شرف اتمام باشد، خداوندأ فرشته مأمور را برای گرفتن روحي كه مدبر و محرك جسم است، مي‌فرستد:

ﭽ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ الأنعام: ٦١

(خداوندأ بر بندگان خود كاملاً چيره است. او مراقباني (از فرشتگان را براي حسابرسي و نگارش اعمال شما) بر شما مي‌فرستد و مي‌گمارد و آنان به كار خود با دقّت تمام تا دم مرگِ يكايك شما، مشغول مي‌گردند) و چون مرگ يكي از شما فرا رسيد، فرستادگان ما (از ميان فرشتگان ديگر به سراغ او مي‌آيند و) جان او را مي‌گيرند، و (فرشتگان گروه اوّل و فرشتگان گروه دوم هيچ كدام در مأموريّت خود) كوتاهي نمي‌كنند. ‏)

امام مسلم از براء بن عازب روایت می‌کند که پیامبرص در مورد مرگ مؤمن و کافر چنین مي‌فرمايد:

(**إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ إِذَا كَانَ فِي انْقِطَاعٍ مِنْ الدُّنْيَا وَإِقْبَالٍ مِنْ الْآخِرَةِ نَزَلَ إِلَيْهِ مَلَائِكَةٌ مِنْ السَّمَاءِ بِيضُ الْوُجُوهِ كَأَنَّ وُجُوهَهُمْ الشَّمْسُ مَعَهُمْ كَفَنٌ مِنْ أَكْفَانِ الْجَنَّةِ وَحَنُوطٌ مِنْ حَنُوطِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَجْلِسُوا مِنْهُ مَدَّ الْبَصَرِ ثُمَّ يَجِيءُ مَلَكُ الْمَوْتِ عَلَيْهِ السَّلَام حَتَّى يَجْلِسَ عِنْدَ رَأْسِهِ فَيَقُولُ أَيَّتُهَا النَّفْسُ الطَّيِّبَةُ اخْرُجِي إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ قَالَ فَتَخْرُجُ تَسِيلُ كَمَا تَسِيلُ الْقَطْرَةُ مِنْ فِي السِّقَاءِ فَيَأْخُذُهَا. ....**

**وَإِنَّ الْعَبْدَ الْكَافِرَ إِذَا كَانَ فِي انْقِطَاعٍ مِنْ الدُّنْيَا وَإِقْبَالٍ مِنْ الْآخِرَةِ نَزَلَ إِلَيْهِ مِنْ السَّمَاءِ مَلَائِكَةٌ سُودُ الْوُجُوهِ مَعَهُمْ الْمُسُوحُ فَيَجْلِسُونَ مِنْهُ مَدَّ الْبَصَرِ ثُمَّ يَجِيءُ مَلَكُ الْمَوْتِ حَتَّى يَجْلِسَ عِنْدَ رَأْسِهِ فَيَقُولُ أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْخَبِيثَةُ اخْرُجِي إِلَى سَخَطٍ مِنْ اللَّهِ وَغَضَبٍ قَالَ فَتُفَرَّقُ فِي جَسَدِهِ فَيَنْتَزِعُهَا كَمَا يُنْتَزَعُ السَّفُّودُ مِنْ الصُّوفِ الْمَبْلُولِ**) [[13]](#footnote-13)

(بنده مؤمن وقتي در شرف كوچ از اين دنيا و متوجه جهان آخرت مي‌شود، فرشتگاني با چهره نوراني و درخشان مانند خورشيد، از آسمان نزد وي مي‌آيند. آنها كفن‌هايي از كفن بهشت را با خود به همراه دارند و خوشبويي‌هايي از عطرهاي بهشت را نيز با خود مي‌آورند و در انتهاي ديد او مي‌نشينند. بعد فرشته مرگ مي‌آيد بر روی بالين او مي‌نشيند و خطاب به انسان مؤمن در حال سكرات مي‌گويد: اي صاحب نفس پاكيزه و در روايتي مطمئنه بسوي مغفرت و خشنودي خداوندأ بيرون بيا. پس آن روح مانند قطره دهانه مشك آب از جسد مؤمن بيرون مي‌آيد و فرشته آن را مي‌گيرد.

و هرگاه انسان كافر يا فاجر در شرف رفتن از اين دنيا و متوجه به جهان آخرت قرار می‌گیرد، فرشتگاني تندخو و خشن با چهره‌هايي سياه و سهمناك كه با لباسهاي سياه رنگ و درشت نزد وي مي‌آيند و در انتهاي ديد او مي‌نشينند، بعد فرشته مرگ مي‌آيد و در بالين او مي‌نشيند و خطاب به آن كافر و فاجر مي‌گويد: اي نفس خبيث بسوي ناراحتي و خشم خداوند بيرون بيا. آن نفس و روح در جسد كافر پخش مي‌شود. فرشته مرگ آن‌را مانند درختي كه شاخه‌هاي متفرق و پراكنده داشته و از ميان پشم‌هاي خيس بيرون كشيده شود، بيرون مي‌آورد، و همزمان با بيرون كشيدن روح، رگ و روده‌ها تكه پاره مي‌شوند).

ميت در حالت نزع روح و سكرات مرگ با چه حالتي مواجه مي‌شود؟ هرچند ما نمی‌توانیم آن‎را مشاهده کنیم یا ببینیم، ولی توان دیدن آثارش را داریم، خداوند متعالأ اوضاع و احوال آنها را این‎گونه به تصویر می‌کشد:

ﭽ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭼ

(پس چرا هنگامي‌كه جان به گلوگاه مي‌رسد، (توانائي بازگرداندن آن را نداريد؟!) و شما در اين حال مي‌نگريد ‏ ما به او نزديكتريم از شما، وليكن شما نمي‌بينيد‏)

آیه حال کسی را به تصویر می‌کشد که روح تا حلقومش بالا آمده و اطرافیان سکرات مرگش را مشاهده می‌کنند، ولی توان دیدن و مشاهده کردن فرشتگان مأمور قبض روح را ندارند:

ﭽ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭼ الواقعة: ٨٥

(ما به او نزديكتريم از شما، وليكن شما نمي‌بينيد)

ﭽ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ الأنعام: ٦١

(خداوندأ بر بندگان خود كاملاً چيره است. او مراقباني (از فرشتگان را براي حسابرسي و نگارش اعمال شما) بر شما مي‌فرستد و مي‌گمارد و آنان به كار خود با دقّت تمام تا دم مرگِ يكايك شما، مشغول مي‌گردند) و چون مرگ يكي از شما فرا رسيد، فرستادگان ما (از ميان فرشتگان ديگر به سراغ او مي‌آيند و) جان او را مي‌گيرند، و (فرشتگان گروه اوّل و فرشتگان گروه دوم هيچ كدام در مأموريّت خود) كوتاهي نمي‌كنند. ‏)

در آیه دیگر می‌فرماید:

ﭽ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﭼ القيامة: ٢٦ – ٣٠

(چنين نيست كه گمان مي‌برند. هنگامي‌كه جان به گلوگاه برسد. (از طرف حاضران و اطرافيان سراسيمه و دستپاچه او، عاجزانه و مأيوسانه) گفته مي‌شود: آيا كسي هست كه (براي نجات او) افسون و تعويذي بنويسد؟!‏ و (محتضر) يقين پيدا مي‌كند كه زمان فراق فرا رسيده است.‏ ساق پائي به ساق پائي مي‌پيچد و پاها جفت يكديگر مي‌گردد. در آن روز، سوق (همگان) به سوي پروردگارت خواهد بود. ‏)

آنچه كه به تراقي مي‌رسد روح است و تراقي ترقوه است و ترقوه بر استخوان ميان سينه و گلو اطلاق می‌گردد.

و در احاديث به صراحت بیان شده كه فرشته مرگ مغفرت و خشنودي از جانب خداوندأ را به مؤمن بشارت مي‌دهد و كافر يا فاجر را از ناراحتي و خشم خداوند خبردار مي‌سازد، جدا از حدیث آیات فراوانی از قرآن این مطلب را به اثبات می‌رسانند:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭼ فصلت: ٣٠ - ٣٢

(كساني كه مي‌گويند: پروردگار ما تنها خدا است، و سپس (بر اين گفته خود كه اقرار به وحدانيّت است‌ مي‌ايستند، و آن را با انجام قوانين شريعت عملاً نشان مي‌دهند، و بر اين راستاي خداپرستي تا زنده‌اند) پابرجا و ماندگار مي‌مانند (در هنگام آخرين لحظات زندگي) فرشتگان به پيش ايشان مي‌آيند (و بدانان مژده مي‌دهند) كه نترسيد و غمگين نباشيد و شما را بشارت باد به بهشتي كه (توسّط پيغمبران) به شما (مؤمنان) وعده داده مي‌شد (و فرشتگان بديشان خبر مي‌دهند كه) ما ياران و ياوران شما در زندگي دنيا و در آخرت هستيم، و در آخرت براي شما هرچه آرزو كنيد هست، و هرچه بخواهيد برايتان فراهم است. ‏اينها به عنوان پذيرائي از سوي خداوند آمرزگار و مهربان است‏)

بنابر عقيده بسياري از مفسران مانند مجاهد، سدّي و غيره اين فرود آمدن فرشتگان و گفتگو با انسان‌هاي مؤمن، هنگام احتضار و سكرات مرگ صورت مي‌گيرد.[[14]](#footnote-14)

بی‌گمان انسان در حالت احتضار با شرايط بسيار سختی روبرو خواهد شد، از آینده در حال وقوع هراسان و بیمناک است، همانطور كه درباره بازماندگان و اقوامش اطمینانی ندارد، در این حالت فرشتگان نزد مؤمن در حال احتضار مي‌آيند تا او را از خطرهای گمان شده و غم و اندوه نسبت به آينده امین سازند و خوف و حزنش را بزدایند، خطاب به وي مي‌گويند: در مورد برزخ و قیامت آینده هراسی به دل راه نده و بر بازماندگان اندوهی بر دوش نگذار، بهشت و رضایت خداوند بر تو مبارک باد:

ﭽ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭼ ﭽ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭼ تا زماني كه بنده با خدايش محبت كند و او را ولي خود بداند، خداوندأ همواره با وي محبت مي‌كند و یاور او خواهد بود، به ويژه در شرايط سخت و مشكل و از سخت ترين شرايط و دشوارترین مراحل حيات، مرحله احتضار و سكرات مرگ است. ﭽ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭼ

فصلت: ٣١

اما فرشتگان، كفار و انسان‌هاي فاجر را در شرايطی سخت و حالتی مخالف حالت مؤمن ملاقات خواهند کرد، خداوندأ مي‌فرمايد:

ﭽ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﭼ

النساء: ٩٧

(بيگمان كساني كه فرشتگان (براي قبض روح در واپسين لحظات زندگي) به سراغشان مي‌روند و (مي‌بينند كه به سبب ماندن با كفّار در كفرستان، و هجرت نكردن به سرزمين ايمان) بر خود ستم كرده‌اند، بديشان مي‌گويند: كجا بوده‌ايد (كه اينك چنين بي‌دين و توشه مرده‌ايد و بدبخت شده‌ايد؟ عذرخواهان) گويند: ما بيچارگاني در سرزمين (كفر) بوديم (و چنان كه بايد به انجام دستورات دين نرسيديم! فرشتگان بديشان) گويند: مگر زمين خدا وسيع نبود تا در آن (بتوانيد بار سفر بنديد و به جاي ديگري) كوچ كنيد؟ جايگاه آنان دوزخ است، و چه بد جايگاهي و چه بد سرانجامي! ‏)

بر اساس روايت امام بخاري از حضرت ابن عباس آيه مذكور درباره گروهي نازل شده كه مسلمان شدند، ولي هجرت نكردند تا اينكه مرگ به سراغ‌شان آمد يا در صفوف دشمن كشته شدند. فرشتگان در حالت احتضار و سكرات آنها را تهديد می‌نمایند و توبيخ می‌کنند و خبر دوزخي بودنشان را به آنها اطلاع می‌دهند.

خداوند جان گرفتن مشرکین معرکه بدر را توسط فرشتگان مأمور اینگونه به تصویر می‌کشد:

ﭽ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﭼ الأنفال: ٥٠ – ٥١

(اگر ببيني (اي پيغمبر! هول و هراس و عذاب و عقابي را كه به كافران دست مي‌دهد) بدان گاه كه فرشتگان جان كافران را مي‌گيرند و سر و صورت و پشت و روي آنان را (از هر سو) مي‌زنند و (بديشان مي‌گويند ): عذاب سوزان (اعمال بد خود) را بچشيد، (از مشاهده اين همه درد و رنج و ترس و خوف دچار شگفت خواهي شد و به حال آنان تأسّف خواهي خورد ). ‏اين به خاطر كارهايي است كه از پيش مي‌كرده‌ايد و مي‌فرستاده‌ايد و خداوندأ به بندگان هرگز كمترين ستمي‌روا نمي‌دارد. ‏‏)

علامه ابن كثير در تفسير آيه مذكور مي‌فرمايد: اي محمدص اگر حالت قبض ارواح كفار را مي‌ديديد، يك جريان بسيار وحشتناك و سهمگين و بدي را مشاهده می‌کردید، چون فرشتگان صورت و پشت كفار را مورد ضربه شلاق قرار می‌دادند و خطاب به آنها مي‌گفتند: اين عذاب دوزخ را بچشید.[[15]](#footnote-15)

مفسر بزرگ علامه ابن كثير مي‌فرمايد: هرچند اين آيه‌ها در مورد غزوه بدر هستند و در همان ارتباط پایین آمده‌اند، ولی شامل همه کفار در تمام زمان و مکان‌ها می‌شود، به همين دليل خطاب آیه مخصوص مشرکین اهل بدر نیست بلکه با خطاب عام حال همه کفار را به تصویر می‌کشد:

ﭽ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕﯖ ﭼ الأنفال: ٥٠ - ٥١

آیات بی‌شمار دیگری از قرآن دیدگاه ابن کثیر را تأیید می‌کنند و بر آن مهر تأیید می‌گذارند:

ﭽ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﭼ الأعراف: ٣٧

(آخر چه كسي ستمكارتر از كساني است كه بر خدا دروغ مي‌بندند يا اين كه آيات او را تكذيب مي‌نمايند؟ نصيب مقدّرشان بديشان مي‌رسد (و در جهان روزگار معيّن خود را بسر مي‌برند و روزيِ مشخّص خويش را مي‌خورند) تا آن گاه كه فرستادگان ما (يعني فرشتگان قبض ارواح) به سراغشان مي‌آيند تا جانشان را بگيرند. (بدين هنگام بديشان) مي‌گويند: معبودهايي كه جز خدا مي‌پرستيديد كجايند؟ (بديشان بگوئيد بيايند و شما را از چنگال مرگ بربايند! ). مي‌گويند: از ما نهان و ناپيدا شده‌اند و به ترك ما گفته‌اند (و اميد نفع و خيري بدانان نداريم. در اينجا است كه) آنان عليه خود گواهي مي‌دهند و اعتراف مي‌كنند كه كافر بوده‌اند. )

ﭽ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭼ النحل: ٢٨

(كساني كه فرشتگان (براي قبض روح) به سراغشان مي‌روند و ايشان در حال ستم (به خود و جامعه) هستند و (در اين وقت، پس از يك عمر عناد و سركشي) تسليم مي‌شوند، (چرا كه پرده از برخي از امور غيبي به كنار مي‌رود و راه گريز بسته مي‌شود، ولي از خوف و هراس باز هم مثل سابق دروغ مي‌گويند و اظهار مي‌كنند) كه ما كارهاي بدي (در دنيا) نمي‌كرده‌ايم! (فرشتگان بديشان مي‌گويند): خير! (شما اعمال زشت فراواني انجام داده‌ايد، و) بي‌گمان خداوندأ از آنچه مي‌كرديد آگاه بوده است. ‏)

ﭽ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﭼ محمد: ٢٥ – ٢٧

(كساني كه بعد از روشن شدن (راه حقيقت و) هدايت، به كفر و ضلال پيشين خود برمي‌گردند، بدان خاطر است كه اهريمن كارهايشان را در نظرشان مي‌آرايد و ايشان را با آرزوهاي طولاني فريفته مي‌دارد. اين (چرخ زدن و از دين برگشتن) بدان خاطر است كه به كساني كه دشمن چيزي هستند كه خدا فرو فرستاده است، گفته بودند: در برخي از كارها از شما اطاعت و پيروي مي‌كنيم! خدا آگاه از پنهان‌كاري ايشان مي‌باشد. ‏حال آنان چگونه خواهد بود بدان هنگام كه فرشتگان مأمور قبض ارواح به سراغشان مي‌آيند و چهره‌ها و پشتها (و ساير اندامهاي) ايشان را به زير ضربات خود مي‌گيرند؟! ‏)

## مبحث دوم: سكرات مرگ

مرگ دارای شرايط و حالات خاصی است که هر انسانی موقع احتضار با آنها روبرو خواهد شد. خداوندأ مي‌فرمايد:

ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭼ ق: ١٩

(سكرات مرگ (سرانجام فرا مي‌رسد و) واقعيت را بهمراه مي‌آورد (و دريچه قيامت را به رويتان باز مي‌كند، و حوادث و صحنه‌هاي دنياي جديد را كم و بيش نشانتان خواهد داد. بدين هنگام انسان را فرياد مي‌زنند كه) اين همان چيزي است كه از آن كناره مي‌گرفتي و مي‌گريختي. )

منظور از سكرات مرگ دشواري و مشكلات آن است. امام راغب در مفردات القرآن مي‌فرمايد:

«السكر حالة تعرض بين المرء و عقله»

مستی حالتي است كه ميان انسان و عقلش حايل و مانع ایجاد می‌کند. واژه سكر اغلب براي شراب بكار مي‌رود ولي بر غضب، عشق، درد، خواب، چُرت و بي‌هوشي ناشي از درد و ناراحتي نيز اطلاق مي‌گردد و منظور از سكرات مرگ بي‌هوشي ناشي از درد و رنج قبض روح است.[[16]](#footnote-16)

رسول‎اللهص نيز با اين حالت (سكرات) مواجه شده و درد آن را تحمل فرموده است. در روايات آمده است که در بيماري مرگ ظرف آبي رنگی را در جلو رسول‎اللهص قرار داده بودند و رسول‎اللهص دست مباركش را در آب داخل می‌نمود و بر پیشانی خود می‌مالید و مي‌فرمود:

(**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكَرَاتٍ**) [[17]](#footnote-17)

(خداوند يگانه است. بي‌ترديد مرگ سختي‌هايي دارد)

حضرت عايشهك درباره بیماری مرگ رسول‎اللهص مي‌فرمايد: هیچ ناراحتیی را شدیت‌تر از ناراحتی حضرتص در بیماری مرگش ندیده‌ام.

حضرت عايشهك در حالت سکرات مرگ پیش پدرش ابوبکر رفت، هنگامی‌که بیماری و سکرات مرگ شدت گرفت این چند بیت را سرود:

لعمرك ما يغني الثراء عن الفتي اذا حشرجت يوماً وضاق بها الصدر

\* به جان تو قسم، زماني كه روح به حلقوم انسان برسد و سينه تنگ شود، ثروت و مال براي جوان سودي ندارد.

حضرت ابوبكر به محض شنيدن اين بيت، پتو را برداشت و سر از زیر بالین بیرون آورد و خطاب به عائشهك فرمود: چنين نيست و چنان نگو، بلکه کلام حیات بخش الهی را زمزمه کن که می‌فرماید:

ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭼ ق: ١٩

(سكرات مرگ (سرانجام فرا مي‌رسد و) واقعيت را بهمراه مي‌آورد (و دريچه قيامت را به رويتان باز مي‌كند، و حوادث و صحنه‌هاي دنياي جديد را كم و بيش نشانتان خواهد داد. بدين هنگام انسان را فرياد مي‌زنند كه) اين همان چيزي است كه از آن كناره مي‌گرفتي و مي‌گريختي. )

بدون ترديد كافر و فاجر بيش از مؤمن رنج و درد سكرات مرگ را متحمل مي‌شوند، در سطور گذشته گوشه‌اي از حديث براء بن عازب را كه به این اصل اشاره داشت، نقل کردیم: روح كافر و فاجر، وقتي كه فرشته مرگ خطاب به آن مي‌گويد: بيرون بيا و برو بسوي خشم و ناراحتي خداوند، در بدن ذوب مي‌شود و فرشته مرگ آن را مانند درخت خار‌داري كه شاخه‌هاي زيادي دارد از ميان پشم‌هاي خيس شده بيرون آورده شود، بيرون مي‌آورد كه هنگام بيرون آمدنش تمام رگ‌ها و اعصاب را تكه تكه مي‌كند.

قرآن کریم شدت و نارحتی کافرین هنگام مرگ را اینگونه به تصویر می‌کشد:

ﭽ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﭼ الأنعام: ٩٣

(چه كسي ستمكارتر است از كسي كه دروغي بر خدا ببندد (و بگويد كه كتابي بر كسي نازل نشده است. يا اين كه بگويد: خدا را فرزند و انباز است) يا اين كه بگويد: به من وحي شده است، و بدو اصلاً وحي نشده باشد (از قبيل: مُسَيْلمه كذّاب و أَسْوَد عَنسي و طُلَيْحه أَسَدي. ) و يا كسي كه بگويد: من هم همانند آنچه خدا (بر محمّد) نازل كرده است خواهم آورد! (چرا كه قرآن افسانه‌هاي گذشتگان است و شعري بيش نيست، اگر بخواهم مثل آن را مي‌گويم و مي‌سرايم! ). اگر (حال همه ستمگران، از جمله اين) ستمكاران را ببيني (و بداني كه چه وضع نابهنجار و دور از گفتاري دارند) در آن هنگام كه در شدايد مرگ فرو رفته‌اند و فرشتگان دستهاي خود را (به سوي آنان) دراز كرده‌اند (و بر بناگوششان سيلي و بر پشتشان تازيانه مي‌زنند و بديشان مي‌گويند: اگر مي‌توانيد از اين عذاب الهي) خويشتن را برهانيد. اين زمان به سبب دروغهايي كه بر خدا مي‌بستيد و از (پذيرش) آيات او سرپيچي مي‌كرديد، عذاب خواركننده‌اي مي‌بينيد. ‏)

مصداق آیه ـ همانگونه که ابن کثیر می‌فرمایدـ به وقوع خواهد پیوست: هنگامي‌كه فرشته عذاب زنجیر، عقاب، طوق، دوزخ، آب گرم و سوزان و خشم غضب خدا را به کافر مژده می‌دهند، روح او در جسدش پراكنده مي‌شود و عصيان مي‌كند و از بيرون آمدن سر باز می‌نهد، فرشتگان، كفار را مورد ضربه شلاق قرار مي‌دهند تا اينكه روح او از جسد بيرون بيايد.

فرشته خطاب به كفار مي‌گويند:

ﭽ ﯞ ﯟﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﭼ

ابن کثیر راد مرد تفسیر آیه ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﭼ را به زدن فرشتگان تفسیر می‌کند، همانگونه که در دو آیه[[18]](#footnote-18) ﭽ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ و ﭽ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﭼ ذیل به همان مفهوم به کار رفته است.

بعضي از انسانها درباره شدت سكرات در حال احتضار، سخن گفته‌اند. از جمله اين بزرگواران عمروبن العاص است، وقتي ايشان مبتلا به بیماری مرگ شدند، فرزندش خطاب به وي گفت: پدرجان، تو مي‌گفتي: ای كاش انسان عاقل و خردمندي را در حال سكرات مي‌ديدم تا مشاهداتش[[19]](#footnote-19) را برايم تعريف مي‌كرد، آن انسان عاقل تو هستي، پس حالا مشاهداتت را برايم بيان كن. عمروبن العاص گفت:

لیتنی کنت قبل ما قد بدا لی فی تلال الجبال ارعی الوعولا

\* ای کاش قبل از آشکار شدن این حالت در بلندی کوه‌ها گوسفند را می‌چراندم تا آن تنگ نفسی که حالا می‌چشم احساس می‌کردم.

### شهادت موجب تخفیف سکرات می‌شود

رسول‎اللهص به ما خبر داده است كه انسان شهید در معرکه از شدت سکرات مرگش کاسته می‌شود، از حضرت ابوهريره روایت شده که رسول‎اللهص فرمود:

**(مَا يَجِدُ الشَّهِيدُ مِنْ الْقَتْلِ إِلَّا كَمَا يَجِدُ أَحَدُكُمْ مِنْ الْقَرْصَةِ** )

(شهيد درد كشتن را تنها مانند گزيدن مورچه احساس مي‌كند.)[[20]](#footnote-20)

## مبحث سوم: انسان موقع سكرات آرزوي برگشتن می‌کند

وقتي مرگ انسان فرا مي‌رسد، آرزو می‌کند که به دنیا برگردد، كافر بخاطر اينكه مسلمان شود و گناه كار بخاطر اينكه توبه كند چنین آرزویی را در دل می‌پرورانند. قرآن مي‌فرمايد:

ﭽ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖﯗ ﯘﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﭼ المؤمنون: ٩٩ – ١٠٠

((كافران به راه غلط خود ادامه مي‌دهند) و زماني كه مرگ يكي از آنان فرا مي‌رسد، مي‌گويد: پروردگارا! مرا (به دنيا) باز گردانيد. تا اين كه كار شايسته‌اي بكنم و فرصتهايي را كه از دست داده‌ام جبران نمايم. نه! (هرگز راه بازگشتي وجود ندارد). اين سخني است كه او بر زبان مي‌راند (و اگر به فرض به زندگي دنيا برگردد، باز به همان برنامه و روش خود ادامه مي‌دهد). در پيش روي ايشان جهان برزخ است تا روزي كه برانگيخته مي‌شوند (و دوباره زنده مي‌گردند و براي سعادت سرمدي يا شقاوت ابدي به صحراي محشر گسيل مي‌شوند).‏)

ايمان زمان فرا رسيدن مرگ پذيرفته نمي‌شود و توبه زماني كه روح به حلقوم برسد سودي ندارد. قرآن مي‌فرمايد:

ﭽ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﭼ

النساء: ١٧ – ١٨

(بيگمان خداوند تنها توبه كساني را مي‌پذيرد كه از روي ناداني (و سفاهت و حماقت ناشي از شدّت خشم و غلبه شهوت بر نفس) به كار زشت دست مي‌يازند، سپس هرچه زودتر (پيش از مرگ، به سوي خدا) برمي‌گردند (و از كرده خود پشيمان مي‌گردند )، خداوند توبه و برگشت آنان را مي‌پذيرد. و خداوند آگاه (از مصالح بندگان و صدق نيّت توبه‌كنندگان است و) حكيم است (و از روي حكمت درگاه توبه را بر روي توبه‌كنندگان باز گذاشته است ). ‏‏توبه كساني پذيرفته نيست كه مرتكب گناهان مي‌گردند (و به دنبال انجام آنها مبادرت به توبه نمي‌نمايند و بر كرده خويش پشيمان نمي‌گردند) تا آن گاه كه مرگ يكي از آنان فرا مي‌رسد و مي‌گويد: هم اينك توبه مي‌كنم (و پشيماني خويش را اعلام مي‌دارم). همچنين توبه كساني پذيرفته نيست كه بر كفر مي‌ميرند (و جهان را كافرانه ترك مي‌گويند). هم براي اينان و هم آنان عذاب دردناكي را تهيّه ديده‌ايم. )

حافظ ابن كثير رواياتي را مبنی بر اينكه خداوند توبه بنده را تا زمان رسیدن روح به حلقوم، مي‌پذيرد نقل كرده است:

(**إِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ مَا لَمْ يُغَرْغِرْ )** [[21]](#footnote-21)

(خداوند تا قبل از رسیدن روح به حقلوم توبه بنده را می‌پذیرد)

هركس قبل از مرگ توبه كند، توبه‌اش به تعبیر آیه من قریب است اما باید اساس آن توبه اخلاص و راستی باشد. بنابراين انسان باید پيش از فرا رسيدن اجل توبه كند، چون در لحظات سکرات امکان توبه وجود ندارد.

شاعر می‌گوید:

قـدم لنـفسك توبة مرجـوة قبل الممات و قبل حبس الالسن

بادر بهـا غلق النفـوس فانّها ذخر و غنـم للمنيب المحسـن

\* قبل از مرگ و بند آمدن زبان توبه‎ی مقبول و پذيرفته شده‎اي را به جاي آور. قبل از بند شدن نفس برای توبه کردن شتاب کن.

\* چون شتاب كردن در توبه براي انسان نيكوكار و رجوع كننده بسوي پروردگار ذخيره و غنيمتي است.

## مبحث چهارم: سرور و شادی مؤمن با ديدار پروردگارش

وقتي فرشتگان خداي رحمن با مژده از طرف خداوند منان به سوی بنده مؤمن می‌شتابند، آثار فرح و سرور بر چهره مؤمن ظاهر مي‌شود، ولي آثار غم، اندوه، خستگي و ناراحتي بر رخسار کافر هویدا می‌گردد. بنا بر این بنده مؤمن در حالت احتضار و سكرات مرگ، ديدار خدا را آرزو مي‌كند، ولی انسان كافر و فاجر دیدار خدای قهار را دوست ندارد.

از حضرت انس بن مالكس روایت شده که رسول‎اللهص فرمود:

(**مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ قَالَتْ عَائِشَةُ أَوْ بَعْضُ أَزْوَاجِهِ إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ قَالَ لَيْسَ ذَاكِ وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ بُشِّرَ بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَكَرَامَتِهِ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ فَأَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ وَأَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا حُضِرَ بُشِّرَ بِعَذَابِ اللَّهِ وَعُقُوبَتِهِ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ وَكَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ)** [[22]](#footnote-22)

(هركس ديدار با خدا را بپسندد، خدا نيز ديدار با وي را مي‌پسندد و هركس ديدار با خدا را مكروه بداند، خداوند نيز از دیدن او خوشحال نیست.

حضرت عايشهك يا يكي ديگر از همسران رسول‎اللهص عرض كرد: اي رسول‎الله! ما مردن را نمي‌پسنديم. رسول‎اللهص فرمود: چنين نيست، چون مؤمن با فرا رسیدن مرگش، مژده رضایت و کرامت را دریافت می‌کند، آینده و دیدار مژده برای او از هر چیزی محبوب‌تر هستند، بنابراين مؤمن در آن هنگام ديدار با خدا را مي‌پسندد و خداوند نيز لقای او را مي‌خواهد، ولی انسان كافر موقع احتضار وقتي از عذاب خداوند و عقوبت او مطلع می‌گردد، بيش از هر چيز آينده‌اش را بد مي‌داند و نسبت به آينده‌اش ناخوشايند است، لذا ديدار با خدا را نمي‌پسندد و خداوند نيز ديدار با وي را نمي‌خواهد.)

اينجاست كه بنده صالح از تشييع كنندگان مي‌خواهد هرچه زودتر او را به خاك بسپارند تا سريع‌تر از نعمت‌هاي خداوند بهره‌مند شود، ولی انسان شوم و بد عمل از رفتن به سوي گورستان هراس دارد و بر سر و روي خود مي‌زند. در صحيح بخاري و سنن نسائي حضرت ابو سعيد خدري اینگونه از حضرتص روایت می‌کند:

(**أَنَّ رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِذَا وُضِعَتْ الْجِنَازَةُ وَاحْتَمَلَهَا الرِّجَالُ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ فَإِنْ كَانَتْ صَالِحَةً قَالَتْ قَدِّمُونِي وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ صَالِحَةٍ قَالَتْ يَا وَيْلَهَا أَيْنَ يَذْهَبُونَ بِهَا يَسْمَعُ صَوْتَهَا كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الْإِنْسَانَ وَلَوْ سَمِعَهُ صَعِقَ** ) [[23]](#footnote-23)

(رسول‎اللهص فرمود: هرگاه جنازه گذاشته شود و مردان آن‌را روي دوش‌هاي خود حمل مي‌كنند، اگر نيكوكار باشد، مي‌گويد: مرا زودتر به جلو ببريد و اگر بد عمل و بدكار باشد، مي‌گويد: واي بر من، مرا كجا مي‌بريد، جز انسان تمام موجودات اين صدا را مي‌شنوند و اگر انسان‌ها آن را بشنوند بي‎هوش مي‌گردند).

## مبحث پنجم: حضور شيطان هنگام مرگ

وقتي انسان به مرگ نزديك مي‌شود، شيطان بسيار آرزو دارد كه خود را نزد او برساند، تا نجات نیابد و از دام گمراهیش نرهد. در صحيح مسلم از حضرت جابر بن عبدالله روایت شده که رسول‎اللهص فرمود:

**(إِنَّ الشَّيْطَانَ يَحْضُرُ أَحَدَكُمْ عِنْدَ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ شَأْنِهِ حَتَّى يَحْضُرَهُ عِنْدَ طَعَامِهِ فَإِذَا سَقَطَتْ مِنْ أَحَدِكُمْ اللُّقْمَةُ فَلْيُمِطْ مَا كَانَ بِهَا مِنْ أَذًى ثُمَّ لِيَأْكُلْهَا وَلَا يَدَعْهَا لِلشَّيْطَانِ فَإِذَا فَرَغَ فَلْيَلْعَقْ أَصَابِعَهُ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي فِي أَيِّ طَعَامِهِ تَكُونُ الْبَرَكَةُ** )

(شيطان هر لحظه نزد انسان مي‌آيد، حتي موقع طعام خوردن انسان حاضر مي‌شود. هرگاه لقمه غذا از دست كسي بر زمين افتاد، بايد آلودگي آن را پاك نموده و بقيه را ميل كند و آن را براي شيطان رها نسازيد و هرگاه شما از خوردن طعام فارغ شديد، انگشتان خود را بوسيله زبان پاك كنيد، چون شما نمي‌دانيد كه بركت طعام در كدام قسمت آن نهفته است).

علما مي‌گويند: شيطان در اين موقع حساس (موقع سكرات) در شکل پدر، مادر يا به صورت يك انسان مهربان در مي‌آيد و در قالب خير خواهي او را به يهوديت، نصرايت يا هر دين و آيين معارض با اسلام ، دعوت مي‌کند. اين همان لحظه‌اي است كه خداوند بد سرشتان را به بي‌راهه مي‌كشاند. در قرآن نيز به اين معني اشاره شده است. مي‌فرمايد:

ﭽ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﭼ

آل عمران: ٨

((چنين فرزانگان خردمندي مي‌گويند:) پروردگارا! دلهاي ما را (از راه حق) منحرف مگردان بعد از آن كه ما را (حلاوت هدايت چشانده و به سوي حقيقت) رهنمود نموده‌اي، و از جانب خود رحمتي به ما عطا كن. بيگمان بخشايشگر تويي تو‏).

عبدالله بن امام احمد بن حنبل مي‌گويد: موقع درگذشت پدرم حاضر بودم، تكه پارچه‌اي در دستم بود و مي‌خواستم چانه‌اش را ببندم، او گاهي بي‎هوش مي‌شد و گاهي به هوش مي‌آمد و با اشاره دست‌هايش مي‌گفت: خير، دور باش، خير دور باش. از او پرسيدم، پدر جان چه حركتي از شما بروز مي‌كند؟ فرمود: شيطان در جلو من ایستاده است، دارد سر انگشت‌هايش را گاز مي‌گيرد و مي‌گويد: اي احمد، از من رها شدي و من مي‌گويم عقب برو، عقب برو.[[24]](#footnote-24)

قرطبي مي‌گويد: از شيخ امام ابو عباس احمد بن عمرو قرطبي شنيدم که می‌فرمود: نزد ابي جعفر احمد بن قرطبي، در قرطبه حضور پيدا كردم و او درحالت احتضار به سر می‌برد، حاضرين به او می‌گفتند: بگو: لا اله الا الله و او همواره مي‌گفت: نه نه، وقتي به هوش آمد اين جريان را برايش تعريف كرديم، فرمود: دو شيطان، يكي در سمت راست و ديگري در سمت چپ من قرار داشتند، يكي مي‌گفت: بر كيش يهودي با جهان وداع كن، زيرا يهوديت از بهترين اديان است و ديگري مي‌گفت: به سوي نصرانيت بشتاب چون نصرانيت بهترين دين است و من داشتم در جواب آنها مي‌گفتم: نه نه.[[25]](#footnote-25)

همانطور كه ابن تيميه مي‌فرمايد چنین حادثه‌ای براي هر انسانی ضروري نيست، بلكه بر بعضي از انسان‌‌ها عرضه مي‌شوند و براي برخي ديگر مشروعیت ندارد ولي در میدان واقع پیش آمدنش را برای برخی از انسان‌ها شنیده‌ایم، همه اينها از فتنه‌هاي زندگي و مرگ هستند، که مکلف شده‌ایم در نماز از آنها به خدا پناه ببریم.[[26]](#footnote-26)

شيخ ابن تيميه مي‌فرمايد: شيطان موقع مرگ و احتضار بيش از هر زمان ديگر به بي‌راهه بردن انسان طمع كار و حريص است، چون اين وقت، وقت حاجت و نياز است، امام برای اثبات مطلب به حدیث « الاعمال بالخواتم » استدلال می‌کند.

رسول‎اللهص مي‌فرمايد:

(**إنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إلَّا ذِرَاعٌ ؛ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إلَّا ذِرَاعٌ ؛ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا**)

(انسان همواره اعمال اهل بهشت را انجام مي‌دهد. حتي ميان او و ميان بهشت فاصله بسيار كم مي‌شود وبه يك ذراع مي‌رسد، آنگاه تقدير وي بر وي سبقت مي‌گيرد و عمل اهل دوزخ را انجام داده و وارد دوزخ مي‌شود و بسا اوقات انسان همواره اعمال اهل دوزخ را انجام مي‌دهد تا اينكه ميان او و ميان دوزخ فاصله بسيار كم مي‌شود، ناگاه تقدير بر وي سبقت مي‌گيرد و او شروع به انجام اعمال اهل بهشت مي‌كند و وارد بهشت مي‌شود. اينجا است كه روايت شده است: شيطان موقع مردن بيش از هر زمان ديگر در صدد گمراه كردن انسان بر مي‌آيد و به همراهان و حاميانش مي‌گويد: اين (كسي كه در حالت مردن و سكرات است) را رها نكنيد، چون اگر از دست شما برود، ديگر هرگز شما بر وي پيروز نخواهيد شد.)[[27]](#footnote-27)

## مبحث ششم: عوامل بد فرجامی

بعضي كه در ظاهر مسلمان‌اند و به مقتضای احكام اسلامي‌عمل مي‌كنند پناه بر خدا سرانجام خطرناکی دارند، اين سوء خاتمه برای بعضی هنگام سکرات مرگ ایجاد می‌شود و نمایان می‌گردد.

نواب صديق حسن خان درباره فرجام بد چنين مي‌فرمايد: خاتمه بد، علل و اسبابي دارد، که مؤمن باید از آنها حذر داشته باشد. سپس در ادامه برخی از آنها را به شرح ذیل بیان می‌کند:[[28]](#footnote-28)

**1- فساد اعتقادي:** فساد در عقيده و لو اينكه با نهايت زهد و صلاح باشد از جمله عوامل سوء خاتمه است. اگر شخصي داراي عقيده فاسد باشد و بر عقيده‌اش مطمئن باشد و احتمال شك و ترديد را در آن راه ندهد، در لحظه‌هاي سكرات مرگ بطلان عقيده‌اش روشن مي‌گردد و اطمينان پيدا مي‌كند كه اعتقاد وي باطل بوده و مستند به هيچ اصلي نیست. بنا بر اين انكشاف بطلان برخي از اعتقاداتش موجب از بين رفتن بقيه معتقدات هم مي‌گردد، چون قبض روح وي در اين شرايط پيش از تدارك و عودت به اصل ايمان موجب سوء خاتمه مي‌شود و از دنيا بدون ايمان مي‌رود. در نتيجه مصداق اين آيه قرار مي‌گيرد.

ﭽ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﭼ الزمر: ٤٧

(و از جانب خدا چيزي (از شكنجه و عذاب) براي ايشان جلوه‌گر و پديدار مي‌شود كه گمانش نمي‌بردند)

ﭽ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﭼ الكهف: ١٠٣ - ١٠٤

(بگو: آيا شما را از زيانكارترين مردم آگاه سازم‌؟‏ آنان كسانيند كه تلاش و تكاپويشان (به سبب تباهي عقيده و باورشان) در زندگي دنيا هدر مي‌رود (و بيسود مي‌شود) و خود گمان مي‌برند كه به بهترين وجه كار نيك مي‌كنند)

قطعاً چنين است هركس اعتقادي بر خلاف واقعيت داشته باشد، اين اعتقاد يا بر گرفته از رأي و انديشه خود او است و يا عقیده را از کسی گرفته که دارای چنین مشکل و دردی است. هرکدام از گزینه‌های گذشته را بپذیرم به این اصل می‌رسیم که زهد و تقوی با چنین اعتقادی ارزش ندارند و چیزی را عوض نمی‌کنند، بلکه وقتی زهد و تقوی به حال انسان مفید است که بر اساس قرآن و سنت مطهره باشد، چون اساس عقايد دینی تنها از این دو سر چشمه پاک و زلال نشأت مي‌گیرند.

**2- اصرار بر گناهان:** هركس مُصِر بر انجام گناه باشد، محبت گناه در دل او جای می‌گیرد و هر چيزي را كه انسان در طول عمر خود با آن زیسته و بدان انس و الفت گرفته، هنگام مرگ و سکرات در ذهن تداعی می‌شوند و به یاد می‌آیند، اگر محبت انسان و گرايش او در زندگي بسوي طاعت باشد، موقع مردن ذكر و ياد بندگي و طاعت در خاطر او تازه می‌شود و موج مي‌زند و اگر محبت و گرايش او به سوي معاصي باشد، ذكر و ياد گناه و معاصي در لحظات مرگ در خاطرش تازه مي‌گردد. برخی مواقع در پايان زندگي، قبل از توبه شهوت و گناهی از گناهان گذشته به سراغش می‌آیند و قلبش را اسیر می‌کنند و بین او و پروردگارش مانع و حايلی ایجاد می‌نمایند، همانگونه که حضرت محمدص در حدیثی می‌فرماید: گناه در آخرین لحظه‌ی زندگی موجب گمراهی و بدبختیش می‌شود:

(**الْمَعَاصِي بَرِيدُ الْكُفْرِ**)

(گناهان پلی به سوی کفر هستند.)

كسي كه اصلاً مرتكب معصيت نشود يا مرتكب شده و توبه كند، از چنين خطري به دور و در امان است، اما كسي كه به كثرت مرتكب گناه می‌شود و حتي گناهانش از طاعتش بيشتر‌اند و موفق به توبه هم نگردیده است، بلكه بر گناهان اصرار کرده، به شدت در معرض خطر سوء خاتمه قرار می‌گیرد، چون كثرت محبت و گرايش به سوي گناه موجب ترسیم شدن گناه در ذهن می‌شود و بدان گرایش پیدا می‌کند و هنگام مرگ و سکرات هم بر چنین حالتی باقی می‌ماند و در نهایت به بد‌ترین سرانجام رو می‌آورد.

مطالب گذشته را مي‌توان با يك مثال توضيح داد، بدون ترديد انسان در عالم رؤيا اوضاع و احوالي را مشاهده مي‌كند كه در طول عمر بدان انس و الفت گرفته است. مثلاً اگر كسي عمرش را در علم و مطالعه سپري نموده است، احوال متعلق به علم و علما را در خواب مشاهده مي‌كند و اگر كسي عمرش را در خياطي و خياطت سپری کرده باشد در عالم رویا احوال مربوط به خياطي و خياطت را می‌بیند، چون در عالم رويا و خواب همان چيزهايي در ذهن حضور پيدا مي‌كنند كه در طول عمر، انسان بدان دل بسته است، مرگ هر چند كه از خواب شديدتر است، اما مقدمه و سكرات آن تشابه زيادي با خواب دارند. بنابراين كثرت محبت با گناهان مقتضي تذكر گناهان، ترسيم و عودت آنها در قلب و گرايش آنها به سوي نفس در موقع سكرات مي‌باشد و اگر روح در چنين حالتي قبض شود، به فرجام وخیمی‌مبتلا خواهد شد.

ذهبي در كبائر مي‌گويد: مجاهد گفته است: هركس كه مي‌ميرد، دوستان و هم نشينان زندگي‌اش در عالم مثال نزد او حاضر كرده مي‌شوند، مردي كه در زندگي با شطرنج بازي مي‌كرد، هنگام سکرات مرگ، اطرافیان کلمه شهادتین را برایش زمزمه می‌کردند و تلقین می‌نمودند، ولی او می‌گفت: شاه، سپس با همین حالت جان داد. چون در زندگی به الفاظ شطرنج انس و الفت گرفته بود در سکرات مرگ به جای کلمه توحید الفاظ بازی را بر زبان جاری می‌کرد.

مشابه اين حالت براي شخص دیگری پيش آمد كه در زندگي با شراب نوشان همنشيني و مراودت داشت، وقتي دچار سكرات مرگ گرديد، يكي از بستگانش نزد او آمد تا به وي كلمه شاهدتین را تلقين كند و او بجاي كلمه توحيد گفت: بنوش و به من نيز بنوشان و بعد جان سپرد. لا حول و لا قوه الا بالله العلي العظيم.[[29]](#footnote-29)

**3- عدول از خط مستقيم:** چون هركس در آغاز زندگي سالک و راهرو راه صحيح و مستقيم باشد و بعد در او تغيير پيدا شود و از مسير مستقيم اولي منحرف گردد، خاتمه‌اش به بدي مي‌انجامد، مانند ابليس که در آغاز زندگي بزرگ و امام فرشتگان بود و در عبادت از همه کوشا تر و بهتر بود، ولی هنگام دستور خدا مبنی بر سجده و تعظیم برای آدم، سر باز زد و از راه راست و پیمودن راه مستقیم منحرف گشت، یا مانند بلعم باعور و برصیصا که در ابتدای زندگی عابد و زاهد بودند، خداوند به بلعم باعور معجزه داد، ولی او هنگام پيروي از هوس‌هاي شيطاني‌اش پیروی کرد و به سوي دنيا گروید و از جمله گمراهان قرار گرفت و برصيصا هنگام دعوت شیطان لبیک گویان به سوی شیطان شتافت و به صف پیروانش ملحق گشت، تا جایی در منجلاب و تاریکی کفر پایین رفت که شیطان خطاب بدو گفت: من از تو بيزارم و از خداي بزرگ مي‌ترسم. شیطان از او تبری جست چون از این هراس داشت که در عذاب گمراهی او شریک و هم دم باشد، ولی اظهار بيزاري براي شيطان سودي نداشت، چون خداوند مي‌فرمايد:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭼ الحشر:١٧

(سرانجام كار (اهريمن و كسي كه او گمراهش كرده است) بدانجا مي‌انجامد كه هر دو تا در آتش دوزخ جاودانه مي‌مانند، و اين سزاي ستمگران است. )

**4- ضعف ايمان:** اگر ايمان ضعيف باشد، دوستي خداوند نيز در انسان ضعيف مي‌گردد و محبت دنيا در دل قوت مي‌گيرد و بر انسان چنان چيره مي‌شود، به گونه‌ای كه جايي در دل او براي محبت خداوند باقي نمي‌ماند. محبت خداوند چنان ضعيف مي‌گردد كه نمي‌تواند در مخالفت با نفس تاثيري داشته باشد، اين گونه ايمان ضعيف هيچگونه نقشي در جلوگيري از گناهان و گرايش به سوي عبادات و بندگي ندارد، در نتيجه صاحب اين ایمان غرق در شهوات و ارتكاب معاصي مي‌شود و تاريكي گناهان بر قلب انباشته مي‌گردد و همواره نور ايمان را به خاموشي بیشتر مبتلا می‌كند. وقتي كه سكرات مرگ فرا مي‌رسد محبت خداوند در دل بسيار ضعيف مي‌گردد، چون خود را در حال جدايي از دنيا مي‌بيند در حالي كه دنيا برايش بسيار محبوب و پسنديده است و حب دنيا چنان بر وي غلبه نموده است كه اراده ترك آن‌را ندارد و از جدايي آن احساس ناراحتي مي‌كند و حب ضعف ايمان به بغض خداوند تبديل مي‌گردد، اگر روح او در چنين حالت خطرناكي قبض شود، خاتمه‌اش به بدي مي‌انجامد و براي هميشه نابود مي‌گردد.

عاملی که به چنین خاتمه بد منجر می‌شود محبت دنيا و گرايش به سوي آن و خوشحال شدن به وسيله آن و ضعف ايمان كه توأم با ضعف محبت خداوند است، مي‌باشد، این دردی است که گریبان بسیاری از خلايق را گرفته است، چون هر چيزي كه در حال سكرات بر قلب غلبه كند، آن چيز در دل نقش مي‌بندد و شخص را به خود مشغول مي‌سازد، بگونه‌اي كه به چيزي ديگر نمي‌انديشد، آخر جایی برای چیز دیگری باقی نمانده است و اگر روح در چنين حالتي قبض شود، توجه قلبي‌اش بسوي دنيا بر مي‌گردد و بدان سو متوجه مي‌شود و ميان او و پروردگارش مانع و حايل ايجاد مي‌گردد.

روایت شده که وقتي سليمان بن عبدالملك به قصد حج و زيارت خانه خدا وارد مدينه شد، پرسيد: آيا در مدينه كسي هست كه گروهي از صحابه را ديده باشد؟ گفتند: آري، ابوحازم، چند تن از صحابه را ديده و هنوز هم در قيد حيات است.

بسوي او قاصدی فرستاد، وقتي ابوحازح آمد، سليمان گفت: اي ابوحازم، چرا ما مرگ را نا پسند و مكروه تلقي مي‌كنيم؟

ابو حازم گفت: شما دنيا را آباد و آخرت را ويران كرده‌ايد و قطعاً رفتن از محلي كه آباد است بسوي محلي كه ويران است ناپسند می‌باشد.

سليمان گفت: حرف بسيار بجايي است، بعد سليمان گفت: ای كاش مي‌دانستم كه نزد خداوند چه جايگاهي دارم؟

ابو حازم گفت: اعمال خود را با ميزان قرآن ترازو كن.

سليمان گفت: آن ميزان را در كجاي قرآن مي‌يابم؟

ابوحازم گفت: در اين آيه:

ﭽ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﭼ الانفطار: ١٣ – ١٤

(‏مسلّماً نيكان در ميان نعمت فراوان بهشت بسر خواهند برد. و مسلّماً بدكاران در ميان آتش سوزان دوزخ بسر خواهند برد. ‏)

سليمان گفت: پس رحمت‌هاي خداوندي كجا هستند؟

ابوحازم گفت: رحمت‌هاي خداوند همراه نيكوكاران‌اند.

سليمان گفت: اي كاش مي‌دانستم كيفيت حضورم در پيشگاه خداوند چگونه خواهد بود؟

ابوحازم گفت: نيكوكار مانند كسي است كه به مسافرت رفته و به خانه‌اش بر مي‌گردد و بد كار مانند كسي است كه از خدمت آقايش فرار كرده و به اكراه بسوي او برگردانده مي‌شود.

سليمان به گريه افتاد بگونه‌اي كه صدايش بالا رفت و گريه‌اش شدت پيدا كرد و بعد گفت: مرا وصيت كن.

ابو حازم گفت: در جایی که نهی خداوند وجود دارد حضور پیدا نکن و هرگز در جایی که مورد رحمت و شفقت پروردگار است پنهان نشو.

صديق حسن خان به نقل از امام غزالي در احياء علوم‎الدین مي‌گويد: سوء خاتمه دو مرحله دارد كه يكي از آن دو از ديگري بزرگتر است، اما مرحله بزرگتر و عظيم آن است كه هنگام سكرات مرگ و بروز اهوال آن، شك و جحد (انكار) غالب باشد و روح در همين حالت قبض شود، اين كيفيت براي هميشه ميان او و خداوند مانع ايجاد مي‌كند و مقتضي دوري مستدام از رحمت‌هاي خداوند و عذاب سرمدی مي‌باشد.

مرحله دوم كه كمتر از مرحله اول است، عبارت است از اينكه موقع مرگ محبت چيزي از امور دنيا يا لذتي از لذات آن، بر قلب غلبه پيدا كند، آنگاه آن چيز با لذت در قلب نقش مي‌بندد و انسان را بگونه‌اي به خود مشغول مي‌دارد، كه چيزي ديگر در دل او جاي نمي‌گيرد، پس هرگاه قبض روح در حال غلبه محبت دنيا اتفاق افتاد، معامله فوق العاده خطرناكي است، چون انسان در همان حالتي كه بدان زيسته است و زندگي را سپري نموده است، جان مي‌سپارد و به شدت حسرت مي‌خورد.

البته اگر ايمان قوي باشد و محبت خداوند از دير زمان در دل گره خورده و با اعمال صالحه آميخته باشد، اين وضعيت از دل محو مي‌گردد، ولی وزن ايمانش در حد يك مثقال باشد، خداوند پس از اندك زمانی او را از دوزخ بيرون مي‌آورد و اگر كمتر از يك مثقال باشد، به مدت مديدي در دوزخ باقي مي‌ماند.

به هر حال اگر ايمان به اندازه يك مثقال باشد حتماً از دوزخ بيرون آورده مي‌شود هر چند برای هزاران سال در آن باقی بماند و هركس درباره ذات، ‌صفات و افعال خداوند بر خلاف آنچه كه در حقيقت وجود دارد، معتقد باشد و اين اعتقاد خواه برگرفته از تقليد باشد يا نتيجه رأي و اجتهاد، براي رفع اين خطر سودي ندارد، تنها چيزي كه انسان را از اين خطر نجات مي‌دهد، اعتقاد حق و برگرفته از قرآن و سنت مي‌باشد. انسان احمق از این خطر هراسی ندارد و بدان فکر نمی‌کند.[[30]](#footnote-30)

## مبحث هفتم: مخیر شدن پیامبران هنگام مرگ

خداوند اجر و پاداش اخروی پیامبران را هنگام فرا رسیدن مرگ بدان‌ها نشان می‌دهد، سپس آنها را میان ماندن در جهان و رهسپار شدن به سوی سرای ابدی مخیر می‌سازد، بدون ترديد هر پيامبری نعمت‌هاي دايمي‌خداوند را ترجيح مي‌دهد.

پیامبر بزرگ اسلامص از این سنت استثنا نشده، بلکه همانند سلف خود از پیامبران مخیر شد، ولی آن بزرگوارص ملاقات حی منان را اختیار فرمود، در صحيح بخاري از حضرت عايشهك روایت شده که رسول‎اللهص فرمود:

(**إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنْ الْجَنَّةِ ثُمَّ يُحَيَّا أَوْ يُخَيَّرَ فَلَمَّا اشْتَكَى وَحَضَرَهُ الْقَبْضُ وَرَأْسُهُ عَلَى فَخِذِ عَائِشَةَ غُشِيَ عَلَيْهِ فَلَمَّا أَفَاقَ شَخَصَ بَصَرُهُ نَحْوَ سَقْفِ الْبَيْتِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى فَقُلْتُ إِذًا لَا يُجَاوِرُنَا فَعَرَفْتُ أَنَّهُ حَدِيثُهُ الَّذِي كَانَ يُحَدِّثُنَ**) [[31]](#footnote-31)

(روح هيچ پيامبري قبض نمي‌شود مگر اينكه جايگاه او در بهشت به او نشان داده مي‌شود و بعد به او اختيار داده مي‌شود. حضرت عايشهك در ادامه حديث مي‌فرمايد: وقتي فرشته مرگ نزد رسول‎اللهص آمد و سر مبارك رسول‎اللهص روي زانوي من بود، رسول‎اللهص چند لحظه بي‎هوش شدند و سپس در حالی به هوش آمد که به سقف خانه چشم دوخته بود و مي‌فرمود: پروردگارا بسوي رفيق اعلي. آنگاه بخود انديشيدم كه رسول‎اللهص اكنون ما را ترجيح نمي‌دهد و متوجه شدم كه اين همان حديثي است كه رسول‎اللهص درباره مختار گذاشتن پيامبران موقع مرگ براي ما بيان كرده بود. حضرت عايشهك مي‌فرمايد: اين آخرين سخني بود كه از زبان رسول‎اللهص بيرون آمد.)

و در روايتي ديگر چنين آمده است: شنیدم که پیامبرص در بیماری وفاتش می‌فرمود: با كساني كه مورد لطف و رحمت خداوند. از پيامبران، صديقان، شهدا و نيكوكاران قرار گرفته‎اند حشر گردیم و اين‌ها بهترين همراهان هستند.

حضرت عايشهك مي‌فرمايد: با شنيدن اين آيه من اذعان كردم كه به رسول‎اللهص اختيار داده شده است.

# فصل سوم بیرون آمدن روح، پرواز به سوی ملکوت أعلی است

امام مسلم از حضرت ابوهريره چنين نقل مي‌كند: هرگاه روح مؤمن بيرون آيد دو فرشته به استقبالش مي‌آيند و آن را به سوی آسمان‌ها بالا مي‌برند.

حماد مي‌گويد: ابوهريره درباره بوي خوش و پاک روح مؤمن سخن گفت و صحبت از مسك به ميان آمد و فرمود: ساکنان آسمان درباره روح مؤمن مي‌گويند: روح پاكيزه‌اي است كه از طرف زمين آمده است، رحمت خداوند بر او و بر جسدي كه در آن سکنی گزیده‌ايد فرود آید، آنگاه فرشته روح را نزد پروردگار بالا مي‌برد و هنگام رسیدن، پروردگار خطاب به او مي‌فرمايد: اين روح را به بهشت ببريد و آن‌را براي هميشه زنده بگذارید.

فرمود: هرگاه روح كافر بيرون رود ـ حماد مي‌گويد: ابوهريره از بوی بد و ملعون بودن روح كافر سخن گفت ـ اهل آسمان مي‌گويند: روح ناپاكي است كه از طرف زمين آمده است. راوی می‌گوید: خداوند مي‌فرمايد: آن را براي هميشه به دوزخ ببريد.

رسول‎اللهص در حديث براء درباره حرمت و كرامت روح مؤمن بعد از بيرون آمدن آن از جسد، سخن گفته است و می‌فرماید:

فرشتگان پاك خداوند بر اين روح پاكيزه درود مي‌فرستند، درهاي آسمان براي او باز كرده مي‌شوند و در كفن‌هاي خوشبوي بهشت كفن داده مي‌شود و بوي خوش كه بهتر و برتر از بوي مسك است از آن به مشام مي‌رسد، سپس فرشتگان آن را با احترام خاص به آسمان‌ها مي‌برند و دَر آسمان‌ها براي او باز كرده مي‌شوند، اما روح ناپاك موقع بيرون آمدن مورد لعن و نفرين فرشتگان قرار مي‌گيرد و درهاي آسمان‌ها بر روي آن بسته و هر گروه از فرشتگان خداوند بر دري از درهاي آسمان ايستاده از ورود آن جلوگيري مي‌كنند، سپس آن روح ناپاك در كفني از كفن‌هاي دوزخ گذاشته مي‌شود و بوي بسيار بدي كه فرشتگان را آزار می‌دهد، از آن روح بلند می‌شود، وقتی به سوي آسمان‌ها بالا می‌رود و در آسمان‌ها بر روي آن گشوده نمي‌شود و از بلندي به سوي زمين پرتاب مي‌شود.

در حديث حضرت براء كه رسول‎اللهص در آن از منتقل شدن انسان از مرگ و رفتن به سوي برزخ سخن فرمود، چنين آمده است: وقتي روح مؤمن بيرون مي‌آيد تا فرشتگان روي زمين و آسمان‌ها در حق آن دعاي مغفرت كنند. درهاي آسمان‌ها براي آن گشوده مي‌شوند. نگهبانان هر دري از درهاي آسمان از خداوند مي‌خواهد، تا این روح از در او عبور داده شود، وقتي فرشته مرگ آن را قبض مي‌كند براي يك لحظه در دست او گذاشته نمي‌شود، بلكه بلافاصله فرشتگان آن را مي‌گيرند و در كفن و خوشبوهاي بهشت مي‌گذارند. اين است معني و مفهوم آيه شريفه:

ﭽ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭼ الأنعام: ٦١

(فرستادگان ما (از ميان فرشتگان ديگر به سراغ او مي‌آيند و) جان او را مي‌گيرند، و (فرشتگان گروه اوّل و فرشتگان گروه دوم هيچ كدام در مأموريّت خود) كوتاهي نمي‌كنند)

و بهترين بوی خوشي كه در روي زمين ديده مي‌شود از آن به مشام می‌رسد، فرشتگان آنرا به سوی آسمان‌ها بالا می‌برند و از كنار هر گروهي از فرشتگان كه بگذرد، آنها مي‌گويند: اين روح پاكيزه از آن چه كسي است؟ فرشتگان در جواب می‌گویند: فلاني، فرزند فلاني است (با بهترین نامی‌که در دنیا داشته از او یاد می‌کنند) وقتي به نزديك ترين آسمان مي‌رسند، در را مي‌زنند، در باز كرده مي‌شود و گروه مخصوصی از فرشتگان هر آسمان تا آسمان ديگر آن را تشييع مي‌كنند تا به آسمان هفتم مي‌رسد، خداوند متعال خطاب به آن مي‌فرمايد: نام بنده مرا در رديف عليين بنويسيد:

ﭽ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﭼ المطففين: ١٩ – ٢١

(تو چه مي‌داني كه «علّيّين» چه و چگونه است‌؟ كتاب نوشته شده‌اي است (كه نشاندار به علائم مشخّصه بوده و نوشته‌هايش خوانا و گويا است). فرشتگان مقرّب (براي نوشتن مطالب) در آنجا حضور بهم مي‌رسانند.‏)

نام او در رديف عليون نوشته مي‌شود و بعد مي‌فرمايد: اين روح را به زمين برگردانيد، چون من انسان‌ها را از زمين آفريده‌ام و به آنجا بر می‌گردانم و بار ديگر آنها را از زمين بيرون خواهم آورد.

رسول‎اللهص درباره روح ناپاك كه از جسد كافر بيرون مي‌آيد چنين سخن به میان می‌آورد: تك تك فرشتگان زمين و آسمان آن را لعنت مي‌كنند، درهاي آسمان بر روي آن بسته مي‌شود، نگهبانان هر در از خداوند مي‌خواهند كه اين روح را از درب آنها عبور ندهد، فرشته مرگ وقتي آن را قبض مي‌كند حتي براي يك لحظه در دست او گذاشته نمي‌شود، بلكه آن را مي‌گيرند و در پارچه آتشين آنرا کفن می‌کنند، بدترين بوي بد روی زمین از آن به مشام می‌رسد، فرشتگان آن را بسوي آسمان‌ها مي‌برند، از كنار هر گروهي از فرشتگان كه بگذرد، سوال مي‌كنند: اين روح ناپاك از آن چه كسي است؟ فرشتگان مي‌گويند: فلاني، فرزند فلاني‌است (با بدترين نامي‌كه در دنيا داشت از او ياد مي‌كنند) و وقتي به آسمان دنيا (نزديك‎ترين آسمان) برسند، براي آن روح كافر در را مي‌زنند، درهاي آسمان بر روي آن گشوده نمي‌شود، در این لحظه رسول‎اللهص اين آيه را تلاوت فرمود:

ﭽ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﭼ

الأعراف: ٤٠

(درهاي آسمان بر روي آنان باز نمي‌گردد (و خودشان بي‌ارج و اعمالشان بي‌ارزش مي‌ماند) و به بهشت وارد نمي‌شوند مگر اين كه شتر از سوراخ سوزن خياطي بگذرد (كه به هيچ وجه امكان ندارد، و لذا ايشان هرگز به بهشت داخل نمي‌گردند). اين چنين ما گناهكاران را جزا و سزا مي‌دهيم. )

خداوند مي‌فرمايد: نام او را در پايين‌ترين مکان در ليست اهل دوزخ بنويسيد، سپس مي‌فرمايد: بنده مرا به زمين برگردانید، چون من وعده كردم كه انسان‌ها را از زمين بیآفرینم و آنان را به زمين بر گردانم و بار ديگر ایشان را از زمین بیرون بیاورم. آنگاه روح كافر از آسمان هفتم به گونه‌ای به سوی زمین انداخته می‌شود که در لاشه قرار گیرد، سپس رسول‎اللهص اين آيه مباركه را تلاوت كرد:

ﭽ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭼ الحج: ٣١

(‏زيرا كسي كه براي خدا انبازي قرار دهد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ايمان به حضيض كفر) از آسمان فرو افتاده است (و به بدترين شكل جان داده است) و پرندگان (تكّه‌هاي بدن) او را مي‌ربايند، يا اين كه تندباد او را به مكان بسيار دوري (و دره ژرفي) پرتاب مي‌كند (و وي را آن چنان بر زمين مي‌كوبد كه بدنش متلاشي و هر قطعه‌اي از آن به نقطه‌اي پرت مي‌شود ). )

ابن ماجه از ابی هریره نقل می‌کند، که رسول‎اللهص فرمود:

(**الْمَيِّتُ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ فَإِذَا كَانَ الرَّجُلُ صَالِحًا قَالُوا اخْرُجِي أَيَّتُهَا النَّفْسُ الطَّيِّبَةُ كَانَتْ فِي الْجَسَدِ الطَّيِّبِ اخْرُجِي حَمِيدَةً وَأَبْشِرِي بِرَوْحٍ وَرَيْحَانٍ وَرَبٍّ غَيْرِ غَضْبَانَ فَلَا يَزَالُ يُقَالُ لَهَا ذَلِكَ حَتَّى تَخْرُجَ ثُمَّ يُعْرَجُ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَيُفْتَحُ لَهَا فَيُقَالُ مَنْ هَذَا فَيَقُولُونَ فُلَانٌ فَيُقَالُ مَرْحَبًا بِالنَّفْسِ الطَّيِّبَةِ كَانَتْ فِي الْجَسَدِ الطَّيِّبِ ادْخُلِي حَمِيدَةً وَأَبْشِرِي بِرَوْحٍ وَرَيْحَانٍ وَرَبٍّ غَيْرِ غَضْبَانَ فَلَا يَزَالُ يُقَالُ لَهَا ذَلِكَ حَتَّى يُنْتَهَى بِهَا إِلَى السَّمَاءِ الَّتِي فِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَإِذَا كَانَ الرَّجُلُ السُّوءُ قَالَ اخْرُجِي أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْخَبِيثَةُ كَانَتْ فِي الْجَسَدِ الْخَبِيثِ اخْرُجِي ذَمِيمَةً وَأَبْشِرِي بِحَمِيمٍ وَغَسَّاقٍ وَآخَرَ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ فَلَا يَزَالُ يُقَالُ لَهَا ذَلِكَ حَتَّى تَخْرُجَ ثُمَّ يُعْرَجُ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَلَا يُفْتَحُ لَهَا فَيُقَالُ مَنْ هَذَا فَيُقَالُ فُلَانٌ فَيُقَالُ لَا مَرْحَبًا بِالنَّفْسِ الْخَبِيثَةِ كَانَتْ فِي الْجَسَدِ الْخَبِيثِ ارْجِعِي ذَمِيمَةً فَإِنَّهَا لَا تُفْتَحُ لَكِ أَبْوَابُ السَّمَاءِ فَيُرْسَلُ بِهَا مِنْ السَّمَاءِ ثُمَّ تَصِيرُ إِلَى الْقَبْرِ**)[[32]](#footnote-32)

(فرشتگان نزد ميت مي‌آيند، اگر شخص در حال سكرات، انسان صالحي باشد، خطاب به او مي‌گويند: اي روح پاكيزه كه در جسد پاكيزه هستي بيرون بيا و روح و ریحان بهشت و رضایت پروردگار را به تو تبریک می‌گویم، فرشتگان تا بیرون آمدن روح این کلمات را برای میت زمزمه می‌کنند، بعد از بيرون آمدن به آسمان‌ها برده مي‌شود، در آسمان را می‌کوبند، سوال مي‌شود: چه كسي در را می‌زند؟ مي‌گويند: فلاني است. در جواب مي‌گويند: خوش آمدي اي نفس پاكيزه‌اي که در جسد پاكيزه‌اي بودي، وارد شو در حالي كه مورد ستايش هستي و بشارت روح و ريحان و خشنودی پروردگار بر تو باد، اين كلمات همواره برايش گفته مي‌شوند تا به آسمانی می‌رسند که خداوند منان در آن قرار دارد[[33]](#footnote-33) ولي اگر شخص در حال سكرات، انسان بدي باشد، فرشته مرگ به او مي‌گويد: اي روح ناپاك كه در جسد ناپاك هستي بيرون بيا، بيرون بيا در حالي كه شايسته ملامت هستي، آب جوشان و بد بو در انتظار تو است و چيزهايي مشابه آن نيز در كمين تو نشسته‌اند تا تو را شكنجه دهند. اين كلمات همواره برايش گفته مي‌شوند تا اينكه آن روح ناپاك از جسد او بيرون بيايد، سپس آن روح ناپاك به آسمان‌ها برده مي‌شود و براي آن تقاضاي فتح باب مي‌شود، سوال مي‌شود: اين روح چه كسي است؟ گفته مي‌شود: فلاني است. گفته مي‌شود بسيار ناميمون است، اين روح ناپاك كه در جسد ناپاكي بوده است، در حالی که مورد ملامت قرار گرفته باید به همان جا برگردد که آمده است، هيچ دري بخاطر او گشوده نمي‌شود. از آسمان برگردانده و به قبر فرستاده مي‌‌‌شود.)

# فصل چهارم قبر

## مبحث اول: هول و هراس قبر

هاني غلامِ حضرت عثمان بن عفانس روایت می‌کند که هرگاه حضرت عثمان در كنار قبري توقف مي‌كرد، بقدري مي‌گريست كه رخسار مباركش خيس مي‌شد. از وی پرسیدند: شما وقتي از بهشت و دوزخ صحبت مي‌كني اشك نمي‌ريزي و به گریه نمی‌افتی، ولی چرا هنگام یاد قبر گریه می‌کنید؟ فرمود: از رسول‎اللهص شنيدم كه می‌فرمود:

(**إِنَّ الْقَبْرَ أَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الْآخِرَةِ فَإِنْ نَجَا مِنْهُ فَمَا بَعْدَهُ أَيْسَرُ مِنْهُ وَإِنْ لَمْ يَنْجُ مِنْهُ فَمَا بَعْدَهُ أَشَدُّ مِنْهُ قَالَ وَقَالَ رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا رَأَيْتُ مَنْظَرًا قَطُّ إِلَّا الْقَبْرُ أَفْظَعُ مِنْهُ )** [[34]](#footnote-34)

(قبر نخستين منزل از منازل آخرت است، هركس از (عذاب) آن نجات پيدا كند مراحل بعدي نسبت به آن آسان‌تر هستند و اگر از آن نجات پیدا نکند، مراحل بعدي برايش مشكل تر خواهد بود. و مي‌گفت: از رسول‎اللهص شنيده‌ام که می‌فرمود: هيچ منظر و صحنه‌اي را سهمناك‌تر از صحنه‌ی قبر نديده‌ام).

چون مراحل بعدی قبر براي كسي كه از آن نجات پيدا كند بسيار آسان و لذت آفرين است، بنده مومن وقتي در قبر مي‌بيند كه خداوند برايش چه نعمت‌هايي را تدارك ديده است، مي‌گويد: پروردگارا قيامت را زودتر برپا كن تا من به اهل و مال خود برگردم، ولی بنده کافر با مشاهده عذاب و نارحتی قبر، هر چند خیلی سخت و دشوار است می‌گوید: پروردگارا قيامت را برپا نكن. چون عذاب آينده را بسيار وحشتناك‌تر و دردناك‌تر از اين عذاب مي‌بيند و مي‌داند.

### تاريكي قبر

در دوران حضرت محمدص زنی که خادم مسجد بود و مسجد را جارو می‌کرد دار فانی را وداع گفت، رسول‎اللهص او را در مسجد نديد و درباره او سوال كرد؟ یاران خبر فوتش را به اطلاع رسول‌اللهص رساندند و چون نمي‌خواستند حضرت محمدص را از خواب بيدار كنند، بدون اينكه پیامبرص را در جريان بگذارند او را به خاك سپردند. رسول‎اللهص خواست تا قبرش را به او نشان دهند، رسول‎اللهص بر سر قبر آن زن آمد و بر وي نماز خواند و سپس فرمود:

(**إِنَّ هَذِهِ الْقُبُورَ مَمْلُوءَةٌ ظُلْمَةً عَلَى أَهْلِهَا وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُنَوِّرُهَا لَهُمْ بِصَلَاتِي عَلَيْهِمْ** ) [[35]](#footnote-35)

(بي ترديد اين قبور پر از ظلمت و تاريكي هستند و خداوند بوسيله نماز و دعاي من آنها را منور و روشن مي‌سازد).

## مبحث دوم: فشردن قبر

وقتي ميت در قبر گذاشته مي‌شود قبر او را مي‌فشارد و كسي از فشردن قبر نجات پیدا نمی‌کند، نيك باشد يا بد، صالح باشد يا نا صالح، کوچک باشد یا بزرگ. در روايات آمده است كه قبر حضرت معاذ را به شدت فشرد، در حالی كه عرش عظيم خدا در اثر مرگ او به لرزه در آمد و درهاي آسمان برايش باز شدند و هفتاد هزار فرشته در تشييع جنازه او شركت كردند.

در سنن نسائي از حضرت ابن عمرب روایت شده که رسول‎اللهص در باره او فرمود:

(**هَذَا الَّذِي تَحَرَّكَ لَهُ الْعَرْشُ وَفُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَشَهِدَهُ سَبْعُونَ أَلْفًا مِنْ الْمَلَائِكَةِ لَقَدْ ضُمَّ ضَمَّةً ثُمَّ فُرِّجَ عَنْهُ)** [[36]](#footnote-36)

(کسی كه عرش برايش به لرزه در آمد و درهاي آسمان برايش گشوده شدند و هفتاد هزار فرشته در تشييع جنازه او شركت كردند، دچار فشار قبر شد، سپس رها گشت).

و در مسند كبير و اوسط طبراني از ابن عباس چنين روایت شده که‌رسول‎اللهص فرمود:

(**لَوْ نَجَا أَحَدٌ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ لَنَجَا سَعْدُ بن مُعَاذٍ، وَلَقَدْ ضُمَّ ضَمَّةً ثُمَّ رُخِّيَ عَنْهُ.**)[[37]](#footnote-37)

(اگر قرار باشد كسي از فشردن قبر نجات پيدا کند، سعد بن معاذ نجات مي‌يافت، ولی قبر او را به شدت فشرد و بعد رها ساخت).

از جمله دلايلی كه بر صحت فشردن قبر برای هرکسی دلالت دارند و حتي كودكان نيز از آن مستثني نمی‌شوند، حديثي است در مسند اوسط از ابی ایوب و در كامل ابن عدي از حضرت انس به اين شرح روایت شده است، رسول‎اللهص فرمود:

(**لَوْ أَفْلَتَ أَحَدٌ مِنْ ضَمَّةِ الْقَبْرِ لأَفْلَتَ هَذَا الصَّبِيُّ.)** [[38]](#footnote-38)

(اگر قرار باشد كسي از فشردن قبر نجات پيدا کند، اين كودك نجات مي‌يافت).

## مبحث سوم: عذاب قبر

### مطلب اول: کیفیت عذاب قبر

وقتي انسان در قبر گذاشته مي‌شود، فرشتگاني در شكل و صورت ناشناخته‌ای نزد او مي‌آيند. در سنن ترمذي چنين آمده است:

(**إِذَا قُبِرَ الْمَيِّتُ أَوْ قَالَ أَحَدُكُمْ أَتَاهُ مَلَكَانِ أَسْوَدَانِ أَزْرَقَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا الْمُنْكَرُ وَالْآخَرُ النَّكِيرُ فَيَقُولَانِ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ فَيَقُولُ مَا كَانَ يَقُولُ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. ... وَإِنْ كَانَ مُنَافِقًا قَالَ سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ فَقُلْتُ مِثْلَهُ لَا أَدْرِي)** [[39]](#footnote-39)

(هرگاه ميت يا يكي از شما به خاك سپرده مي‌شود، دو فرشته سياه رنگ و سرخ چشم نزد او مي‌آيند، يكي را منكر و ديگري را نكير مي‌گويند، از او درباره رسول‎اللهص سوال مي‌كنند و مي‌گويند: درباره اين مرد (رسول‎اللهص) چه مي‌گويد؟ او در جواب بر اساس همان اعتقادی که در جهان داشته به فرشتگان جواب می‌دهد، يعني مي‌گويد: گواهي مي‌دهم كه جز الله معبودي وجود ندارد و محمدص بنده و فرستاده او است،

اگر ميت منافق باشد، مي‌گويد: از مردم شنيدم كه درباره او چيزي مي‌گفتند، من نيز همان را گفتم و بيش از اين چیزی نمي‌دانم).

در حديث حضرت براء بن عازب از رسول‎اللهص چنين آمده است كه دو فرشته بسيار خشمناك نزد او مي‌آيند و بر وي خشمگین می‌شوند و او را مي‌نشانند و از وي می‌پرسند: پروردگار تو كيست؟ دينت چيست؟ و پيامبرت چه كسي است؟ اين پرس و جو آخرين آزمايشي است كه از انسان مومن به عمل مي‌آيد، در ارتباط با همين مطلب قرآن می‌فرماید:

ﭽ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﭼ

إبراهيم: ٢٧

(خداوند مؤمنان را به خاطر گفتار استوار (و عقيده پايدارشان) هم در اين جهان (در برابر زرق و برق ماديات و بيم و هراس مشكلات محفوظ و مصون مي‌نمايد) و هم در آن جهان (ايشان را در نعمتهاي فراوان و عطاياي بي‌پايان، جاويدان و) ماندگار مي‌دارد)

او در جواب مي‌گويد: پروردگار من الله است و دين من اسلام و پيامبر من محمدص است. ندايي از آسمان مي‌آيد و مي‌گويد: بنده من راست مي‌گويد.

درباره بنده كافر و فاجر فرمود: دو فرشته بسيار خشمناك مي‌آيند. بر وي خشم مي‌گیرند و او را مي‌نشانند و از وي می‌پرسند: پروردگار تو كيست؟ مي‌گويد: واي، واي نمي‌دانم، مي‌پرسند: دين تو چيست؟ مي‌گويد: واي، واي نمي‌دانم. مي‌پرسند: درباره اين مردي كه به طرف شما فرستاده شده است چه مي‌گويي؟ نمي‌تواند نام پيامبرص را بر زبان بياورد، به او گفته مي‌شود: محمد، آنگاه مي‌گويد: واي، واي نمي‌دانم، از مردم شنيدم كه چنين مي‌گفتند، آنگاه اين دو فرشته خطاب به او مي‌گويند: نه مي‌دانستي و نه از مردم تبعيت كردي. منادي ندا در مي‌دهد كه بنده من دروغ گفته است.

از حضرت انس روایت شده که رسول‎اللهص فرمود:

(**الْعَبْدُ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ وَتُوُلِّيَ وَذَهَبَ أَصْحَابُهُ حَتَّى إِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِمْ أَتَاهُ مَلَكَانِ فَأَقْعَدَاهُ فَيَقُولَانِ لَهُ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَقُولُ أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ فَيُقَالُ انْظُرْ إِلَى مَقْعَدِكَ مِنْ النَّارِ أَبْدَلَكَ اللَّهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنْ الْجَنَّةِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَرَاهُمَا جَمِيعًا وَأَمَّا الْكَافِرُ أَوْ الْمُنَافِقُ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي كُنْتُ أَقُولُ مَا يَقُولُ النَّاسُ فَيُقَالُ لَا دَرَيْتَ وَلَا تَلَيْتَ**) [[40]](#footnote-40)

(هرگاه انسان در قبر گذاشته شود و دوستانش بر‌گردند، او صداي راه رفتن آنها را مي‌شنود، دو تا فرشته نزد او مي‌آيند و او را بلند كرده و مي‌نشانند، از وي سوال مي‌كنند: درباره حضرت محمدص چه مي‌گويي؟ انسان مؤمن مي‌گويد: گواهي مي‌دهم كه محمدص بنده خدا و رسول او است. اما كافر و منافق مي‌گويد: نمي‌دانم، مردم سخنانی می‌گفتند و من هم تکرار می‌نمودم، به او گفته مي‌شود: نه خودت چیزی فهمیدی ونه از دیگران پیروی کردی.)

رسول‎اللهص در ابتداء امر نمي‌دانست كه اين امت در قبر عذاب داده مي‌شوند، بعد از مدتی خداوند او را از اين مطلب آگاه ساخت، عروه بن زبير از خاله‎اش، حضرت عايشهك چنين روايت مي‌كند:

(**دَخَلَ عَلَيَّ رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعِنْدِي امْرَأَةٌ مِنْ الْيَهُودِ وَهِيَ تَقُولُ هَلْ شَعَرْتِ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُورِ قَالَتْ فَارْتَاعَ رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ إِنَّمَا تُفْتَنُ يَهُودُ قَالَتْ عَائِشَةُ فَلَبِثْنَا لَيَالِيَ ثُمَّ قَالَ رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَلْ شَعَرْتِ أَنَّهُ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُورِ قَالَتْ عَائِشَةُ فَسَمِعْتُ رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدُ يَسْتَعِيذُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ** ) [[41]](#footnote-41)

(رسول‎اللهص نزد من آمد و زني از يهودي هاي مدينه در خانه من بود و او به من گفت: آيا مي‌داني كه شما در قبر تعذیب می‌شوید؟ حضرت عايشهك مي‌گويد: رسول‎اللهص از سخن زن يهودي تعجب كرد و گفت: البته یهودي‌ها در قبر عذاب داده مي‌شوند، عايشهك مي‌گويد: چند روز سپري شد و بعد رسول‎اللهص فرمود: اي عايشه مي‌داني بر من وحي نازل شده كه مسلمانان در قبر عذاب داده مي‌شوند. حضرت عايشهك مي‌فرمايد: بعد از اين جريان من همواره از رسول‎اللهص شنيدم كه از عذاب قبر به خدا پناه مي‌خواست).

### مطلب دوم: آيا كافر در قبر عذاب داده مي‌شود؟

احاديثي كه بيان گرديد حكايت از آن دارند كه كفار در قبر عذاب داده مي‌شوند، ولی حكيم ترمذي، ابن عبدالبر و سيوطي با این موضوع مخالفت کرده‎اند، حكيم ترمذي اینگونه استدلال مي‌كند كه امت‌هاي گذشته اگر به دعوت پیامبران لبیک نمی‌گفتند در دنيا دچار عذاب می‌شدند، اما درباره امت اسلام چنين نيست، عذاب ندارند، چون جهاد برای رسول خداص مشروع است، هرکس از ترس جان خود اسلام را بپذیرد و نفاق را پیشه کند دچار سزای قبر می‌شود.

البته ديدگاه حكيم ترمذي مشکل دارد، چون خداوند بعد از نزول تورات، عذاب دنیوی و فوری را بر منکرین و تكذيب كنندگان دعوت پیامبران نازل نفرموده است.[[42]](#footnote-42)

ابن عبدالبر درباره عدم عذاب كفار در قبر به حدیث صحیح پیامبرص استدال می‌کنند که می‌فرماید:

(**إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ لا تُبْتَلَى فِي قُبُورِهَا**)

(اين امت در قبر عذاب داده نمي‌شوند)

اما احاديث صحيح اين استدلال را رد مي‌كنند و حكايت از آن دارند كه عذاب قبر ويژه مؤمن نيست و اختصاص به امت اسلامي‌ندارد.

عبدالحق اشبيلي، ابن قيم، قرطبي، سفاريني و دیگران بر اين باوراند كه عذاب قبر شامل همه انسان‌ها است.[[43]](#footnote-43)

### مطلب سوم: آيا انسانهاي غير مكلف تعذیب داده مي‌شوند؟

فتنه يا عذاب قبر به جز انبيا، شهدا و مرزداران و مرابطين دامنگیر هر انسان دیگری می‌شود، چون در نصوص صریحی نجات این چند گروه روایت شده است.

البته در مورد تعذیب كودكان و دیوانگان كه مكلف نيستند اختلاف نظر وجود دارد، عده‌اي از علما مانند قاضي ابويعلي و ابن عقيل بر اين عقيده هستند كه كودكان و ديوانگان در قبر دچار عذاب و فتنه نمي‌شوند.

این گروه مي‌گويند: امتحان عذاب و آزمايش براي كساني است كه مكلف هستند، اما كساني كه کردار آنها ثبت و ضبط نمی‌شود دچار محنت و مصیبت قبر نمی‌شوند، چون محاسبه برای چنین افرادی معنی ندارد.

گروهي ديگري مانند ابوحكيم همداني، ابو الحسن بن عبدوس و گروهی از شافعیان بر اين عقيده هستند كه كودكان و ديوانگان نيز در قبر با فتنه و عذاب و امتحان روبرو خواهند شد.

امام مالك و برخي ديگر از حضرت ابوهريره نقل كرده كه رسول‎اللهص بر طفلي نماز جنازه خواند و فرمود:

**(اللَّهُمَّ قِه عَذَابَ الْقَبْرِ وَفِتْنَةَ الْقَبْرِ** )

(پروردگارا اين نوزاد را از عذاب و فتنه قبر نجات بده)

اين حديث قول كساني را تاييد مي‌كند كه قایل به امتحان كودكان و دیوانگان در آخرت هستند و آنها را در قيامت مكلف مي‌دانند، عقيده اغلب علما اهل سنت از محدثين و متكلمين همين است. امام ابوالحسن اشعري از اهل سنت همين را نقل كرده و ترجيح داده است و مقتضي و مستفاد از عبارات و كلام امام احمد نيز همين است.[[44]](#footnote-44)

## مبحث چهارم: عذاب و نعمت هاي قبر

### مطلب اول: احاديث عذاب و نعمت‌هاي قبر متواتر هستند

شارح طحاويه مي‌گويد: اخبار و احاديث در باره عذاب قبر برای مستحقین از حضرت رسول‎اللهص به تواتر رسيده‌اند و هم چنين احاديث سوال منكر و نكير در حد تواتر هستند، بنابراين اعتقاد و ايمان به حقانيت آنها واجب و لازم است، البته درباره نحوه و چگونگي عذاب قبر ما مجاز به اظهار نظر نيستيم و كيفيت آن را نمي‌دانيم، چون عقل صلاحيت درك نحوه آن را ندارد و از حوزه عمل عقل خارج است و از طرف دیگر چنین احکامی‌مرتبط به دنیای واقع نیستند تا بر اساس عقل باشند یا بتوان آنها را عقلانی ساخت، در دین اسلام تنها احکام شریعت دنیايی در حوزه هاضمه عقل بشری نازل می‌شوند و باید احکامی‌مشروع گردد که عقل بشری تاب و توان آنرا داشته باشد، بازگشت روح به جسد و احکام دیگر قبر و قیامت در حوزه قوانین و سنن مألوف و معهود بشر نیستند تا در مقابل عقل دنیايی بشر سر تسلیم فرود آورند.[[45]](#footnote-45)

و در جايي ديگر مي‌گويد: بايد بدانيم كه عذاب قبر همان عذاب برزخ است، هركس كه از دنيا كوچ كند و مستحق عذاب باشد، دفن شود یا نه، سهم خود را از عذاب خواهد چشید، خواه درندگان او را بخورند يا طعمه حريق شود و به خاكستر مبدل گردد و در فضا پراكنده شود، یا به دار آويخته شود و يا در دريا و آب غرق شود، در هر حالتی باشد همان عذاب را می‌چشد که برای جسم مدفون در خاک مقرر گشته است و دچار فشار و خورد شدن استخوان هم می‌شود، بر ما لازم است نصوص صحیح وارد شده ازپیامبرص را بدون افراط و تفریط فهم کنیم.[[46]](#footnote-46)

ملاحده و بسياري از انديشمندان اسلامي‌كه به مذهب فلاسفه گرویده‌اند، منكر عذاب قبر هستند، آنها مي‌گويند: عذاب قبر هيچگونه وجود خارجي ندارد و برای اثبات ادعای خود به اين مطلب استناد مي‌كنند كه ما قبور را باز كرديم اما هيچگونه نشانه‌اي از عذاب يا نعمت‌های وارد شده در نصوص را مشاهده نکردیم.[[47]](#footnote-47)

همچنين فرقه خوارج و بعضي از معتزله مانند: ضرار بن عمر و بشر مريسي نيز منكر عذاب قبر هستند، البته قاطبه اهل سنت و اغلب معتزله با اين گروه اختلاف نظر دارند و به عذاب قبر ایمان دارند.[[48]](#footnote-48)

آنها چیزی را انکار می‌کنند که در دايره علم خود بدان دست پیدا نکرده‌اند و توان احاطه بدان را ندارند و گمان مي‌كنند كه چشم آنها همه چيزها را مي‌بيند و گوش آنها همه صداها را مي‌شنود، ولی ما امروزه اسرار و رموزي را از جهان هستي درک می‌کنیم که چشم و گوش از پی بردن به آنها عاجز و ناتوان هستند.

هركس به خدا ايمان داشته باشد اخبار و کلامش را با جان و دل می‌پذیرد.

در قرآن اشاراتي داير بر وجود و حقانيت عذاب قبر وجود دارد و امام بخاري در صحيح خود بابي را تحت عنوان «باب ما جاء في عذاب القبر» مطرح نموده است و در ادامه عنوان باب آيات زير را برای اثبات عذاب قبر ذکر می‌کند.

ﭽ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﭼ الأنعام: ٩٣

(اگر (حال همه ستمگران، از جمله اين) ستمكاران را ببيني (و بداني كه چه وضع نابهنجار و دور از گفتاري دارند) در آن هنگام كه در شدائد مرگ فرو رفته‌اند و فرشتگان دستهاي خود را (به سوي آنان) دراز كرده‌اند (و بر بناگوششان تپانچه و بر پشتشان تازيانه مي‌زنند و بديشان مي‌گويند: اگر مي‌توانيد از اين عذاب الهي) خويشتن را برهانيد. اين زمان به سبب دروغهائي كه بر خدا مي‌بستيد و از (پذيرش) آيات او سرپيچي مي‌كرديد، عذاب خواركننده‌اي مي‌بينيد. )

ﭽ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﭼ التوبة: ١٠١

(ايشان را (در همين دنيا) دو بار شكنجه مي‌دهيم (: يك‌بار با پيروزي شما بر دشمنانتان كه مايه درد و حسرت و خشم و كين آنان مي‌گردد، و بار دوم با رسواكردن ايشان به وسيله پرده‌برداري از نفاقشان). سپس (در آخرت) روانه عذاب بزرگي مي‌گردند)

ﭽ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﭼ غافر: ٤٥ – ٤٦

(خداوند (چنين بنده مؤمني را تنها نگذاشت و) او را از سوء توطئه‌ها و نيرنگهاي ايشان محفوظ و مصون داشت، ولي عذاب بدي خاندان فرعون را در بر گرفت. ‏ و آن آتش دوزخ است كه بامدادان و شامگاهان آنان بدان عرضه مي‌شوند. (اين عذاب برزخ ايشان است) و امّا روزي كه قيامت برپا مي‌شود (خدا به فرشتگان دستور مي‌دهد) خاندان فرعون (و پيروان او) را به شديدترين عذاب دچار سازيد. ‏)

آيه اول كه امام بخاري آن را بیان فرمود در مورد عذاب كفار توسط فرشتگان در حال سكرات مرگ است.

آيه دوم حكايت از آن دارد كه منافقان بيش از عذاب روز قيامت به دو عذاب ديگر گرفتار مي‌شوند، عذاب اول عذاب دنیا است که توسط مومنان یا مستقیم از طرف خدا به منافقان چشانده می‌شود و عذاب دوم عذاب دردناک قبر است. امام حسن بصري در تفسير دو عذاب مي‌فرمايد: منظور از مرتين، عذاب دنيا و قبر است.[[49]](#footnote-49)

طبري مي‌گويد: غالب اين است كه منظور از دو عذاب، یکی عذاب قبر است و دیگری عذاب گرسنگي، قحطي، ‌اسير، قتل و اذلال باشد.[[50]](#footnote-50)

و آيه سوم ‌دليل روشني براي اهل سنت مبنی بر اثبات عذاب قبر است، چون خداوند متعال تاكيد مي‌فرمايد كه آل فرعون صبح و شام در كنار آتش حاضر مي‌شوند و اين احضار پيش از روز قيامت است، زيرا بعد از اين آيه خداوند مي‌فرمايد:

ﭽ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﭼ غافر: ٤٦

امام قرطبي و جمهور مفسرين بر اين عقيده هستند كه عرض آل فرعون در كنار آتش در عالم برزخ صورت می‌گیرد.[[51]](#footnote-51)

آيه زير به روشني بر عذاب و فتنه قبر دلالت می‌کند:

ﭽ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭼ

إبراهيم: ٢٧

(خداوند مؤمنان را به خاطر گفتار استوار (و عقيده پايدارشان) هم در اين جهان (در برابر زرق و برق ماديات و بيم و هراس مشكلات محفوظ و مصون مي‌نمايد) و هم در آن جهان (ايشان را در نعمتهاي فراوان و عطاياي بي‌پايان، جاويدان و) ماندگار مي‌دارد.)

در حديث حضرت براء بن عازب آمده بود که وقتي مومن در قبر نشانده می‌شود و در جواب فرشتگان مي‌گويد: به الوهیت خدا و رسالت محمدص شهادت می‌دهم، این ثبات و استقامت همان تثبیت مذکور در آیه است.

در حديثي ديگر آمده است كه اين آيه درباره عذاب قبر نازل شده است.[[52]](#footnote-52)

از حضرت عايشه ام المومنينك روايت شده كه يك زن يهودي به خانه او رفت و صحبت از عذاب قبر به ميان آورد و به حضرت عايشهك گفت: خداوند تو را از عذاب قبر نجات دهد. حضرت عايشهلاز رسول‎اللهص درباره عذاب قبر سوال كرد. رسول‎اللهص فرمود: آري، عذاب قبر حق است. حضرت عايشهك مي‌گويد: بعد از آن جريان رسول‌خداص بعد از هر نمازی از عذاب قبر به خدا پناه می‌برد.[[53]](#footnote-53)

در صحيح مسلم از حضرت عايشهك روایت شده است که دو پيرزن از یهودیان مدینه پیش من آمدند و گفتند: بي ترديد انسان‌ها در قبر عذاب داده مي‌شوند، حضرت عايشهك مي‌فرمايد: من سخنان آن دو پپيرزن را رد كردم و دروغ تلقي نمودم و دوست نداشتم كه سخنان آنها را بپذيرم. آنها از خانه من بيرون رفتند و رسول‎اللهص به منزل آمد، من هم جریان را برای ایشان تعریف کردم، پیامبرص فرمود:

(**صَدَقَتَا إِنَّهُمْ يُعَذَّبُونَ عَذَابًا تَسْمَعُهُ الْبَهَائِمُ قَالَتْ فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدُ فِي صَلَاةٍ إِلَّا يَتَعَوَّذُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ** )

(راست گفتند، اهل قبور در قبر چنان عذاب داده می‌شوند كه صداي آه و فغان آنها به گوش همه حیوانات می‌رسد)

حضرت عايشهك می‌فرماید: بعد از آن رسول خداص بعد از هر نمازی از عذاب قبر به خدا پناه می‌برد. [[54]](#footnote-54)

رسول‎اللهص به دليل حساس بودن و اهميت عذاب قبر، اصحاب و ياران را در اين باره تعليم مي‌داد و حتي یك دفعه خطبه را به اين موضوع اختصاص داده است. در صحيح بخاري از حضرت اسماء بنت ابي بكرك روایت شده که رسول‎اللهص روزي براي ايراد سخن بلند شد و درباره فتنه قبر كه انسان‌ها بدان مبتلا مي‌شوند، به ايراد خطبه پرداخت، وقتي عذاب قبر را عنوان كرد، مسلمانان (شنوندگان) به شدت به لرزه در آمدند و ترس و وحشت آنها را فرا گرفت.[[55]](#footnote-55)

در روايت نسائي آمده است: حضرت اسماءك كه راوي حديث است مي‌گويد: از شنيدن سخنان رسول‎اللهص درباره عذاب قبر چنان سر و صدايي بلند شد كه من مفهوم سخنان رسول‎اللهص را درست درك نكردم، وقتي سر و صدا خاموش شد، از بغل دستی خود پرسیدم: خداوند تو را بيامرزد، رسول‎اللهص در پايان سخنان خود چه فرمود؟ او در جواب گفت: رسول‎اللهص فرمود:

(**قَدْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُورِ قَرِيبًا مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ )** [[56]](#footnote-56)

(به من وحی شده که در قبر فتنه‌ای همانند فتنه‌ی دجال دامنگیر مردم می‌شود )

### رسول‎اللهص صداي معذبين را مي‌شنود

خداوند به پيامبر گرامي‌خود اين توانايي را عنايت فرموده که صداي معذبین قبر را بشنود. در حديثي كه صحيح مسلم آن را از حضرت زيد بن ثابت روايت كرده، چنين آمده است: روزي كه رسول‎اللهص در باغي از باغ‌هاي بني نجار سوار بر قاطر بود و ما نيز ايشان را همراهی مي‌كرديم، ناگهان مركب رسول‎اللهص از مسير منحرف شد و به سرعتش چنان افزود كه نزديك بود رسول‎اللهص را بر زمين بيندازد ـ بلافاصله نگاه ما به شش یا پنج يا چهار قبر اطراف مسیر افتاد ـ رسول‎اللهص فرمود:

(**مَنْ يَعْرِفُ أَصْحَابَ هَذِهِ الْأَقْبُرِ فَقَالَ رَجُلٌ أَنَا قَالَ فَمَتَى مَاتَ هَؤُلَاءِ قَالَ مَاتُوا فِي الْإِشْرَاكِ فَقَالَ إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ تُبْتَلَى فِي قُبُورِهَا فَلَوْلَا أَنْ لَا تَدَافَنُوا لَدَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُسْمِعَكُمْ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ الَّذِي أَسْمَعُ مِنْهُ** ) [[57]](#footnote-57)

(چه كسي صاحبان اين قبور را مي‌شناسد؟ يكي از حاضران گفت: من يا رسول‎اللهص! رسول‎اللهص فرمود: اينها در چه تاريخي فوت كرده‌اند؟

او گفت: اينها در زمان كفر و در حالت شرك فوت كرده‌اند. رسول‎اللهص فرمود: قطعاً اين امت در قبور مورد فتنه و عذاب قرار مي‌گيرند، اگر از این هراس نمی‌داشتم که مردگان را دفن نمی‌کنید، از خداوند می‌خواستم که صدای عذاب اهل قبور را به شما بشنواند.)

حديثي كه بخاري و مسلم آن را از ابن عباس روايت كرده‌اند، حكايت از آن دارد كه رسول‎اللهص صداي اموات معذب قبر را مي‌شنید. در اين حديث چنين آمده است: رسول‎اللهص از كنار دو قبر عبور کرد و فرمودند: اهل اين قبور در حال عذاب هستد و عذاب آنها به خاطر جرم و گناه بزرگی نیست.[[58]](#footnote-58)

### شنیدن دیگران

بعضي از انسان‌ها همواره مدعي هستند كه صدای معذبین قبر را شنیده یا دیده‌اند، از ميان آنها شخصيت‌هايي وجود دارد که مرد دروغ نیستند و نمی‌توان بدان‌ها شک نمود، مثلاً علامه ابن تيميه در اين باره مي‌فرمايد: گاهي براي مردم زمان ما در خواب و بيداري چيزهايي كشف مي‌شود که بدان علم دارند و به اثبات هم رسانیده‌اند، چنين مواردي نزد ما كم نيستند.[[59]](#footnote-59)

در جايي ديگر در راستاي نفي ديدگاه منكرين عذاب قبر مي‌گويد: وقتي معلوم است كه شخص در حال خواب روحش بلند مي‌شود و ‌راه مي‌رود و حرف مي‌زند و توسط باطن بدنش کار‌هایی با روح خود انجام می‌دهد و بدن از انجام آن كارها احساس لذت یا عذاب می‌کند، در حالی که جسدش دراز کشیده و خوابیده است و چشمانش را گشوده و دهانش را بسته و اعضای بدنش از حرکت باز افتاده است، اما گاهي بر اثر قوت حركت داخلي حركت مي‌كنند و گاهي بلند مي‌شود، راه مي‌رود و جيق مي‌زند، همه اين حركت‌ها در اثر نیروی درونی انجام مي‌گيرند. کار انسان مرده هم از اين موضوع مهمتر نیست، چون روحش عذاب می‌بیند و لذت می‌جشد و جواب می‌دهد و سخن می‌گوید در حالی که نشسته و روحش متصل به لاشه و در قبر تنگ و تاریک دراز کشیده است، حتی شدت آن به گونه‌ای است که در عالم خارج هم احساس می‌شود و بدن را به حرکت در می‌آورد و او را در قبر به جنب و جوش وادار می‌سازد و حتی افراد بی‌شماری هم صدای ناله و فغان آنرا از بیرون می‌شنوند و حتی دیده شده که از شدت عذاب از قبر بیرون آمده است، البته این حالت برای هر مرده‌ای لازم نیست، همانطور که هر خوابیده‌ای دچار چنین حالتی نمی‌شود، بلکه به شدت و ضعف عذاب و خواب بستگی دارد.[[60]](#footnote-60)

### مطلب دوم: ویژگی عذاب و نعمت‌های قبر

در حديث براء بن عازبس آمده بود كه رسول‎اللهص فرمود: فرشتگان از بنده مؤمن در قبر سوال مي‌كنند و بنده مؤمن هم جواب درست و صحيح مي‌دهد، آنگاه منادي از آسمان ندا در مي‌دهد و مي‌گويد: بنده من راستگو است، پس از فرش‌هاي بهشت برايش بياوريد و او را لباس بهشت بپوشانيد و از طرف بهشت دري برايش باز كنيد. رسول‎اللهص فرمود:

**(فَيَأْتِيهِ مِنْ رَوْحِهَا وَطِيبِهَا وَيُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ قَالَ وَيَأْتِيهِ رَجُلٌ حَسَنُ الْوَجْهِ حَسَنُ الثِّيَابِ طَيِّبُ الرِّيحِ فَيَقُولُ أَبْشِرْ بِالَّذِي يَسُرُّكَ هَذَا يَوْمُكَ الَّذِي كُنْتَ تُوعَدُ فَيَقُولُ لَهُ مَنْ أَنْتَ فَوَجْهُكَ الْوَجْهُ يَجِيءُ بِالْخَيْرِ فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ فَيَقُولُ رَبِّ أَقِمْ السَّاعَةَ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَى أَهْلِي وَمَالِي** )

(نسيم و بوي خوش بهشت از آن روزنه به مومن مي‌رسد و تا دید چشم، قبر او وسعت پیدا می‌کند و فرمود: براي او يك مرد زيبا صورت با لباس زيبا كه بوي خوش از وي مي‌طراود ظاهر می‌شود و مي‌گويد: با چیزی که موجب خوشحالی است خوشحال باش. خشنودي خداوند در باغ هايي كه مملو از نعمت‌هاي سرمدي هستند، امروز به تو داده مي‌شوند. این همان روز موعود دنیا است، بنده مومن از آن مرد نيكو سيرت و صورت مي‌پرسد: تو چه كسي هستي؟ از چهره‌ی تو آرامش و نیکویی می‌بارد، آن مرد نيكو سيرت و زيبا صورت مي‌گويد: من اعمال نيكوي تو هستم. من در دنيا تو را چنين ديدم كه در عبادت و اطاعت خداوند مي‌شتافتي به سوي معصيت و نافرماني بسيار كند رفتار بودي، لذا خداوند تو را پاداش نيكو داده است. بعد دري از بهشت و دري از سوي دوزخ برايش باز مي‌شود، با اشاره بسوي دوزخ به او گفته مي‌شود: اگر خدا را معصيت مي‌كردي، اينجا (دوزخ) جاي تو مي‌بود. اما خداوند به جای آن (دوزخ) اين (بهشت) را به تو داده است، وقتي آن بنده مومن به سوي بهشت نگاه مي‌كند و نعمت‌هاي بهشت را مي‌بيند، مي‌گويد: پروردگارا! قيامت را هرچه زودتر برپا دار تا من نزد اهل و مال خود برگردم. به او گفته مي‌شود: تا قيامت برپا نشده همين جا (در قبر) زندگي كن.

رسول‎اللهص فرمود:

**(فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ السَّمَاءِ أَنْ كَذَبَ فَافْرِشُوا لَهُ مِنْ النَّارِ وَافْتَحُوا لَهُ بَابًا إِلَى النَّارِ فَيَأْتِيهِ مِنْ حَرِّهَا وَسَمُومِهَا وَيُضَيَّقُ عَلَيْهِ قَبْرُهُ حَتَّى تَخْتَلِفَ فِيهِ أَضْلَاعُهُ وَيَأْتِيهِ رَجُلٌ قَبِيحُ الْوَجْهِ قَبِيحُ الثِّيَابِ مُنْتِنُ الرِّيحِ فَيَقُولُ أَبْشِرْ بِالَّذِي يَسُوءُكَ هَذَا يَوْمُكَ الَّذِي كُنْتَ تُوعَدُ فَيَقُولُ مَنْ أَنْتَ فَوَجْهُكَ الْوَجْهُ يَجِيءُ بِالشَّرِّ فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ الْخَبِيثُ فَيَقُولُ رَبِّ لَا تُقِمْ السَّاعَةَ)**

بنده كافر يا فاجر وقتي سوال منكر و نكير را بد جواب مي‌دهد منادیي از آسمان ندا در مي‌دهد که بنده من دروغ مي‌گويد، لذا فرشي از آتش دوزخ را برايش پهن كنيد و دري را بسوي دوزخ برايش باز نمايید تا حرارت و تندي آتش دوزخ به او برسد و قبرش را چنان تنگ کنید تا پهلوهايش در همديگر داخل شوند. آنگاه مردي نزد وي مي‌آيد در روایت دیگر (ظاهر مي‌شود)، مردي بسيار بد شكل و بد قيافه، كه بوي بد از وي مي‌طراود و خطاب به بنده كافر يا فاجر مي‌گويد: آنچه كه مايه ناراحتي تو است، به تو مي‌رسد و اين همان روزي است كه در دنیا به تو وعید می‌دادند. بنده كافر مي‌گويد: تو چه كسي هستي؟ چهره تو همواره بدي را همراه خود دارد. آن مرد بد شكل و بد سيرت مي‌گويد: من اعمال ناپاك تو هستم، به خدا سوگند من در دنيا تو را ديدم كه در اطاعت و بندگي الله بسيار كند و كسل بودي، ولي در نافرماني او بسيار كوشا و فعال بوديد، لذا خداوند تو را سزای مناسب خواهد داد، سپس خداوند متعال ماموری كَر، گنگ و كوري را كه شلاق و تازيانه در دست دارد بر وي مي‌گمارد و ضربه‌اش چنان محكم و كاري است كه اگر بر کوه وارد شود، به خاك مبدل مي‌گردد. اين مامور گماشته شده او را چنان مي‌كوبد كه به خاك مبدل مي‌شود و دوباره او را به حالت اول بر مي‌گرداند و بار ديگر او را مي‌زند و بر سر وي چنان مي‌كوبد كه به خاك مبدل مي‌شود و چنان جيق مي‌كشد كه به جز جن و انس همه موجودات صداي او را مي‌شنوند. بعد دري از طرف دوزخ برايش گشوده مي‌شود و فرش آتشين برايش پهن می‌گردد. چون آينده‌اش را بدتر مي‌بيند، مي‌گويد: پروردگارا قيامت را به تاخير بينداز.

و در حديث حضرت انس چنين آمده است: وقتي بنده مومن درست و صحيح جواب منكر و نكير را در قبر بدهد، به او گفته مي‌شود: به منزل و مسكن خود در دوزخ نگاه كن، خداوند به جای آن مکانی را در بهشت به تو ارزانی داده است. رسول‎اللهص فرمود: مومن هر دو منزل خود را مي‌بيند. قتاده مي‌گويد: رسول‎اللهص براي ما چنين نيز فرمود كه قبر مومن بعد از اين سوال و جواب گشاد كرده مي‌شود و كافر و منافق بعد از جواب دروغين كه در پاسخ فرشته‌ها می‌دهند، خطاب به آنها گفته مي‌شود: تو نه خودت فهميدي و نه از ديگران پيروي كردي. بعد ميان دو گوش‌هايش به وسيله چكش مورد ضربه قرار مي‌گيرد و جيق مي‌كشد و به جز جن و انسان‌ها همه موجودات صداي جيق او را مي‌شنوند[[61]](#footnote-61).

آنچه كه در حديث بدان اشاره شد مبنی بر اینکه هر انسانی مسکن و منزل خود را در دوزخ یا بهشت مشاهده خواهد کرد، محدود به چند ساعت يا چند روز نيست، بلکه بنا به تصریح پیامبرص در تمام مدت اقامت در قبر چنین چیزی به او نشان داده می‌شود، در حديثي از حضرت عبدالله بن عمر چنين آمده است که رسول‎اللهص فرمود:

(**إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ فَيُقَالُ هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**)

(هرگاه یکی از شما بمیرد صبح و شام منزل و مسکنش را به او نشان خواهند داد، اگر از اهل بهشت باشد منزل بهشت و اگر اهل دوزخ باشد در جهنم منزلش را می‌بیند و خطاب به او گفته مي‌شود: اين منزل تو است و تا روز قيامت در قبر هستي و بعد از برپا شدن قیامت بدان جا منتقل خواهی شد.)

امام ترمذي از حضرت ابوهريره حديثي را چنين نقل مي‌كند: رسول‎اللهص فرمود:

(**قَدْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُولُ هَذَا ثُمَّ يُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِي سَبْعِينَ ثُمَّ يُنَوَّرُ لَهُ فِيهِ ثُمَّ يُقَالُ لَهُ نَمْ فَيَقُولُ أَرْجِعُ إِلَى أَهْلِي فَأُخْبِرُهُمْ فَيَقُولَانِ نَمْ كَنَوْمَةِ الْعَرُوسِ الَّذِي لَا يُوقِظُهُ إِلَّا أَحَبُّ أَهْلِهِ إِلَيْهِ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ مِنْ مَضْجَعِ**)

(منكر و نكير بعد از پاسخ صحیح بنده مؤمن خطاب به او مي‌گويند: ما مي‌دانستيم كه تو همين پاسخ را خواهي داد، سپس طول و عرض قبر او به ميزان هفتاد ذراع گشاد مي‌شود و منور می‌گردد و سپس به او گفته مي‌شود: بخواب و استراحت كن. او مي‌گويد: مي‌خواهم نزد زن و فرزندان و فاميل خود بروم. به او گفته مي‌شود: مانند عروسی که تنها نزدیک و محبوب‌ترین فرد می‌تواند او را بیدار کند تا روز رستاخیز بخواب).

ولی آن دو فرشته به منافق مي‌گويند:

(**قَدْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُولُ ذَلِكَ فَيُقَالُ لِلْأَرْضِ الْتَئِمي‌عَلَيْهِ فَتَلْتَئِمُ عَلَيْهِ فَتَخْتَلِفُ فِيهَا أَضْلَاعُهُ فَلَا يَزَالُ فِيهَا مُعَذَّبًا حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ مِنْ مَضْجَعِهِ ذَلِكَ)**

(ما مي‌دانستيم كه تو همين پاسخ دروغين را مي‌گويي. آنگاه به زمین دستور داده می‌شود که او را بفشارد و زمين هم او را چنان مي‌فشارد كه پهلوهايش در هم آميخته مي‌شوند و او همواره در عذاب مي‌ماند تا روز قيامت كه خداوند او را از قبر بلند كند).

### مطلب سوم: آيا مسلمانان در قبرهایشان عذاب داده مي‌شوند؟

قرطبي به نقل از ابو محمد عبدالحق مي‌گويد: عذاب قبر مختص كفار و منافقان نيست، بلكه گروهي از مومنان نيز بدان مبتلا می‌شوند و هر انسانی به اندازه کردارش مجازات می‌گردد.

دلايل فراوانی در این مورد روایت شده که ما به ذکر برخی از آنها بسنده می‌کنیم.

### مطلب چهارم: اسباب عذاب قبر

عذاب قبر دو نوع اسباب مفصل و مجمل دارد، اسباب مجمل را می‌توان جهل به خدا، پشت سر گذاستن دستورات و ارتکاب منهیات خداوند نام برد[[62]](#footnote-62) ولی در مورد اسباب مفصل نصوص فراوانی روایت شده‎اند که ما به برخی از آنها بسنده می‌کنیم.

#### 1-2- دوری نکردن از پیشاب و سخن چيني

بخاري و مسلم از حضرت ابن عباس روايت مي‌كنند که رسول‎اللهص از كنار دو قبر رد شدند و فرمودند:

(**أَمَا إِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَانِ وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ وَأَمَّا الْآخَرُ فَكَانَ لَا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ قَالَ فَدَعَا بِعَسِيبٍ رَطْبٍ فَشَقَّهُ بِاثْنَيْنِ ثُمَّ غَرَسَ عَلَى هَذَا وَاحِدًا وَعَلَى هَذَا وَاحِدًا ثُمَّ قَالَ لَعَلَّهُ أَنْ يُخَفَّفُ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَيْبَسَا)** [[63]](#footnote-63)

(صاحبان اين دو قبر در حال عذاب هستند، هر چند علت عذاب آنها گناه بزرگی نیست، سپس در ادامه فرمود: یکی سخن چین بود و دیگری هنگام قضای حاجت استتار نمی‌کرد. رسول‎اللهص شاخه‌ی سر سبز درخت خرما را نصف کرد و روی قبر هرکدام شاخه‌ای از آنها را کاشت و فرمود: به این امید تا سبز بودن شاخه‎ها عذاب شان تخفیف یابد).

امام نسائي از حضرت عايشهك چنين نقل مي‌كند که زني از يهودیان مدینه به خانه من آمد و گفت: عذاب قبر به خاطر بول و پيشاب است. من هم حرف او را نپذيرفتم و گفتم: تو دروغ مي‌گويی. او گفت: چرا، ما یهودیان بدن و لباس نجس شده به ادرار را قطع می‌کنیم. در این موقع که سر و صدای ما بلند شد و پیامبرص هم به سوی نماز می‌رفت، فرمود:

(**مَا هَذَا فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَتْ فَقَالَ صَدَقَتْ فَمَا صَلَّى بَعْدَ يَوْمِئِذٍ صَلَاةً إِلَّا قَالَ فِي دُبُرِ الصَّلَاةِ رَبَّ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ أَعِذْنِي مِنْ حَرِّ النَّارِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ** ) [[64]](#footnote-64)

(اين همه سر و صدا‌ها براي چيست؟ من هم جریان را برای ایشان تعریف کردم. رسول‎اللهص فرمود: او راست مي‌گويد. حضرت عايشهك می‌فرماید: بعداز این جریان پیامبرص را می‌دیدم که به دنبال هر نمازی می‌فرمود: ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل از شدت گرمی‌جهنم و عذاب قبر به تو پناه می‌برم.)

از رسول‎اللهص روایت شده که فرمود: اغلب عذاب قبر بخاطر ادرار و پيشاب است. حضرت انس از رسول‎اللهص چنين نقل مي‌كند:

(**تَنَزَّهُوا مِنَ الْبَوْلِ فَإِنَّ عَامَّةَ عَذَابِ الْقَبْرِ مِنْهُ**) [[65]](#footnote-65)

(از آلودگي پيشاب بپرهيزيد، چون اغلب عذاب قبر بخاطر پيشاب است. )

#### 3- سرقت از مال غنيمت

از جمله گناهاني كه موجب عذاب قبر می‌شود سرقت از بیت المال یا غنیمت مسلمان است. احادیث فراوانی در این مورد روایت شده است، مثلاً ابوهريره روایت می‌کند:

(**فَأَهْدَى رَجُلٌ غُلَامًا يُقَالُ لَهُ مِدْعَمٌ، بَيْنَمَا مِدْعَمٌ يَحُطُّ رَحْلًا لِرسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا سَهْمٌ عَائِرٌ فَقَتَلَهُ فَقَالَ النَّاسُ هَنِيئًا لَهُ الْجَنَّةُ فَقَالَ رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ الشَّمْلَةَ الَّتِي أَخَذَهَا يَوْمَ خَيْبَرَ مِنْ الْمَغَانِمِ لَمْ تُصِبْهَا الْمَقَاسِمُ لَتَشْتَعِلُ عَلَيْهِ نَارًا فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ النَّاسُ جَاءَ رَجُلٌ بِشِرَاكٍ أَوْ شِرَاكَيْنِ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ شِرَاكٌ مِنْ نَارٍ أَوْ شِرَاكَانِ مِنْ نَارٍ)** [[66]](#footnote-66)

(مردی غلامی‌را به نام «مدعم» به رسول‎اللهص هديه كرد. وقتی كه غلام می‌خواست سواری پیامبرص را جای بگذارد، مورد اصابت تيري ناشناخته قرار گرفت و جان سپرد. مردم گفتند: بهشت برايش مبارك باشد. رسول‎اللهص فرمود: هرگز! سوگند به خدایي كه جان من در قبضه اوست آتش جهنم را برای خود شعله‎ور ساخت، چون در جنگ خیبر قبل از تقسیم غنايم پارچه‌ای را به سرقت برد. وقتي مردم اين وعيد سخت را شنيدند مردی با یک یا دو بند کفش پیش پیامبرص آمد و گفت: این هم موجب شعله‎ور شدن آتش جهنم می‌شود).

از حضرت عبدالله بن عمر روایت شده که فرمود: فردی به نام کرکره مأمور محافظت از اموال پیامبرص بود، کرکره وفات کرد، رسول‎اللهص فرمود: او در آتش است. مردم در صدد تحقيق اموال او بر آمدند، مشاهده کردند که عبایي را از غنیمت به سرقت برده است.[[67]](#footnote-67)

#### 4-7- دروغ گفتن، رها كردن قرآن، ارتکاب زنا و ربا خواری

خداوند متعال علل و اسباب متعددي را که موجب عذاب می‌شوند به پیامبرص نشان داده است، در صحيح بخاري از سمرة بن جندب روایت شده که رسول‎اللهص بعد از نماز به ما رو كرد و فرمود:

(**مَنْ رَأَى مِنْكُمْ اللَّيْلَةَ رُؤْيَا قَالَ فَإِنْ رَأَى أَحَدٌ قَصَّهَا فَيَقُولُ مَا شَاءَ اللَّهُ فَسَأَلَنَا يَوْمًا فَقَالَ هَلْ رَأَى أَحَدٌ مِنْكُمْ رُؤْيَا قُلْنَا لَا قَالَ لَكِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أَتَيَانِي فَأَخَذَا بِيَدِي فَأَخْرَجَانِي إِلَى الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ فَإِذَا رَجُلٌ جَالِسٌ وَرَجُلٌ قَائِمٌ بِيَدِهِ كَلُّوبٌ مِنْ حَدِيدٍ قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُوسَى إِنَّهُ يُدْخِلُ ذَلِكَ الْكَلُّوبَ فِي شِدْقِهِ حَتَّى يَبْلُغَ قَفَاهُ ثُمَّ يَفْعَلُ بِشِدْقِهِ الْآخَرِ مِثْلَ ذَلِكَ وَيَلْتَئِمُ شِدْقُهُ هَذَا فَيَعُودُ فَيَصْنَعُ مِثْلَهُ قُلْتُ مَا هَذَا قَالَا انْطَلِقْ فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُضْطَجِعٍ عَلَى قَفَاهُ وَرَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِهِ بِفِهْرٍ أَوْ صَخْرَةٍ فَيَشْدَخُ بِهِ رَأْسَهُ فَإِذَا ضَرَبَهُ تَدَهْدَهَ الْحَجَرُ فَانْطَلَقَ إِلَيْهِ لِيَأْخُذَهُ فَلَا يَرْجِعُ إِلَى هَذَا حَتَّى يَلْتَئِمَ رَأْسُهُ وَعَادَ رَأْسُهُ كَمَا هُوَ فَعَادَ إِلَيْهِ فَضَرَبَهُ قُلْتُ مَنْ هَذَا قَالَا انْطَلِقْ فَانْطَلَقْنَا إِلَى ثَقْبٍ مِثْلِ التَّنُّورِ أَعْلَاهُ ضَيِّقٌ وَأَسْفَلُهُ وَاسِعٌ يَتَوَقَّدُ تَحْتَهُ نَارًا فَإِذَا اقْتَرَبَ ارْتَفَعُوا حَتَّى كَادَ أَنْ يَخْرُجُوا فَإِذَا خَمَدَتْ رَجَعُوا فِيهَا وَفِيهَا رِجَالٌ وَنِسَاءٌ عُرَاةٌ فَقُلْتُ مَنْ هَذَا قَالَا انْطَلِقْ فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى نَهَرٍ مِنْ دَمٍ فِيهِ رَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى وَسَطِ النَّهَرِ قَالَ يَزِيدُ وَوَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ عَنْ جَرِيرِ بْنِ حَازِمٍ وَعَلَى شَطِّ النَّهَرِ رَجُلٌ بَيْنَ يَدَيْهِ حِجَارَةٌ فَأَقْبَلَ الرَّجُلُ الَّذِي فِي النَّهَرِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ رَمَى الرَّجُلُ بِحَجَرٍ فِي فِيهِ فَرَدَّهُ حَيْثُ كَانَ فَجَعَلَ كُلَّمَا جَاءَ لِيَخْرُجَ رَمَى فِي فِيهِ بِحَجَرٍ فَيَرْجِعُ كَمَا كَانَ فَقُلْتُ مَا هَذَا قَالَا انْطَلِقْ فَانْطَلَقْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ فِيهَا شَجَرَةٌ عَظِيمَةٌ وَفِي أَصْلِهَا شَيْخٌ وَصِبْيَانٌ وَإِذَا رَجُلٌ قَرِيبٌ مِنْ الشَّجَرَةِ بَيْنَ يَدَيْهِ نَارٌ يُوقِدُهَا فَصَعِدَا بِي فِي الشَّجَرَةِ وَأَدْخَلَانِي دَارًا لَمْ أَرَ قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهَا فِيهَا رِجَالٌ شُيُوخٌ وَشَبَابٌ قُلْتُ طَوَّفْتُمَانِي اللَّيْلَةَ فَأَخْبِرَانِي عَمَّا رَأَيْتُ قَالَا نَعَمْ أَمَّا الَّذِي رَأَيْتَهُ يُشَقُّ شِدْقُهُ فَكَذَّابٌ يُحَدِّثُ بِالْكَذْبَةِ فَتُحْمَلُ عَنْهُ حَتَّى تَبْلُغَ الْآفَاقَ فَيُصْنَعُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالَّذِي رَأَيْتَهُ يُشْدَخُ رَأْسُهُ فَرَجُلٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَنَامَ عَنْهُ بِاللَّيْلِ وَلَمْ يَعْمَلْ فِيهِ بِالنَّهَارِ يُفْعَلُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي الثَّقْبِ فَهُمْ الزُّنَاةُ وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي النَّهَرِ آكِلُوا الرِّبَا وَالشَّيْخُ فِي أَصْلِ الشَّجَرَةِ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَام وَالصِّبْيَانُ حَوْلَهُ فَأَوْلَادُ النَّاسِ وَالَّذِي يُوقِدُ النَّارَ مَالِكٌ خَازِنُ النَّارِ وَالدَّارُ الْأُولَى الَّتِي دَخَلْتَ دَارُ عَامَّةِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَمَّا هَذِهِ الدَّارُ فَدَارُ الشُّهَدَاءِ وَأَنَا جِبْرِيلُ وَهَذَا مِيكَائِيلُ فَارْفَعْ رَأْسَكَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا فَوْقِي مِثْلُ السَّحَابِ قَالَا ذَاكَ مَنْزِلُكَ قُلْتُ دَعَانِي أَدْخُلْ مَنْزِلِي قَالَا إِنَّهُ بَقِيَ لَكَ عُمُرٌ لَمْ تَسْتَكْمِلْهُ فَلَوْ اسْتَكْمَلْتَ أَتَيْتَ مَنْزِلَكَ**) [[68]](#footnote-68)

(چه كسي از شما شب گذشته خواب ديده است؟ آنگاه اگر كسي خوابي ديده بود، آن را براي رسول‎اللهص بيان مي‌كرد.

روزي طبق معمول از ما سوال مي‌كرد و فرمود: آيا كسي از شما خواب ديده است؟ عرض شد: خير.

رسول‎اللهص فرمود: لكن من ديشب دو مرد را در خواب ديدم، آن دو مرد نزد من آمدند و دست مرا گرفته مرا بسوي سر زمين مقدس بردند، ديدم مردي نشسته است و مردي ديگر در حالی که ایستاده و زنجيرهاي آهنين در دست دارد، قلاب‌هاي آهنين را از دهان مرد نشسته فرو می‌برد و بیرون می‌آورد و در طرف دیگر داخل می‌کرد، اين عمل را همواره بدون وقفه انجام مي‌داد. اگر يكی از دو فكّش درست مي‌شد بار ديگر قلاب را از آن عبور می‌داد و از پشت گردن بيرون می‌آورد، فك پاره شده دوباره به حالت اول باز می‌گرد و او عمل را دوباره انجام می‌داد. گفتم: ماجرا چيست و اين چه كسي است؟ آن دو مرد به من گفتند: برويم جلوتر. جلوتر رفتيم و از كنار شخصي گذشتيم كه با پشت روی زمین دراز کشیده بود و مرد دیگری بر سر او ایستاده و سنگی در دست داشت و سر مرد خوابیده را با آن سنگ می‌کوبید، هرگاه سنگ به سر او مي‌خورد به سرعت بر مي‌گشت و دور مي‌افتاد و ضربه‌اش چنان کاری بود که سر مرد را ريزه ريزه مي‌کرد. وقتي مرد زننده به سوي سنگ بر‌مي‌گشت تا آن را دوباره بگيرد، هنوز به سنگ نزدیک نمی‌شد كه سر ريزه ريزه شده به حالت اول باز می‌گشت، آن مرد بار ديگر با همان سنگ سر او را مي‌كوبید.

گفتم: اين چيست و آن مرد كه سرش كوفته مي‌شود چه كسي است؟ گفتند: برویم جلوتر. رفتيم و از كنار چاله‌اي مانند تنور عبور کردیم، دهانه اين چاله تنگ و قعرش بسيار وسيع بود و از عمق آن آتش شعله مي‌زد. وقتي آتش بالا مي‌آمد مردان و زنان لختي كه در آتش مي‌سوختند بالا مي‌آمدند و نزديك بود كه از چاله بيرون بيايند و هرگاه شعله به خاموشي مي‌گراييد، آنان به عمق چاله بر مي‌گشتند.

گفتم اين‌ها چه كساني هستند؟ آن دو مرد گفتند: برويم جلوتر. رفتيم تا اينكه از كنار نهري گذشتیم که در آن مردی بود و مرد دیگری که سنگ در دست داشت در کنار نهر ایستاده بود، هرگاه می‌خواست بیرون بیاید با سنگ او را می‌زد و او را دوباره باز می‌گرداند، و اين عمل همواره از هر دو طرف آن مرد تكرار مي‌شد.

گفتم: اين چيست؟ به من گفته شد: برویم جلوتر. رفتم تا اينكه از كنار يك باغ بسيار سر سبز گذر كرديم. در آن باغ درخت‌هاي بسيار بزرگي وجود داشت، زير آن درختان پيرمرد و كودكي را ديدم، مردي را نزديك درختي ديدم كه در جلو خود آتشي را روشن كرده است، آن دو مرد مرا از بالاي درخت به منزلي بردند كه زيباتر از آن را هرگز نديده بودم. در آن منزل مردان، خانم‌ها، پيران، جوانان و كودكان نشسته بودند، بعد از بالاي درخت مرا به منزلي دیگر بردند كه از منزل اولي زيباتر بود، در آن منزل هم پیرمردان و جوانانی نشسته بودند.

گفتم: تمام شب مرا به سير و گشت بردي، اكنون از آنچه كه ديدم مرا آگاه سازيد. در جواب گفتند: آري، مردي که فکش را با آهن سوراخ می‌کردند، دروغگو است. او دروغ مي‌گفت و شنوندگان دروغ‌هاي او را نقل مي‌كردند و به اطراف عالم مي‌رساندند، لذا آنچه كه مشاهده نمودي تا روز قيامت به وي انجام خواهد گرفت.

و کسی که سرش را با سنگ می‌کفتند، مردي بود كه خداوند قرآن و احكام دینی را به او آموخته بود، ولی او شبها به جای قرآن خواندن می‌خوابید و روزها بدان عمل نمي‌كرد و تا روز قيامت به همان عذاب كه مشاهده كردي گرفتار می‌شود.

كساني که در چاه آتش بودند زنا کاران و افراد داخل نهر خون، ربا خواران.

و پیرمرد زیر درخت حضرت ابراهيم و كودكاني را كه در كنار او مشاهده كردي، فرزندان او هستند و روشن کننده آتش مالک و نگهبانان جهنم بودند.

منزل اول مسکن مؤمنان و منزل دوم از آن شهیدان امت اسلامی‌بود و من هم جرئيل و اين دومي‌هم ميكائيل است، حالا سرت را بلند كن. وقتي سرم را بلند كردم، بالاي خود را مانند ابرها ديدم. به من گفتند: اين منزل تو است. گفتم: پس بگذاريد تا وارد منزلم شوم. گفتند: هنوز عمر تو باقي است و منزلت را به اتمام نرسانده‎اید و هرگاه آن را به پايان برساني وارد آن خواهي شد).

#### بدهکاری و زندانی قبر

بدهکاری و دَین موجب ایجاد ضرر و زیان در قبر می‌شود، از حضرت سعد بن اطول روایت شده که برادرش در حالی فوت كرد که سيصد درهم تركه داشت و زن و فرزند فقیر و بی نوائی را به جا گذاشت. سعد مي‌گويد: خواستم ترکه را برای خانواده‌ی برادرم خرج کنم، رسول‎اللهص فرمود:

(**إِنَّ أَخَاكَ مَحْبُوسٌ بِدَيْنِهِ فَاذْهَبْ فَاقْضِ عَنْهُ**)

(برادر تو در برابر بدهي‌هايش در قبر زنداني است. برو بدهي هاي او را بپرداز.)

سعد مي‌گويد: رفتم بدهي‌هاي برادرم را پرداخت نمودم و برگشتم و عرض كردم، اي رسول‌خداص تمام بدهي‌هايش را پرداخت کردم فقط دو دینار باقي مانده که زنی مدعی است آنها را به ودیعه به برادرم داده است، ولی دلیلی ندارد. رسول‎اللهص فرمود:

(**أَعْطِهَا فَإِنَّهَا صَادِقَةٌ)**

(آنرا هم بپرداز، چون زن راست می‎گوید)[[69]](#footnote-69)

رسول‎اللهص در اين حديث خبر می‌دهد كه آن صحابي بخاطر بدهي‌هايش محبوس است و در حديثي ديگر كه ممكن است تفسير اين حديث باشد و مفهوم محبوس بودن را شرح مي‌دهد، چنين آمده است:

(**إِنَّهُ مَأْسُورٌ بِدَيْنِه عن الجنةِ** )

(او بخاطر دين و بدهي از وارد شدن به بهشت منع شده است.)

و در روايت سمرة بن جندب چنين آمده است: رسول‎اللهص بر جنازه‌ای نماز میت خواند، وقتي سلام داد، فرمود: آيا از قبیله فلان کسی میان شما هست؟ حاضرين سكوت اختيار كردند. (هرگاه رسول‎اللهص از صحابه سوال مي‌كرد، نخست آنها ساكت مي‌شدند) رسول‎اللهص سوال را چند بار تكرار فرمود، ولی باز هم کسی جواب نداد، بالاخره يكي گفت: آري، فلاني حاضر است. راوي مي‌گويد: مردی که ازارش را بر زمین می‌کشید از پایین مسجد بلند شد و نزد رسول‎اللهص آمد، رسول‎اللهص فرمود: چرا در دوبار اول جواب ندادید؟ من جز خیر هیچ هدف دیگری نداشتم، خواستم به اطلاع برسانم که مردی از قبیله شما به خاطر بدهی از رفتن به بهشت منع شده است، اگر می‌خواهید او را نجات دهی دین او را ادا کن و اگر دوست ندارید جریان را برای خانواده یا هرکس دیگری که به دین او اهتمام می‌دهد تعریف کن، تا بدهی او را بپردازند[[70]](#footnote-70).

#### گريه بازماندگان موجب تعذیب مردگان می‌شود

وقتي حضرت عمر مورد اصابت خنجر مجوسی قرار گرفت، حضرت صهيب به عیادت او رفت و شروع کرد به گریه کردن و گفت: واي برادر، واي رفيق و همراه. حضرت عمر فرمود: اي صهيب تو بر من گريه مي‌كنيد و حال آنكه رسول‎اللهص فرموده است:

(**إِنَّ الْمَيِّتَ لَيُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ )** [[71]](#footnote-71)

(قطعاً ميت به خاطر گريه كردن خويشاوندانش تعذیب می‌شود )

حضرت عايشهك منكر اين است كه رسول‎اللهص چنين فرموده باشد. در صحيح بخاري آمده است كه ابن عباس بعد از وفات عمر ديدگاه او را در مورد این جریان با حضرت عايشهك در میان گذاشت، حضرت عايشهك فرمود: خداوند بر عمر رحم كند. بخدا سوگند رسول‎اللهص نفرموده است كه مومن بخاطر گريه خويشاوندانش در قبر عذاب مي‌بيند، بلکه رسول‎اللهص فرموده: خداوند به خاطر گریه بازماندگان سزای کافر را بیشتر می‌کند، برای رد این دیدگاه کافی است به آیه قرآن نگاه کنیم که می‌فرماید:

ﭽ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﭼ فاطر: ١٨

(هيچ گناهكاري بار گناه ديگري را به دوش نمي‌كشد)

چند تاويل از حضرت عايشهك پيرامون اين حديث نقل شده است، البته علما در كتب صحاح و سنن اين تاويلات را رد کرده‎اند[[72]](#footnote-72).

ولی دو نكته شايان ذكر است: يكي اينكه آيا رسول‎اللهص اين حديث رابيان فرموده است؟ امام قرطبي مي‌فرمايد: منكر شدن حضرت عايشهك و حكم وي در برابر خطاي راوي يا شنيدن قسمتی از حدیث و فراموش کردن قسمت دیگر، قابل قبول نيست، چون راویان حدیث جمع فراوانی از اصحاب هستند و همه با جزم و قاطعیت لفظ را به پیامبرص نسبت می‌دهند، بنا بر این اگر امکان تأویل صحیح و درستی برای حدیث باشد، نمی‌توان آنرا رد کرد.[[73]](#footnote-73)

دوم اينكه: ميت چگونه بخاطر گريه كردن خويشاوندانش عذاب مي‌بيند، حال آنكه اين گريه كردن اعمال ديگران است، نه عمل خود ميت؟ و خداوند مي‌فرمايد:

ﭽ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﭼ فاطر: ١٨

علما‌ براي اين سوال پاسخ‌هاي متعددي را بيان كرده‎اند كه بهترين آنها را امام بخاري تحت عنوان « قول النبیص یعذب المیت ببعض ما ینح علیه اذا کان النوح من سنته» آورده است. امام بخاري مي‌گويد: ميت وقتي به نوحه خواندن خويشاوندانش دچار عذاب می‌شود كه نوحه خواندن در خانواده او مرسوم و خودش مروج نوحه خواني باشد، چون خداوند مي‌فرمايد:

ﭽ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﭼ التحريم: ٦

(اي مؤمنان! خود و خانواده خويش را از آتش دوزخي بر كنار داريد)

و پیامبرص می‌فرماید:

(**كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ** )

(همه شما نگهبان و در مقابل خانواده مسئول هستید )

همانگونه که عائشهك به آیه استدلال می‌کند، هرکسی مسئول کردار و گفتار خودش می‌باشد.

امام ترمذي نيز تاويل امام بخاري را پذيرفته است، و حديث حضرت عمر را با اين الفاظ «الميت يعاب ببكاء اهله عليه» روايت كرده و حديث را حسن و صحيح می‌داند، سپس می‌گوید: عده‎اي از علماء گريه كردن بر ميت را مكروه مي‌دانند و بر اين باوراند كه ميت بخاطر گريه كردن خويشاوندانش يا بخاطر گريه كردن زندگان عذاب مي‌بيند و حديث حضرت عمر را ترجیح داده‎اند، ابن مبارك مي‌گويد: تمايل من بر اين است كه اگر ميت در زندگي و حيات خود خويشاوندانش را از گريه كردن و نوحه خواندن منع کرده باشد، بخاطر گريه كردن اهلش عذاب نمي‌بيند هر چند بازماندگان بر او گریه کنند.[[74]](#footnote-74)

چنین برداشتی فهم و دیدگاه امام قرطبی از حدیث مذکور است، چون ايشان مي‌گويند: بعضي يا اكثر علما بر اين باوراند كه ميت در صورتی بخاطر گريه نمودن اهلش عذاب مي‌بيند كه گريه كردن از سنن مروّجه در خانواده او باشد و يا براي گريه كردن توصيه نموده و بدان تاكيد کرده باشد، مثلاً وصیت کند و بگوید: هنگام مرگم به بهترین وجه نوحه سرايی کنید و گريبان خود را پاره نماید...[[75]](#footnote-75)

بي‌ترديد نوحه خواندن، كوبيدن بر سر و صورت و پاره كردن گريبان از رسوم و عادات مردم دوران جاهليت بوده است، حتي مردم دوران جاهليت همواره توجيه مي‌كرده‌اند که بعد از مردنشان براي آنها نوحه خواني شود و خبر مرگش میان مردم اعلام و پخش گردد.

چنین رسومی‌در مذاهب و اشعار دوران جاهليت به كثرت ديده مي‌شود، بنابراين در چنين مواردي، ديگر گريه كردن (نوحه خواندن) زندگان مستلزم عذاب ميت است، چون توصیه و عادت او را به جا آورده‎اند و راه و روش زندگی او را ادامه داده‌اند.[[76]](#footnote-76)

لازم است به تعبير و الفاظ امام بخاري در صحیحش توجه شود، که می‌فرماید: تعذیب میت به نوع گریه کردن بستگی دارد نه هر نوع گریه‌ای، چون گریه‌ي محدود به حزن و اشک ریختن دور از زخمی‌کردن صورت و پاره کردن لباس و داد و‌ فغان، مشکلی ندارد و صاحبش تعذیب و مؤاخذه نمي‌شود، در سنت رسول‎اللهص نصوص فراوانی وجود دارد که این مطلب را تأیید می‌نمایند.

علامه ابن تيميه نيز پيرامون اين مسئله سخن گفته و دیدگاه امام بخاري، قرطبي، ابن عبدالبر و همه پیروان آنها را در مورد فهم حدیث مذکور نقد و تضعیف کرده است، امام بعد از ذکر نصوص حدیث می‌فرماید: گروهي از متقدمين و متاخرين (سلف و خلف) اين احاديث را رد كرده‎اند و بر اين باورند كه اين گونه روايات از باب مجازات انسان به جرم دیگران است و معارض با آيه ذیل مي‌باشد:

ﭽ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﭼ فاطر: ١٨

ابن تيميه مي‌فرمايد: بزرگان در دفع تعارض مذکور دیدگاه و راه‌های متفاوتی را پیموده‎اند، برخی مانند عائشهك و شافعی و دیگران راويان احاديث را تخطئه كرده‎اند و گروه دیگر مانند مزنی و غیره با پیش کشیدن مقوله وصیت و سفارش میت به بازماندگان مسئله را خاتمه می‌دهند و مشکل را بر طرف می‌سازند.

بخشی دیگر از علما مانند ابو برکات حدیث را بر عادت بازماندگان حمل می‌کنند و جرم میت را ترک نهی از منکر و عادت ناشایست بازماندگان می‌پندارند.

ولی تمام اين مواضع و ديدگاه‌ها ضعيف هستند و نمی‌توانند مشکل را بر طرف سازند. امام در رد دیدگاه اهل تأویل می‌گوید: احاديث صحيح و واضح با راوياني چون عمر بن خطاب و فرزندش عبدالله و ابو موسي اشعري و غيره را نمي‌توان با چنين تاويلات ضعیفی رد نمود، حضرت عايشه در بسياري موارد ديگر چنین موقفهایی را به میان می‌آورد و با اجتهاد و حکم بر باطل بودن معنی احادیث آنها را رد کرده است، ولی روش ایشان علمی‌نیست چون با تفکر و تدبر در موضوع روشن می‌شود که نصوص صریح و صحیح روایت شده از ثقات را نمی‌توان با نسیان یا اشتباه رد کرد.[[77]](#footnote-77)

شيخ الاسلام ابن تيميه در ادامه سخنانش مي‌فرمايد: حضرت عايشهك با رد کردن حدیث دچار همان مشکلی می‌شود که از آن فرار کرده است، چون حدیث را با لفظی دیگر نقل می‌کند و آنرا صحیح و روایت شده از پیامبرص می‌داند در حالی که همان لفظ هم مشکل حدیث حضرت عمر را در خود جايی داده است، اگر تأویل عائشه را بپذیریم و قبول کنیم که میت کافر بر اثر گریه بازماندگان دچار عذاب بیشتری می‌شود چه تفاوتی دارد با حدیث حضرت عمر که می‌فرماید: میت توسط گریه اهل و عیالش دچار عذاب می‌شود، اگر مسئله را در ازدیاد عذاب بپذیریم چرا در ایجاد عذاب رد کنیم؟ به همین دلیل است که شافعی در « مختلف الحدیث » حدیث را به گونه‌ای دیگر تأویل می‌کند و می‌گوید: بهترین لفظ حدیث این روایت است که می‌فرماید: آنها بر او گریه می‌کنند، در حالی که او در قبر عذاب می‌بیند.

امام ابن تيميه ديدگاه آن گروه را هم رد می‌کند که می‌گویند: از حدیث مذکور این اصل برداشت می‌شود كه انسان بخاطر گناه ديگران مجازات شود، امام می‌فرماید: آن عده كه حديث مذكور را بر معني ظاهر حمل كردند و گمان می‌کنند که حدیث از باب مجازات انسان به گناه غیر است و چنین برداشت می‌کنند که خداوند هرچه اراده کند انجام می‌دهد یا حکم می‌نماید و اعتقاد دارند که انسان به گناه دیگران مجازات می‌شوند و در نهایت قايل به جهنمی‌بودن اولاد کافران هستند، چون پدرانشان کافر است. امام این مسئله را توضیح می‌دهد و ثابت می‌کند که چنین چیزی در مورد اولاد کافران درست نیست و بویی از حقیقت نبرده است، چون خداوند تنها نافرمان‌ها را سزا می‌دهد و بچه ها را در قیامت مورد امتحان قرار می‌دهد، سپس می‌فرماید: تعذیب با عقاب تفاوت دارد، پیامبرص نفرمود که میت معاقب است، بلکه فرمود: تعذیب می‌شود، چون عذاب از عقوبت عام تر است، عذاب درد و ألم است و هر درد و ألمی‌عقاب نیست، پیامبرص می‌فرماید:

**(السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنْ الْعَذَابِ**) (سفر قطعه‌ای از عذاب است)

یعنی سفر درد و ألم است نه اینکه عقاب و سزا، چون عقاب و سزا در برابر اعمال است، انسان برخی مواقع با شنیدن برخی صداها و کشیدن بوها و خوردن نوعی از غذا‌ها معذب می‌شود، چنین تعذیبی در مقابل اعمال نیست، بنابراین میت با گریه آنها معذب است نه اینکه معاقب باشد.

بعضی از سخنان، میت را در قبر عذاب می‌دهد، همانگونه که دیدن و شنیدن چیزهایی موجب عذابشان می‌شود، بدین سبب است که قاضی ابو یعلی می‌فرماید: با ارتکاب معاصی در گورستان مردگان عذاب می‌بینند، همانگونه که احادیث فراوانی در این مورد روایت شده‎اند، پس معنی حدیث این است که گریه موجب عذاب میت می‌شود و او را ناراحت می‌کند، نه اینکه موجب عقاب و سزای او می‌گردد.[[78]](#footnote-78)

اين برداشت كه شيخ ابن تيميه آن را اختيار نموده است و بعضي روايات نيز در تاييد آن وارد شده‌اند، در نهایت دقت و ظرافت است.

نعمان بن بشير روایت می‌کند و مي‌گويد: عبدالله بن رواحه از هوش رفت و خواهرش عمره بر وي گريه كرد و گفت: واي جبلا، واي چنين، ‌واي چنان، صفات برادرش را بر مي‌شمرد، وقتي عبدالله به هوش آمد، گفت: چیزی در مورد من نگفتی مگر اینکه گفتند: راست می‌گوید، تو چنین و چنان هستی؟! وقتي عبدالله فوت كرد، خواهرش بر وي گريه نكرد.[[79]](#footnote-79)

حتي چنين مطلبي به صراحت در حديث ابوموسي اشعري وارد شده است که رسول‎اللهص فرمود:

(**مَا مِنْ مَيِّتٍ يَمُوتُ فَيَقُومُ بَاكِيهِ فَيَقُولُ وَا جَبَلَاهْ وَا سَيِّدَاهْ أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ إِلَّا وُكِّلَ بِهِ مَلَكَانِ يَلْهَزَانِهِ أَهَكَذَا كُنْتَ)**

(هركس بميرد و ديگري بر وي گريه كند و بگويد: ای سیدم، ای چنين و ای چنان، دو فرشته بر وي گماشته مي‌شوند و او را تكان مي‌دهند و به او مي‌گويند: آيا تو همين طور بودي؟ )

ترمذي حدیث را روایت کرده و می‌گوید: حدیث حسن و غریب است[[80]](#footnote-80) و حاکم آنرا صحیح می‌داند و حدیث نعمان بن بشیر را شاهد آن می‌داند.[[81]](#footnote-81)

شايان ذكر است که بیان شود، عذاب هر میتی بنا به گریه بازماندگان لازم نیست، چون گاهي حكم سبب بخاطر وجود معارض برداشته مي‌شود، همانگونه که ابن تيميه فرمود: بعضي از انسان‌ها توان دفع زیان اصوات مهیب و ارواح و صورت‌هاي خبيثه را دارند. شيخ در ادامه سخنان خود و در تاييد مطلب فوق مي‌فرمايد: سبب و علت عذاب در احاديث وعيد ذكر مي‌شود، ‌اما گاهي موجب آن بخاطر وجود موانع تحقق پيدا نمي‌كند، اين گونه مانع مي‌تواند توبه مقبوله، یا نيكي‌هاي محو كننده و یا گناهان عفو شده توسط شفاعت مقبول، یا فضل و رحمت الهی باشد. امام در پایان می‌فرماید: عذاب داخل قبر توسط گریه بازماندگان موجب کفاره گناهان می‌شود.[[82]](#footnote-82)

### مطلب پنجم: نجات یافتگان از عذاب و فتنه قبر

آنچه انسان را از عذاب قبر نجات می‌دهد، آمادگی برای مرگ و کمر همت بستن تا آخرین لحظات زندگی و شتافتن به دیدار ابدی است، بايد این آمادگی به گونه‌ای باشد که هنگام مرگ انگشت حسرت و ندامت را به دامن نگیرد.

شتافتن به سوي توبه، اداي حقوق و انجام عمل نیکوی فراوان از جمله‌ی آمادگي براي مرگ به حساب مي‌آيند، چون ايمان، نماز، روزه، زكات، حج، ‌جهاد، نيكي به پدر و مادر، صله رحم، ياد خداي بزرگ و کردارهای نیکوی دیگر، انسان مومن را مصون می‌دارند و موجب رهايی یافتن از هر غم و ناراحتی و تنگی می‌شوند.

رسول‎اللهص براي ما بيان فرموده است كه اعمال نيكو و شايسته، انسان را در قبر پاسداری مي‌كنند، محمد بن عمرو از ابی سلمه از ابی هریره روایت می‌کند که پیامبرص فرمود:

(**إنَّ الْمَيِّتَ لَيَسْمَعُ خَفْقَ نِعَالِهِمْ حِينَ يُوَلُّونَ عَنْهُ. فَإِنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَانَتْ الصَّلَاةُ عِنْدَ رَأْسِهِ وَكَانَ الصِّيَامُ عَنْ يَمِينِهِ وَكَانَتْ الزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ وَكَانَ فِعْلُ الْخَيْرَاتِ مِنْ الصَّدَقَةِ وَالصِّلَةِ وَالْمَعْرُوفِ وَالْإِحْسَانِ إلَى النَّاسِ عِنْدَ رِجْلَيْهِ. فَيُؤْتَى مِنْ عِنْدِ رَأْسِهِ فَتَقُولُ الصَّلَاةُ: مَا قِبَلِي مَدْخَلٌ ثُمَّ يُؤْتَى عَنْ يَمِينِهِ فَيَقُولُ الصِّيَامُ: مَا قِبَلِي مَدْخَلٌ ثُمَّ يُؤْتَى عَنْ يَسَارِهِ فَتَقُولُ الزَّكَاةُ: مَا قِبَلِي مَدْخَلٌ ثُمَّ يُؤْتَى مِنْ قِبَلِ رِجْلَيْهِ فَيَقُولُ فِعْلُ الْخَيْرَاتِ مِنْ الصَّدَقَةِ وَالصِّلَةِ وَالْمَعْرُوفِ وَالْإِحْسَانِ إلَى النَّاسِ: مَا قِبَلِي مَدْخَلٌ. فَيُقَالُ لَهُ: اجْلِسْ فَيَجْلِسُ قَدْ مُثِّلَتْ لَهُ الشَّمْسُ وَقَدْ دَنَتْ لِلْغُرُوبِ فَيُقَالُ لَهُ: مَا هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي كَانَ فِيكُمْ مَا تَقُولُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ: دَعُونِي حَتَّى أُصَلِّيَ ؛ فَيَقُولُونَ: إنَّك سَتَفْعَلُ أَخْبِرْنَا عَمَّا نَسْأَلُك عَنْهُ. فَقَالَ: عَمَّ تَسْأَلُونِي؟ فَيَقُولُونَ: مَا تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي كَانَ فِيكُمْ ؛ مَا تَشْهَدُ عَلَيْهِ بِهِ؟ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ رسول‎الله وَأَنَّهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ؛ فَيُقَالُ: عَلَى ذَلِكَ حَيِيت وَعَلَى ذَلِكَ مُتّ وَعَلَى ذَلِكَ تُبْعَثُ إنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابًا مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَيُقَالُ لَهُ: ذَلِكَ مَقْعَدُك مِنْهَا وَمَا أَعَدَّ اللَّهُ لَك فِيهَا ؛ فَيَزْدَادُ غِبْطَةً وَسُرُورًا ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النَّارِ فَيُقَالُ لَهُ ذَلِكَ مَقْعَدُك مِنْهَا وَمَا أَعَدَّ اللَّهُ لَك فِيهَا [ لَوْ عَصَيْت رَبَّك ] فَيَزْدَادُ غِبْطَةً وَسُرُورًا ؛ ثُمَّ يُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ سَبْعُونَ ذِرَاعًا وَيُنَوَّرُ لَهُ فِيهِ. وَيُعَادُ جَسَدُهُ كَمَا بُدِئَ وَتُجْعَلُ نَسَمَتُهُ فِي نَسَمِ الطِّيبِ وَهِيَ طَيْرٌ تَعْلُقُ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ**)

(بي ترديد ميت صداي پاهاي تشييع كنندگان را هنگام فارغ شدن و برگشتن از تدفين می‌شنود، اگر ميت مومن باشد نماز در بالاي سرش و روزه در سمت راست و زكات در سمت چپ و كارهاي نيكو مانند: صداقت، صله رحم، معروف و احسان در حق مردم جلو پاهايش قرار مي‌گيرند، اگر عذاب از طرف سرش بیاید نماز می‌گوید: راه مسدود است و اگر از طرف راست باشد روزه مزاحم می‌شود و اگر از طرف چپ پیش بیاید، زکات دست به کار می‌شود و همچو سپری نمی‌گذارد نفوذ کند و اگر از طرف پاها قصد کند، کارهای خیر مزاحم می‌شوند، آنگاه به او گفته مي‌شود: بنشين و او هم مي‌نشيند، تصويري از حالت طلوع و غروب خورشيد براي او تمثيل مي‌شود، از وي به شرح زير سوال مي‌كنند: درباره اين شخص (حضرت محمدص) كه ميان شما بوده و به طرف شما مبعوث شده، چه مي‌گويد؟ او مي‌گويد: مرا بگذاريد تا نماز بخوانم، به او گفته مي‌شود: بخوان و به پرسش‌ها پاسخ بگو.

مي‌گويد: درباره چه كسي از من سوال مي‌كنيد؟ مي‌گويند: درباره شخصی که به میان شما مبعوث شده است، چه مي‌گويد؟ و چه گواهي مي‌دهيد؟

مي‌گويد: شهادت و گواهي مي‌دهم كه او رسول خداست و از جانب خدا به سوی انسان‌ها فرستاده شده است.

به او گفته مي‌شود: تو بر همين عقيده زنده بودي و بر همين عقيده دنیا را وداع گفتی و به امید خدا بر همین عقیده زنده خواهید شد، سپس دري از درهاي بهشت برايش گشوده مي‌شود و خطاب به او می‌گویند: اين محل و مسكن تو در بهشت است.

بي‌نهايت خوشحال مي‌شود، سپس دري از درهاي دوزخ بازكرده مي‌شود و خطاب به او می‌گویند: اگر خدا را نافرمانی می‌کردی چنین جایگاهی داشتی، باز هم خوشحال می‌شود که از چنین جایگاهی نجات یافته است.

سپس قبرش منور و توسعه یافته و به سوی جسدش بر گردانده می‌شود و در کنار روح‌های پاک و منزه سکنی می‌گزیند و مجموعه‌ای از پرندگان بهشتی در فضای قبرش به پرواز در می‌آیند).

در روایت دیگر آمده:

(**و هو طَيْرٌ يَعْلَقُ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ**)

(به پرنده‌ای تبدیل می‌شود و در بهشت به پرواز در می‌آید)

ابوهریره می‌فرماید: آیه ذیل در این مورد بحث می‌کند:

ﭽ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﮁ ﭼ إبراهيم: ٢٧

(خداوند مؤمنان را به خاطر گفتار استوار (و عقيده پايدارشان) هم در اين جهان (در برابر زرق و برق ماديات و بيم و هراس مشكلات محفوظ و مصون مي‌نمايد) و هم در آن جهان (ايشان را در نعمتهاي فراوان و عطاياي بي‌پايان، جاويدان ) ماندگار مي‌دارد، و كافران را (در دنيا و آخر) گمراه و سرگشته مي‌سازد، و خداوند هرچه بخواهد انجام مي‌دهد).

در روایت دیگری آمده: سپس جسدش به حالت اولی بر می‌گردد.

#### پناه خواستن از فتنه و عذاب قبر

از اين جهت كه فتنه و عذاب قبر از جمله‌ي احوال خطرناك هستند، رسول‎اللهص همواره در نمازهاي خود از عذاب قبر به خداوند پناه مي‌برد و به ياران نيز امر مي‌كرد تا چنين كنند. در حديث حضرت عايشهك و زن يهودي چنین چیزی نقل شده است:

زن یهودی پیش من آمد و گفت: خدا تو را از عذاب قبر حفظ کند. من هم در مورد عذاب قبر از پیامبرص سؤال کردم، پیامبرص فرمود:

(**صَدَقَتْ، فَمَا صَلَّى بَعْدَ يَوْمِئِذٍ صَلَاةً إِلَّا قَالَ فِي دُبُرِ الصَّلَاةِ رَبَّ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ أَعِذْنِي مِنْ حَرِّ النَّارِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ** ) [[83]](#footnote-83)

(او راست مي‌گويد. حضرت عايشهك می‌فرماید: بعداز این جریان پیامبرص را می‌دیدم که به دنبال هر نمازی می‌فرمود: ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل از شدت گرمی‌جهنم و عذاب قبر به تو پناه می‌برم).

غندر این عبارت را به روایت افزوده است: عذاب قبر حق است.[[84]](#footnote-84)

انس روایت می‌کند که پیامبرص همواره این دعا را زمزمه می‌کرد:

(**اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ وَالْجُبْنِ وَالْهَرَمِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ)[[85]](#footnote-85)**

(پروردگارا من از ناتواني، تنبلي، بزدلي، بخيلي، پيري، عذاب قبر و فتنه زندگي و مرگ به تو پناه می‌برم).

از حضرت عايشهك روایت شده که رسول‎اللهص چنين دعا مي‌كرد:

(**اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ وَالْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ**)[[86]](#footnote-86)

(خداوندا از تنبلی و پیری و گناه و بدهکاری و فتنه و عذاب قبر به تو پناه می‌برم).

و رسول‎اللهص به اصحاب می‌فرمود:

(تعوذوا من عذاب القبر فيقولون معوذ بالله من عذاب القبر)[[87]](#footnote-87)

(پیامبرص خطاب به اصحاب می‌فرمود: از عذاب قبر به خدا پناه ببرید، اصحاب هم می‌گفتند: از عذاب قبر به خدا پناه می‌بریم)

رسول‎اللهص به اصحاب دستور می‌داد که از چهار چیز به خدا پناه ببرند:

(**اسْتَعِيذُوا بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَاسْتَعِيذُوا بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ اسْتَعِيذُوا بِاللَّهِ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ وَاسْتَعِيذُوا بِاللَّهِ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ**)[[88]](#footnote-88)

(از عذاب قبر، از دوزخ، از فتنه مسيح دجال و از فتنه مرگ و زندگي به خداوند پناه ببرید).

رسول‎اللهص به اصحاب دستور می‌داد که بعد از نماز به خدا پناه ببرند، از حضرت ابي هريره روایت شده که رسول‎اللهص فرمود:

(**إِذَا تَشَهَّدَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْ أَرْبَعٍ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ**) [[89]](#footnote-89)

(هرگاه يكي از شما تشهد خواند، از چهار چيز به خدا پناه بجويد، از عذاب جهنم و سزای قبر و فتنه‌ی مرگ و زندگی و شر مسیح دجال)

از حضرت ابن عباس روایت شده كه رسول‎اللهص اين دعا را مانند سوره فاتحه و قرآن به صحابه مي‌آموخت:

(**اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ**)[[90]](#footnote-90)

(از چهار چيز به خدا پناه بجوييد، از عذاب جهنم و سزای قبر و شر مسیح دجال و فتنه‌ی مرگ و زندگی)

### مطلب ششم: كساني كه از فتنه و عذاب قبر در امان هستند

بعضي از مسلمانان كه اعمال شايان توجهي را انجام داده‌‌ يا به مصيبت بزرگي گرفتار شده‌اند، از فتنه و عذاب قبر در امان خواهند بود و آنان عبارت‌اند از:

#### \* شهید

از مقدام بن معدي كرب روایت شده که رسول خداص فرمود:

(**لِلشَّهِيدِ عِنْدَ اللَّهِ سِتُّ خِصَالٍ يُغْفَرُ لَهُ فِي أَوَّلِ دَفْعَةٍ وَيَرَى مَقْعَدَهُ مِنْ الْجَنَّةِ وَيُجَارُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَيَأْمَنُ مِنْ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ وَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ تَاجُ الْوَقَارِ الْيَاقُوتَةُ مِنْهَا خَيْرٌ مِنْ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَيُزَوَّجُ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ زَوْجَةً مِنْ الْحُورِ الْعِينِ وَيُشَفَّعُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَقَارِبِهِ**) [[91]](#footnote-91)

(شهيد نزد خداوند شش ويژگي و امتياز دارد: به محض اينكه بر زمين بيفتد و جان را به جان آفرين تسليم كند مورد مغفرت قرار مي‌گيرد و جايش را در بهشت مي‌بيند، از عذاب قبر نجات مي‌يابد، از وحشت بزرگ روز قيامت در امان مي‌ماند، تاج عظمت بر سر او گذاشته مي‌شود، ‌تاجي كه از دانه ياقوتی برجسته ساخته شده و از هر چیزی با ارزش‎تر است، دو حور با او ازدواج می‌کنند و سفارش و شفاعتش درمورد هفتاد تن از خويشاوندان پذيرفته مي‌شود).

نسائي در سنن خود از راشد بن سعد از يكي از اصحاب رسول‎اللهص چنين نقل مي‌كند:

(**أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رسول‎الله مَا بَالُ الْمُؤْمِنِينَ يُفْتَنُونَ فِي قُبُورِهِمْ إِلَّا الشَّهِيدَ قَالَ كَفَى بِبَارِقَةِ السُّيُوفِ عَلَى رَأْسِهِ فِتْنَةً**) [[92]](#footnote-92)

(مردي از رسول‎اللهص پرسيد: ای رسول‎اللهص چرا تمام مؤمنان غير از شهدا در قبر عذاب مي‌بينند؟ رسول‎اللهص فرمود: برای شهید همین عذاب کافی است که مورد اصابت شمشیر قرار مي‌گيرد).

#### \* مرزبانان

كساني كه در حال حفاظت از حدود و مرز كشور اسلامي‌جانشان را از دست می‌دهند. فضاله بن عبيد از رسول‎اللهص نقل مي‌كند، که پیامبرص فرمود:

(**كُلُّ مَيِّتٍ يُخْتَمُ عَلَى عَمَلِهِ إِلَّا الَّذِي مَاتَ مُرَابِطًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يُنْمَى لَهُ عَمَلُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَيَأْمَنُ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبر)** [[93]](#footnote-93)

(هر ميت عملش با موتش خاتمه مي‌پذيرد، به جز نگهبان راه خدا، چون تا روز قيامت اعمالش رشد می‌کنند و از فتنه قبر در امان مي‌ماند).

#### \* كسي كه روز جمعه مي‌ميرد

در حديث از حضرت عبدالله بن عمرو روایت شده که رسول‎اللهص فرمود:

(**مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَمُوتُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوْ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ إِلَّا وَقَاهُ اللَّهُ فِتْنَةَ الْقَبْرِ**)[[94]](#footnote-94)

(هر مسلماني كه روز جمعه بميرد، خداوند او را از فتنه قبر نجات مي‌دهد).

#### \* كسي كه در اثر بیماری اسهال جان دهد

در حديثي كه عبدالله بن يسار آن‌را روايت مي‌كند، چنين آمده است: من و سليمان بن صرد و خالد بن عرفطه نشسته بوديم، صحبت از شخصي به ميان آوردند كه در اثر بیماری اسهال در گذشته بود و آن دو مي‌خواستند در تشییع جنازه او شركت كنند، يكي از آن دو خطاب به ديگري گفت: مگر نشنیده‌ای که رسول‎اللهص فرموده:

(**مَنْ يَقْتُلْهُ بَطْنُهُ فَلَنْ يُعَذَّبَ فِي قَبْرِهِ فَقَالَ الآخر: بلی، و فی روایة: صدقت**)[[95]](#footnote-95)

(هركس در اثر بيماري شكم بميرد، دچار عذاب قبر نمی‌گردد)

دیگری گفت: آري، راست مي‌گويد.

## مبحث پنجم: پند آموزی از مرگ

### مطلب اول: مرگ بزرگترين عبرت است

##### نصوص زيادي را در مورد مرگ و سکراتش و قبر و اهوال آن بیان کردیم، عاقل كسي است كه پند پذیر باشد، چون مرگ بزرگترين پند‌آموز است. در مورد بهترین پند آموز‌ها از زاهدی پرسیدند؟

##### زاهد در جواب گفت: تأمل كردن درباره مرگ.[[96]](#footnote-96)

##### و امام قرطبي در بیان مرگ اینگونه زیبا قلم فرسایی می‌کند: بدان كه مرگ سهمناك ترين جريان است، بدترين پديده است، جامي‌است كه طعم آن بسيار تلخ و نامطلوب است و بيش از هر چيز ديگر نابود كننده لذات است و قطع كننده آرامش و جلب كننده ناپسندي‌ها است، اگر چيزي كه بتواند مفاصل تو را قطع كند و اعضای بدنت را از هم جدا نماید و اركان بدنت را منهدم سازد، يقيناً آن کار خطرناک و جريان سهمناك مرگ است و فرا رسیدن چنین روزی بزرگترین روز است[[97]](#footnote-97).

### مطلب دوم: انديشيدن پيرامون مرگ

مرگ همانند زندگي نشاني از نشانه‌هاي قدرت خداوند است، اما در شگفتي‌هاي آن سخن مگو و از عجائبش چیزی کم نکن.

ﭽ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﭼ البقرة: ٢٨

((جاي تعجّب است) چگونه خدا را انكار و نسبت بدو كفر مي‌ورزيد؟ در صورتي كه (نگاهي به چگونگي هستي خودتان و اوضاعي كه داريد، براي پي‌بردن به وجود خدا كافي است) شما (چيزهاي بي‌جان و) مردگاني بوديد كه خدا شما را بيافريد و جانتان بخشيد. سپس شما را مي‌ميراند، و بعد از آن زنده‌تان مي‌گرداند. آن گاه به سوي او برگردانده مي‌شويد. )

انديشيدن پيرامون اين آيه در واقع انديشيدن در آفريده‌ای از آفريده‌هاي خداوند است و انديشيدن در شگفتي‌هاي او است، شگفتي‌هايي كه حكايت از عظمت قدرت و بزرگي او دارند، می‌گویند: مردی بر شتر خود سوار و در بیابان حرکت می‌کرد که ناگهان شترش افتاد و مرد پایین آمد و شروع کرد به طواف كردن جسد مرده و بي جان حيوان و درباره آن انديشيد و مي‌گفت: چه شده؟ چرا بلند نمي‌شويد؟ مگر اعضا و بدنت سالم نیستند؟ چه کسی تو را به حرکت در می‌آورد؟ و بلند می‌کند؟ چه چيزي تو را بر زمين انداخته است؟ چه کسی تو را از حركت منع كرده است؟

سپس در حالت اندیشیدن و متعجب شدن از سرنوشت شتر برگشت و این چند بیت را سرود:

جاءته من قبل المنون اشـارة فهوی صریعـاً للیدین و للفم

و رمی ‌بمحکم درعـه وبرمحه و امتد ملقی کالفتیق الاعظم

لا یستجیب لصارخ ان یدعه ابداً و لا یرجی لخطب معظم

ذهبت بسـالته ومر مـراره لمــل رأی حبل المنیة یرتمی

یاویحه من فارس ما بــاله ذهبـت مرارته و لما یکلـم

هذه یـداه و هذه اعضـاؤه ما منـــه عضو غداً بمثلم

هیهات ما حبل الردی محتاجة للمشرفی و لا اللسان اللهذم

هی ویحکم امر الاله وحمکه و الله یقضی بالقضاء المحکم

\* اشاره‎ای از طرف مرگ به او آمد، از ترس بر دست و دهان افتاد.

\* و با شمشیر و نیزه شروع کردن به کشتن و لاشه‌ها را با شکافی بزرگ رها می‌ساخت، نه به فریاد پاسخ می‌گفت و نه موعظه را گوش می‌داد.

\* وقتی که کوه مرگ را در حال نزدیک شدن می‌دید به هر جای فرار می‌کرد، و هر شيبي را می‌پیمود.

\* وای چه سوارانی وجود داشتند که جنگ و پیکار کردند ولي با وجود اين همه جنگ زخمی‌برنداشتند.

\* اما با مرگ هلاک شده و دست و پاها و اعضای دیگر افتاده‎اند، در حالی که هیچ عضوی شکاف بر نداشته است.

\* فرد محتضر: كسي كه در آستانه‌ی مرگ قرار دارد و می‌خواهد با جهان وداع گوید به طناب کهنه و زبان بران نیاز ندارد.

\* بلکه دستور خدا را اجرا می‌کند و خداوند با قضای خیلی محکم قضاوت می‌نماید و به کارها فیصله می‌دهد.

### مطلب سوم: نمونه‎اي از پندهاي پند آموزان

خداوند پيامبرش را اينگونه به وسيله مرگ پند می‌دهد:

ﭽ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﭼ الزمر: ٣٠

((اي محمّد! مرگ از مسائلي است كه همه انسانها در آن يكسانند، و شتري است كه بر در خانه همه كس‌ مي‌خوابد. لذا) تو هم مي‌ميري، و همه آنان مي‌ميرند (و سرانجامِ نيك و خوش و جاويدان از آنِ پرهيزگاران است). )

در حديثي كه طبراني آنرا در «اوسط» و ابو نعيم در« حليه» و حاكم در «مستدرك» از حضرت علي نقل كردند، چنين آمده است که رسول‎اللهص فرمود:

(**جاء جبريل عليه السلام إلى النبي صلى الله عليه وسلم، فقال: « يا محمد، عش ما شئت فإنك ميت، وأحبب من أحببت فإنك مفارقه، واعمل ما شئت فإنك مجزي به » ثم قال: « يا محمد شرف المؤمن قيام الليل وعزه استغناؤه عن الناس**) [[98]](#footnote-98)

(جبرئيل نزد من آمد و گفت: اي محمدص هرچند كه تو زنده بماني بالاخره روزي از دنيا می‌روي، محبت كن با هركس كه مايل هستي، ‌قطعاً تو روزي از وي جدا خواهید شد، هرچه مي‌خواهي انجام بده، بطور لزوم پاداش آنرا خواهي گرفت، بدان كه شرافت وكرامت مومن در شب زنده‌داري و عزت او در استغنا از ديگران است).

روایات و نصوص فراونی را بیان کردیم که درس پند و موعظه را به انسان‌ها یاد می‌دادند، روش و سیره بندگان صالح چنين بوده است كه خود و ديگران را به تفکر و انديشيدن پيرامون مرگ تذكر می‌دادند.

حضرت علي بن ابي طالب مي‌فرمايد: دنيا به عقب بر مي‌گردد و آخرت از طرف جلو مي‌آيد، هركدام از اين دو فرزنداني دارد. شما فرزندان آخرت باشید نه دنیا، چون امروز عمل بدون مواخذه است و فردا مواخذه بودن عمل صورت می‌گیرد.[[99]](#footnote-99)

از جمله پند و اندرزهاي بزرگان اين است كه در تذكره قرطبي آمده است و مي‌گويد: ای انسانی که فریب مرگ و سختی و اهوال آنرا خورده‌اید بیندیشید، مرگ براي ترس دل‌ها، گريه كردن چشم‌ها، جدا كردن جماعت‌ها، نابود کردن لذت‌ها و قطع آرزوها کافی است.

پس اي فرزند آدم هرگز درباره روزي كه بر زمين مي‌افتي و از جاي خود به جائي ديگر منتقل مي‌شوي، انديشيده‌اي؟ روزي كه از گشادی و وسعت به تنگي منتقل مي‌شوي، دوستان و همراهان مرتکب خیانت می‌شوند و برادر و دوست از تو جدا مي‌شوند و از فراش به خاک رهسپار می‌شوید و بجاي رختخواب و لحاف نرم، تو را با خاك و گل مي‌پوشانند، پس اي انساني كه در جمع اموال و تحكیم ساختمان در تكاپو و تلاش هستيد، سوگند به خدا جز کفن چیزی از اموال بهره‌ی تو نمی‌شود، قطعاً اموال اندوخته تو رو به زوال و نابودي و بدنت غذای خاک است.

پس كجا است مالي كه اندوخته‌اي؟ آيا اين اموال تو را از هلاكت نجات داد؟ هرگز بلكه اموالت را براي كسي گذاشته‌اي كه تو را سپاس نمی‌گوید و با بار گناهان نزد كسي آمدي كه عذر تو را نخواهد پذیرفت.[[100]](#footnote-100)

قرطبي از يزيد رقاشي نقل می‌کند که اینگونه با خودش به سخن می‌آید: نابود شو اي يزيد، بعد از مرگ چه كسي براي تو نماز مي‌خواند؟ بعد از مردن چه كسي براي تو روزه مي‌گيرد؟ بعد از مردن چه كسي پروردگارت را خشنود و راضی مي‌سازد؟

بعد مي‌گويد: اي مردم چرا بر چند لحظه باقی مانده از زندگی خود به گریه و زاری نمی‌افتید؟ چه قبری تو را فرا می‌خواند؟ چه قبری خانه و چه خاکی فراش تو می‌گردد؟ چه کرمی‌دوست و انیس تو می‌شود؟ با این حال در انتظار روز حشر به سر می‌برد، چه حالی دارد؟[[101]](#footnote-101)

قرطبي در جايي ديگر مي‌گويد: اي انسان آن صحنه را به خاطر بياور كه سختي‌هاي مرگ بر تو نازل می‌شوند، آه و فغان و بيهوشي‌ها بر تو هجوم می‌آورند، يكي مي‌گويد: فلانی وصیت کرده و مالش تقسیم گشته، دیگری فریاد می‌زند: فلانی زبانش بند آمده و دگر حرف نمي‌زند و همسايه و دوست را نمي‌شناسد و با برادرانش سخن نمی‌گوید. مثل اينكه در حالی به سوي تو نگاه مي‌كنم كه توان پاسخ گفتن را ندارید. پس اي فرزند آدم بينديش براي روزي كه از رختخواب به سوي تخته غسل مي‌روي، تو را غسل مي‌دهند و كفن را بر تنت مي‌گذارند و دوستان و نزديكان از تو وحشت دارند و دوستان و برادران بر تو زار زار گریه می‌کنند و غاسل مي‌گويد: كجاست همسر فلاني تا وی را حلال کند، فرزندان یتیمش کجا هستند؟ دیگر هرگز نمی‌توانند او را ببینند، سپس این اشعار را می‌سرایند:

از پندهای صحابي بزرگوار حضرت ابودرداء اين است که می‌فرماید: سه چيز مرا به گريه و سه چيز دیگر مرا به خنده در آورده‎اند: كسي كه آرزوي دور و دراز دنيا را در سر می‌پروراند و مرگ در تعقيب او است، انسان غافل و بي خبري كه خداوند از وي غافل نيست، انساني كه با تمام وجود خنده مي‌زند و قهقهه مي‌کشد در حالی که به خشنودی خداوند و عدم آن علم و آگاهی ندارد.

و دوری از دوستان حضرت محمدص و گروه پیرو و راهروش، سختي‌ها و سكرات مرگ و حاضر شدن در محضر عدل الهي در روزي كه رازها و پنهان‌ها آشكار مي‌شوند و مشخص نبودن مسیر نهايی به سوی جهنم یا بهشت، مرا به گریه در می‌آورد.

از حضرت ابوذر يا حضرت ابودرداء چنين روایت شده: براي مرگ به دنیا می‌آید و براي تخريب جهان را آباد می‌سازید و براي بدست آوردن اشيای ناپايدار حريص و طمع کار هستيد، ولی کردار پایدار و ثابت را رها می‌کنید[[102]](#footnote-102).

قرطبي در کتاب «تذكره» در لباس واعظ و ناصح مي‌گويد: اي انسان ضعيف، اموال اندوخته تو كجاست؟ اموالي كه آنرا براي موارد دشوار و روزهاي سخت اندوخته بودي، قطعاً موقع مرگ از آن محروم می‌شوید، ثروت مندی را به نداری و عزت را به ذلت مبدل ساختید، ای کسی که در گرو گناهان به سر می‌برید و از اهل و دیارت جدا شده‌اید، چگونه شب را به روز می‌رسانید؟

راه هدايت بر تو پوشيده نبود، ولی برای این سفر طولانی و خطرناک کم‌ترین زاد و توشه را ذخیره کرده‌اید، مگر نمی‌دانید که کوچ کردن بسوي اين روز پر خطر ضروري است و در آنجا قيل و قال به دادت نمی‌رسد، بلكه تو در برابر آنچه كه با دست‌هايت گرفته‌اي و با پاها بسوي آن راه رفته‌اي و با زبان بدان سخن گفته‌اي و با اعضا و جوارح بدان عمل كرده‌اي محاسبه و مؤاخذه خواهي شد، اگر مشمول الطاف الهي قرار گیرید، به سوی بهشت می‌روید و اگر از آن محروم باشید راهی جز آتش ندارید.

اي بي خبر غفلت و سستی از این خطرها تا کی؟ فكر مي‌كني معامله ساده است و گمان مي‌بري مصيبت آسان است و مي‌پنداري كه وقت فرا رسيدن كوچ و مردن، حال و مقام به فریادت می‌رسد؟ یا ثروت و سامان به دادت می‌آید؟ یا پشیمانی بهره‌ای به همراه دارد؟ یا دوستان هنگام حشر مهربان و بخشنده هستند؟ هرگز! بخدا سوگند چنین تفکری از اساس و بنیان اشتباه است، لازم است كه بداني تو به اندك قانع نیستي و به حرام سير نمي‌شوي و پند و موعظه را نمي‌پذيري و از وعیدها هراسی ندارید، پیروي از هوا و هوس و حرکت کردن کورکورانه به عادت و منش همیشگی تو تبدیل شده است، به جوانمردي خود خوشحال هستي و آينده‌ات را فراموش كرده‌ايد، اي كسي كه در خواب غفلت بسر مي‌بري و در بيداري به بي‌راهه مي‌روي، اين غفلت و سستي تا كي؟ آيا فكر مي‌كني كه آزادانه رها كرده مي‌شوي و فردا مؤاخذه نمي‌گردی؟ آيا فكر مي‌كني كه در برابر رشوه دادن از مرگ نجات مي‌يابيد؟

خير، هرگز! مال و فرزندان نمي‌توانند مرگ را از تو دفع كنند، تنها کردار نیک به انسان سود و بهره می‌رسانند، خوشا به حال كسي كه بشنود و به خاطر بسپارد و بر آرزوها جامه تن را بپوشاند و آنها را محقق سازد، نفسش را از هوس‌ها باز دارد و یقین پیدا کند كه متقین نجات یافتگانند و انسان تنها به تلاش خود دسترسی دارد و زحمت خود را خواهد دید، پس اي غافل از اين خواب بيدار شو و با اعمال نیک خود را مسلح کن و در حالي كه در گرو گناهان هستید و عمل ناشایست از تو سر می‌زند، به منازل و مقام ابرار امیدوار نباش و در تنهايي خداوند را مراقب خود بدان و آرزوها تو را فریب ندهند، زهد و تقوا پیشه نما و این اشعار را زمزمه کن:

تزود من معاشک للمـعاد و قم لله و اعمل خیر زاد

ولا تجمع من الدنیا کثیـراً فان المال یجمع للنفــاد

اترضی ان تکون رفیق قوم لهم زاد و انت بغــیر زاد

\* از زندگي خود براي معاد توشه مهيا كن. و براي خدا قيام كن و بهترين توشه براي خود بدست بيار.

\* زياد در پي جمع كردن دنيا نباش، چون كه مال و ثروت براي فنا شدن و نابودي جمع كرده مي‌شوند.

\* آيا مي‌پسندي كه در سفر با كساني همراه باشي كه هزينه سفر دارند ولي تو هيچ توشه‌ای به همراه خود نداشته باشي؟

یکی دیگر می‌گوید:

اذا انت لم ترحل بزاد من التقی و لاقیت بعد الموت من قد تزودا

ندمت علی ان لا تکون مثلــه و انک لم ترصد کما کان ارصـداً

\* اگر بدون زاد جهان را وداع نگفتی و بعد از مرگ افرادی را دیدی که زاد فراون و توشه‌ي زياد ذخیره کرده‌اند.

\* پشیمان می‌شوید که چرا مثل او نیستید و مانند او به شکار و صید اعمال صالحه در دنيا نپرداختید؟

### مطلب چهارم: نمونه‎ای از پند شاعران

لا شيء مما ترى تبقي بشـاشته يبقى الإله ويودي المال والولـد

لم تغن عن هرمزٍ يومـاً خزائنه والخلد قدحاولت عادٌ فما خلدوا

ولا سليمان إذ تسري الرياح به والإنس والجن فيما بینهمـا ترد

أين الملوك التي كانت نوافلهـا من كل أوبٍ إليها راكبٌ يفـد

حوضٌ هنالك مورودٌ بلا كذبٍ لابد من وردنا يوماً كما وردوا

\* چیزهایی که می‌بینید، رونق و بشاشت آنها باقی نمی‌ماند، تنها خداوند باقی است و مال و فرزند با انسان وداع می‌گویند.

\* گنجینه‌های هرمز او را از دیگران بی نیاز نساخت و قوم عاد خیلی تلاش کردند که ماندگار بمانند ولی نابود شدند.

\* همچنین سلیمانی که باد را در اختیار داشت ماندگار نماند و انسان و جن همه از این میان می‌روند.

\* پادشاهانی که از هر دیار سواران به سوی آنها می‌آمدند کجا هستند؟

\* هر چیزی بدون دروغ از راهي وارد صحنه می‌شود، بی گمان باید از همان راه بر گردند كه آمده بود.

یکی دیگر می‌گوید:

مشيناها خطاً كتبت علينا ومن كتبت عليه خطاً مشاها

ومن كانت منيته بأرض فليس يموت في أرض سواها

\* مسیری که برای ما نوشته شده بود طی کردیم و هرکسی باید همان مسیر نوشته شده را طی کند.

\* اگر مرگ کسی در سرزمین و مملکتی نوشته شود باید در همان مکان جان را به جان آفرین تسلیم کند.

شاعر دیگری می‌گوید:

اذا ولیـت قومــاً لیلـة فاعلم بانک بعدها مسئول

واذا حملت الی القبور جنازة فاعلم بانک بعدها محمول

\* اگر تنها شبی بر قومی‌امیر باشید بدان که بعد از آن براي همیشه مسئول و مأمور آن قوم خواهید شد.

\* و اگر جنازه‌ای را به سوی قبرستان بر دوش حمل کردید، بدان که روزی تو هم بر دوش دیگران حمل خواهید شد.

یکی دیگر می‌گوید:

تزود من الدنيا فإنــك لا تدري إذا جن ليل هل تعيش إلى الفـجر

فكم من عروس زينوها لزوجـها وقد أخذت أرواحهم ليـلة القدر

ومن كم صغار يُرجى طول عمرهم وقد أُدخلت أرواحهم ظلمة القبر

وكم من سليم مات لا من علــة وكم من سقيم عاش حيناً من الدهر

وكم من فتى يمسي ويصبح لاهيـاً وقد نُسجت أكفانه وهو لا يدري

وكم من ساكن عند الصباح بقصره وعند المسا قد كان من ساكني القبر

فكن مخلصاً واعمل الخير دائمــاً لعلك تحـــظى بالمثوبة والأجر

وداوم على تقوى الإله فإنــها أمان من الأهوال في موقف الحشر

\* از دنیا زاد بردار چون تو نمی‌دانید هنگام فرا رسیدن شب می‌توان به صبح برسید و ادامه حیات بدهید.

\* عروس‌های زیادی را برای شوهر آرایش داده‌اند، ولی در شب زفاف جان آنها گرفته شده و تمام کرده‌اند.

\* و بچه‌های زیادی آرزو می‌کنند که عمر طولانی داشته باشند، ولی به تاریکی قبر وارد شده‌اند.

\* افراد سالم زیادی بدون درد وفات کرده‌اند، و بیماری‌های فراوانی مدت مدیدی با درد و الم زندگی کرده‌اند.

\* جوانان فراوانی شب و روز در لهو و لعب به سر می‌برند، ولی نمی‌دانند که تارو پود کفن آنها دوخته می‌شود.

\* افراد فراوانی بودند که صبحگاهان قصر نشین بودند، ولی هنگام شب در تاريكي قبر سکنی گزیدند.

\* بنابراین مخلص باش و اخلاص پیشه کن و همیشه عمل نیکو انجام بده، تا پاداش و ثواب به دست آورید.

\* بر تقوی و پرهیزکاری مداوم باش، چون موجب امان از اهوال و سختی‌های سرای قیامت می‌شود.

هب الدنيا تقاد إليك عفواً اليس مصير ذاك إلى الزوال

و ما دنیاک الا مــثل فیء اظلک ثم آذن بالـــزوال

\* فرض کن که دنیا عفو و گذشت را به تو تقدیم می‌کند، مگر در نهایت به زوال و نابودی منتهی نمی‌شود.

\* دنیای تو مانند نعمتی است که بر تو سایه انداخته و در نهایت بانگ نابودی در می‌دهد و اعلام می‌کند که نابود می‌شود.

یکی دیگر می‌گوید:

یا مقیماً قد حان منـه رحیل بعد ذاک الرحیل یوم عصیب

ان للموت سکـرة فاتقبهـا لا یداویک ان اتتک طـبیب

کم توانی حتی تصیر رهینـاً ثم تاتیـک دعـوة فتجیـب

و تذکر یوماً تحـاسب فیـه ان من یذکر الممـات ینـب

لیس من ساعة من الـدهر الا للمنایـا علیـک رقــیب

کل یـوم ترمیـک بسـهم ان تخطی یوماً فسـوف تصیب

\* ای کسی که وقت رحیل و کوچت فرا رسیده است، بعد از رحیل دچار روزگار سختی خواهید شد.

\* مرگ دارای سکرات است منتظر باش، اگر طبیب هم بر سرت حاضر شود نمی‌تواند تو را مداوا کند.

\* چه قدر سستی به خرج دادی تا محبوس اعمال شدی، سپس دعوت مرگ می‌آید باید بدان جواب بدهید.

\* روزی را به یاد آور که در آن محاسبه می‌شوید، کسی که به یاد مرگ باشد به سوی حق بر می‌گردد.

\* در هر لحظه‌ای از زندگی لحظات مرگ رقیب تو است.

\* هر روز تیری به تو شلیک می‌شود، اگر روزی تیر به خطا رفت عاقبت روزی تیر به هدف می‌زند و کشته می‌شوید.

یکی دیگر می‌گوید:

الموت فی کل یوم ینشر الکفنا و نحن فی غفلة عمــا یراد بنا

لا تطمئن الی الدنیا وبهجتهـا وان توشحت من اثوبها الحسنـا

این الاحبة والجیران مـا فعلوا این الذین همو کانوا لنا سکنـاً

سقاهم الموت کأساً غیر صافیة فصیرتهم لاطباق الثری رهــیناً

\* مرگ هر روزی کفن‌ها را پخش می‌کند، و در حالی که ما از نصیحت او در غفلت كامل به سر می‌بریم.

\* به دنیا و لذت‌هایش اطمنان نکن، هر چند لباس‌های زیبايی بر تن کند.

\* همسایه و دوستان کجا هستند، کجا هستند کسانی که همشهری و هم مجلس ما بودند و به چه سر نوشتی دچار شدند.

\* مرگ کاسه‌ی نا گواری را بدانها نوشاند و در چند طبقه زیرین زمین آنها را اسیر و مرهون خود شدند.

قدم لنفسك توبة مرجوة قبل الممات وقبل حبس الألسن

بادر بها غلق النفوس فإنها ذخـر للمنيــب المحســن

\* قبل از مرگ و بند آمدن زبان به حال خود بينديش و توبه مقبولی را به جا آور.

\* قبل از بند آمدن نفس برای انجام آن شتاب کن، چون ذخیره قیامت و نعمت انسان توبه گذار نیکوکار است.

### مطلب پنجم: تأثير ياد مرگ در اصلاح نفس

بي ترديد ياد مرگ در تزكيه و اصلاح نفس نقش ارزنده و قابل توجهي دارد، چون نفس تحت تاثير دنيا و لذت‌هاي آن قرار می‌گیرد و دوست دارد تا مدتي طولاني در دنيا بماند و گاهي بسوي گناهان و معصيت‌ها متمایل می‌شود و در طاعت و بندگي كوتاهي مي‌نماید، اما زماني كه تصور و ياد مرگ همواره در خاطر انسان باشد، دنيا در نگاه او بي ارزش مي‌شود و انسان را وادار به تلاش در اصلاح کجی و انحرافات می‌نماید.

بيهقي در شعب ايمان، ابن حبان در صحيح خود و بزار در مسندش با سند صحيح از حضرت انس چنين نقل می‌کنند که رسول‎اللهص فرمود:

(**أكثروا ذكر هاذم اللذات، فإنه لم يذكره أحد في ضيق إلا وسع عليه، ولا ذكره في سعة إلا ضيقها عليه**)[[103]](#footnote-103)

(مرگ كه خوشي و لذات را از بين مي‌برد به كثرت ياد كنيد، چون یاد مرگ در تنگنا موجب فرح و خوشی می‌شود و در حالت لذت سختی و ناراحتی به بار می‌آورد).

از ابن مبارك روایت شده كه صالح مري گفته: اگر ياد و ذكر مرگ يك لحظه از من جدا شود، دل من بسته مي‌شود و دچار فساد و ناراحتی می‌گردد.

دقاق می‌گوید: کسی که مرگ را زیاد یاد کند به سه نعمت و کرامت دست پیدا می‌کند: شتاب در توبه، قناعت قلبی و شور و نشاط در عبادت و نیایش و اگر کسی مرگ را یاد نکند به تأخیر انداختن توبه و عدم رضایت و تنبلی در عبادت دچار می‌شود.[[104]](#footnote-104)

قرطبي مي‌گويد: بدان كه ياد مرگ احساس جدا شدن و دوري كردن از دنيای فاني و توجه به دار باقي را به وجود مي‌آورد.[[105]](#footnote-105)

می‌گویند: زني از قساوت قلب خود نزد ام المؤمنين حضرت عايشهك شكايت کرد، حضرت عايشهك خطاب به او فرمود: خیلی مرگ را ياد كن تا قساوت تو بر طرف شود. آن زن سخن ام‌المؤمنین را به جا آورد و صفای قلب و آرامش خاطر را به دست آورد.[[106]](#footnote-106)

قرطبي مي‌گويد: علما گفته‎اند: ياد مرگ انسان را از ارتكاب گناه باز مي‌دارد، دل‌هاي سخت را نرم مي‌كند و مغرور شدن به دنیا را پوچ می‌سازد و بلا و مصیبت‌ها را آسان می‌نماید[[107]](#footnote-107).

قرطبي به نقل از علما مي‌گويد: هيچ چيزي براي دل‌ها سودمندتر از زيارت قبور نيست، مخصوصاً اگر قلب سخت و سیاه باشد باید با سه روش ذیل معالجه و مداوا گردد:

1- كندن دل از دلبستگي‌ها بوسيله حاضر شدن در مجالس علم، وعظ، تذكير، تخويف، ترغيب و اخبار و سرگذشت انسان‌هاي پاک و وارسته، چون همه اينها باعث نرم شدن دل می‌شوند.

2- ياد مرگ، چون لذات را نابود و جماعات را متفرق و دختر و پسران را یتیم می‌سازد.

3- حاضر شدن نزد كساني كه در حالت سكرات مرگ هستند، چون نگاه كردن به سوي ميت و مشاهده نمودن سكرات و نزعات و تأمل نمودن در چهره ميت بعد از مرگ، امور و صحنه‌هايي هستند كه لذت نفس را از بين مي‌برند، سرور دل‌ها را مي‌زدانيد، چشم‌ها را از خواب بیدار می‌کنند و جسم را از آرامش دور نگاه مي‌دارند و انسان را به انجام اعمال وا می‌دارند و موجب تلاش و زحمت بیشتری برای قیامت می‌شوند.[[108]](#footnote-108)

از حسن بصري نقل شده که جهت عيادت نزد بيماري رفت، او را در سكرات مرگ ديد، به مشكل و سختي‌های او نگاه کرد و در آن تأمل نمود، با رنگي ديگر به خانه‌اش بازگشت. زنش خطاب به او گفت: غذا حاضر است. امام در جواب گفت: شما غذا بخورید، من امروز صحنه‌ای را دیدم که تا رسیدن بدان صحنه هرگز آرام نمی‌گیرم و مدام تلاش می‌کنم[[109]](#footnote-109).

حضرت ابودرداء مي‌فرمايد: هركس مرگ را زیاد ياد كند، از خوشحالي‌هایش كاسته مي‌شود و حسدش از بين مي‌رود.[[110]](#footnote-110)

# فصل پنجم روح و نفس

## مبحث اول: تعريف و بيان

براي كسي كه در امور انسان بعد از مرگ مي‌خواهد پژوهشي انجام دهد، ضروري است تصويري از روح را كه بعد از مرگ خوشحال مي‌شود يا عذاب مي‌بيند ترسیم نماید، يعني اينكه بیان کند روح چيست؟ آيا روح کیفیتی دارد؟ آيا روح جزء بدن است يا چيزي جدا از جسم و بدن؟ اگر چيزي غير از جسم است در کجا سکنی گزیده است؟ آيا روح مخلوق و حادث است؟ آيا روح واحد است یا متعدد و متکثر؟ آيا ارواح مي‌ميرند و مرگ آنها چه کیفیتی دارد؟ محل آنها در برزخ کجا است؟ و آیا در عالم برزخ به حوادث و رخ دادهای جهان علم و آگاهی دارند؟

ابن تيميه مي‌فرمايد: روحي كه در جسم و بدن تدبر مي‌كند همان روحی است که با مرگ انسان از جسد بیرون می‌رود و هنگام حیات در درون وی دمیده شده و همان نفسی است که در آخرین رمق جان به پرواز در می‌آید.[[111]](#footnote-111)

قطعاً آناني كه روح و نفس را دو موجود جدا از هم می‌دانند، راه صواب را پیش نگرفته‎اند و دچار اشتباه شده‌اند، با تأمل اندکی در نصوص گذشته متوجه می‌شویم که نفس همان چيزي است كه فرشتگان موقع مرگ آنرا مي‌گيرند و به آسمان‌ها مي‌برند و باز آن را به جسد بر مي‌گردانند و از آن سوال مي‌شود و او هم خوشحال مي‌گردد و عذاب مي‌بيند، بنا به احادیث حضرتص این همان روحی است که هنگام بیرون رفتن از جسد موجب فرو بستن چشم می‌شود.

و اين آفريده يا مخلوقی كه زندگي بدان منوط است و با فقدان آن زندگي نيز از بين مي‌رود، همان روح يا نفس است، البته استعمال روح یا نفس یا اسم‌های دیگر برای این موجود مانعی ندارد.

ابن تيميه مي‌فرمايد: روح و نفس از معاني متعددي تعبیر می‌کنند، روح به هوايي كه وارد بدن مي‌شود يا از آن خارج مي‌شود اطلاق مي‌گردد، همچنین روح به بخاریي كه از لوله‌هاي خالي قلب بيرون مي‌آيد و به صورت ماده تقريباً سياه رنگي در عروق جريان پیدا می‌کند استعمال می‌شود، که پزشكان آن را روح مي‌گويند و به روح حيواني شهرت دارد. این دو مفهوم با مفهومی‌از روح که هنگام مرگ از بدن بیرون می‌رود و آنرا نفس هم می‌نامند، مغایرت دارد. منظور از نفس ذات و عين است و برخی مواقع برای خون هم استعمال می‌شود، مثلا فقها می‌گویند: برخی از موجودات خون جاری ندارند و برخی دیگر خون آنها جاری است. این دو مفهوم از نفس با معنی روح یکی نیستند.[[112]](#footnote-112)

علاوه بر اين، كلمه روح به حضرت جبرئيل نيز گفته مي‌شود:

ﭽ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﭼ الشعراء: ١٩٣

(جبرييل آن را فرو آورده است. ‏)

و بر قرآن نیز اطلاق می‌گردد:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭮ ﭼ الشورى: ٥٢

(همان گونه كه به پيغمبران پيشين وحي كرده‌ايم، به تو نيز به فرمان خود جان را وحي كرده‌ايم)

شارح عقيده طحاويه چنين نظر مي‌دهد كه روح و نفس هر چند كه به اين لطيفه ربانيه اطلاق مي‌گردند، اما نفس بطور اغلب وقتي بكار مي‌رود كه روح متصل به بدن باشد و وقتي از بدن جدا شود، اكثراً بدان روح گفته مي‌شود.[[113]](#footnote-113)

ابن تيميه مي‌فرمايد: روح به لحاظ اينكه براي بدن تدبير مي‌كند، نفس گفته مي‌شود و به این لحاظ كه لطيف است روح نامیده مي‌شود، بدین جهت است که باد را روح می‌نامند و پیامبرص می‌فرماید:

(**الرِّيحُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ**) (باد از روح خداوند است، يعني از روحي كه خداوند آن را خلق نموده است.)[[114]](#footnote-114)

## مبحث دوم: آیا روح کیفیت معلومی‌دارد؟

از این جهت كه روح نظیری در عالم هستی ندارد ما نمی‌توانیم آنرا تبیین و اوصافش را تعریف کنیم، بنابراین حکمت است که خداوند برای بیان آن از گزاره‌هایی چون بالا رفتن و پایین آمدن و دیدن و شنیدن و سخن گفتن استفاده می‌کند.

البته چون چنین صفاتی مخصوص اجسام فیزیکی هستند، صعود و نزول و سمع و بصر روح برای ما معروف و معلوم نمی‌شود، پیامبرص به ما خبر می‌دهد که روح بسوي آسمان‌ها صعود مي‌كند و بعد به طرف قبر برمی‌گردد، همچنین رسول‎اللهص خبر داده كه روح خوشحال مي‌شود و عذاب مي‌بيند و بي ترديد اين نعمت بگونه‌اي نيستند كه ما به کیفیت آن علم و آگاهی پیدا کنیم.

## مبحث سوم: استقلال روح از بدن

گروهي از متكلمين مبتدع از جهميه و معتزله بر اين باور‌ند كه روح جزئي از اجزای بدن يا صفتي از صفات بدن است. مانند قول كساني كه مي‌گويند: روح همان نفس و روحي است كه در بدن جريان دارد و برخی دیگر مي‌گويند: روح عبارت است از حيات، مزاج يا خود بدن و جسم.[[115]](#footnote-115)

مشائیان از فلاسفه بر اين باوراند كه نفس بعد از جدا شدن باقي مي‌ماند اما نفس را به صفات باطلي متصف مي‌كنند و مي‌گويند: روح وقتي از بدن جدا مي‌شود به عقل مبدل مي‌گردد. عقل هم نزد آنها مجرد از ماده و پيوندهاي مادي است و ماده هم جسم است و عقل نزد آنان وجودی مستقل و جدا از بدن دارد و متصف به حركت و سكون نمي‌شود و قطعاً احوال آن تجديد نمي‌گردد.

هردو گروه گذشته در مورد روح راه اشتباهی را پیموده‎اند، متكلمين مبتدع مذموم كه قايل به حیات و مزاج و بدن بودن روح هستند، بسياري از آنان منكر عذاب شدند و مي‌گويند: در عالم برزخ روحی وجود ندارد تا عذاب ببیند یا از نعمات بهره ببرد، تا در نهایت نصوص وارد شده در این مورد را رد می‌کنند.

فلاسفه‌ای كه گمان می‌کنند روح بعد از جدا شدن از بدن به عقل تبدیل می‌شود، می‌گویند: روح وقتي از بدن جدا شد، هيچ حالتي از احوال برايش تجدد نمی‌یابد، یعنی افعال حادثه‌ای مانند دیدن و شنیدن و دانستن و سرور و ناراحتی و غیره از آن سر نمی‌زند و ایجاد نمی‌شود، بلکه برای همیشه بر یک حالت باقی می‌ماند، همانگونه که نزد آنها عقل و نفس دارای چنین حالت و کیفیتی هستند.

گروهي دیگر از فلاسفه ‌روح را با صفات واجب الوجود متصف مي‌کنند و مي‌گويند: روح نه داخل بدن است و نه خارج از آن، نه مغاير با بدن است و نه داخل در آن، نه متحرك است نه ساكن، نه صعود مي‌كند و نه پایین می‌آید و جسم و عرض هم نیست.[[116]](#footnote-116)

علت اساسی اشتباه این دو گروه اعتماد کردن بر عقل و پای ریزی کردن مقایس دنیوی در مسايل غیبی و اخروی می‌باشد که با چنین چیزهایی قابل مقیاس و تفکر نیستند، گروه اول منكر وجود روح مستقل از بدن هستند و اين در واقع تكذيب و نفي نصوص متواتر است و انكار ضروريات ديني به حساب می‌آیند و گروه دوم يعني فلاسفه مشايين و كساني كه حامي‌ديدگاه آنان هستند، هر چند به استقلال روح از بدن ایمان دارند، اما چون روح را از جنس بدن نمی‌دانند و آنرا مخالف همه موجودات ظاهری دیگر می‌پندارند، به چنین حالات و حرکاتی که در نصوص نقل شده باور ندارند.[[117]](#footnote-117)

بنابر اصل تدوین شده آنها تعريف و تصوير روح بر اساس آن خیلی سخت و دشوار و حتی ناممکن است، تعبيرات و قياس آنها قادر به تصوير کشیدن از روح نیست و بي ترديد خداوند كساني را كه از خدا و رسول اجابت كردند و به گفته‌هاي خدا و رسول ايمان آوردند، هدايت نموده است و آنان بر اين عقيده‎اند كه روح جسمي‌است به اعتبار ماهيت از اين جسم مادي و محسوس متغاير است و آن جسمي‌است نوراني، علوي، خفيف و متحرك و مانند جريان آب در گلاب یا روغن در زيتون و آتش در زغال و در اعضا مانند آب در درخت جريان دارد. پس تا زمانی که این بدن توان تحمل روح را داشته باشد، روح در آن زندگی می‌کند و آثار و نتايج را هم از راه بدن به بار می‌آورد و حرکات ایجاد می‌نماید، ولی اگر بدن فاسد شد و توان تحمل را نداشت، روح به پرواز در می‌آید و از قبول چنین آثار و حرکتی سر باز می‌زند و به سوی عالم برزخ به پرواز در می‌آید.[[118]](#footnote-118)

در اثنای مباحث گذشته دلايل زيادي را از قرآن مبني بر اينكه روح موجودی مستقل و جدا از بدن است، بيان كرديم:

ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﭼ الأنعام: ٩٣

(‏فرشتگان دستهاي خود را (به سوي آنان) دراز كرده‌اند (و بر بناگوششان تپانچه و بر پشتشان تازيانه مي‌زنند و بديشان مي‌گويند: اگر مي‌توانيد از اين عذاب الهي) خويشتن را برهانيد‏)

ﭽ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯞ ﭼ الأنفال: ٥٠

(اگر ببيني (اي پيغمبر! هول و هراس و عذاب و عقابي را كه به كافران دست مي‌دهد) بدان گاه كه فرشتگان جان كافران را مي‌گيرند و سر و صورت و پشت و روي آنان را (از هر سو) مي‌زنند و (بديشان مي‌گويند): عذاب سوزان (اعمال بد خود) را بچشيد )

ﭽ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭼ الزمر: ٤٢

(خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسانها و در وقت خواب انسانها برمي‌گيرد. ارواح كساني را كه فرمان مرگ آنان را صادر كرده است نگاه مي‌دارد ‏)

ﭽ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭼ الواقعة: ٨٣ – ٨٤

(پس چرا هنگامي‌كه جان به گلوگاه مي‌رسد، (توانائي بازگرداندن آن را نداريد؟!). و شما در اين حال مي‌نگريد ‏)

ﭽ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﭼ القيامة: ٢٦ – ٣٠

(چنين نيست كه گمان مي‌برند. هنگامي‌كه جان به گلوگاه برسد. ‏ (از طرف حاضران و اطرافيان سراسيمه و دستپاچه او، عاجزانه و مأيوسانه) گفته مي‌شود: آيا كسي هست كه (براي نجات او) افسون و تعويذي بنويسد؟! ‏‏‏ و (محتضر) يقين پيدا مي‌كند كه زمان فراق فرا رسيده است. ‏ ساق پائي به ساق پائي مي‌پيچد و پاها جفت يكديگر مي‌گردد. ‏ در آن روز، سوق (همگان) به سوي پروردگارت خواهد بود. ‏‏)

چیزی که گرفته می‌شود و به حلقوم می‌رسد و فرشتگان آنرا می‌گیرند باید حقیقت داشته باشد و از بدن مستقل باشد.

و رواياتي را از رسول‎اللهص داير بر اينكه فرشته مرگ روح را قبض مي‌كند و فرشتگان آن را در كفني از كفن‌هاي بهشت يا دوزخ مي‌گذارند و بعد به سوي آسمان‌ها بالا برده مي‌شود، اگر نيكوكار و صالح باشد، درهاي آسمان برويش باز مي‌شوند و اگر بدکار باشد درها بسته می‌شوند، سپس روح به جسد برگردانده مي‌شود، مورد سوال قرار مي‌گيرد، خوشحال مي‌شود و عذاب مي‌بيند و ارواح شهدا مومنان بر درختان بهشت آويزان كرده مي‌شوند و وقت قبض روح ‌چشم‌ها آنرا دنبال مي‌كنند، این نصوص و نصوص فراوان دیگر که بطور مجموع دال بر اين مطلب هستند كه روح موجودي مستقل و جدا از اجساد است و بعد از مفارقت برای همیشه باقي و ماندگار مي‌مانند.

## مبحث چهارم: محل استقرار روح در بدن

روح در سرتاسر بدن انسان جريان دارد. ابن تيميه مي‌فرمايد: روح به هيچ جاي بدن اختصاص ندارد، بلكه مانند حيات و زندگي در تمام بدن جريان دارد؛ چون زندگي مشروط به روح است، تا زمانی روح در جسد باشد، جسد زنده است و هرگاه از جسد جدا شد، زندگي و حيات نيز جسد را رها مي‌سازد.[[119]](#footnote-119)

## مبحث پنجم: روح مخلوق است

گروهي از فلاسفه بر اين عقيده‎اند كه روح غير مخلوق و قديم و ازلي است، اما از ذات الهی جدا است، خلاصه در مورد روح همان عقیده را برگزیده‌اند که در مورد عقل و نفس اتخاذ کرده بودند.

گروه‌هاي ديگري كه روح را فرشته مي‌دانند از پیروان همین نحله هستند.

گروه ديگري از زنادقه اين امت و گمراهان از متكلمين و متصوفين و اهل بدعت بر اين عقيده‎اند كه روح از ذات خداوند است، بنابر گفته ابن تيميه این گروه از گروه گذشته خیلی بدتر و خطرناکتر هستند، چون اين گروه انسان را به دو بخش لاهوتی که روح است و ناسوتی که جسد است تقسیم کرده‎اند.[[120]](#footnote-120)

واقعیت اين است كه روح بنا به دلایل فراوان مخلوع و مبتدع است:

#### 1- الاجماع:

شيخ الاسلام ابن تيميه مي‌فرمايد: روح انسان به اتفاق امت و ائمه سلف و قاطبه اهل سنت و جماعت مخلوق و مبتدع است. بزرگان فراوانی چون محمد بن نصر مروزي، امام معروف و مشهود كه در زمان خود از هرکسی به اختلاف و اجماع امت آگاه‎تر و خبیرتر بود، این اجماع را نقل کرده است.

همچنین ابو محمد بن قتیبه در كتاب «اللقط» پيرامون مخلوق بودن روح مي‌فرمايد: همه مردم اتفاق دارند كه خداوند آفريدگار بهشت و بوجود آورنده نسیم (روح) است.

در این مورد از ابو اسحاق پرسیدند، ایشان هم در جواب فرمود: کسی که به راه راست هدایت یافته باشد در این مورد شکی ندارد. سپس در ادامه می‌فرماید: روح جزو مخلوقات است، گروه‌های فراوانی از علما و مشایخ در این باره سخن گفته‌اند و دیدگاه مخالف مخلوق بودن را رد و باطل ساخته‌اند.

حافظ ابوعبدالله بن منده در اين باره كتاب قطوري بنام «الروح و النفس» به رشته تحریر در آورده و احاديث و آثار زيادي در راستاي مساله مورد بحث را بیان فرموده است. علاوه بر ايشان تعداد زيادي از ائمه مانند: امام محمد بن مروزي، شيخ ابو يعقوب الخزار، ابو يعقوب النهر جوري، قاضي ابويعلي در اين باره كتاب نوشته‌اند و بزرگاني از ائمه درباره مخلوق بودن و جدا بودن روح از جسد قلم فرسائی کرده‌اند و به شدت بر مخالفین این عقیده تازیده‌اند مخصوصاً نوک قلم خود را به سوی كساني كه درباره حضرت عيسي معتقد به وحدت روح و جسم بوده‌اند، نشانه رفته‌اند.

#### 2- كتاب و سنت

دلايل فراوانی از كتاب خدا و سنت مبني بر مخلوق بودن روح ذکر شده‌اند، مثلاً:

ﭽ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮭ ﭼ الرعد: ١٦

(خدا آفريننده همه چيز است)

شارح عقيده طحاويه با استناد به اين آيه مي‌فرمايد: اين آيه عام است و تمام اشیا را در بر می‌گیرد.

ﭽ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﭼ الإنسان: ١

(آيا (جز اين است كه) مدّت زماني بر انسان (در شكم مادر، به گونه نطفه و جنين) گذشته است و او چيز قابل ذكر و شايسته توجّه نبوده است‌؟! ‏)

ﭽ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰﭼ مريم: ٩

(فرمود: (مطلب) همين گونه است (كه پيام داده است ). پروردگار تو گفته است اين كار براي من (كه خدايم، و از هيچ، همه چيز را آفريده‌ام، و از جمله خودِ) تو را كه قبلاً هيچ نبودي، هستي بخشيده‌ام، آسان است. )

قطعاً انسان عبارت از روح و بدن است و در آيه 9 سوره مريم خداوند مجموع روح و بدن حضرت ذكريا را مورد خطاب قرار داده است. ابن تيميه مي‌فرمايد: انسان عبارت است از مجموع روح و بدن، حتی اختصاص انسان بیشتر به روح است تا جسد، چون بدن مرکب روح است، همانگونه که ابو درداء می‌گوید: يقيناً روح مرکب بدنم است، اگر با آن به نرمي‌رفتار كنم مرا به مقصدي مي‌رساند و اگر در حق آن شدت به خرج بدهم مرا به مقصد نمي‌رساند.

ابن منده و ديگران از حضرت ابن عباس چنين روايت كرده‎اند که تا میان روح و بدن اختلاف باشد خصومت هم تا روز قیامت ادامه خواهد داشت، روح به جسم مي‌گويد: تو بودي كه كارهاي بد را انجام دادي و بدن هم در جواب به روح مي‌گويد: تو مرا به انجام كارهاي بد امر كردي، آنگاه خداوند فرشته‌اي را به منظور حل اختلاف ميان روح وبدن مي‌فرستد، فرشته چنين قضاوت مي‌كند: مثال شما (روح و بدن) مانند دو انسان است كه يكي از آنها فاقد دست و پا و زمين گير است و ديگري نابينا، اين دو وارد باغي مي‌شوند و در آن باغ يكي كه فاقد دست و پا است ميوه‌اي را بالاي درختی مي‌بيند و خطاب به دیگری مي‌گويد: من ميوه‌اي را مي‌بينم اما توان بلند شدن را ندارم. نابينا مي‌گويد: من مي‌توانم بلند شوم و از درخت بالا بروم، اما ميوه را نمي‌بينم. شخص زمين گير مي‌گويد: مرا بر پشت خود سوار كن تا آن ميوه را بچينيم. نابينا او را بر پشت خود سوار مي‌كند و او بنا به هدايت و رهنمائي زمین گیر ميوه را از بالاي درخت مي‌چيند. آنگاه فرشته قاضی مي‌گويد: كدام يك از اين دو نفر مجرم هستند؟ روح و بدن مي‌گويند: هر دو مجرم هستند. فرشته مي‌گويد: پس شما دو تا نيز همين حالت را داريد و هر دو مجرم هستيد.[[121]](#footnote-121)

3- در راستاي اين بحث روايات زيادي از رسول‎اللهص مبني بر اينكه ارواح قبض مي‌شوند و در كفن‌ها و خوشبو‌هايي که فرشتگان به همراه خود دارند، گذاشته مي‌شوند، سپس به سوي آسمان‌ها برده مي‌شوند و در نهایت عذاب داده مي‌شوند يا از نعمات بهره می‌جویند، همه اين اوضاع و احوال برای موجودات مخلوق و حادث به کار می‌روند نه قدیم و ازلی.

4- اگر ارواح مخلوق و متربی نمي‌بودند، هرگز به ربوبيت پروردگار اعتراف نمي‌كردند، اما زمان تعهد گرفتن از ارواح انسان‌ها، خداوند متعال خطاب به ارواح فرمود:

ﭽ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳﭴ ﭵ ﭶ ﮃ ﭼ الأعراف: ١٧٢

((اي پيغمبر! براي مردم بيان كن) هنگامي‌را كه پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدميزادگان (در طول اعصار و قرون) پديدار كرد و (عقل و ادراك بدانان داد تا عجائب و غرائب گيتي را دريابند و از روي قوانين و سنن منظّم و شگفت‌انگيز هستي، خداي خود را بشناسند و بالاخره با خواندن دلائل شناخت يزدان در كتاب باز و گسترده جهان، انگار خداوند سبحان) ايشان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) كه: آيا من پروردگار شما نيستم‌؟ آنان (هم به زبان حال پاسخ داده و) گفته‌اند: آري!‏)

بنا بر این چون خداوند رب ارواح است، باید ارواح متربی و مخلوق باشند.

5- اگر ارواح مخلوق نباشند، نصاري در عبادت عيسي و الوهیت پنداشتنش مورد ملامت قرار نمی‌گیرند.

6- اگر روح حادث و مخلوق نمي‌بود، داخل دوزخ نمي‌شد و عذاب نمي‌ديد و از خداوند محجوب نمي‌شد و در بدن پنهان نمي‌گشت و در اختيار فرشته مرگ قرار نمي‌گرفت، توصيف نمي‌شد، مورد محاسبه قرار نمي‌گرفت، عبادت نمي‌شد، نمي‌ترسيد و نمي‌هراسید، حال آنكه ارواح مومنان مي‌درخشند و ارواح كافران مانند زغال سياه می‌شوند.[[122]](#footnote-122)

## مبحث ششم: شبهه قائلین به مخلوق نبودن روح

معتقدان به غير مخلوق بودن روح به دلايل زير استناد مي‌كنند، مثلاً آیه:

ﭽ ﯮ ﯯ ﯰﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯽ ﭼ الإسراء: ٨٥

(از تو (اي محمّد! ) درباره روح مي‌پرسند (كه چيست). بگو: روح چيزي است كه تنها پروردگارم از آن آگاه است (و خلقتي اسرارآميز و ساختماني مغاير با ساختمان ماده دارد و اعجوبه جهان آفرينش است. بنابراين جاي شگفت نيست اگر به حقيقت روح پي نبريد ). چرا كه جز دانش اندكي به شما داده نشده است، (و علم شما انسانها با توجّه به گستره كلّ جهان و علم لايتناهي خداوند سبحان، قطره به دريا هم نيست. )

این شبهه با چند دلیل رد می‌شود:

**اول:** منظور از روح در آيه، روح انسان نيست، بلكه روح اسم فرشته‌اي است، چون خداوند مي‌فرمايد:

ﭽ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻﭼ ﮆ ﭼ النبأ: ٣٨

(در آن روزي كه جبرئيل و فرشتگان به صف مي‌ايستند. )

ﭽ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯯ ﭼ المعارج: ٤

(فرشتگان و جبرئيل به سوي او (پر مي‌كشند و) بالا مي‌روند. )

ﭽ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭼ القدر: ٤

(فرشتگان و جبرييل در آن شب با اجازه پروردگارشان، پياپي (به كره زمين و به سوي پرستشگران و عبادت كنندگان شب زنده‌دار) مي‌آيند براي هرگونه كاري)

این تفسیر و توجیه نزد علماء سلف امت اسلامی‌معروف و مشهور بوده است.

**دوم:** اگر روح را همان روح آدمی‌تفسیر کنیم ـ همانطور که جمعی از علمای سلف بدان قايل هستند ـ باز هم در آیه دليلي بر مخلوق بودن روح و اينكه جزئي از ذات خداوند است، وجود ندارد. همان طور كه مي‌گويند: این پارچه از جنس آن لباس است، بلکه هدف آیه این است که روح به خدا منتسب است چون بر اساس دستور خداوند ایجاد شده است، امر در قرآن برخی موارد در صورت مصدر و در مواقع دیگر به عنوان مفعول استعمال می‌شود و در هر دو صورت به مفهوم دستور داده شده به کار می‌رود:

ﭽ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﮒ ﭼ النحل: ١

(فرمان خدا در رسيده است، پس (مسخره‌كنان نگوئيد كه اگر راست مي‌گوئيد كه قيامتي هست از خدا بخواهيد هرچه زودتر عذاب آن را بنماياند! استهزاءكنان) آن را به شتاب مخواهيد. )

ممكن است كلمه «من» در آيه: 58 سوره اسراء براي ابتدای غايت باشد. البته همانطور که «من» برای انتهای غایت به کار می‌رود در معنی بیان جنس هم استعمال می‌شود، مثلاً جمله« باب من الحدید» برای بیان جنس و جمله «خرجت من المکة» برای انتهای غایت به کار رفته است. بنا بر این جمله «من امر ربی» در جنسیت و جزئیت نص نیست، بلکه مفهوم انتهای غایت را بیان می‌کند، يعني روح از امر خداوند شكل گرفته و از وي صادر شده است. امام احمد هم وقتی در تفسیر آیه می‌فرماید: «روح هم از امر پروردگار است»، به این مفهوم اشاره دارد.

آیه 13 سوره جاثیه و 53 سوره نحل این مطلب را برای معانی «من» تأیید می‌کند، خداوند می‌فرماید:

ﭽ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍﰎ ﰕ ﭼ الجاثية: ١٣

(و آنچه كه در آسمانها و آنچه كه در زمين است همه را از ناحيه خود، مسخّر شما ساخته است.)

ﭽ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿﰀ ﰇ ﭼ النحل: ٥٣

(آنچه از نعمتها داريد همه از سوي خدا است ‏)

اگر تمام چيزهاي مسخر شده و نعمت‌ها در حالی که از جانب الله هستند، ولی بخشی از آن ذات پاک و مقدس نمی‌باشند، می‌توان با صراحت اعلام کرد که عیسی هر چند روح خدا است، ولی هرگز بخشی از ذات خداوند نبوده و نیست.[[123]](#footnote-123)

#### اشكال دوم:

ﭽ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯵ ﭼ الحجر: ٢٩

(و از روح متعلّق به خود در او دميدم. (براي بزرگداشت و درودش) ‏)

ﭽ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭜ ﭼ الأنبياء: ٩١

(‏و ما از روح متعلّق به خود در وي دميديم. ‏)

می‌گویند: خداوند در این دو آیه روح را به خودش نسبت داده است، پس روح از خدا است و بخشی از ذات او می‌باشد.

شارح طحاوي در مورد این اشکال مي‌فرمايد: بايد بدانيم كه اضافه کردن و نسبت دادن به خداوند دو گونه هستند:

نوع اول: صفاتي هستند كه قايم به ذات خود نيستند، مانند: علم، قدرت، كلام، سمع، و بصر و غيره، اضافه چنین صفاتی اضافه صفت به موصوف است، مثلاً علم خدا یا قدرت خدا و صفات دیگر.

نوع دوم: نسبت دادن و اضافه كردن اعيان و اجسامي‌كه منفصل از ذات خداوند هستند، مانند: اضافه کردن خانه، شتر، بنده و رسول در آیات ذیل به ذات خداوند:

ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﭼ الشمس: ١٣

(فرستاده خدا (صالح) بديشان گفت: كاري به شتر خدا نداشته باشيد و او را از نوبت آبش باز نداريد. ‏)

ﭽ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯝ ﭼ الفرقان: ١

(والا مقام و جاويد كسي است كه فرقان، (يعني جدا سازنده حق از باطل) را بر بنده خود (محمّد) نازل كرده است ‏)

ﭽ ﮀ ﮁ ﮂ ﮆ ﭼ الحج: ٢٦

(و خانه‌ام را براي طواف‌كنندگان و قيام‌كنندگان و ركوع برندگان و سجده برندگان (از وجود بتان و مظاهر شرك و از هرگونه آلودگي ظاهري و معنوي ديگر) تمييز و پاكيزه گردان. )

این اضافه، اضافه مخلوق به خالق و هدف آن تنها تشریف و تخصیص است.

## مبحث هفتم: انواع نفس

خداوند به ما خبر داده است كه نفوس به سه دسته تقسيم شده‌اند:

1- نفس اماره.

2- نفس لوامه.

3- نفس مطمئنه.

ﭽ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝﭞ ﭣ ﭼ يوسف: ٥٣

(‏چرا كه نفس (سركش طبيعةً به شهوات مي‌گرايد و زشتيها را تزيين مي‌نمايد و مردمان را) به بديها و نابكاريها مي‌خواند، مگر نفس كسي كه پروردگارم بدو رحم نمايد (و او را در كنف حمايت خود مصون و محفوظ فرمايد ). ‏)

ﭽ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﭼ القيامة: ٢

(و به نفس سرزنشگر سوگند! (كه پس از مرگ زنده مي‌گرديد و رستاخيز حق است)

ﭽ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭼ الفجر: ٢٧ – ٣٠

(اي انسانِ آسوده خاطر (كه در پرتو ياد خدا و پرستش الله، آرامش به هم رسانده‌اي و هم اينك با كوله‌باري از اندوخته طاعات و عبادات، در اينجا آرميده‌اي)! ‏ به سوي پروردگارت بازگرد، در حالي كه تو (از كرده خود در جهان و از نعمت آخرت يزدان) خوشنودي، و (خدا هم) از تو خوشنود (است). ‏ به ميان بندگانم درآي (و همراه شايستگان و از زمره بايستگان شو). ‏‏و به بهشت من داخل شو ‏)

البته منظور اين نيست كه هر انسان سه نفس را دارا باشد، بلكه منظور اين است كه اين سه، صفات و حالاتی هستند که ممکن است با در نظر گرفتن شرايط برای ذاتی عارض شوند، مثلاً هرگاه هوس‌هاي نفس بر انسان غلبه كنند و نفس مرتكب گناه و معاصي شود، نفس اماره درست می‌شود و اگر بعد از گناه توبه و پشیمانی صورت گیرد، نفس لوامه ایجاد می‌شود، چون انسان را بر انجام گناه ملامت می‌کند و در ارتکاب گناه و انجام حسنات دچار شک و تردید می‌شود. اما نفس مطمئنه در صورتی است که محبت به خیر و میل به حسنات و دوری از شر و بدیها به ملکه و اخلاق راسخی در بدن تبدیل شده باشند.[[124]](#footnote-124)

شارح طحاويه بعد از بيان انواع و اقسام نفوس می‌فرماید: حقیقتاً این نفس‌ها برای یک انسان عارض می‌شوند، یعنی نفس انسانی دارای سه حالت می‌باشد، ابتدا انسان را به انجام گناه دستور می‌دهد سپس اگر ایمان بیاید نفس لوامه درست می‌شود و بعد از ارتکاب گناه انسان را محاکمه و سرزنش می‌کند و اگر ایمان قوت بگیرد به نفس مطمئنه مبدل می‌گردد.[[125]](#footnote-125)

## مبحث هشتم: آيا نفس مي‌ميرد؟

ابن تيميه مي‌فرمايد: بدون ترديد ارواح مخلوق هستند و عدم و فنا بر آنها عارض نمي‌شود، ولی مرگ شان با جدايی از بدن‌ها صورت می‌گیرد و هنگام دمیدن نفخه ثانيه ارواح به بدن‌ها باز می‌گردند.[[126]](#footnote-126)

شارح طحاويه اين مساله را مطرح نموده و مي‌گويد: مردم درباره اينكه آيا روح مي‌ميرد يا خير اختلاف نظر دارند، گروهي بر اين عقيده هستند كه ارواح مي‌ميرند، چون آنها نفوس هستند و هر نفسی لا جرم می‌میرد، اگر فرشتگان از مرگ نجات پیدا نکنند روح هرگز نجات پیدا نخواهد کرد. گروه ديگري هم بر اين باور‌اند كه ارواح نمي‌ميرند، چون ارواح برای بقاء و دوام آفريده شده‎اند و بدن و جسم هم برای مرگ و نابودی، بنا بر این اصل مي‌گويند: احاديثي كه دال بر منعم يا معذب بودن ارواح هستند حكايت از آن دارند كه ارواح از بين نمي‌روند.

دیدگاه صحیح در اين باره اين است كه گفته شود: مردن ارواح و نفوس يعني مفارقت و جدايي آنها از بدن، اگر منظور از مردن ارواح و نفوس همين قدر يعني خروج از ابدان باشد، پس آنها طعم مرگ را مي‌چشند و «كل نفس ذائقة الموت» در حق آنها نيز جاری است، ولی اگر منظور از مردن ارواح فنا و معدوم شدن بطور كلي باشد، درست نیست، چون روح در بهشت و جهنم ماندگار است و از نعمت و یا عذاب بهره‌مند‌ می‌شود، همانگونه که خداند در قرآن می‌فرماید:

ﭽ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘﯙ ﯝ ﭼ الدخان: ٥٦

(آنان هرگز در آنجا مرگي جز همان مرگ نخستين (كه در دنيا چشيده‌اند و بعد از آن زنده شده‌اند) نخواهند چشيد، و خداوند آنان را از عذاب دوزخ به دور و محفوظ داشته است. ‏)

و منظور از اين مرگ همان مفارقت و جدايي از ابدان و اجساد است.[[127]](#footnote-127)

## مبحث نهم: جایگاه روح در عالم برزخ

ارواح بندگان در عالم برزخ به لحاظ جايگاه و منازل متفاوت‌اند، با توجه به نصوص وارد شده در قرآن و سنت متوجه می‌شویم که جایگاه و منزل انسان بنا به تقسیم ذیل است:

#### 1- ارواح انبيا

ارواح پيامبران در بهترين منازل و در اعلي عليین نزد پروردگار سكني مي‌گزینند. حضرت ام‌المومنين عايشهك از رسول‎اللهص در پايان عمرش شنيد كه رسول‎اللهص فرمود:

(**اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الْأَعْلَى**) [[128]](#footnote-128)

(پروردگارا! نزد رفيق اعلي مي‌روم.)

#### 2- ارواح شهدا

ارواح شهدا زنده هستند و در نزد پروردگار روزي مي‌خورند، خداوند مي‌فرمايد:

ﭽ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﭼ

آل عمران: ١٦٩

(و كساني را كه در راه خدا كشته مي‌شوند، مرده مشمار، بلكه آنان زنده‌اند و بديشان نزد پروردگارشان روزي داده مي‌شود (و چگونگي زندگي و نوع خوراك ايشان را خدا مي‌داند و بس). )

مسروف از حضرت عبدالله بن مسعود درباره اين آيه سوال كرد، ابن مسعود گفت: ارواح شهدا در شكم پرندگان سبز رنگي هستند و روي قنديل‌هايی (لوسترها) عرش آويزان می‌شوند و به هر جای بهشت پرواز می‌کنند و در فضای بهشت به پرواز در می‌آیند.[[129]](#footnote-129)

البته اين ارواح بعضي شهدا هستند نه همه شهدا، چون ارواح بعضي از شهدا بخاطر بدهی که بر گردن دارند ار رفتن به بهشت منع می‌شوند. در مسند از عبدالله بن جحش روایت شده که مردي نزد رسول‎اللهص آمد و گفت: اگر من در راه خدا كشته شوم، چه پاداشي به من خواهد رسيد؟ رسول‎اللهص فرمود:

(**الْجَنَّةُ فَلَمَّا وَلَّى قَالَ إِلَّا الدَّيْنُ سَارَّنِي بِهِ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَام آنِفًا) [[130]](#footnote-130)**

(بهشت، وقتي آن مرد رفت، رسول‎اللهص فرمود: البته دَين و بدهي مانع رفتن به بهشت است، همین حالا جبرئیل این مطلب را با من در ميان گذاشت.)

#### 3- ارواح انسانهاي مؤمن و صالح

بشكل پرندگاني در مي‌آيند و بر درختان بهشت آويزان مي‌شوند. حديثي از عبدالرحمن بن كعب بن مالك روایت شده که رسول خداص فرمود:

(**إِنَّمَا نَسَمَةُ الْمُسْلِمِ طَيْرٌ تَعْلُقُ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ حَتَّى يُرْجِعَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى جَسَدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**) [[131]](#footnote-131)

(ارواح مومنان به صورت پرندگاني كه بر درختان بهشت آويزان‌اند، در مي‌آيند تا اينكه در روز قيامت خداوند آنها را به اجسادشان بر مي‌گرداند.)

تفاوت ميان ارواح شهدا و ارواح مومنان در اين است كه ارواح شهدا در درون پرندگان هستند و در باغ‌های بهشت آزادانه به پرواز در می‌آیند و به لوسترها آویزان شده به عرش پناه می‌برند، ولی ارواح مؤمنین در دهان پرندگان قرار می‌گیرند و تنها از ثمره‌های درختان مصرف می‌کنند و نمی‌توانند در تمام نقاط بهشت به گشت و گذار بپردازند.

اینکه روح مؤمن به پرنده معلق در بهشت تبدیل می‌شود با حدیث ابوهریره منافات ندارد که در آن حدیث نقل شده:

(**مَا أَطْيَبَ هَذِهِ الرِّيحَ الَّتِي جَاءَتْكُمْ مِنْ الْأَرْضِ فَيَأْتُونَ بِهِ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَهُمْ أَشَدُّ فَرَحًا بِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ بِغَائِبِهِ يَقْدَمُ عَلَيْهِ فَيَسْأَلُونَهُ مَاذَا فَعَلَ فُلَانٌ مَاذَا فَعَلَ فُلَانٌ فَيَقُولُونَ دَعُوهُ فَإِنَّهُ كَانَ فِي غَمِّ الدُّنْيَا فَإِذَا قَالَ أَمَا أَتَاكُمْ قَالُوا ذُهِبَ بِهِ إِلَى أُمِّهِ الْهَاوِيَةِ**) [[132]](#footnote-132)

(هنگام بلند شدن روح مؤمن توسط فرشتگان به آسمان‌ها، ساکنان آسمان می‌گویند: عجب روح پاک و خوشبویی را از زمین آورده‌اید، سپس روح را نزد ارواح مؤمنین می‌برند و آنها هم از آمدنش خیلی خرسند و خوشحال هستند، خطاب به فرشتگان می‌گویند: این فرد چه کار نیکویی را انجام داده است؟ )

چون روح مؤمن در بهشت با ارواح مؤمنان دیگر ملاقات می‌کند.

#### 4- ارواح گناهكاران

نصوصي دال بر معذّب بودن گناهكاران در مباحث گذشته بيان شد كه از جمله آنها حديثي بود مبني بر اينكه هرکس مرتکب دروغی شود که آثارش آفاق را فرا گیرد، بوسيله قلاب‌هاي آهنين عذاب داده مي‌شود، اين قلاب‌ها در ذهن او گذاشته شده و از پشت گردن بيرون آورده مي‌شوند و كسي كه در اثر خواب و غفلت نماز واجب را ترك كند، سرش بوسيله سنگي كوفته مي‌شود و مردان و زنان زناكار در حفره‌اي مانند تنور كه دهانه‌اش تنگ و قسمت زیری گشاد و آتش درون آن روشن و شعله‌ور است، عذاب داده مي‌شوند و انسان رياكار در درياي خون شناگر مي‌شود و در ساحل كساني هستند كه او را با سنگ سخت مورد ضرب قرار مي‌دهند. هم چنين رواياتي داير بر معذب بودن كساني كه از پيشاب پرهيز نمي‌كنند و یا کار ناشایست سخن چنینی را مرتکب می‌شوند و از اموال غنيمت و بيت‌المال استفاده مي‌كنند، بيان گرديد.

#### 5- ارواح كفار

در حديث حضرت ابوهريره بعد از بيان حال مومن، توضيحاتي پیروامون احوال كفار و عذابي كه آنها موقع خروج روح با آن مواجه مي‌شوند و عذابي كه بعد از بیرون رفتن روح به آنها مي‌رسد، بیان شد و در همان بحث بیان کردیم که بوی فوق العاده بدی از روحشان به مشام می‌رسد، تا به درب زمین می‌رسند، نگهبانان زمین خطاب به فرشتگان می‌گویند: این بوی بد مال چه کسی است؟[[133]](#footnote-133)

## مبحث دهم: اشکال و جواب

اشكال وارد مي‌شود مبني بر اينكه نصوص مذكور حكايت از آن دارند كه ارواح به اجساد برگردانيده مي‌شوند و سپس مورد سوال منكر و نكير قرار مي‌گيرند و بعد از آن مومنان در نعمت و كفار در عذاب خواهند بود، حالا شما چگونه مي‌گویيد كه ارواح مومنان در بهشت و ارواح كفار در آتش براي هميشه سكني مي‌گزینند؟

ابن حزم در صدد اين بر آمده است تا احاديث دال بر برگرداندن ارواح به ابدان در قبر را ضعيف جلوه دهد، اما چنين نيست، چون تنها حدیث زادان از براء ضعیف است، در حالی که احادیث فراوان دیگری وجود دارند که صحیح هستند و همانگونه که ابن تیمیه می‌فرماید حتی در بازگشت روح به جسد به تواتر هم رسیده‌اند.

علامه ابن تيميه درباره تطبيق اين احاديث مي‌فرمايد: ارواح مومنان در بهشت هستند، ولی برخی مواقع به سوی بدن بر می‌گردند، همانطور که در عالم ظاهری روح در بدن است ولی بعضی مواقع در خواب به آسمان عروج می‌کند. همانگونه که امام احمد و بزرگان دیگر حدیث می‌گویند: احادیث عام فراوانی دال بر سکنی گزیدن روح در بهشت هستند و برای اثبات دیدگاه خود به احادیث خاصی در مورد خواب استناد می‌کنند.[[134]](#footnote-134)

سپس امام احادیثی را بیان می‌فرماید که در گذشته آنها را نقل کرده‌ايم، مخصوصاً به حدیث ابوهریره که ابن حبان آنرا روایت کرده استناد می‌کند، در آن حدیث حال و وضعیت مؤمن و کافر بیان شده است که مسکن خود را در بهشت و جهنم می‌بیند، سپس در ادامه می‌فرماید:

**(ثُمَّ يُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ سَبْعُونَ ذِرَاعًا وَيُنَوَّرُ لَهُ فِيهِ وَيُعَادُ الْجَسَدُ لِمَا بُدِئَ مِنْهُ وَتُجْعَلُ رُوحه نَسَمَ طَيْرٍ يَعْلُقُ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ**)

(بعد به مقدار هفتاد ذراع قبرش توسعه داده مي‌شود و منور می‌گردد و جسدش به حالت اولي برگردانده مي‌شود و روح او با ارواح پاكيزه که در صورت پرنده معلق به بهشت است، یکی می‌شود).

بر اساس احاديث مذكور بعد از بردن به آسمان‌ها به ابدان برگردانده مي‌شوند، سپس مورد سوال قرار مي‌گيرند و بعد از آن به صورت پرندگاني كه بر درختان بهشت آويزان هستند در مي‌آيند و تا روز حشر در همین حالت باقی خواهند ماند، هرچند ارواح در بهشت هستند، ولی با جسد ارتباط دارند، همناطور که در حالت خواب در ملکوت آسمان به پرواز در می‌آیند و متعلق به جسد هم هستند. فهم اين مطلب منوط به اين است كه بدانيم روح با اجساد و با موجودات شناخته شده دنيوي تفاوت دارد. ابن تيميه بعد از بيان اين مطلب كه ارواح مومنان در بهشت خواهند بود، مي‌فرمايد: با اين وجود هرگاه خداوند اراده كند ارواح با ابدان رابطه برقرار مي‌كنند و روح در اين لحظه مانند نازل شدن فرشته، ظهور شعاع در زمين و بیدار شدن از خواب، مي‌باشد.[[135]](#footnote-135)

## مبحث يازدهم: عذاب برزخ برای روح است یا بدن؟

فرقه‌هاي اسلامي‌در اين باره ديدگاه‌هاي متفاوتي دارند:

1- اهل سنت و جماعت بر اين عقيده هستند كه عذاب براي روح است، خواه متصل به جسد باشد یا منفصل، شيخ الاسلام ابن تيميه نظریه پرداز اهل سنت مي‌فرمايد: عذاب و نعمت‌ها به اتفاق مذاهب اهل سنت و جماعت برای نفس و بدن هستند، نفس در حالت اتصال و انفصال از بدن از نعمت و نقمت بهره می‌گیرد. بنابراين نفس و بدن در حالت انفصال و اتصال می‌توانند از این دو حالت برخوردار باشند، همانگونه که روح به تنهایی چنین حالتی دارد.

2- اغلب متكلمين از معتزله و غيره مطلقاً منكر عذاب و نعمت در عالم برزخ هستند، آنها مي‌گويند: روح مستقل و جدا از بدن وجود ندارد، چون نزد آنها روح همان حیات است که با مرگ تمام می‌شود و بعد از مرگ چیزی از آن باقی نمی‌ماند[[136]](#footnote-136) بنا بر این تا مبعوث شدن عذاب و پاداشی وجود ندارد. بعضي از معتزله و قاضي ابوبكر از اشاعره بر همين باور هستند، ولی بدون ترديد ديدگاه باطلی است و ابوالمعالي جويني با آن مخالفت كرده است و جمع كثيري از علماي اهل سنت و جماعت بقای روح بعد از مرگ و معذب و منعم بودنش را نقل کرده‎اند.

3- ديدگاه فلاسفه: آنها بر اين عقيده‌اند كه عذاب و نعمت تنها براي روح است و بدن نه عذاب مي‌بيند و نه خوشحال و مسرور مي‌شود. ابن مسيره و ابن حزم از علماي اهل سنت نيز بر این عقیده هستند.

4- بعضي از متكلمين بر اين عقيده‎اند كه در قبر تنها بدن عذاب می‌بیند یا منعم می‌گردد، گروهي از اهل حديث از جمله ابن زاعون نيز همين دیدگاه را برگزیده‎اند[[137]](#footnote-137).

## مبحث دوازدهم: آیا روح از دنیا خبر دارد؟

در احاديث صحيح ثابت شده كه ميت در قبر صداي كفش‌هاي تشييع كنندگان خود را مي‌شنود، از حضرت انس روایت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

(**إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ وَتَوَلَّى عَنْهُ أَصْحَابُهُ إِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِمْ**) [[138]](#footnote-138)

(بي ترديد وقتي انسان در قبر گذاشته می‌شود و تشييع كنندگان بر مي‌گردند، صداي راه رفتن آنان را مي‌شنود.)

در حدیث دیگر آمده که رسول‎اللهص بعد از گذشتن سه روز از جنگ بدر بر قبر كشته شدگان مشركين بدر ايستاد و چنين فرمود:

(**يَا أَبَا جَهْلِ بْنَ هِشَامٍ يَا أُمَيَّةَ بْنَ خَلَفٍ يَا عُتْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ يَا شَيْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ أَلَيْسَ قَدْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا فَإِنِّي قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا فَسَمِعَ عُمَرُ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رسول‎الله كَيْفَ يَسْمَعُوا وَأَنَّى يُجِيبُوا وَقَدْ جَيَّفُوا قَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ وَلَكِنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ أَنْ يُجِيبُوا ثُمَّ أَمَرَ بِهِمْ فَسُحِبُوا فَأُلْقُوا فِي قَلِيبِ بَدْرٍ)** [[139]](#footnote-139)

(اي ابوجهل فرزند هشام، اي اميه بن خلف، اي عتبه فرزند ربيعه، آيا وعده پروردگار را حق و راست نيافتيد؟ يقيناً من وعده پروردگار خود را يافتم.

حضرت عمر بن خطاب عرض كرد: اي رسول‎اللهص چگونه مي‌شنوند و چطور مي‌توانند پاسخ بدهند، ‌حال آنكه آنان به هلاكت رسيده‌اند و مرده‎اند؟ رسول‎اللهص فرمود: سوگند به همان خدائي كه جان من در قبضه قدرت اوست، گفته‌های ما را بهتر از آنان نمی‌شنوید، ولی با این تفاوت که آنها توان جواب دادن را ندارند. بعد رسول‎اللهص دستور داد تا آنها در حفره‌اي خاک کنند).

علامه ابن تيميه بعد از ذکر مجموعه‌اي از روايات دال بر شنيدن مردگان، مي‌فرمايد: اين نصوص و امثال آنها به روشني حكايت از اين دارند كه مردگان در مجموع سخنان زندگان را مي‌شنوند. البته لازم نيست كه اين شنيدن برای همیشه باشد، ‌بلكه در بعضي اوقات مي‌شنوند و در بعضي اوقات ديگر قادر به شنیدن نیستند، همانگونه که انسان زنده در برخي اوقات سخنان مخاطب را مي‌شنوند و در اوقات دیگر بدليل وجود مانع از سخنان مخاطب چیزی را نمي‌فهمد.[[140]](#footnote-140)

گروهی می‌گویند: مردگان قادر به شنیدن نیستند، چون خداوند خطاب به پیامبرص می‌فرماید:

ﭽ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭴ ﭼ النمل: ٨٠

(بي‌گمان تو نمي‌تواني مرده دلان (زنده‌نما) را شنوا بگرداني)

ابن تیمیه در جواب آنها مي‌فرمايد: سماع ثابت در حق اموات، سماع ادراك است كه هيچگونه اثري بر آن مرتب نمي‌شود و آنچه كه در آيه مذکور نفي شده است، همان شنیدن قبول و امتثال است، چون خداوند كفار را مانند ميتي كه فریاد را نمی‌شنود، قرار داده است و آنها را به حیواناتی تشبیه می‌کند که فریاد را می‌شنوند ولی چیزی را از فریاد درک و فهم نمی‌کنند، پس هرچند ميت سخنان را مي‌شنود و معني را درك مي‌كند، ولی قادر به پاسخ‌گویی و امتثال امر و نهی نیست و دستور و نهی هیچ اثر و ارزشی برای او ندارند؛ همانگونه که کافر فریاد و خطاب داعی را می‌شنود، ولی هیچ اثری بر آن فریاد مترتب نمی‌شود، خداوند می‌فرماید:

ﭽ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓﯔ ﯚ ﭼ الأنفال: ٢٣

(اگر خداوند (در آنان آمادگي پذيرش حق مي‌ديد، و زمينه قبول خير و) نيكي در ايشان سراغ مي‌داشت، (حرف حق را به هر صورت بود) به گوششان مي‌رسانيد)

نصوص فراوانی از احاديث صحيح دال بر این هستند كه اموات همراه با شنيدن حرف هم مي‌زنند، چون منكر و نكير از اموات سوال مي‌كنند و مومنان با پاسخ صحيح و درست موفق مي‌شوند و كفار به خاطر عاجز ماندن از جواب درست، به سوي ضلالت و گمراهي سوق داده می‌شوند، علاوه بر پاسخ گفتن به سوال‌هاي منكر و نكير در موارد ديگر هم سخن مي‌گويند. البته سخن و شنيدن اموات با شنيدن و سخنی که ما در دنيا با آن آشنا هستيم، متفاوت است، چون همه این کارها توسط روح و با ارتباط به بدن انجام می‌گیرد، در مباحث گذشته بیان کردیم که برخی از مردم سخن مردگان را شنیده‎اند و چندین بار از رسول‌خداص روایت شده که ایشان کلام مردگان را شنیده است.

# 

# باب دوم

# نشانه های قيامت

# فصل اول: زمان قيامت

## مبحث اول: آمدن قیامت قطعی است

آمدن قیامت قطعی است و ایمان بدان یکی از ارکان و اصول دین مبین اسلام است و بدون آن ایمان کامل نمی‌شود، خداوند می‌فرماید:

ﭽ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﮈ ﭼ البقرة: ١٧٧

(اين كه (به هنگام نماز) چهره‌هايتان را به جانب مشرِق و مغرب كنيد، نيكي (تنها همين) نيست (و يا ذاتاً روكردن به خاور و باختر، نيكي بشمار نمي‌آيد). بلكه نيكي (كردار) كسي است كه به خدا و روز واپسين و فرشتگان و كتاب (آسماني) و پيغمبران ايمان آورده باشد)

ﭽ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽﯾ ﯿ ﰀﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﭼ النساء: ١٦٢

(‏و مؤمنان (امّت محمّدي) كه ايمان دارند بدانچه بر تو و بدانچه (بر پيغمبران) پيش از تو نازل شده است، و به ويژه آنان كه نماز را چنان كه بايد مي‌خوانند، و كساني كه زكات مال به در مي‌كنند، و افرادي كه به خدا و روز قيامت ايمان دارند، به همه اينان پاداش بزرگي را خواهيم داد‏)

قرآن برای بیان و اثبات قیامت روش و منهج مخصوصي را اتخاذ فرموده است تا در درون انسان‌ها نفوذ کند:

ﭽ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﭼ الرعد: ٢

(‏خداوند كار و بار (جهان) را (زير نظر مي‌دارد و با حساب و كتاب دقيقي) مي‌گرداند و او (نشانه‌هاي ديدني را در پهنه كتاب هستي بر مي‌شمرد و) آيه‌ها (ي خواندني كتاب قرآن) را بيان مي‌دارد، تا اين كه يقين حاصل كنيد كه (در سراي ديگر) پروردگارتان را ملاقات خواهيد كرد. ‏)

برخی مواقع با صیغه خبر آمدنش را بیان می‌کند:

ﭽ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﭼ الروم: ١١

(خداوند آفرينش (انسان) را مي‌آغازد، سپس او را (مي‌ميراند و وي را به حيات) دوباره برمي‌گرداند. آن گاه به سوي خدا بازگردانده مي‌شويد. ‏)

ﭽ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬﮭ ﯓ ﭼ النور: ٦٤

(و آگاه است از آن روزي كه انسانها در آن به سوي او بازمي‌گردند، و ايشان را از اعمالي كه انجام داده‌اند آگاه مي‌سازد (و جزا و سزا و پاداش و پادافره كردار و رفتار و گفتارشان را مي‌دهد))

برخی مواقع با ادات تأکید «ان» یا « ان و لام» بیان می‌شود:

ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭭ ﭼ طه: ١٥

(رستاخيز به طور قطع خواهد آمد ‏)

ﭽ ﮮ ﮯ ﮰﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﭼ الحجر: ٨٥

(و بي‌گمان روز رستاخيز فرا مي‌رسد (و تباهكاران علاوه از مكافات دنيوي، به عذاب و عقاب سخت اخروي گرفتار مي‌گردند) پس (اي پيغمبر! ) گذشت زيبائي داشته باش (و بزرگوارانه و حكيمانه به دعوت خود ادامه بده و در برابر اذيّت و آزار كفّار شكيبائي كن) . )

ﭽ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰﯱ ﯵ ﭼ العنكبوت: ٥

(‏زماني را كه خدا تعيين كرده است (دير يا زود) فرا مي‌رسد، و او شنوا و آگاه است (و گفتار و رفتار همگان را مي‌شنود و مي‌بيند و سزا و جزا مي‌دهد). ‏)

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭼ

غافر: ٥٩

(روز قيامت قطعاً فرا مي‌رسد و شكّي در آن نيست، ولي بيشتر مردم تصديق نمي‌كنند. ‏)

برخی مواقع با سوگند یاد کردن با ذات خود یا موجودات عظیم و بزرگ، آمدن قیامت را ثابت می‌فرماید:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭤ ﭼ النساء: ٨٧

(جز خدا، خدائي نيست. حتماً شما را (بعد از مرگ زنده مي‌گرداند و) در روزي كه شكّي در (وقوع) آن نيست‌گرد مي‌آورد. (خدا است كه اين را مي‌گويد) و چه كسي از خدا راستگوتر است‌؟! ‏)

ﭽ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﭼ الذاريات: ١ – ٦

(سوگند به بادها! كه (ابرها را برمي‌انگيزند و به اين سو و آن سو برابر فرمان يزدان مي‌برند و) به سرعت پراكنده مي‌دارند. ‏ و سوگند به ابرهائي كه بار سنگيني (از باران) را با خود برمي‌دارند! ‏‏ و سوگند به كشتيهائي كه ساده و آسان (در آبهاي رودخانه‌ها و درياها و اقيانوسها) روان و در حركتند! ‏‏ و سوگند به فرشتگاني كه كارها را (ميان خود برابر فرمان يزدان) تقسيم كرده‌اند! ‏ ‏‏ مسلّماً چيزي كه بدان وعده داده مي‌شويد و از آن ترسانيده مي‌شويد، راست و قطعي است. ‏ و روز جزا، حتماً وقوع پيدا مي‌كند و مي‌آيد‏)

برخی مواقع به پیامبرش دستور می‌دهد که سوگند یاد کند:

ﭽ ﰉ ﰊ ﰋﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﭼ

يونس: ٥٣

((كافران بر سبيل استهزاء) از تو مي‌پرسند: كه آيا آن (رستاخيز و عذابي كه مي‌گوئي) راست است‌؟! بگو: آري، به خدايم سوگند قطعاً راست است، و شما نمي‌توانيد (از آن جلوگيري كنيد، و با فرار و سرپيچي از آن، خدا را) درمانده و ناتوان سازيد. ‏)

ﭽ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮚ ﭼ سبأ: ٣

(كافران مي‌گويند: قيامت هرگز براي (حساب و كتاب و سزا و جزاي) ما برپا نمي‌شود. بگو: چرا، به پروردگارم سوگند! آن كسي كه داناي راز (نهان در گستره جهان) است، قيامت به سراغ شما مي‌آيد)

در آیات دیگر از حقانیت قیامت خبر می‌دهد:

ﭽ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯪ ﭼ لقمان: ٣٣

(وعده خدا (به فرا رسيدن قيامت) حق است. پس زندگاني دنيا شما را گول نزند و (مال و مقام و نفس امّاره و اهريمن) فريبكار شما را درباره خدا نفريبد. ‏)

کسی که در آیات قرآن در این مورد به تحقیق و تفحص بپردازد، متوجه می‌شود که خداوند روش‌های گوناگونی را برای اثبات آن اتخاذ فرموده است که ما به برخی از آنها اشاره کردیم.

## مبحث دوم: قيامت نزديك است

از چهارده قرن پيش خداوند خبر داده است كه قيامت نزديك است و لحظه‌هاي وقوع و تحقق آن فرا رسيده است:

ﭽ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﭼ القمر: ١

(قيامت هرچه زودتر فرا مي‌رسد، و (در آن) ماه به دو نيم مي‌گردد. ‏)

انشقاق قمر، يكي از علامت و نشانه‌های است كه به نزديك شدن وقوع قيامت اشاره دارد و از این جهت كه آمدن قيامت خيلي نزديك است، قران آن را چنان ترسيم مي‌كند كه واقع شده و تحقق يافته است:

ﭽ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﮒ ﭼ النحل: ١

((اي مشركان! آنچه خدا به شما در روز قيامت وعده داده است، چون حتمي‌و قريب‌الوقوع است، انگار هم اينك براي وقوع آن) فرمان خدا در رسيده است، پس (مسخره‌كنان نگوئيد كه اگر راست مي‌گوئيد كه قيامتي هست از خدا بخواهيد هرچه زودتر عذاب آن را بنماياند! استهزاءكنان) آن را به شتاب مخواهيد‏)

اگر انسان با قلبي آگاه و عقلي حاذق و بینا به پیام نازل شده خداوند ايمان بیاورد و اذعان نماید، جريان قيامت او را بسيار خوف زده و هراسان مي‌سازد و توان غلبه بر نفسش را پیدا می‌کند، ولی اينجاست كه انسان حالتي شگفت‌آور دارد، چون خطر بسيار نزديك است و انسان در اوج غفلت از آن زندگی را سپری می‌کند:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭶ ﭼ الأنبياء: ١ – ٣

((زمان) محاسبه مردمان (كفرپيشه چون قريش بسيار) بديشان نزديك است در حالي كه آنان غافل (از هول و هراس آن) و روي‌گردان (از ايمان بدان) مي‌باشند. ‏ هيچ بخش تازه‌اي از قرآن (و اندرز جديدي) از سوي پروردگارشان بديشان نمي‌رسد مگر اين كه آن را به شوخي مي‌شنوند و به بازي مي‌گيرند. ‏ (آنان در حالي هستند كه) دلهايشان غافل است ‏‏ ‏)

قرآن در مورد قیامت به بندگان خیلی هشدار می‌دهد و به آنها درباره آمادگي براي فرا رسيدن قيامت بسيار تاكيد می‌کند و قيامت را به فردا تشبیه می‌کند، چون قیامت روزی است که بعد از زندگی دنیا صورت می‌گیرد:

ﭽ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦﭧ ﭰ ﭼ الحشر: ١٨

(اي مؤمنان! از خدا بترسيد و هر كسي بايد بنگرد كه چه چيزي را براي فردا (ي قيامت خود) پيشاپيش فرستاده است. از خدا بترسيد، . ‏)

گاهي اين امر مورد ايراد و اشكال قرار مي‌گیرد كه چيزي كه هزار و چهارصد سال از نزديك بودنش مي‌گذرد، ولی هنوز هم تحقق نيافته است، چگونه چنین چیزی مي‌تواند نزديك باشد؟ جواب اين است كه قيامت در علم و محاسبات خداوند نزديك است، هرچند كه بنا به مقياس‌هاي بشري دور باشد، خداوند مي‌فرمايد:

ﭽ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﭼ المعارج: ٦ – ٧

(آنان آن روز را بعيد و دور مي‌دانند. ‏ و ما آن را ممكن و نزديك مي‌دانيم. ‏)

مساله شايان توجه اين است كه عمر باقيمانده دنيا نسبت به عمر گذشته آن اندك است، مثلاً شما مدت پنچاه سال را برای باز پرداخت بدهکاری تعیین می‌کنيد، اگر از این مدت چهل و پنچ سال بگذرد، می‌توانید خطاب به او بگوئید: مدت تعین شده نزدیک گشته است هرچند پنچ سال باقی مانده، ولی نسبت به سال‌های سپری شده خیلی کم‌تر است.

احاديث وارده از رسول‎اللهص نيز به همين حقيقت اشاره دارند. حديثي از حضرت عبدالله بن عمر در بخاري و مسلم به شرح زير آمده است:

(**إِنَّمَا أَجَلُكُمْ فِي أَجَلِ مَنْ خَلَا مِنْ الْأُمَمِ كَمَا بَيْنَ صَلَاةِ الْعَصْرِ وَمَغْرِبِ الشَّمْسِ**)

(مدت زمان شما نسبت به مدت زمان امت‌هاي گذشته به اندازه نماز عصر تا غروب آفتاب است.)

حديث مذكور وجود انسان را در يك روزي از روزهاي دنيا ترسيم مي‌كند كه سهم و مدت زمان امت اسلامي‌از آن روز از موقع عصر تا غروب آفتاب است و از طلوع فجر تا دم عصر بهره امت‌هاي گذشته مي‌باشد. لذا عمر امت اسلامي‌در مقايسه با عمر امت‌هاي گذشته در مقايسه با تمام روز به اندازه زمان عصر تا غروب است. يعني از طلوع فجر تا دم عصر كه زمان امت‌هاي گذشته است. پس عمر باقيمانده حيات دنيوي از زمان رسول‎اللهص تا روز قيامت در مقايسه با عمر تمام دنيا به اندازه وقت عصر تا غروب آفتاب است. مدت زمان طلوع فجر تا فرا رسيدن وقت عصر، عمر امت‌هاي گذشته مي‌باشد، چون نصوص صریحی دال بر این هستند که امت اسلامی‌آخرین امت است و تا قیام قیامت باقی خواهند ماند.

در حديثي ديگر كه بخاري و مسلم آن را روايت كرده‌اند چنين آمده است: رسول‎اللهص در حالی که به دو انگشت سبابه و وسطی اشاره می‌کرد، فرمود:

(**بُعِثْتُ وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ**)[[141]](#footnote-141)

(من و قيامت از لحاظ فاصله زماني مانند اين دو انگشت هستيم.)

يعني اينكه فاصله ميان من و قيامت بسيار نزديك است كه عمر دنيا به وسيله انگشت وسطي اندازه گيري شود، باقی مانده عمر دنیا از زمان بعثت حضرتص تا قیامت به اندازه اضافه انگشت وسطی بر انگشت سبابه است، این فاصله در مقیاس و معیار بشر دراز است، چون قدرت درک بشر کوتاه و محدود است، اما در میزان خداوند خیلی نزدیک می‌باشد:

ﭽ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﮒ ﭼ النحل: ١

((اي مشركان! آنچه خدا به شما در روز قيامت وعده داده است، چون حتمي‌و قريب‌الوقوع است، انگار هم اينك براي وقوع آن) فرمان خدا در رسيده است، پس (مسخره‌كنان نگوئيد كه اگر راست مي‌گوئيد كه قيامتي هست از خدا بخواهيد هرچه زودتر عذاب آن را بنماياند! استهزاءكنان) آن را به شتاب مخواهيد. ‏)

ﭽ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛﯜ ﯣ ﭼ النحل: ٧٧

(‏كار (برپائي) قيامت (و زنده‌گرداندن مردمان در آن، براي خدا ساده و آسان است و از لحاظ سرعت و سهولت، درست) به اندازه چشم برهم زدن و يا كوتاه‌تر از آن است. بي‌گمان خدا بر هر چيزي توانا است (چرا كه قدرت بي‌انتهاء است). ‏)

در روايتي از صحيح مسلم آمده که پیامبرص خطبه داد، بعد از حمد و ستایش خداوند فرمود:

(**فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ آذَنَتْ بِصَرْمٍ وَوَلَّتْ حَذَّاءَ وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ يَتَصَابُّهَا صَاحِبُهَا وَإِنَّكُمْ مُنْتَقِلُونَ مِنْهَا إِلَى دَارٍ لَا زَوَالَ لَهَا فَانْتَقِلُوا بِخَيْرِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ**)

(باقي مانده عمر دنيا نسبت به سال‌هاي سپری شده مانند قطره آبی است که از یک لیوان آب باقی مانده است. شما از اين دنيا به خانه‌اي كه هرگز از بين نمي‌رود در حال انتقال هستيد. پس با بهترين زاد و توشه به سوي آن حركت كنيد.)

## مبحث سوم: زمان قیامت مجهول است

از رسول‎اللهص درباره قيامت سوال شد، ایشان در جواب فرمودند: در این مورد مسئول از سائل دانا‌تر نیست. سوال كننده حضرت جبرئيل بود كه در شکل انسانی به حضور پیامبرص رسید و در مورد چند مسئله مهم از ایشان پرسش به عمل آورد، اگر جبرئيل فرشته مقرب بارگاه الهی و پیامبرص پاک‌ترین و بزرگ‌ترین بنده خدا، علم به قیامت را نمی‌داند، چه کسی دیگر می‌تواند مدعی علم به قیامت باشد؟

قرآن تصريح نموده است که علم تاريخ وقوع قيامت از ويژگي‌هاي خداوند است و به همين دليل خداوند اين علم را به كسي ديگر یاد نداده است و حتی فرشته مقرب و نبی مرسل از اين علم چیزی نمی‌دانند:

ﭽ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﭼ الأعراف: ١٨٧

(راجع به قيامت از تو مي‌پرسند و مي‌گويند: در چه زماني (دنيا به پايان مي‌رسد و) قيامت رخ مي‌دهد؟ بگو: تنها پروردگارم از آن آگاه است، و كسي جز او نمي‌تواند در وقت خود آن را پديدار سازد (و از پايان اين جهان و سرآغاز آن جهان مردمان را بياگاهاند. اطّلاع از هنگامه قيامت) براي (ساكنان) آسمانها و زمين سنگين و دشوار است (و هرگز دانش ايشان بدان نمي‌رسد). قيامت ناگهاني به وقوع مي‌پيوندد و بر سرتان مي‌تازد. از تو مي‌پرسند: انگار تو از (شروع) قيامت باخبري‌؟ بگو: اطّلاع از آن، خاصّ يزدان است، وليكن بيشتر مردمان (اين مسأله و فلسفه آن را چنان كه بايد) نمي‌دانند. ‏)

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ الأحزاب:٦٣

((اي پيغمبر! ) مردم از تو درباره فرا رسيدن قيامت مي‌پرسند، بگو: آگاهيِ از آن، اختصاص به خدا دارد و بس. (و كسي جز او از اين موضوع مطّلع نيست). تو چه مي‌داني، شايد هم فرا رسيدن قيامت نزديك باشد. ‏)

ﭽ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﭼ النازعات: ٤٢ – ٤٤

(از تو درباره قيامت مي‌پرسند كه در چه زماني واقع مي‌شود؟ تو را چه آگهي و خبر از آن‌؟! (تو چيزي از آن نمي‌داني) آگاهيِ از زمان قيامت، به پروردگارت واگذار مي‌گردد (و اطّلاع از وقوع آن كار پروردگار تو است‌ ؛ نه تو ). )

احاديث مذكور به صراحت و وضوح كامل دلالت بر اين مطلب دارند كه تاريخ وقوع آن را جز پروردگار كسي ديگر نمي‌داند و اينکه قيامت به صورت ناگهاني مي‌آيد و حتی پيامبرص درباره تاريخ وقوع آن اطلاعي ندارد و قيامت يكي از كليد‌هاي پنجگانه غيب است كه از علوم پنهان خدا به حساب مي‌آيند، قرآن مي‌فرمايد:

ﭽ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﭼ

لقمان: ٣٤

(آگاهي از فرا رسيدن قيامت ويژه خدا است، و او است كه باران را مي‌باراند، و مطّلع است از آنچه در رحمهاي (مادران) است، و هيچ كسي نمي‌داند فردا چه چيز فراچنگ مي‌آورد، و هيچ كسي نمي‌داند كه در كدام سرزميني مي‌ميرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر (از موارد مذكور) است. ‏)

و در صحيح بخاري از حضرت عبدالله بن عمر روایت شده که رسول‎اللهص فرمود: كليدهاي غيب پنج تا هستند، سواي خداوند كسي ديگر آنها را نمي‌داند و بعد آيه مذكور را تلاوت فرمود.

## مبحث چهارم: راز پنهانی زمان قوع قیامت

گاه وقتي انسان به خود مي‌انديشد و مي‌پرسد، چه حكمت و فلسفه‌اي در پنهان نگاه داشتن تاريخ دقيق قيامت نهفته است؟

پاسخ اين است: پنهان ماندن تاريخ دقيق فرا رسيدن قيامت تعلق اساسی به اصلاح نفوس انسان‌ها دارد.

تاريخ دقيق وقوع قيامت پنهان است، معامله‌ي بسيار مهمي‌كه انسان از وقوع آن مطمئن باشد اما نمي‌داند كه چه لحظه‌اي به سراغ او مي‌آيد و او را احاطه مي‌كند، انسان را همواره در انتظار خود نگاه مي‌دارد.

استاد سيد قطب در اين باره مي‌گويد: مجهول در زندگي بشر در ساختار رواني او يك عنصر و عامل اساسي است، لذا لازم است كه انسان‌ها در زندگی خود مجهولي كه در انتظار آن بنشينند، داشته باشند و اگر هر چيز براي بشر پيدا مي‌بود و حال آنكه او داراي چنين فطرتي است. نشاط، شادابي و سعي و تلاش او متوقف مي‌شد و زندگي دچار ركود و انجماد مي‌گرديد. آري انسان‌ها در پس پرده مجهولات حركت مي‌كنند، در پرتو مجهولات بر حذر بوده و از هوشياري لازم استفاده مي‌كنند، اميد را مي‌بينند، در بوته تجربه قرار مي‌گيرند، مي‌آموزند، پنهانیهای توان و استعداد خود و جهان گرداگرد را کشف می‌کنند. گره دادن دل‌ها و احساسات به قيامت مجهول و وعده داده شده، آنها را از سر كشي و طغيان محافظت می‌کند. آنها نمي‌دانند كه قيامت در چه روزي و در چه تاريخي به وقوع مي‌پيوندد و لذا آنها همواره در انتظار وقوع آن مي‌نشينند، همواره براي آن آماده می‌شوند، البته مجهول بودن قيامت اين گونه ثمرات مثبت را در حق كساني به ارمغان مي‌آورد كه داراي فطرت سالم و مستقيم باشند، اما كساني كه فطرتشان فاسد شده و از هوا و نفس تبعيت مي‌كنند، موجب غفلت و نادانی می‌شوند و در نهایت به اقيانوس نابودي سقوط مي‌كنند[[142]](#footnote-142).

## مبحث پنجم: پرداختن به تعيين زمان فرا رسيدن قيامت جايز نیست

مردم درباره زمان فرا رسيدن قيامت به كثرت سوال مي‌كردند و اغلب از شخص رسول‎اللهص مي‌پرسيدند. پاسخ اين سوال از جانب خداوند متعال چنين آمده كه:‌

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ الأحزاب:٦٣

((اي پيغمبر! ) مردم از تو درباره فرا رسيدن قيامت مي‌پرسند، بگو: آگاهيِ از آن، اختصاص به خدا دارد و بس. (و كسي جز او از اين موضوع مطّلع نيست). تو چه مي‌داني، شايد هم فرا رسيدن قيامت نزديك باشد. ‏)

ﭽ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﭼ النازعات: ٤٢ – ٤٤

(از تو درباره قيامت مي‌پرسند كه در چه زماني واقع مي‌شود؟ تو را چه آگهي و خبر از آن‌؟! (تو چيزي از آن نمي‌داني) آگاهيِ از زمان قيامت، به پروردگارت واگذار مي‌گردد (و اطّلاع از وقوع آن كار پروردگار تو است‌ ؛ نه تو ). )

خداوند اين علم را به هيچ فرشته‌ی مقرب يا نبي مرسل نداده است، به همین خاطر پیامبرص در پاسخ به سوال جبرئيل مبني بر تاريخ وقوع قيامت فرمود: در این مورد مسئول از سائل آگاه‌تر نیست.

بنابراين هرگونه بحث و گفتگو در اين خصوص و هر سخني داير بر اينكه قيامت در فلان سال به وقوع مي‌پيوندد، نوعي دروغ پردازي بر خداوند متعال است و كساني كه در اين زمينه به نظريه پردازي و مباحثه مي‌پردازند، در واقع با منهج قرآني و منش نبوي كه مردم را به ترك اينگونه مطالب هدايت مي‌كنند، مخالفت مي‌ورزند و خدا و پيامبر با ايمان و عمل صالح انسان را براي آمادگي به چنين روزي فقط دعوت مي‌کنند و بس.

كساني كه در اين زمينه سخن مي‌گويند، فكر مي‌كنند مي‌توانند آنچه را كه رسول‎اللهص و جبرئيل ندانسته‌اند، درک کنند!. براي كساني كه قلب سليم دارند و حرف‌هاي خداوند را گوش مي‌كنند، بايد از اين سخن عبرت بیاموزند و از سخن گفتن در زمينه تعيين تاريخ وقوع قيامت دست بردارند و ما هم از سر خير خواهي و نصيحت خطاب به آنها مي‌گوييم: باید به اندازه پیامبرص و اصحاب و بزرگان دین در این مورد بحث و گفتگو کنیم، اگر در شناختن تاريخ وقوع قيامت ‌نفع و سودي براي بشر وجود می‌داشت، قطعاً خداوند بشر را از آن آگاه مي‌ساخت، اما خداوند اين علم را به خاطر مصلحتي كه در نظر دارد، از بشر پنهان كرده است.

باید دنباله‌روان به پیشینیان اقتدا کنند و از حال و وضعیت آنها عبرت بگیرند، بعضي از گذشتگان در اين زمينه بحث نموده‎اند و براي وقوع قيامت مدت یا علامات قریب الوقوعي را بیان کرده‎اند، اما اجل مشخص شده فرا رسيده، ولی هيچگونه حادثه‌اي به وقوع نپیوسته است، از جمله اين آقايان علامه طبري است، خداوند ايشان را بيامرزد. علامه طبري از برخي نصوص چنين برداشت نموده است كه دنيا بعد از پانصد سال از بعثت نبوي پايان مي‌پذيرد.[[143]](#footnote-143) و اينك حدود هزار و اندي سال از ضرب الاجل طبري مي‌گذرد ولي هنوز موعد او تحقق نيافته است.

از جمله ديگر اين افراد علامه سيوطي است ـ خداوند ايشان را نيز بيامرزد ـ علامه سيوطي در يكي از تاليفاتش بنام «الكشف» مي‌گويد: قيامت در آغاز قرن پنجم بعد از هزاره اول از بعثت برپا مي‌شود و اينك چند سال از موعدي كه مشخص كرده است، مي‌گذرد ولي قيامت برپا نشده است حتي بسياري از علامات آن نيز تحقق نيافته است.[[144]](#footnote-144)

سهيلي حروف مقطعه در اوائل سور را با حذف مكررات جمع كرده و بر اساس حساب جمل (ابجد) ضرب الاجلي را از چند صد سال پيش نسبت به وقوع قيامت مشخص كرده است.[[145]](#footnote-145)

بسياري از فرزندان آدم در اين خصوص نظر داده و بدون دليل به بي‌راهه رفته‌اند، همه ديدگاه‌ها حدس و گمان هستند و حقیقتی در درون خود ندارند. آخرين اطلاعي كه در اين باره دارم از اين قرار است که شخصي به نام دكتر بهائي با استفاده از آمار و ارقام رياضي برگرفته از حروف مقطعات در اوايل سور، مي‌گويد: قيامت در سال 1710هجري بر پا مي‌شود. اما براي بي اساس بودن اين نظريه بايد بگويم كه خطا و اشتباه اين گونه محاسبات و ضرب الاجل‌ها ثابت شده است، همه آنها همین روش را اتخاذ نموده‌اند تنها در بیان علامت و مدت تعین شده اختلاف دارند، بنا بر این هر حسابی بر همان معیار اشتباه باشد در نهایت غلط از آب در می‌آید.

علامه شيخ الاسلام ابن تيميه كساني را كه درباره تاريخ وقوع قيامت اظهار نظر كرده‌اند، مورد انتقاد قرار داده و مي‌فرمايد: كليه كساني كه درباره تاريخ وقوع قيامت سخن گفته‌اند، مانند كسي كه كتابي بنام «الدرالمنظم في معرفة الاعظم» نگاشته است و با بيان ده دليل به تاريخ دقيق برپايي قيامت اشاره نموده است يا كساني كه بر اساس حروف مقطعات و حساب ابجد، سخن گفته‌اند يا كسي كه درباره «عنقاء مغرب»[[146]](#footnote-146) سخن بر لب آورده است، همه اينها و امثالشان هرچند كه نزد پيروان شان ارزش و اعتباري دارند، اما اغلب[[147]](#footnote-147) آنها كاذب و بدور از صداقت هستند و به دلايل متعددي براي آنها ثابت شده است كه آنها بدون علم سخن گفته و می‌گویند، هرچند مدعي كشف و شناخت اسرار و رموز بوده‎اند. خداوند مي‌فرمايد:

ﭽ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﭼ الأعراف: ٣٣

(بگو: خداوند حرام كرده است كارهاي نابهنجار (چون زنا) را، خواه آن چيزي كه آشكارا انجام پذيرد و ظاهر گردد، و خواه آن چيزي كه پوشيده انجام گيرد و پنهان ماند، و (هر نوع) بزهكاري را و ستمگري (بر مردم) را كه به هيچ وجه درست نيست، و اين كه چيزي را شريك خدا كنيد بدون دليل و برهاني كه از سوي خدا مبني بر حقّانيّت آن خبر در دست باشد، و اين كه به دروغ از زبان خدا چيزي را (درباره تحليل و تحريم و غيره) بيان داريد كه (صحّت و سقم آن را) نمي‌دانيد. ‏)

قطعاً ادعاي شناخت تاريخ وقوع قيامت ادعاي بدون علم است.[[148]](#footnote-148)

## مبحث ششم: اشكالاتي پيرامون تعيين تاريخ وقوع قيامت

در مباحث گذشته به وضوح ثابت كرديم كه زمان برپايي قيامت پنهان است و غير از خداوند كسي ديگر آن را نمي‌داند، اما وجود رواياتي در متون دینی كه به گمان بعضي‌ها تاريخ وقوع قيامت را بیان می‌کنند، مسأله را با اشكالاتي مواجه ساخته است. بعضي از اين احاديث به دليل صحيح نبودن شايان توجه نیستند و توان مقابله با نصوص صریح و صحیح را ندارند و برخی دیگر از روایات هر چند صحیح هستند، ولی در اثبات زمان وقوع قیامت صریح و روشن نیستند تا به معارضه با نصوص صریح بر آیند.

از جمله احاديث باطل، دروغ و مخالف با نص صريح قرآن، بنابر گفته علامه ابن قيم حديثي است كه در آن چنين آمده است: مقدار عمر دنيا هفت هزار سال است و ما در هزاره هفتم آن قرار داريم.

شيخ ابن قيم مي‌فرمايد: این روایت دروغی است آشکار، چون بنا به این روایت از عمر زمین تا این لحظه ـ دوران حیات امام ابن قیم ـ صد و پناه و یک سال باقی مانده است، ولی قرآن می‌فرماید:[[149]](#footnote-149)

ﭽ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﭼ الأعراف: ١٨٧

(راجع به قيامت از تو مي‌پرسند و مي‌گويند: در چه زماني (دنيا به پايان مي‌رسد و) قيامت رخ مي‌دهد؟ بگو: تنها پروردگارم از آن آگاه است، و كسي جز او نمي‌تواند در وقت خود آن را پديدار سازد (و از پايان اين جهان و سرآغاز آن جهان مردمان را بياگاهاند. اطّلاع از هنگامه قيامت) براي (ساكنان) آسمانها و زمين سنگين و دشوار است (و هرگز دانش ايشان بدان نمي‌رسد). قيامت ناگهاني به وقوع مي‌پيوندد و بر سرتان مي‌تازد. از تو مي‌پرسند: انگار تو از (شروع) قيامت باخبري‌؟ بگو: اطّلاع از آن، خاصّ يزدان است، وليكن بيشتر مردمان (اين مسأله و فلسفه آن را چنان كه بايد) نمي‌دانند. ‏)

از جمله شواهدي كه دال بر دروغ بودن اين حديث می‌باشد، اين است كه هزاره هفتم مدت چهارصد سال است سپري شده است، ولی هنوز بسياري از علامات قيامت تحقق نيافته است.

از جمله احاديث صحيحی كه بر تعیین تأریخ قیامت دلالت نمی‌کند، ولی از آن سوء استفاده شده، حديثي است كه امام مسلم آن را از حضرت جابر بن عبدالله نقل كرده است. جابر بن عبدالله مي‌گويد: يك ماه پيش از رحلت رسول‎اللهص از وي شنيدم که فرمود:

(**تَسْأَلُونِي عَنْ السَّاعَةِ وَإِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَأُقْسِمُ بِاللَّهِ مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ نَفْسٍ مَنْفُوسَةٍ تَأْتِي عَلَيْهَا مِائَةُ سَنَةٍ**) [[150]](#footnote-150)

(درباره قيامت سوال می‌کنید، بي‌گمان تأریخ دقیق آن نزد خداوند است، سوگند یاد می‌کنم که هيچ انسان متولد شده و زنده امروز تا صد سال دیگر باقی نمی‌ماند.)

در صحيحين از حضرت عبد الله بن عمر روایت شده که رسول‎اللهص در روزهاي پاياني زندگي‌اش روزي براي ما امامت كرد، بعد از اقامة نماز و سلام دادن فرمود:

(**أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ**)[[151]](#footnote-151)

(آيا به شما خبر ندهم، كساني كه امروز روي زمين زنده هستند، تا صد سال دیگر هیچ کدام زنده نخواهند ماند.)

با تأمل و تفکر در این دو حدیث متوجه می‌شویم كه هدف رسول‎اللهص از اين كلمات خبر دادن درباره وقوع قيامت نبوده است، بلكه منظور ایشان رسيدن به اتمام قرن مذکور بوده است، يعني هركس در زمان ادای کلام زنده باشد، تا صد سال دیگر زنده نخواهد ماند. بي‌گمان حضرت ابن عمر مفهوم صحيح اين حديث را خوب درك كرده بود و زماني كه مردم درباره اين حديث ديدگاه‌هاي مختلفي داشتند، ‌آنان را نيز به معني و مفهوم صحيح اين حديث راهنمايي نموده است. در سنن ترمذي و سنن ابي داود آمده است: وقتي مردم درباره حديث مذكور دچار اشتباه و غلط شدند و از آن چنين استنباط كردند كه از عمر زمین تنها صد سال باقی مانده است، فرمود: منظور رسول‎اللهص اين بوده که مردم اين قرن تا صد سال دیگر همه نابود می‌شوند.[[152]](#footnote-152)

در صحيح بخاري و مسلم از حضرت عايشهك روایت شده که چند عرب باديه نشين نزد رسول‎اللهص آمدند و درباره وقوع قيامت سوال مي‌كردند و مي‌گفتند: قيامت كي برپا مي‌شود؟ رسول‎اللهص مدتی سکوت اختیار کرد و به جوان‌ترين فرد آن گروه نگاه كرد و فرمود:

(**إِنْ يَعِشْ هَذَا الْغُلَامُ فَعَسَى أَنْ لَا يُدْرِكَهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ**)[[153]](#footnote-153)

(اگر اين جوان زنده بماند، قبل از رسیدن به سن پیری قیامت برپا می‌شود)

در صحيح مسلم از حضرت انس روایت شده که شخصي از رسول‎اللهص سوال كرد: قيامت كي برپا مي‌شود؟ رسول‎اللهص اندكي سكوت كرد، سپس به سوي پسري از قبيله «ازدشنوأة» كه در محضر رسول‎اللهص بود، نگاه كرد و فرمود:

(**إِنْ عُمِّرَ هَذَا لَمْ يُدْرِكْهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ قَالَ قَالَ أَنَسٌ ذَاكَ الْغُلَامُ مِنْ أَتْرَابِي يَوْمَئِذٍ)**

(اگر این جوان زنده بماند، قبل از رسیدن به سن پیری قيامت برپا مي‌شود. حضرت انس مي‌گويد: آن پسر با من هم سن و سال بود.)

منظور رسول‎اللهص از این دو حديث مذكور، قيامت مخاطبان است نه قیامت کلی که همه جهان را فرا می‌گیرد، همانطور كه هشام راوي حديث اول آن را تفسير کرده و هدف رسول‎اللهص را مرگ مخاطبين تلقی نموده است، چون قيامت هر انسان با مرگ او آغاز می‌شود. اينگونه پاسخ دادن رسول‎اللهص پاسخ توأم با حكمت است، چون رسول‎اللهص در این مواقع مخاطبان را به آماده شدن برای قیامت راهنمايی می‌کرد و هشدار می‌داد که قیامت نزدیک است.

## مبحث هفتم: تعريف اشراط و علامات قیامت

وقتي خداوند تاريخ وقوع قيامت را از بندگانش پنهان كرده است، توسط علايم و نشانه‌هائي كه دال بر نزديكي قيامت هستند، به بندگان هشدار می‌دهد.

قرآن از علامات به عنوان «اشراط الساعة» یاد می‌کند:

ﭽ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾﯿ ﰀ ﰁ ﰂﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﭼ محمد: ١٨

(انگار (كافران و منافقان تا قيامت فرا نرسد ايمان نمي‌آورند، و براي ايمان آوردن خود) قيامت را چشم مي‌دارند كه ناگهان برپا مي‌شود؟! هم‌اكنون علائم و نشانه‌هاي آن ظاهر شده است (كه از جمله آنها بعثت خاتم‌الانبياء است). اما وقتي كه قيامت فرا رسيد، ديگر باور داشتن و اندرز گرفتن چه سودي به حالشان دارد؟!‏)

شرط به فتحه شين به معني علامات و اشراط قيامت يعني علايم قيامت است. ابن حجر در فتح الباری می‌فرماید: منظور از اشراط نشانه‌هايي هستند كه وقوع قيامت را به دنبال دارند.

بعضي از علما «اشراط» را به آيات تعبير كرده‎اند و «آيات» به معني نشانه‌هايي كه بر چيزي دلالت داشته باشند. مانند تابلوهايي كه در ساحل دریا‌ها نصب می‌شوند تا کشتی‌های داخل در امواج را هدایت دهند، یا تابلو‌های نصب شده بر روی جاده نزدیک آبادی و شهر تا مسافرین را به وجود آبادی و مساکن راهنمايی نمایند.

طيبي مي‌گويد: آيات، نشانه‌هاي دال بر نزديك شدن یا وقوع قيامت هستند، نوع اول مانند: دجال، نزول حضرت عيسي و يأجوج و مأجوج و نوع دوم: مانند: دخان، طلوع خورشید از مغرب زمین، بيرون آمدن يا ظاهر شدن دابة الارض و آتش كه مردم را در يك جا جمع مي‌كند.[[154]](#footnote-154)

## مبحث هشتم: فايده گفتگو درباره اشراط و امورغیبی مربوط به آينده

شايد به ذهن بعضي‌ها خطور كند كه بحث و گفتگو در اين زمينه (اشراط و مغيبات آينده) نفع چنداني ندارد، بهتر اين است كه به جاي پرداختن به اين مسايل نظري كه در آينده بروز خواهند كرد، به حل مشكلات و مسايل مبهمي‌كه مسلمانان در حال حاضر با آن مواجه هستند، پرداخته شود. ممكن است صاحبان اين انديشه چنين بگويند: شما از واقعيت‌هايي كه در آن زندگي مي‌كنيد، بسوي جهاني ديگر كه احتمال زيستن در آن را در سر مي‌پرورانيد، فرار مي‌كنيد و اين در واقع گريز از مواجه شدن با حقايق و واقعیت‌ها است. ما هم در جواب به آنها مي‌گوييم: ما در صحبت كردن و نكردن پيرامون مغيبات آينده مختار نيستيم. اطلاع پيدا كردن درباره اين غیب‌ها و باور كردن بدانها از جمله پايه‌هاي ديني و اعتقادی ما هستند كه رسول‎اللهص آن را براي امت آورده است و قرآن هم به برخی از آنها ناطق است و صحابه همه آنها را فرا گرفته و خود را به آنها مشغول ساخته‌اند و به آنها توجه نموده‌اند و ايمان آوردن به ناديدني‌ها نخستين ويژگي و خصلتي است كه خداوند متقين و راه يافتگان را بدان ستوده است و مي‌فرمايد:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥﭼ البقرة: ١ – ٣

(الف. لام. ميم. اين كتاب هيچ گماني در آن نيست و راهنماي پرهيزگاران است. ‏ آن كساني كه به دنياي ناديده باور مي‌دارند، و نماز را به گونه شايسته مي‌خوانند، و از آنچه بهره آنان ساخته‌ايم مي‌بخشند. ‏)

قبول داریم كه بسياري از مسلمانان خود را به آن دسته از اخبار غيب كه هيچگونه اساسي از قرآن و سنت ندارند، مشغول كرده‎اند و حتي بعضي منسوبين به علم در اين باره مرتكب اغراق نيز شده‌اند، لكن پرداختن به نصوص صحيح از جمله ارکان و اصول دين است كه خداوند دانا و آگاه آن را نازل فرموده است.

شايسته است که آن گروه از مسلمانان به بهانه انتظار حوادثي كه رسول‎اللهص درباره ظهور آن خبر داده است، نشسته و دست از عمل كشيده‌اند، مورد ملامت قرار گيرند؛ مانند كساني كه در انتظار مهدي جهاد را ترك گفته‎اند، اما اين کار اشتباه است و نيازمند اصلاح است، راه چاره و خلاصه ترک و رها کردن نصوص صحیح نیست، چون اسلاف و نياكان ما با وجود ايمان به مغيبات راستين از جهاد دست بر نداشته و عمل را ترك نكرده‌اند.

می‌توان افرادی را که نصوص صحیح پیامبرص در مورد قیامت و غیب‌ها را از مفهوم اصلی منحرف کرده‌اند، مورد ملامت قرار داد، چون آنها نصوص را بر معانيي حمل مي‌كنند كه جايز نیست و سخناني مي‌گويند كه بندگان را به گمراهي مي‌كشانند. مانند كساني که در طول تاريخ ادعاي مهدويت را در سر پرورانده‌اند، کسی منکر این اشتباهات نیست، اما راه چاره اصلاح اشتباهات است نه ترک و رها نمودن نصوص صحیح، حقیقت بر حقانیت خودش باقی می‌ماند و باطل هم تا قیام قیامت در لباس خود ماندگار خواهد بود.

ما نبايد باطل را به قيمت انكار حق نفي كنيم و كساني كه به خاطر پرداختن به نصوص صحيح ما را مورد انتقاد قرار مي‌دهند، توجه آنان را به زحمات و فعالیت‌هاي برجسته‌اي كه علما و دانشمندان معاصر به منظور كشف از مغيبات مجهول در گذشته دور، مغيبات مجهول در حوادث آينده و مغيبات مجهول در فضاي حاضر، انجام داده و می‌دهند، جلب می‌کنیم. اينجاست كه مي‌بينيم آنان در باره آثار گذشتگان، كتب و صنايع آنان به تحقيق مي‌پردازند و آنچه را كه مدعيان دروغين نبوت، كاهنان و عرافان مورد توجه قرار مي‌دهند، در حالی که همه گفته‌هاي اينها دروغ است و اندك واقعيتی در آنها ديده نمي‌شود. حتي براي دانستن آنچه كه نمي‌دانند، رصد‌خانه‌های بزرگ و ماهواره‌هاي مصنوعي مي‌سازند و از اين طريق مي‌خواهند فضا را تسخير كنند. وقتي مي‌بينيم كه بشر امروزي چنين حالتي دارد همواره براي شناختن آنچه كه نمي‌شناسند، گرايش و علاقه نشان مي‌دهند و در صدد شناسايي گذشته و آينده بر آمده اند، آيا اطلاع پيدا كردن از واقعيات و حقايقي كه امکان کذب بودن آنها وجود ندارد، بهتر و شايسته‌تر نيست؟! ! بي‌ترديد معلوماتي كه در اين خصوص از نصوص مستفاد مي‌شود، معلومات ارزنده‌اي هستند كه در مقياس قيمت‌ها نمي‌گنجند. آري، بشريت وقتي اخبار صحيح وحي را نمي‌پذيرند، دچار خود بزرگ بيني مي‌شود و هرگاه از اين علوم پاكيزه رو بر مي‌گرداند، با خسارتهای جبران ناپذيری مواجه مي‌شود. آري بعضي‌ها مي‌خواهند كه ما از پرداختن به اين موضوع در پرتو نصوص وحي دست برداريم و حال آنكه خود آنان به شدت فريفته و دل باخته اخبار و مطالبي هستند كه دانشمندان غربي در اين زمينه فراهم نموده‌اند. هرچند كه اين اخبار آميخته با دروغ و سخنان بي‌اساس هم باشند.

فوايدي كه از پرداختن اخبار مربوط به قيامت و مغيبات آينده به دست مي‌آيند، بطور اختصار مي‌توان به شرح زير جمع بندي نمود:

1- ايمان آوردن به اين اخبار ـ اگر صحت آنها براي ما ثابت شودـ در واقع ايمان آوردن به خداوند متعال و پيامبرص است، چون ممكن است ما به خداوند و رسولش ايمان بياوريم ولی اخبار آنان را باور نكنيم.

ﭽ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭥ ﭼ البقرة: ٢ – ٣

(اين كتاب هيچ گماني در آن نيست و راهنماي پرهيزگاران است. ‏ آن كساني كه به دنياي ناديده باور مي‌دارند، و نماز را به گونه شايسته مي‌خوانند، و از آنچه بهره آنان ساخته‌ايم مي‌بخشند.)

تحقق اين سخنان غيبي به نحوي كه در حديث آمده است، موجب تثبيت و تقويت ايمان مي‌گردد. مسلمانان در هر عصر و زمان شاهد وقوع حوادثي هستند كه با نصوص صحیح مطابقت دارد، مثلاً صحابه شاهد پيروزي رومیان در برابر ايراني‌ها بودند و بعد مسلمانان در برابر رومي‌ها و ايراني‌ها غلبه پيدا كردند. در نتيجه دين اسلام بر تمام اديان غلبه پيدا كرد. همچنين صحابه شاهد اختلاف امت اسلامی‌در تأریخ تعین شده پیامبرص بودند، علاوه بر اين مسلمانان شاهد بسياري از حوادثی كه در نصوص آمده است بوده و خواهند بود. در هر عصر و زمانی این جریان‌ها به وقوع می‌پیوندد، يعني مسلمانان شاهد اخبار و حوادثي مي‌شوند كه در احاديث و اخبار نسبت به وقوع آنها پيش بيني شده است. بدون ترديد اين گونه حوادث در تثبيت و تقويت ايمان مومن نقش بسيار مؤثري دارند و گاهي اين حوادث بهانه‌اي براي دعوت ديگران به دين مبين اسلام مي‌گردد.

3- تثبيت ايمان درباره روز قيامت، قيامت و احوال تكان دهنده آن از جمله اخبار غيبيی هستند كه خداوند و رسول‎اللهص درباره آنها خبر داده‎اند و از طرف دیگر ايمان آوردن به قيامت يكي از اركان ايمان به شمار می‌آید. وقوع حوادث در دنيا طبق پيشگويي حديث دليل روشني بر صحت و صداقت تمام اخبار غيب است و از جمله اخبار غيب، اخبار مربوط به قيامت هستند. بنا بر این تمام اخبار غيب از جانب خداوند متعال نازل شده‌اند.

4- خداوند پيامبرش را فرستاده تا مردم را به كارهاي نیک دعوت كند و از بديها برحذر دارد. رسول‎اللهص و يارانش به بهترين وجه درباره حوادث و وقايعي كه در زمان او به وقوع پيوسته‎اند مردم را راهنمايي كردند و خبر دادن پيرامون مغيبات آينده در واقع توجيه آن عده از افراد امت است كه در زمان‌هاي بعدي مي‌آيند مبني بر اينكه آنها متوجه مي‌شوند كه در برابر حوادثي كه در حق آنها نهفته است چه كار كنند و چگونه عمل نمایند. از حضرت عبدالله بن عمرو بن عاص روایت شده که مي‌گويد: در سفري همراه رسول‎اللهص بوديم، در محلی توقف نموديم، بعضي مشغول درست كردن خيمه‌هاي خود شدند، بعضي هم مشغول تيراندازي، آواز آمد كه نزد رسول‎اللهص جمع شويم، ما هم امر را امتثال کردیم و گرد هم آمديم، پیامبرص فرمودند:

(**إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى مَا يَعْلَمُهُ خَيْرًا لَهُمْ وَيُنْذِرَهُمْ مَا يَعْلَمُهُ شَرًّا لَهُمْ وَإِنَّ أُمَّتَكُمْ هَذِهِ جُعِلَتْ عَافِيَتُهَا فِي أَوَّلِهَا وَإِنَّ آخِرَهُمْ يُصِيبُهُمْ بَلَاءٌ وَأُمُورٌ يُنْكِرُونَهَا ثُمَّ تَجِيءُ فِتَنٌ يُرَقِّقُ بَعْضُهَا بَعْضًا فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ هَذِهِ مُهْلِكَتِي ثُمَّ تَنْكَشِفُ ثُمَّ تَجِيءُ فِتْنَةٌ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ هَذِهِ مُهْلِكَتِي ثُمَّ تَنْكَشِفُ فَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يُزَحْزَحَ عَنْ النَّارِ وَيُدْخَلَ الْجَنَّةَ فَلْتُدْرِكْهُ مَوْتَتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَأْتِ إِلَى النَّاسِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يَأْتُوا إِلَيْهِ وَمَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةَ يَمِينِهِ وَثَمَرَةَ قَلْبِهِ فَلْيُطِعْهُ مَا اسْتَطَاعَ فَإِنْ جَاءَ آخَرُ يُنَازِعُهُ فَاضْرِبُوا عُنُقَ الْآخَرِ**) [[155]](#footnote-155)

(بر هر پيامبري از پيامبران گذشته لازم بوده كه امتش را بسوي آنچه كه براي آنان خير و نفع بوده است، راهنمايي كند و از آنچه كه به ضرر آنها تشخيص داده است، بر حذر دارد. همانا عافيت اين امت در اول آن است و آخر آن با مصايب و اموري كه مورد پسند شما نيستند، گرفتار مي‌شود. فتنه‌هايي خواهد آمد كه شما بر همديگر ترحم مي‌كنيد. فتنه هايي مي‌آيند كه مومن آنها را موجب هلاكت خود مي‌داند و سپس زدوده مي‌شوند. هركس دوست دارد كه از دوزخ دور نگاه داشته شود و به بهشت برود، در حالت ايمان بايد از دنيا برود و با مردم چنان رفتار كند كه دوست دارد با وي رفتار شود. هركس با امام و رهبري بيعت كند و دست در دست او نهد و ميوه دلش را به او بسپارد، باید در توان از او اطاعت کند، اگر امام يا رهبري ديگر آمد و خواست با رهبر اول به جنگ و نزاع بپردازد، گردن او را بزنيد).

از جمله توجيهاتي كه در راهنمايي مسلمانان به طرف حق نقش موثر داشته، بشارت دادن به حضرت عثمانس مبنی بر اينكه او در برابر مصيبتي كه بر وي وارد مي‌شود، به بهشت مي‌رود، بود. یا اطلاع دادن به حضرت عمار مبني بر اينكه او بوسيله گروه باغي به قتل مي‌رسد و دستور كناره گيري از فتنه‌ها به حضرت ابوذر و اينكه قتال نكند ولو اينكه كشته شود، از همين قبيل بودند.

می‌توان این مفاهیم را از حدیث ابی حذیفه استخراج کرد که ایشان در مورد شر و خطر‌ها از پیامبرص سؤال می‌کرد تا از آنها بپرهیزد، ابوحذیفه می‌گوید: یاران پیامبرص در مورد خیر و نیکی از ایشان پرسش به عمل می‌آوردند، ولی من به خاطر ترس و هراس از شر، همیشه در مورد بدیها سؤال می‌کردم. یکی از این شرها که در حدیث ابوحذیفه بدان اشاره شده است و مسلمانان را از آن نهی فرموده، کوه طلا است که در رود فرات ظاهر می‌شود، همچنین حقیقت دجال، شبهاتی که دامن گیر این امت می‌شود و حوادث دیگری که رسول‎اللهص با آن درک عمیق بدان پی برده بود از این مقوله‌ها هستند.

5- گاهي در زمان آينده حوادثي براي مسلمانان به وجود مي‌آيند كه نيازمند حكم شرعي هستند، اگر معامله به اجتهاد مسلمانان سپرده شود، آنان گاهي اختلاف پیدا مي‌كنند و به حقیقت دست پیدا نمی‌کنند و حال آنكه صدور حكم شرعي براي اين گونه حوادث لازم و ضروری است و عدم بيان آن منجر به نقصی مي‌گردد كه شريعت از آن به دور است، یکی از این موارد اجتهادی بحث دجال است که رسول‎اللهص درباره او می‌فرماید: دجال به مدت چهل روز بر روي زمين مي‌ماند، يك روز او برابر يك سال است و یک روز دیگر برابر يك ماه و يك روز دیگر برابر يك هفته است و بقيه روزهايش مانند روزهاي ما هستند، صحابه از رسول‎اللهص درباره اين روزهاي طولاني سوال كردند، مبني بر اينكه آيا نمازهاي يك روز در اين روزهاي طولاني كفايت مي‌كند؟ رسول‎اللهص فرمودند: خير، بلكه اندازه گیری كنيد و به مقياس هر روز كامل پنج مرتبه نماز بخوانيد، اگر این حکم به اجتهاد مردم سپرده مي‌شد و طبق اجتهاد خود عمل مي‌كردند، آنان به پنج نماز كه در اوقات معروف خوانده می‌شود، اكتفا مي‌كردند، چه مشکلی به بار می‌آمد.

رسول‎اللهص خبر داده است كه عيسي بعد از پايين آمدن به زمين جزيه را از يهود و نصاري نمي‌پذيرد و بجز ایمان چیز دیگری را قبول نمی‌کند. اين بيان رسول‎اللهص براي امت ضروري است، چون حضرت عيسي بعد از نزول بر اساس شريعت اسلام حكومت مي‌كند و شريعت اسلام تا زمان نزول حضرت عيسي جزيه را مي‌پذيرد و بعد از نزول حضرت عيسي این حکم نسخ می‌گردد. پس حضرت عیسی این حکم را اجرا نمی‌کند و كافران اهل کتاب را به قتل می‌رساند هرچند به پرداخت جزیه هم اقدام کنند.

6- آگاهي و علم پيدا كردن از آنچه كه در آينده به وجود مي‌آيد، يك امر فطري است. انسان در وجود خود نسبت به آنچه كه در آينده بر اي هم نوعانش رخ می‌دهد، گرايش شديدي دارد. اينجاست كه رهبران، زعيمان و حتي عامه مردم براي آگاهي از حوادث آينده به جادوگران، كاهنان و ستاره پرستان مراجعه مي‌كنند. خداوند به خاطر اينكه مردم به اين چپاولگران ايمان رو نیاورند، دین اسلام را نازل کرده که همه نیازهای مردم را پاسخ می‌گوید و هر نیازمندی را در هر زمینه‌ای بی نیاز می‌سازد. علامه ابن خلدون با اشاره به اين اصل در مقدمه تاريخش چنين مي‌فرمايد:

توجه داشته باش كه از جمله ويژگيهاي نفس بشري انتظار نهايت كار انسان‌ها و آگاهي از نتايج حوادثي، مانند: زندگي و مرگ، خير و شر است كه در زندگی انسان‌ها بروز مي‌كنند. به ويژه حوادث فراگير، مانند: شناختن عمر باقيمانده دنيا و شناختن مدت زمان حكومت‌ها و تفاوت ميان آنها، آگاهی پیدا کردن از این موارد، فطرتي است كه بشر بر اساس آن خلق شده است. اينجا است كه بسياري از مردم در عالم خواب و رؤيا در صدد اطلاع از اين امور بر مي‌آيند و یا به کاهنان دکان دار رو می‌آورند که از این راه با دروغ کسب معیشت می‌کنند و سقف معیشت خود را بر ستون این خرافات بنا می‌سازند، از این راه پادشاهان يا آدم‌هاي كوچه و بازار به درجه شهرت رسيده‌اند. در بسياري از شهرهاي بزرگ كساني ديده مي‌شوند كه صرفاً از همين راه امرار معاش مي‌كنند، چون مي‌دانند كه مردم به اين گونه اخبار علاقه شدیدی دارند، آنان هم در معابر و چهار راه‌ها مي‌نشينند و انسان‌هاي فلک زده و بدبخت به راحتي به دام آنها می‌افتند و جیب خود را نزدشان خالی می‌کنند، حتي زنان و كودكان نيز صبح و شام نزد آنان رفت و آمد مي‌كنند و بسياري از انسان‌هاي ضعیف العقل نيز در دام اين شيادان گرفتار آمده‌اند و همه ثروت و سامان خود را تاراج نموده‎اند، تا درباره سر انجام كارها، كسب جاه و مال و معاشرت و عداوت و دشمني، از اين عده كسب اطلاع و اكتشاف كنند.

اغلب كساني كه به اين خرافات روي مي‌آورند امرا و سلاطين هستند كه درباره مدت زمان حكومت‌هاي دوران سلطنت خود از كاهنان سوال مي‌كنند و اين امر موجب شده است كه توجه آنان از علما بسوي اين مزخرفات معطوف گردد. هیچ امت و ملتی از این خرافات و بدبختی نجات نیافته است و دامن همه را به صورتی گرفته است.

در عرب كاهن و عراف همواره وجود داشته است و مردم نزد آنها مراجعت كرده‌اند و آنها نيز پيرامون آنچه كه در آينده احتمال وقوع آن بوده است، سخن گفته‌اند. آنچه كه براي «شق و سطيح» در تعبير و تفسير خواب «ربيعه بن نصر» پادشاه يمن مبنی بر اینکه خاک حبشه را به دست می‌گیرند ولی بعد از آنها عرب حمله می‌کنند و حبشه را به تصرف خود در می‌آورند، پيش آمده بارزترين نمونه اين گونه خرافات هستند.

یا پیش‌گویی «سطیح» برای «موبذان» هنگامی‌که همراه «عبد المسیح» از کسری مأمور شده بود، سطیح به آنها خبر داد که حکومت عرب در حال ظهور است. همچنین میان قوم «بربر» کاهنانی وجود داشتند که مشهورترین‌شان «موسی بن صالح» از قبیله بنی یفرن بود، این مرد به غمرة شهرت یافته بود، در قالب شعر جریان‌های مهم را بیان می‌کرد، یکی از بزرگترین جریان‌ها دولت مغرب و زنان پادشاه بود که میان اقوام آن دوران متداول شده بود، مردم آن مرد را پیامبر یا کاهن یا ولی تلقی می‌کردند.[[156]](#footnote-156)

## مبحث نهم: انواع نشانه‎های قيامت

در بسياري از احاديث، رسول‎اللهص انواع و اقسام علامات قيامت را برشمرده است. بخاري و مسلم از حضرت ابوهرير نقل كرده است كه قيامت بر پا نمي‌شود تا اينكه دو گروه بسيار عظيم با هم درگير نشوند و ميان آنها كشتار بسيار گسترده‌اي صورت نگيرد، ادعاي هر دو گروه يكي است و قيامت بر پا نمي‌شود تا اينكه حدود 30 دجال و دروغگو اظهار وجود نكنند، هركدام خود را پيامبر خدا معرفي مي‌كند و قيامت برپا نمي‌شود تا اينكه علم برداشته نشود و تا اينكه زلزله زیادی صورت نگیرد و سالها، روزها، ماه‌ها و هفته‌ها كوتاه نشوند. تا اينكه فتنه زياد ایجاد نگردد و تا اينكه هرج يعني كشتار زياد نشود و مال زياد نشود، به گونه‌ای که ثروتمند در دادن زکات با مشکل روبرو می‌گردد، به هرکسی رو می‌آورد تا زکاتش را پرداخت کند، در جواب او می‌گویند: من نیازمند مال نیستم.

قيامت برپا نمي‌شود تا وقتی که مردم برای ساختن ساختمان‌های بلند به مسابقه و منافسه نبپردازند، مشکلات به اندازه‌ای فراوان می‌شود که به مردگان حسرت می‌ورزند و هنگام عبور کردن بر گورستان آرزوی مرگ را در سر می‌پرورانند.

قیامت فرا نمی‌رسد تا اینکه خورشید از مغرب زمین طلوع نکند، هنگام طلوع همه مردم ایمان می‌آورند، اما اين ايمان سودي ندارد، مگر اینکه قبلاً ایمانی صورت گرفته يا خيري در ايمان خود كسب كرده باشد.[[157]](#footnote-157)

در صحيح بخاري از عوف بن مالك روایت شده که مي‌گويد: در غزوه تبوک نزد رسول‎اللهص آمدم که در چادری نشسته بودند، فرمود:

(**اعْدُدْ سِتًّا بَيْنَ يَدَيْ السَّاعَةِ مَوْتِي ثُمَّ فَتْحُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ ثُمَّ مُوْتَانٌ يَأْخُذُ فِيكُمْ كَقُعَاصِ الْغَنَمِ ثُمَّ اسْتِفَاضَةُ الْمَالِ حَتَّى يُعْطَى الرَّجُلُ مِائَةَ دِينَارٍ فَيَظَلُّ سَاخِطًا ثُمَّ فِتْنَةٌ لَا يَبْقَى بَيْتٌ مِنْ الْعَرَبِ إِلَّا دَخَلَتْهُ ثُمَّ هُدْنَةٌ تَكُونُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الْأَصْفَرِ فَيَغْدِرُونَ فَيَأْتُونَكُمْ تَحْتَ ثَمَانِينَ غَايَةً تَحْتَ كُلِّ غَايَةٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا**)

(قبل از وقوع قیامت شش چیز باید صورت بگیرد:

1-مرگ من (پيامبر خدا ص). 2- فتح بيت المقدس. 3- مردن دامها، يعني بيماريي شایع می‌شود كه بدون درنگ آنها را از بين مي‌برد. 4- زياد شدن مال، مال به حدي زياد مي‌شود كه اگر کسی صد دینار را به دست آورد ناراضی و ناسپاس است. 5- فتنه فرا‌گير که دامن هر خانه‌ی عرب را می‌گیرد. 6- میان شما و رومیان آتش بستی درست می‌شود، ولی آنها خیانت می‌کنند و با لشکری که هشت پرچم دارد و زیر هر پرچم دوازده هزار سرباز مسلح خدمت می‌کنند، به جنگ شما خواهند آمد).

از حضرت انس روایت شده که رسول‎اللهص فرمود:

(**من أشراط الساعة الفحش والتفحش، وقطيعة الأرحام، وتخوين الأمين، وائتمان الخائن**) [[158]](#footnote-158)

(عادت بد‌گويي و بد عملي، به تكلف خود را فحاش خواندن، قطع صله رحم، خائن تلقي كردن امين و امين قرار دادن خائن، از علامات قیامت هستند.)

در حديثي ديگر آمده است: از جمله علامات قيامت اين است که شخصی جلو مسجد عبور می‌کند، ولی دو رکعت نماز را به جا نمی‌آورد و زمانی فرا می‌رسد که تنها بر دوستان و آشنایان سلام می‌کنند.

در حديثي ديگر از حضرت انس روایت شده که رسول‎اللهص فرمود:

(**مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَتَبَاهَى النَّاسُ فِي الْمَسَاجِدِ**)

(از جمله علامات قيامت اين است كه مردم در ساختن مساجد مباهات و فخر فروشی مي‌كنند).

علاماتی که پیامبرص آنها را در این حدیث و احادیث دیگر بیان فرموده بی شمار هستند، عالمان اسلامی‌آنها را به دو نوع علامات بزرگ و کوچک تقسیم نموده‌اند:

علايم کوچک را مي‌توان به دو دسته تقسيم كرد: دسته اول علائمي‌كه به وقوع پيوسته‌اند و علايمي‌كه هنوز تحقق نيافته‌اند.

علايم به وقوع پیوسته، علايمی‌هستند که در عالم واقع رخ داده‎اند و یا ظهور آنها یک بار نیست، بلکه آرام آرام ظاهر می‌شود و شاید چند بار هم تکرار شوند، یا وقوع آنها در آینده بیشتر از گذشته باشد.

بنا بر اين علايم قيامت را به چهار فصل تقسيم مي‌كنيم:

فصل اول: علايم كوچكي كه به وقوع پيوسته و خاتمه یافته‌اند.

فصل دوم: علايم كوچكي كه در گذشته و حال به وقوع می‌پیوندند و وقوع آنها تكرار مي‌شود.

فصل سوم: علايم كوچكي كه هنوز رخ نداده‌اند.

فصل چهارم: علايم بزرگ.

# فصل دوم علايمی‌که واقع شده‌اند

منظور از اين علايم، علايمي‌هستند كه به وقوع پيوسته‌اند و به پايان رسيده‌اند و باری دیگر هم تكرار نمي‌شوند، البته اين گونه علايم فراوانند، ما در این جستار به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

## مبحث اول: بعثت و وفات رسول‎اللهص

از جمله علايم قيامت بعثت و وفات رسول‎اللهص می‌باشد. در حديث امام بخاري و امام مسلم از حضرت سهل بن سعد چنين نقل شده است: رسول‎اللهص را ديدم كه با دراز نمودن دو انگشت، وسطي و سبابه، فرمود: من و قيامت، يعني بعثت من و قيامت، مانند اين دو انگشت به هم نزديك هستند.

و در روايت دیگری آمده است:

**(بُعِثْتُ وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ**)[[159]](#footnote-159)

(من و قيامت چنين فرستاده شده‌ايم. آنگاه با دو انگشت مذكور در حالي كه آنها را دراز كرده بود، اشاره مي‌كرد.)

در بخاري و مسلم و سنن ترمذي از حضرت انس بن مالك چنين نقل شده است:

(**بُعِثْتُ أنا والساعة كهاتين، کفَضل إحداهما على الأخرى و ضم بالسبابة والوسطى**)[[160]](#footnote-160)

(فاصله زمانی قیامت و آمدن من مانند فاصله و بزرگی این دو انگشت نسبت به هم است، آنگاه انگشت سبابه و وسطي را با هم مي‌چسپانيد.)

در كتب سيره آمده است كه يهود درباره رسول‎اللهص مي‌گفتند: بعثت محمد و وقوع قیامت با هم هستند.

## مبحث دوم: شکاف برداشتن ماه

همه علما اتفاق دارند كه ماه در زمان رسول‎اللهص به دو تكه تقسيم شده است و انشقاق ماه يكي از جمله معجزه‎هاي بزرگ و با شکوه پیامبرص است.[[161]](#footnote-161)

قرآن در اين باره به صراحت می‌فرماید:

ﭽ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﭼ القمر: 1 - ٢

(قيامت هر چه زودتر فرا مي‌رسد، و (در آن) ماه به دو نيم مي‌گردد. ‏ و اگر مشركان معجزه بزرگي را ببينند از آن روي‌گردان مي‌گردند (و بدان ايمان نمي‌آورند) و مي‌گويند: جادوي گذرا و ناپايداري است. ‏)

امام نووي به نقل از قاضي عیاض مي‌فرمايد: دو تكه شدن ماه یکی از معجزه‌هاي مهم و اساسي رسول‎اللهص است، جمع فراوانی از اصحاب انشقاق ماه را روایت کرده‌اند، علاوه بر آن آيه و سياقش در اين خصوص بسيار روشن و واضح هستند. زجاج مي‌گويد: بعضي از مبتدعین و مخالفين امت اسلامی‌به خاطر کوری و ظلمت قلب منكر آن هستند، البته عقل در اين باره حق سخن گفتن و اظهار نظر ندارد، چون ماه مخلوق و آفريده خداوند است و خدا بنا به اراده و مشیت خود در آن تصرف می‌کند، همانطور که در قیامت دو حالت فنا و تکویر را بر این مخلوق مأمور جاری می‌سازد.[[162]](#footnote-162)

علامه ابن كثير احاديث مربوط به انشقاق قمر را در تفسير سوره قمر نقل کرده و می‌گوید: احادیث انشقاق فراوان و صحیح هستند. امام مسلم هم در صحیحش آنها را ذکر کرده است، یکی از آنها حدیث انس است که می‌گوید: اهل مكه از رسول‎اللهص خواستند تا معجزه‌اي را به آنان نشان دهد، رسول‎اللهص دو بار انشقاق ماه را به آنها نشان داد.[[163]](#footnote-163)

از جمله اين احاديث، حديث عبدالله بن مسعود است که مي‌فرمايد: ماه در زمان رسول‎اللهص به دو بخش تقسيم شد. در روایت دیگر از ابن مسعود نقل شده:

(**بَيْنَمَا نَحْنُ مَعَ رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمِنًى إِذَا انْفَلَقَ الْقَمَرُ فِلْقَتَيْنِ فَكَانَتْ فِلْقَةٌ وَرَاءَ الْجَبَلِ وَفِلْقَةٌ دُونَهُ فَقَالَ لَنَا رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشْهَدُوا**) [[164]](#footnote-164)

( ما همراه رسول‎اللهص در منا بودیم، ماه بر اثر معجزه رسول‎اللهص به دو بخش تقسیم شد، قسمتی از آن در پشت کوه و قسمت دیگر در منطقه‌ای پایین تر قرار گرفت، پیامبرص خطاب به ما فرمود: شاهد و گواه باشید).

## مبحث سوم: آتش حجاز که گردن شترهای بصره را روشن کرد

از حضرت ابوهريره روایت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

(**لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ تُضِيءُ أَعْنَاقَ الْإِبِلِ بِبُصْرَى**) [[165]](#footnote-165)

(قيامت برپا نمي‌شود تا آنكه آتشي از سرزمين حجاز كه گردن شترها در بصره از آن روشن مي‌شوند، شعله‎ور نشود..)

اين علامت بسيار بزرگ كه رسول‎اللهص درباره آن سخن گفته است و خبر داده که در آینده رخ می‌دهد، در سال 654 هجري قمري با همان صورت مذکور در حدیث به وقوع پیوست.

علامه ابن كثير از اين آتش سخن به ميان آورده و مي‌فرمايد: در همين سال آتشي از حجاز ظاهر شد كه گردن شترهای بصره را روشن ساخت. همانطور كه در حديث متفق عليه خبر آن بر زبان پیامبرص راست‌گو بیان شده بود.

علامه شيخ حافظ شهاب الدين ابو شامه مقدسي در كتابش « الذیل و شرحه» به تفصيل در اين باره سخن گفته است و از كتب متعدد در مورد وقوع آتش و خروج آن از زبان شاهدان عینی نقل کرده است. ما هم در این جستار خلاصه‌ای از کلام ابو شامه مقدسی را به سمع و نظر خوانندگان می‌رسانیم: نامه‌هاي متعددي از مدينه منوره مبنی بر ظاهر شدن آتشي در پنجم جمادي الآخر سال 654 به دمشق رسيده است و در مورخه پنجم رجب در حالي كه آتش به حالت اولي خود بوده است، كتاب‌هايي درباره آن مطالب نوشته شده‌اند و در مورخه دهم شعبان اين كتب به دست ما رسیده است. سپس در ادامه می‌فرماید:

بسم الله الرحمن الرحيم. در اوائل شعبان سال 654 هجري قمري نامه هايي از مدينه رسول‎اللهص به دشمق رسيده است، در اين نامه ها درباره يك علامت بسيار عظيم و رويداد بسيار مهم سخن گفته شده است و تاييد آن در حديث صحيحين از ابوهريره نيز به صحت رسیده. رسول‎اللهص فرمود: قيامت برپا نمي‌شود تا اينكه آتشي از سرزمين حجاز كه گردن شترهای بصره را روشن می‌سازد، ظهور نكند.

ابو شامه در ادامه بحث مي‌گويد: افراد قابل اعتمادی اين جريان را با چشم هاي خود دیده و به من خبر داده‎اند، اين افراد مي‌گويند: ما شبانه در منطقه‌ی تیماء توسط آن نور و روشنايی کتاب نوشته‎ایم. يكي از شاهدان عيني اين جريان چنين مي‌گويد: در آن شب ما در خانه‌هاي خود بوديم، ناگهان فضا چنان نوراني شد كه گويي در خانه هركدام چراغ بزرگی روشن شده و هیچ گونه گرمی ‌و شعله‎ای هم نداشت، بي‌گمان اين نور نشاني از نشانه‌هاي قدرت الهي است.

ابو شامه مي‌گويد: اینک داستان را از زبان کتاب‌های وارد شده بیان می‌کنم:

در شب چهارشنبه سوم جمادي الآخر سال 654 هجري قمري در مدينه منوره صدای وحشتناکی به گوش رسید، به دنبال صدا زلزله‌اي كه زمين، ديوارها، سقف‌ها، چوب‌ها و دروازه‌ها را به لرزه در آورد، رخ داد و اين زمين لرزه تا روز جمعه پنج ماه جاري با وقفه‌هاي كوتاهي ادامه داشت. سپس از طرف شهر حره نزديكي قريظه آتش بزرگي ظاهر شد. ما از داخل خانه‌ها آن را ديديم و چنان به نظر مي‌رسيد كه آتش در جوار ما است. اين آتش بسيار بزرگ بود، شعله‌هاي آن به اندازه سه مناره بلند شدند. سیل‌هایی از آتش به جريان افتاد، مسيل شطا مسدود شد، هنوز هم مسدود است و کسی آنرا باز نکرده است. به خدا سوگند، گروهي از ما که به سوی آتش نگاه می‌كردند، متوجه شدند كه آتش از كوه‌ها سرازير می‌شود. حره كه مسير زايرين عراق بود، مسدود شده بود و آتش تا حره رسيد. اين گروه از ترس اينكه آتش به طرف آنها بیاید، توقف كردند و به طرف مشرق برگشتند و از وسط دره شعله‌ها و كوه‌هاي آتشين كه سنگ‌ها را مي‌خورد بيرون مي‌آمد. آري، در اين آتش نمونه‌هايي از آنچه كه خداوند در كتاب خود خبر داده است، به چشم می‌خورد:

ﭽ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﭼ المرسلات: ٣٢ - ٣٣

(آتشي كه (چنين دود مرگباري از آن برمي‌خيزد) آتشپاره‌هائي از خود بيرون مي‌دهد كه انگار كوشك (بزرگ و برافراشته‌اي) هستند. ‏آتشپاره‌هائي كه انگار (از لحاظ رنگ و حركت و سرعت) شتران زردي هستند. ‏)

آتش زمين را مي‌خورد. اين نامه را در پنجم رجب سال 654 نوشتم، در حالي كه از شدت آتش چيزي كاسته نشده است، آتش به طرف حره در بني قريظه، جايي كه مسير كاروان حجاج عراقي بود، برگشت. تمام حره به آتش شعله‌وری مبدل شده بود. ما از داخل خانه‌هاي خود در مدينه منوره آن را مانند شعله‌هايي كه حجاج روشن مي‌كنند، ديديم. اما مركز آتش کوه‌های « نیران حمر» بود، سیل آتش از « قریظه» سرازیر می‌شد، همواره افزون مي‌گشت و مردم نمي‌دانستند كه این آتش چه سرانجامی‌دارد و کارش به کجا ختم می‌شود، اما من توان توصيف آن آتش را ندارم، خداوند عاقبت ها را نيكو گرداند.

ابو شامه مي‌گويد: در نامه‎اي ديگر چنين آمده است:

در نخستين جمعه جمادي الآخر سال 654 هجري قمري در جانب شرقي مدينه منوره آتش بزرگي در نیمه روز شعله‌ور شد، زمين منفجر گشت و از دره‌ها سیل آتش به جريان افتاد تا اينكه شعله‌های آتش به اندازه کوه احد زبانه کشیدند، سپس فرو خفت. ساعتي بعد به جريان افتاد و ما دستپاچه شده بودیم کاری از ما ساخته نبود، نمی‌دانسیم چه کاری انجام دهیم، مردم هنگام ظهور آتش استغفار کنان به سوی پیامبرشان شتافتند تا از خدا مدد جویند. بی گمان این آتش علامت قیامت است.

ابو شامه مي‌گويد: در نامه‌اي ديگر آمده است: روز دوشنبه اول جمادي الآخر سال 654 هجري قمري در مدينه صدايي مانند صداي رعد شنيده شد و به مدت دو روز ادامه داشت و در شب چهارشنبه سوم همان ماه پشت سر صدايي كه شنيده بوديم، زلزله‌هايي به وقوع پيوست. روز جمعه ‌پنجم ماه مذكور در منطقه حره آتشی به بزرگي مسجد النبيص شعله ور شد. مردم مدينه با چشم‌هاي خود اين آتش را ديدند. ما آن را مشاهده كرديم. زغال‌هاي روشني به بزرگي يك ساختمان از آتش به بيرون پرتاب مي‌شد. عيناً آن گونه كه خداوند مي‌فرمايد:

ﭽ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﭼ المرسلات: ٣٢

(آتشي كه (چنين دود مرگباري از آن برمي‌خيزد) آتشپاره‌هايي از خود بيرون مي‌دهد كه انگار كوشك (بزرگ و برافراشته‌اي) هستند. ‏آتشپاره‌هائي كه انگار (از لحاظ رنگ و حركت و سرعت) شتران زردي هستند. ‏)

اين آتش در محلي بنام اجيلين رخ داد. رودخانه‌اي از اين آتش بطول چهار فرسخ و به عرض چهار مايل براه افتاد. عمق آتش نصف قد انسان بود. اين رودخانه بر سطح زمين جاري شد. لاوه‌ها و كوه‌هاي كوچكي از اين آتش بيرون مي‌آمدند و بر سطح زمين روان می‌شدند، مانند صخره‌اي بود كه ذوب مي‌شود تا اينكه بصورت سرب گداخته در آمد و وقتي كه منجمد شد، سياه گشت و پيش از انجماد قرمز بود. اين آتش موجب شد كه بسياري از ارتكاب گناه دست بردارند و با انجام عبادات بسوي خدا مي‌شتافتند و حاكم مدينه از ستم‌هاي زيادي كه بر اهل مدينه روا داشت، دست برداشت.

شيخ شهاب‎الدين ابو شامه مي‌گويد: قاضي مدينه شمس الدين بن سنان بن عبدالوهاب بن نميله حسيني درباره اين آتش به بعضي اصحابش چنين نوشت:

در شب چهارشنبه سوم جمادي الآخر در ثلث پاياني شب، زلزله بزرگي كه همه ما را وحشت زده كرد، به وقوع پيوست و پس لرزه‌هاي زيادي در هر روز ده نوبه ادامه داشت. به خدا سوگند روزي كه نزد حجره رسول‎اللهص بوديم، زلزله‌اي آمد كه منبر رسول‎اللهص تكان خورد. وقتي ما صداي آهن منبر رسول‎اللهص را شنیدیم که توسط زمین لرزه تکان خورد، خیلی دچار وحشت شديم. چراغ‌هاي حرم مطهر تكان خوردند، زلزله روز جمعه در پاياني نصف اول تمام شد. اين زلزله صدايي مانند صداي رعد شديد همراه داشت. بعد روز جمعه در مسير حره در محل اجيلين آتش بزرگي، به بزرگي مدينه ظاهر شد. ما از اين آتش فوق العاده دچار ترس و هراس شدیم، من به خانه حاكم مدينه رفتم و با وي صحبت كردم و گفتم: عذاب الهي ما را احاطه كرده است، به سوي خدا برگرد. امير تمام غلامان خود را آزاد كرد و اموال گروهي را پس گرداند. وقتي اين كار را انجام داد. خطاب به او گفتم: بيا پائين تا نزد حرم رسول‎اللهص برويم. پايين آمد، ما و همه مردم مدينه حتي زنان و كودكان نزد روضه رسول‎اللهص شب شنبه را سپري كرديم. حتي يك نفر از اهالي مدينه در نخلستان‌هاي اطراف نبود كه شب شنبه را در مسجد النبي سپري نكند. بعد در اثر آن زلزله نهري از آتش به جريان افتاد و وارد وادي اجيلين شد و راه را مسدود كرد. بعد به بحره الحجاج رسيد، بحره نار درياي آتش است كه جريان دارد، بالاي آن زغال‌ها بود. اين سيل آتش جريان داشت تا اينكه دره‎ی شطا را پشت سر گذاشته و در آن دره بار ديگر سيلي جاري شد.

بخدا سوگند اي برادر! زندگي ما امروز آلوده است و تمام مردم مدينه توبه كرده‎اند، هيچ ساز و سروري در آن شنيده نمي‌شود و هيچ شرابي در آن يافت نمي‌شود. آتش با جاري شدن و مسدود كردن بعضي راه‌هاي حاج و بحره تمام شد. وادي آتش به طرف ما جاري شد. ما مي‌ترسيديم از اينكه آتش نزد ما بيايد. مردم همه جمع شده‌اند و توبه کنان شب جمعه را پیش روضه مبارک پیامبرص به صبح رساندند. اندكي از آن آتش كه به ما نزديك بود، به قدرت الهي خاموش شد و به سوي قيامت منتهي گشت. آتش مثل شتر‌ها حجاره می‌ماند، چنان صدايي داشت كه خواب را از چشم‌هاي ما مي‌گرفت و ما از ترس و بيم نه مي‌خورديم و نه مي‌نوشيديم. من از بيان بزرگي و هولناکی آن ناتوانم.

اهالي ینبع نيز اين آتش را ديده‎اند و قاضي خود، ابن سعد را براي ديدن آن دعوت كرده‎اند، قاضی هم آمده و به نزد آتش رفتند، کسی نمی‌تواند بزرگی آنرا توصیف کند. در روز پنچم رجب مردم آن داستان را در حالی که خود هراسان و آتس در حال فوران است نوشته‌اند، ماه و خورشيد از روزي كه طلوع كردند، گه گاهي دچار كسوف و نور گرفتگي مي‌شوند، از خداوند خواهان عافيت هستيم.

ابو شامه مي‌گويد: اثر كسوف و نور گرفتگي در دمشق براي ما واضح بود، ما از اين پديده، دچار حيرت شده بوديم و با خود مي‌انديشيديم كه خدايا چه شده است؟ تا اينكه خبر اين آتش نزد ما رسيد.

من مي‌گويم: ابو شامه پيش از آمدن اين نامه تاريخ اين آتش را مشخص كرده بود و مي‌گفت: در شب دوشنبه 16 جمادي الآخر در آغاز شب ماه گرفتگی رخ داد، بسيار سرخ بود و سپس به حالت اولي برگشت و روز بعد خورشيد گرفتگی رخ داد و موقع طلوع و غروب خورشيد قرمز شد و تا چند روز به همين حالت باقي ماند. خداوند بر هر چيز قادر است.

در ادامه مي‌گويد: تصویر امام شافعي از جمع شدن خورشيد گرفتگي و عيد از اين جريان روشن شد، هر چند كه علمای نجوم و ستاره شناسان منكر آن هستند.

ابو شامه مي‌گويد: در نامه‌‎اي ديگر از بعضي بني فاشان در مدينه چنين آمده است: در ماه جمادي الآخر عده‌اي از مردم شريف عراق نزد ما آمدند و درباره بغداد چنين خبر داده‎اند که بغداد دچار طوفان شديدي شده است، حتي آب از بلندترين ديوارهاي بغداد بالا رفته و بسياري از اهالي آن غرق شده‎اند. آب در وسط شهر داخل قصر خليفه شده است، همراه خانه وزير سيصد و هشتاد خانه ديگر را از بين برده است و مخزن و انبار اسلحه خليفه را منهدم ساخته و اسلحه زيادي را نابود کرده است. بر اثر داخل شدن کشتی به وسط شهر نزدیک بود افراد فراوانی از بین بروند، ولی بیشتر کوچه‌ها در اثر این صانحه تخریب شده‎اند.

ابو شامه مي‌گويد: اما نزد ما جريان بزرگي رخ داد: در شب چهارشنبه سوم جمادي الآخر و دو روز پيش از آن، مردم صدايي مانند صداي رعد را مي‌شنيدند و تمام مردم از شنيدن آن وحشت زده و از خوابگاه‌هاي خود بيدار شدند، مردم با آه و گريه استغفار می‌کردند و به مسجد پناه می‌بردند و به نماز می‌پرداختند، لرزه‌ها بدون وقفه تا صبح ادامه پيدا كرد. در تمام روز چهارشنبه، شب پنج شنبه و صبح جمعه زمین لرزه‎ها ادامه داشت حتي گلدسته هاي مسجد نيز تكان خوردند و صداي بلندي از سقف مسجد شنيده شد. مردم خیلی از گناهان خود هراس داشتند، سپس زمين لرزه بعد از نماز فجر روز جمعه و پيش از ظهر پايان يافت.

بعد در منطقه حره، آنسوي بني قريظه بر سر راه «سوارقيه» آتش بزرگي که از زمین بیرون می‌آمد از آغاز صبح تا ظهر ظاهر شد. مردم به شدت از اين آتش هراسیدند، بعد دود غليظي مانند ابر سفیدی از آن آتش بر آسمان سایه گذاشت و تا قبل از غروب آفتاب روز جمعه ادامه یافت. سپس آتش قرمز رنگی به بزرگی قلعه‌ای با زبانه‌های به فلک کشیده شعله‎ور شد. مردم پناه برده و حجره مباركه را احاطه كردند در حالي كه سرهاي خود را لخت كرده و به گناهان خود اعتراف می‌کردند، بسوي خداوند شتافته و در جوار حرم مبارک سکنی می‌گذیدند. مردم از هر سو و از طرف نخلستان به مسجد آمدند، زنان و كودكان از خانه‌ها بيرون رفته و در مسجد تجمع نموده و با اخلاص به خدا رجوع كردند. سرخي آتش تمام آسمان را پوشاند. چنان به نظر مي‌رسيد كه مردم در روشني ماه هستند. مردم اذعان كردند كه مي‌ميرند و يا معذب مي‌شوند. مردم تمام شب را در حال تلاوت قرآن، ركوع و سجده سپري كردند و به درگاه الهي دست به دعا بلند نمودند، به استغفار و توبه مشغول شدند. آتش سر جاي خودش بود، تا از فزوني و شعله‌هاي آن كاسته شد.

فقيه و قاضي نزد حاكم رفت و او را نصيحت كردند. حاكم تمام مالكيت و غلامان را آزاد كرد و آنچه كه متعلق به ما بود به ما بر گرداند. آتش به حالت خودش باقي ماند و شعله زد، ارتفاع آن به اندازه يك كوه بزرگ بود. به اندازه شهر مدینه عرض داشت. سنگ ريزه‌هايي از آن بيرون آمده و به سوي آسمان پرتاب مي‌شدند و دوباره در وسط آتش مي‌افتاد و شعله‌هايي بسان كوه بزرگ با غرش رعد از آن بيرون می‌آمدند. تا چند روز آتش به همين حالت باقي ماند، بعد مانند سيل به سوی وادي اجيلين جاری شد، سيلاب آتش از دو دره‌ی اجیلین و شظا گذشت تا به بحرة الحاج رسيد. سنگ‌ها همواره با آتش حركت مي‌كردند و مي‌رفتند: نزديك بود تا به حرة العريض برسد. سپس آتش‌ها خاموش شد و چند روز توقف كرد تا اينكه شعله‎ور شد و به جلو و عقب شراره پرتاب می‌كرد تا اينكه در اثر پرتاب سنگ ريزه‌هايي سرخ دو كوه در قسمت جلو و عقب آن شكل گرفتند و آتشي كه ميان اين دو كوه باقي ماند، زبانه مي‌کشید. بعد نور و روشنايي آن بزرگ شد تا به حال (زمان نوشتن نامه) در بزرگترين شكل خود شعله‌ور است. در پايان هر شب تا قبل از ظهر، از اين آتش صداي بسيار مهيبي شنيده مي‌شود. اين آتش شگفتي‌هايي دارد كه بنده قادر به توصيف آن به تمام معني نيستم. به همین مقدار کفایت می‌کنیم. در اثر اين آتش چنان به نظر مي‌رسد كه ماه و خورشيد هم اكنون دچار کسوف شده‎اند و نور گرفتگي دارند. امروز كه اين نامه نوشته مي‌شود، يك ماه كامل از اين آتش مي‌گذرد و در سر جاي خود قرار دارد، اندكي به عقب و جلو حرکت نکرده است.

برخی در بیان آن حادثه‌ گفته‌اند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **يا كاشف الضر صفحاً عن جرائمنا نشكو إليك خطوباً لا نطيق لهـــا زلازلاً تخشع الشم الصلاب لها أقام سبعاً يرج الارض فانصدعت ترمى لها شرر كالقصر طائشــة تنشق منها قلوب الصخر إن زفرت منها تكاثف في الجو دخان إلى قد أثرت سعفة في البدر لفتحها تحدت النيران السبع ألسنها وقد أحاط لظاها بالبروج إلى فيالها آية من معجزات رسول فباسمك الأعظم المكنون إن عظمت فاسمح وهب وتفضل وانج واعف وجد فقوم يونس لما آمنوا كشف ال ونحن أمة هذا المصطفى ولنا هذا الرسول الذي لولاه ما سلكت فارحم وصل على المختار ما خطبت** |  | **لقد أحاطت بنا يا رب بأساء حملاً ونحن بها حقاً أحـقاء وكيف يقوى على الزلزال شماء عن منظر منه عين الشمس عشواء كأنها ديمة تنصب هطلاء رعباً وترعد مثل السعف أضواء إن عادت الشمس منه وهي دهماء فليلة التم بعد النور ليلاء بما يلاقي بها تحت الثرى الماء أن كاد يلحقها بالأرض أهواء الله يعقلها القوم الألباء منا الذنوب وساء القلب أسواء واصفح فكل لفرط الحلم خطاء عذاب عنهم وعم القوم نعماء منه إلى عفوك المرجو دعاء محجة في سبيل الله بيضاء على علا منبر اللأوراق ورقاء** |

\* اي كسي كه ضررها را بر مي‌داري از جرم و گناهان ما در گذر، ای خداوندا گناهان و معصیتها ما را احاطه کرده‌اند.

\* خداوندا از چیزهایی به تو پناه می‌بریم که توان و تحمل آنها را نداریم، هر چند ما مستحق آن بلا و مصیبت‌ها هستیم.

\* زلزله‌هایی که کوه‌های سخت در مقابل آن سر تسلیم فرود می‌آورند، چگونه کوه در مقابل این زلزله تاب و توان دارد؟

\* هفت روز است که زمین به لرزه در آمده و شکاف برداشته است، شعله‌ای دارد که خورشید را خاموش کرده است.

\* آتشپاره‌هایي به زردی کاخ و قصر از خود بيرون مي‌آیند، مانند بارندگی مداوم است که سیل به راه انداخته است.

\* اگر ترس آن بر دل ها سخت و گران چیره شود، از شدت آن تکه پاره می‌شود، و مانند نور شکاف بر می‌داشت.

\* از آن آتش دود فراوانی بر چهره آسمان نشسته است، محال است که از بزرگی دود خورشید دوباره بر گردد.

\* نور آن آتش در ماه هم تأثیر گذاشته است، چه شبی بعد از آن خواهد آمد.

\* از شدت این آتش هر آبی که زیر لایه‌های زمین باشد، جوش می‌آید.

\* زبانه‌های آن آتش بروج را احاطه کرده است، نزدیک است که اهواء از زمین بدان بپیوندد.

\* ای شگفتا این معجزه بزرگ رسول‎اللهص است، قوم دانا و زیرک در مورد آن تعقل می‌کنند و به تفکر می‌پردازند.

\* به نام بزرگ تو ای خداوندا که نامت مکنون است، اگر گناهان ما بزرگ باشد و قلب به نهایت قسوت و ناپاکی هم دچار شده باشد.

\* از ما گذشت کن و نعمتت را ارزانی بده و ما را رستگار نما، از ما گذشت کن چون همه دارای گناه و معصیت هستیم.

\* قوم یونس وقتی که ایمان آوردند عذاب آنها برداشته شد و از آن نجات یافتند و همه در نعمت و آرامش به سر بردند.

\* ما امت این پیامبر برگذیده خودت هستیم و ما از او می‌خواهیم که برای عفو و بخشش ما، در بارگاهت دعا کند.

\* اگر رسول‌اللهص نمی‌بود هیچ کس نمی‌توانست راه و روش هدایت را پیدا کند و راهرو راه هدایت باشد.

\* رحم کن و سلام و رحمت خود را تا واعظان بر روی منبر می‌روند و کاتبان قلم بر کاغذ می‌نهند بر آن رسولص بفرست.

مولف محترم مي‌گويد: احاديث مربوط به اين آتش در صحيحين از طريق زهري از سعيد بن مسيّب از ابوهريره بشرح زير تخريج شده‎اند: رسول‎اللهص فرمودند:

(**لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ تُضِيءُ أَعْنَاقَ الْإِبِلِ بِبُصْرَى**) [[166]](#footnote-166)

(قيامت برپا نمي‌شود تا آنكه آتشي از سرزمين حجاز كه گردن شترها در بُصري از آن روشن مي‌شوند، شعله‌ور نشود..)

اين آتش در همين سال، یعني در سال 654 هجري قمري ظاهر شده است. همانطور كه ما چند و چون آن را بيان كرديم. علاوه بر اين قاضي صدر الدين علي بن ابي القاسم تميمي‌حنفي حاكم دمشق، در برخي مذاكرات درباره اين آتش چنين خبر داده است: در بصره از مرد اعرابی شنيدم که به پدرم خبر می‌داد و می‌گفت: آنها گردن روشن شترها را در پرتو نور همين آتش كه در سرزمين حجاز ظاهر شده بود، ديده‌اند.

مولف مي‌گويد: قاضي القضاة صدر الدين علي بن ابي القاسم در سال 642 متولد شده و پدرش در بصري مدرس فقه حنفي بوده است، پدر بزرگش نيز عهده دار همين منصب بود. او در بصري تحصيل كرده و به دمشق منتقل شده است و در صادريه و معدميه مشغول تدریس بوده و بعد در فقه حنفي به منصب قاضي القضاه نايل آمد. ایشان در احکام آوازه خوبی داشتند و هنگام آتش سوزی دوازده ساله بودند، معمولاً در چنین سنینی خبرها و داستان ها خیلی خوب ضبط می‌شوند.

شعرا در توصیف و تبیین آتش سوزی و طوفان بغداد این دو بیت را سروده‌اند:

**سبحان من أصبحت مشيئته جـارية في الورى بمقدار**

**في سنة أغرق العراق وقـد أحرق أرض الحجاز بالنار**

\* پاک و منزه است خدایی که اگر اراده کند، مشیت و قدرت خود را بدون هیچ مزاحی در میان مردم جاری می‌سازد.

\* در سالی که عراق را با آب غرق می‌کند و در همان سال زمین حجاز را با آتش و گرمی‌می‌سوزاند.

ابو شامه هم می‌گوید:

**فی سنة اغرق العراق وقد احرق ارض الحجاز بالنار**

\* در سالي كه عراق با آب و توسط سیل دچار طوفان می‌شود و غرق می‌گردد و در همان سال حجاز از شدت آتش می‌سوزد.

ابن ساعی در تأریخ 654 می‌گوید: در روز جمعه هشتم رجب همان سال نزد وزیر نشسته بودم که نامه‌ای از مدینه پیامبرص به دستش رسید، نامه را گرفت و خواند. در آن نامه بیان شده بود که مدینه در روز سه شنبه جمادی آخر دچار زمین لرزه‌ای شده است و در این سانحه قبر مبارک حضرت محمدص به لرزه در آمده و صدای آهن‌های بالای قبر به گوش حاضرین رسیده است، بعد از زمین لرزه آتشی در چهار فرسخی مدینه شعله‌ور شده و مانند کوه شعله‌های آتش را پرتاب می‌کند، این آتش تا پانزده روز ادامه داشت.

نامه رسان گفت: من در حالی به خدمت رسیدم که آتش هنوز ادامه داشت. حاکم از قاصد پرسید: شعله هایش به کدام طرف زبانه می‌کشند و در حرکت هستند؟

گفت: به سوی مشرق، در ادامه گفت: هر سنگی را می‌سوزاند و ذوب می‌کند. سپس قاصد سنگ سوخته‌ای را بیرون آورد که مانند ذغال سیاه شده بود.

ابن ساعی در ادامه می‌گوید: نامه به خط قاضی مدینه نوشته شده بود و حاکی از آن بود که هنگام زلزله مردم به حرم رفته و سر خود را لخت کرده و مشغول استغفار و توبه هستند و حاکم مدینه همه برده‎ها را آزاد کرده و از هر ظلمی‌خود را رها ساخته است، مردم مدام در استغفار بودند تا زلزله متوقف شد، ولی آتش شعله‎ور شده هنوز زبانه می‌کشد. پانزده روز قبل از آمدن قاصد شروع شده و تا حالا هم ادامه دارد.

ابن ساعی می‌گوید: خط محمود بن یوسف امعانی شیخ مدینه بر صاحبش رحمت باد را خواندم که می‌گفت: این آتش حجاز علامت بزرگ و اشاره‌ی صحیح به نزدیک شدن قیامت است، خوش بخت کسی است که قبل از مرگ فرصت را غنیمت شمرده و به اصلاح کار و زندگی خود شتافته است، این آتش در سرزمینی رخ داده که درخت و گیاه ندارد، به جای آنها سنگ را می‌سوزاند و ذوب می‌کند، تا آنرا به خاک همراه آب مبدل سازد و مانند مواد مذاب داخل کوره ذوب کند، خداوند این آتش را درس و عبرتی برای مسلمانان و رحمتی برای عالمین قرار داده است.[[167]](#footnote-167)

یکی از بزرگانی که هنگام ظهور آتش در حال حیات بودند، امام نووی است. در شرح مسلم جریان را اینگونه بیان می‌کند: در زمان ما سال 654 آتش بزرگی درست شد، این حادثه در مدینه شرقی پشت حرة اتفاق افتاد، جریان از طرف شام و شهر‌های دیگر به تواتر رسیده است و بزرگانی که در شهر مدینه بودند این جریان را برای من تعریف کرده‌اند.[[168]](#footnote-168)

از بیان شاهدان عینی روشن می‌شود که اين آتش آتشفشان بزرگی بوده که زلزله‌اي به همراه داشته است، اما همانگونه که پیامبر راستگوص خبر داده است جریان و حادثه به وقوع پیوسته است.

## مبحث چهارم: متوقف شدن جزيه و خراج

جزيه[[169]](#footnote-169) و خراج[[170]](#footnote-170) از منابع مهم درآمد بيت المال مسلمانان در حكومت اسلامي‌محسوب مي‌شوند. رسول‎اللهص پيش‌گويي كرده كه این درآمد متوقف مي‌شود و مسلمانان بخاطر متوقف شدن جزیه و خراج منبع مالياتي و درآمد مهمي‌را از دست خواهند داد. در صحيح مسلم از حضرت ابوهريره روایت شده که رسول‎اللهص فرمود:

(**مَنَعَتْ الْعِرَاقُ دِرْهَمَهَا وَقَفِيزَهَا وَمَنَعَتْ الشَّأْمُ مُدْيَهَا وَدِينَارَهَا وَمَنَعَتْ مِصْرُ إِرْدَبَّهَا وَدِينَارَهَا وَعُدْتُمْ مِنْ حَيْثُ بَدَأْتُمْ وَعُدْتُمْ مِنْ حَيْثُ بَدَأْتُمْ وَعُدْتُمْ مِنْ حَيْثُ بَدَأْتُمْ شَهِدَ عَلَى ذَلِكَ لَحْمُ أَبِي هُرَيْرَةَ وَدَمُهُ**)

(عراق درهم و قفيزش را منع مي‌كند. شام مد و دينارش را منع مي‌كند. مصر اردب و دينارش را منع مي‌كند. شما از جايي كه شروع كرديد، برمي‌گرديد. گوشت و خون ابوهريره بر صحت اين حديث گواهي مي‌دهند.)

قفيز، مد و اردب واحدهاي وزن و كيل مردم آن روزگار در آن كشورها بوده‌اند. بعضي از اين واحد‌ها امروزه نيز شهرت دارند و مشهور هستند، درهم و دينار اسم اسكناس‌های معروف آن دوران هستند كه امروز نيز در برخي كشورههاي عربي واحد پول می‌باشند. منع كردن اين وجوه يا محصولات از طرف كشورها و بلاد ياد شده بخاطر چیره شدن كفار در برخي مواقع بر كشورها است، چون ايتاليا و تاتار‌ها در مقاطع مختلف در بسياري از كشورهاي اسلامی، زمام قدرت را در دست گرفته‌اند و در زمان ما (امروزه) كفار سرزمين‌هاي اسلامي‌زيادي را به اشغال خود در آورده‌اند. حكومت خلافت اسلامي‌را از بين برده و شريعت اسلامي‌را از مسند حكومت بيرون رانده‌اند.

امام نووي در شرح حديث مي‌فرمايد: بهترين و پسنديده‌ترين توجيه این است که روم و عجم در آخر زمان به مسند قدرت می‌نشینند و این درآمدها را از مسلمین منع می‌کنند.

امام نووی چند ورقه بعد این مطلب را از جابر نقل می‌کند: ممكن است در بيت المال مسلمانان محصول زراعي يا درهم جمع نشود. ما سوال كرديم به چه دليل؟ فرمود: حکام عجم جلوی آنرا مي‌گيرند و منع مي‌كنند. درباره منع كردن مردم شام توسط روم (ايتاليا) از پرداختن جزيه و خراج نيز چنين رواياتي نقل شده است. بعضي این روایت را چنين توجيه كرده‌اند كه در آخر زمان مردم اين مناطق مرتد شده و از پرداختن جزيه و خزاج امتناع مي‌ورزند و زكاتي را كه قبلاً مي‌پرداختند، نمي‌پردازند. چنين نيز گفته شده است: كفاري كه پرداخت جزيه بر عده آنها است در آخر زمان قدرتمند شده و از پرداختن جزيه و خراج و ساير ماليات خودداري مي‌كنند.[[171]](#footnote-171)

همه توجيهاتي كه امام نووي پيرامون منع جزيه و خراج و ساير ماليات براي حديث مذكور نقل كرده است، تحقق يافته‌اند، علاوه بر اين حكومت اسلامي‌كه اقتصادش را بر پايه شريعت اسلام بنا مي‌كرد، از بين رفته است. خداوندا دردمان را در بارگاه تو مطرح مي‌كنيم.

# فصل دوم درباره علائمي‌كه تحقق يافته و ادامه دارند يا اينكه بعد از تحقق ممكن است بار ديگر تكرار شوند

## مبحث اول: جنگ و پیروزی

خداوند پيامبرش را همراه با هدايت و دين حق فرستاد تا آن را در برابر تمام اديان پيروز و سربلند نگاه دارد و حاملان اين دين جهت نشر و گسترش اسلام به مشرق و مغرب رفته و مناطق مهمي‌را فتح كرده‌اند و به پيروزي‌هاي چشمگيري دست پیدا کردند. بسياري از حكومت‌هاي كفر را در زمان خود شكست دادند و آنها را از بين بردند. در طول تاريخ شيوه مسلمانان چنين بوده است و اين شيوه تا زمان جهاد عليه دجال باقي خواهد ماند.

رسول‎اللهص همواره صحابه را درباره فتوحات و پيروزي‌هايي كه توسط آنها يا پیروانشان صورت می‌گیرد، مطلع ساخته است. رسول‎اللهص اين پيشگويي‌ها را در مكه مكرمه زماني كه مسلمانان فاقد قدرت و حكومت بوده‌اند، به اصحاب خبر می‌داد. يا زماني رسول‎اللهص اين اخبار را به اطلاع مسلمانان می‌رساند كه مسلمانان در مدينه منوره در اثر ظلم و ستم دشمنان در حال خوف و بيم زندگي می‌کردند. امام بخاري از حضرت خباب بن ارت چنين نقل مي‌كند: نزد رسول‎اللهص در حالي كه ايشان در سايه ديوار خانه كعبه نشسته و به چادري كه همراه داشت تكيه زده بود، شكايت برديم و عرض كرديم، اي پيامبر گرامي‌چرا نصرت را از خدا نمی‌خواهید؟ چرا براي ما دعا نمي‌كني؟ رسول‎اللهص فرمود:

(**كَانَ الرَّجُلُ فِيمَنْ قَبْلَكُمْ يُحْفَرُ لَهُ فِي الْأَرْضِ فَيُجْعَلُ فِيهِ فَيُجَاءُ بِالْمِنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُشَقُّ بِاثْنَتَيْنِ وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ وَيُمْشَطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ مِنْ عَظْمٍ أَوْ عَصَبٍ وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ وَاللَّهِ لَيُتِمَّنَّ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يَسِيرَ الرَّاكِبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ لَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ أَوْ الذِّئْبَ عَلَى غَنَمِهِ وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ**)[[172]](#footnote-172)

(در زمان گذشته چنين بوده است كه حفره‌اي را در زمین ایجاد می‌کردند و مؤمن را در آن می‌گذاشتند و یا اره‌اي بر سر او می‌نهادند و از فرق سر به دو نصف تقسيم می‌کردند. اما اين فاجعه و مشكل بزرگ نمی‌توانست آنها را از دین برگرداند، یا با شانه‌هاي آهنين زنده زنده سرشان را شانه می‌کردند تا تكه تكه گوشت يا يك تار رگ در بدن آنها باقي نمی‌ماند، اما باز هم اين گونه شكنجه‌ها نتوانسته آنها را از دين منصرف سازد. خداوند اين دين را چنان قدرتمند مي‌سازد، که هيچ خطري او را تهديد نمي‌كند اما شما شتاب داريد و عجله مي‌كنيد).

بي ترديد امنيت در جزيرة العرب وجود نداشت و قانون، قانون جنگل بود. در بسياري احاديث درباره تحقق امنيت بخاطر پيروز شدن و ظاهر شدن دين مبين اسلام در جزيزة العرب، سخن گفته شده است. مثلاً رسول‎اللهص فرموده است:

اسلام از مرزهاي جزيرة العرب مي‌گذرد و دولت بزرگ وقت مانند كسري و قیصر را به نابودي مي‌كشاند. در صحيح مسلم از عتيبه بن نافع چنين نقل شده است، رسول‎اللهص فرمود:

(**تَغْزُونَ جَزِيرَةَ الْعَرَبِ فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ ثُمَّ فَارِسَ فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ ثُمَّ تَغْزُونَ الرُّومَ فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ ثُمَّ تَغْزُونَ الدَّجَّالَ فَيَفْتَحُهُ اللَّهُ)** [[173]](#footnote-173)

(شما با مشركين جزيرة العرب جهاد می‌کنید، خداوند آن را بدست‌هاي شما فتح مي‌نماید، بعد نوبت به فارس مي‌رسد، آن نيز فتح مي‌شود. عليه دجال مي‌جنگيد و او را نيز از پا در خواهید آورد).

بخاري از حضرت عدي بن حاتم روايت مي‌كند که می‌گوید:

(**بَيْنَا أَنَا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ فَشَكَا إِلَيْهِ الْفَاقَةَ ثُمَّ أَتَاهُ آخَرُ فَشَكَا إِلَيْهِ قَطْعَ السَّبِيلِ فَقَالَ يَا عَدِيُّ هَلْ رَأَيْتَ الْحِيرَةَ قُلْتُ لَمْ أَرَهَا وَقَدْ أُنْبِئْتُ عَنْهَا قَالَ فَإِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتَرَيَنَّ الظَّعِينَةَ تَرْتَحِلُ مِنْ الْحِيرَةِ حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ لَا تَخَافُ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ قُلْتُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِي فَأَيْنَ دُعَّارُ طَيِّئٍ الَّذِينَ قَدْ سَعَّرُوا الْبِلَادَ وَلَئِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتُفْتَحَنَّ كُنُوزُ كِسْرَى قُلْتُ كِسْرَى بْنِ هُرْمُزَ قَالَ كِسْرَى بْنِ هُرْمُزَ وَلَئِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتَرَيَنَّ الرَّجُلَ يُخْرِجُ مِلْءَ كَفِّهِ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ يَطْلُبُ مَنْ يَقْبَلُهُ مِنْهُ فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُهُ مِنْهُ وَلَيَلْقَيَنَّ اللَّهَ أَحَدُكُمْ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ يُتَرْجِمُ لَهُ فَلَيَقُولَنَّ لَهُ أَلَمْ أَبْعَثْ إِلَيْكَ رَسُولًا فَيُبَلِّغَكَ فَيَقُولُ بَلَى فَيَقُولُ أَلَمْ أُعْطِكَ مَالًا وَأُفْضِلْ عَلَيْكَ فَيَقُولُ بَلَى فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ وَيَنْظُرُ عَنْ يَسَارِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ قَالَ عَدِيٌّ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقَّةِ تَمْرَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ شِقَّةَ تَمْرَةٍ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ قَالَ عَدِيٌّ فَرَأَيْتُ الظَّعِينَةَ تَرْتَحِلُ مِنْ الْحِيرَةِ حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ لَا تَخَافُ إِلَّا اللَّهَ وَكُنْتُ فِيمَنْ افْتَتَحَ كُنُوزَ كِسْرَى بْنِ هُرْمُزَ وَلَئِنْ طَالَتْ بِكُمْ حَيَاةٌ لَتَرَوُنَّ مَا قَالَ النَّبِيُّ أَبُو الْقَاسِمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُخْرِجُ مِلْءَ كَفِّهِ)** [[174]](#footnote-174)

(من نزد رسول‎اللهص بودم، مردي نزد ايشان آمد و از تنگدستي شكايت كرد. بعد ديگري آمد درباره ناامني راه گلایه نمود. رسول‎اللهص خطاب به من فرمود: اي عدي تو حيره[[175]](#footnote-175) را ديدي؟ عرض كردم: خير يا رسول‎اللهص آن را نديده‌ام، ولی اسمش را شنيده‌ام. رسول‎اللهص فرمود: اگر وفا كند و به درازا بكشد، خواهي ديد كه يك زن به تنهايي از حيره سفر مي‌كند و به مكه مي‌رود تا خانه خدا را طواف كند، بجز از خدا نسبت به هیچ کس هراسی ندارد. سپس فرمود: اگر عمر تو وفا كند، خواهي ديد كه خزانه‌هاي كسري فتح خواهند شد. عرض كردم: كسري فرزند هرمز؟ فرمود: آري، خزانه‌هاي كسري پسر هرمز و اگر زنده بماني خواهي ديد كه يك مرد با دست‌هاي پر از طلا و نقره از خانه بيرون مي‌آيد و به دنبال كسي مي‌گردد كه آنها را از وي بگيرد و قبول كند، ولی كسي را نمي‌يابد كه اين ثروت را قبول كند. و شما روزي خدا را ملاقات مي‌كنيد كه ميان شما و خداوند مترجمي‌نخواهد بود. خداوند از شما سوال مي‌كند، آيا من پيامبري بسوي شما نفرستاده بودم؟ تا شما را از احكام اسلام و دين آگاه سازد. شما مي‌گوئيد: بله. خداوند مي‌فرمايد: آيا به شما مال و ثروت نداده بودم؟ مي‌گوئيد: بله. آنگاه اين انسان بسوي چپ و راست خود نگاه مي‌كند. سواي دوزخ چيزي را نمي‌بيند. عدي مي‌گويد: از رسول‎اللهص شنيدم که می‌فرمود: از دوزخ خود را نجات دهيد، اگر با انفاق نصف يك دانه خرما هم باشد، هركس قادر به انفاق نصف دانه خرما نباشد، بوسيله يك حرف و سخن شيرين خود را از دوزخ نجات دهد. عدي مي‌گويد: چنين شد: ديدم كه يك زن به تنهايي از حيره به مكه سفر مي‌كرد و هيچگونه خطري او را تهديد نمي‌نمود. و من از كساني بودم كه خزانه‌هاي كسري را فتح كرديم و اگر شما زنده بمانيد خواهيد ديد كه پيشگويي‌هاي رسول‎اللهص درباره كثرت مال و ثروت تحقق می‌یابند).

و در حديث ديگری رسول‎اللهص خبر داده است كه مسلمانان حكومت كسري و قيصر را سرنگون خواهند كرد و خزانه‌هاي آنها را در راه الله انفاق می‌کنند. امام بخاري از حضرت ابوهريره روایت می‌کند که رسول‎اللهص فرمود:

(**إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرُ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ)** [[176]](#footnote-176)

(وقتي كسري هلاك شد بعد از وي كسرای دیگری نخواهد بود و بعد از نابودي قيصر قيصر ديگری سر کار نخواهد آمد، سوگند به خدايي كه جان محمد در قبضه قدرت او است، شما (صحابه) خزانه‌ها و مال و ثروت قيصر و كسري را در راه خدا انفاق خواهيد كرد).

در صحيح مسلم از حضرت ثوبان روایت شده که رسول‎اللهص فرمود:

(**زَوَى لِي الْأَرْضَ فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا وَأُعْطِيتُ الْكَنْزَيْنِ الْأَحْمَرَ وَالْأَبْيَضَ**) [[177]](#footnote-177)

(خداوند زمين را براي من جمع كرد و من از مشرق تا مغرب زمين را ديدم. قطعاً حكومت امتم به نقاطی که دیدم خواهد رسيد و دو خزانه سرخ و سفید (يعني طلا و نقره) به من داده شده است).

بي‌گمان پيش‌بيني رسول‎اللهص تحقق پيدا كرده است. ملك و حوزه حكومت مسلمانان به اندازه‎ای كه زمين براي رسول‎اللهص جمع شده بود، رسيده است، بزرگترين گستردگي حكومت امت اسلام از شرق به غرب بود. اما دامنه آن از شمال و جنوب به نسبت شرق و غرب وسعت پیدا نکرد.

رسول‎اللهص به ما خبر داده است که مسلمانان عليه هندوها جهاد مي‌كنند. در حديث صحيحي كه از حضرت ثوبان روایت شده است، رسول‎اللهص می‌فرماید:

(**عِصَابَتَانِ مِنْ أُمَّتِي أَحْرَزَهُمَا اللَّهُ مِنْ النَّارِ عِصَابَةٌ تَغْزُو الْهِنْدَ وَعِصَابَةٌ تَكُونُ مَعَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَام)** [[178]](#footnote-178)

(دو گروه از امت من هستند كه خداوند آنها را از دوزخ محافظت كرده است، یکی علیه هندوها مبارزه می‌کنند و دیگری حضرت عيسي بن مريم را حمايت مي‌نمایند).

رسول‎اللهص درباره فتح قسطنطنيه، پايتخت روم شرقي و واتيكان، مرکز روم غربی سخن گفته است. در حديث صحيح از ابي قبيل روایت شده که مي‌گويد: نزد عبدالله بن عمرو بن عاص بوديم. سوال شد: از قسطنطنیه و روم کدام کشور زودتر فتح می‌شوند؟ عبدالله صندوقي را كه حلقه داشت، از همراهان خود خواست، صندوق را آوردند و نوشته‌اي را از آن بيرون کشید. راوي مي‌گويد: عبدالله بن عمرو بن عاص گفت: وقتی ما در حضور رسول‎اللهص حدیث را می‌نوشتیم، مردی این سؤال را مطرح کرد؟ رسول‎اللهص فرمود: اول شهر هرقل فتح مي‌شود، يعني قسطنطنيه.[[179]](#footnote-179)

فارس و روم فتح شدند، حكومت قيصر و كسري از بين رفتند، مسلمانان با هند جهاد كردند و قسطنطنيه را نيز به زیر سلطه خود کشیدند و در آينده مسلمانان به حكومت‌های بسيار عظيمي‌دست پیدا خواهند کرد. اسلام در آن گسترش می‌نماید و شرك و بت برستی ذلیل می‌شود و روم بنا به حدیث حضرتص فتح می‌گردد. رسول‎اللهص مي‌فرمايد:

(**لَيَبْلُغَنَّ هَذَا الْأَمْرُ مَا بَلَغَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَلَا يَتْرُكُ اللَّهُ بَيْتَ مَدَرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ هَذَا الدِّينَ بِعِزِّ عَزِيزٍ أَوْ بِذُلِّ ذَلِيلٍ عِزًّا يُعِزُّ اللَّهُ بِهِ الْإِسْلَامَ وَذُلًّا يُذِلُّ اللَّهُ بِهِ الْكُفْرَ**) [[180]](#footnote-180)

(اسلام تا جايي كه شب و روز رسيده‌اند، خواهد رسيد. هيچ خانه‌ی چادري يا سنگي و گلي پيدا نمي‌شود كه اسلام در آن داخل نگردد، این وعده‌ی الهی با عزت عزیزان یا ذلت ذلیلان تحقق پیدا خواهد کرد. عزتي كه خداوند اسلام را بدان عزت خواهد داد يا ذلتي كه كفر را بدان ذليل خواهد كرد).

رسول‎اللهص خبر داده است كه ما مسلمانان با ترك‌ها مي‌جنگيم، در صحيح بخاري و مسلم از حضرت ابي هريره روایت شده که رسول‎اللهص فرمود:

(**إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ تُقَاتِلُوا قَوْمًا يَنْتَعِلُونَ نِعَالَ الشَّعَرِ وَإِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ تُقَاتِلُوا قَوْمًا عِرَاضَ الْوُجُوهِ كَأَنَّ وُجُوهَهُمْ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ**)

(از جمله علايم قيامت اين است كه شما با كساني مي‌جنگيد كه كفش‌هاي مخملي مي‌پوشند و از جمله علايم قيامت اين است كه شما با كساني مي‌جنگيد كه صورت‌هاي پهني دارند، گويي كه چهره‌هاي آنها مانند سپرهايي هستند كه توي آتش، داغ و كوبيده شده‎اند.)

در روايتي ديگر از بخاري و مسلم آمده است:

(**لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا التُّرْكَ صِغَارَ الْأَعْيُنِ حُمْرَ الْوُجُوهِ ذُلْفَ الْأُنُوفِ كَأَنَّ وُجُوهَهُمْ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نِعَالُهُمْ الشَّعَرُ**) [[181]](#footnote-181)

(قيامت برپا نمي‌شود، تا وقتي كه شما عليه ترك‌ها، ترك‌هايي كه چشم‌هاي كوچك و چهره‌هاي قرمز و بيني‌هاي فرو رفته دارند، مبارزه نكنيد. چهره‌هاي آنها مانند سپرها كوبيده شده است و قيامت برپا نمي‌شود تا زماني كه شما عليه قومي‌كه كفش‌هاي مخملي دارند، به مبارزه نپردازید).

پيشگويي‌هاي رسول‎اللهص تحقق پیدا کردند. مسلمانان تا به حال چندين بار عليه ترك‌ها جنگيده‌اند. امام نووي درباره تاتار، گروهی كه جهان اسلام را زير و رو كردند، مي‌فرمايد: بیانات رسول‎اللهص در مورد ترک‌ها تحقق پیدا کرده است. يعني تمام ويژگي‌هايي كه در حديث براي آنها بيان شده است در ترك‌ها ديده مي‌شود و مسلمانان چندين بار عليه آنها جنگيده‌اند. ما از خداوند متعال حسن عاقبت را براي مسلمانان در همه امور مسئلت داریم و الطاف دايمي‌و حمايت همه جانبه خداوند را براي مسلمانان آرزو مي‌كنيم. بر رسول‎اللهص كه از روی هوی سخن نمی‌گوید، بلکه اساس کلامش وحی الهی است، درود و سلام بي پايان مي‌فرستيم.[[182]](#footnote-182)

## مبحث دوم: ظاهر شدن دجال‎ها و مدعيان نبوت

رسول‎اللهص خبر داده است كه چند تن از دجال‌هاي مدعي نبوت در اين امت ظهور پیدا خواهند كرد. پيامبرص تعداد آنها را نزديك به 30 نفر قلم داد فرموده است و در بعضي روايات تعداد مشحص آنها 27 نفر هستند، منظور از مدعيان نبوت كساني هستند كه آتش فتنه را شعله‌ور می‌سازند و مردم را به سوي خود فرا می‌خوانند و مردم هم از آنها تبعيت مي‌كنند و در دام فريب آنها گرفتار مي‌شوند. اما كساني كه مدعي نبوت شده ولي مردم به دعوت آنها توجه نکرده‌اند، قابل حصر و شمارش نیستند.

در صحيح بخاري و مسلم از حضرت ابوهريره روایت شده که رسول‎اللهص فرمود:

(**لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُبْعَثَ دَجَّالُونَ كَذَّابُونَ قَرِيبًا مِنْ ثَلَاثِينَ كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رسول‎الله)** [[183]](#footnote-183)

(قيامت برپا نمي‌شود تا اينكه حدود 30 دجال كه هركدام مدعي نبوت هستند، سر در نياورند).

در صحيح مسلم از حضرت ثوبان روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

(**و إنه سيكون في أمتي كذابون ثلاثون، كلهم يزعم أنه نبي، و أنا خاتم النبيين، لا نبي بعدي**) [[184]](#footnote-184)

(30 نفر دروغگو در امت من خواهند آمد، هركدام مدعی نبوت هستند، ولي من خاتم پيامبران هستم و بعد از من پيامبري نخواهد آمد).

در مسند احمد، مشكل الاثار طحاوي و معجم طبراني كبير و اوسط با سند صحيح از حضرت حذيفه از رسول‎اللهص روايت شده است:

(**في أمتي دجالون سبعة و عشرون، منهم اربعة نسوة، كلهم يزعم أنه نبي، و أنا خاتم النبيين، لا نبي بعدي**) [[185]](#footnote-185)

(در امت من 27 دجال و دروغگو كه چهار نفر از آنها زن هستند، ظهور پیدا خواهند كرد، ولی من خاتم پيامبران هستم و بعد از من پيامبري نخواهد آمد).

تعداد زيادي از مدعيان نبوت در زمانهاي گذشته آمده‌اند. در عهد صحابه مسیلمه كذاب، اسود عنسي و سجاح كاهن و در دوران تابعين مختار ثقفي مدعي نبوت شده‎اند و حدود يك قرن پيش شخصي به نام حسين بن علي بن میرزا عباس در ايران مدعي نبوت شد (در سال 1233 هجري در تهران به دنيا آمد و در سال 1309 هجري در عكای فلسطين درگذشت) اين شخص لقب «بهاء‎الله» را به خود گرفت و پيروانش خود را بهايي ناميدند، آخرين كسي كه طبق اطلاعات ما ادعاي نبوت كرد، محمود محمد طه سوداني بود كه بوسيله مقالات و كتب منتشر شده، بسياري را به ورطه گمراهي سوق داد و در آغاز سال 1985 ميلادي توسط حكومت سودان به خاطر كفر و گمراهي و مرتد بودنش به دار اعدام آويخته شد. خداوند اين گونه ستمكاران را لعنت كند. البته دجال بزرگ همان است كه در آخر‎الزمان بروز مي‌كند و عيسي بن مريم براي خاتمه دادن به فتنه او از آسمان نازل خواهد شد.

## مبحث سوم: فتنه‌ها

### مطلب اول: بر حذر بودن از فتنه‌ها

انسان صالح و شايسته مسلماني است كه بر دين نازل شده از جانب الله استوار و پابرجا بماند و امت صالحه همان امتي است كه اين دين را پذيرفته و بر آن پاي بند باشد. اما فرد مسلمان و امت اسلامي‌با انواع گرفتاري و مشكلات مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرند. گاهي گرفتاري و آفت‌ها بخاطر پیروی از هوا و هوس، خصومت و تفرقه افكني‌ها در داخل امت اسلامي‌نشأت مي‌گيرند، گاهي گرفتاري از طرف دشمن كينه توز متوجه امت اسلامي‌مي‌شود و گاهي فتنه‌هاي ناشي از فتنه افكني و خصومت به جايي مي‌رسند كه مسلمانان عليه همديگر شمشير مي‌كشند و منجر به خون ريزي و قتل نفس مي‌شوند، در نتيجه حرمت‌ها پايمال و اموال به غارت برده مي‌شوند.

خداوند متعال پيامبر بزرگوارش را از این فتنه‌ها كه در آينده دامن گير امت اسلامي‌مي‌شوند، آگاه ساخته است. اينجا است كه رسول‎اللهص درباره اين فتنه‌ها و راههاي نجات از آنها بحث‌ها و سخن‌هاي طولاني با صحابه داشته است. ابو زيد عمرو بن اخطب مي‌گويد: رسول‎اللهص نماز فجر را براي ما خواند و جهت ايراد سخن به بالاي منبر تشريف برد. صحبت فرمود تا اينكه وقت ظهر رسيد، پايين آمد. نماز ظهر را اقامه كرد و سپس دوباره بالاي منبر رفت تا موقع عصر به سخنانش ادامه داد. بعد از نماز عصر، بالاي منبر رفت تا موقع مغرب به سخنانش ادامه داد و درباره فتنه‌هايي كه در زمان آینده بروز مي‌كنند، ما را در جريان گذاشت. هركس از ما عالمتر بود، آنها را بخاطر سپرد.[[186]](#footnote-186)

شايد حضرت حذيفه منظورش همين سخنراني رسول‎اللهص بوده است كه مي‌فرمايد: رسول‎اللهص براي ايراد خطبه بلند شد و همه فتنه‌های آینده را برای اصحاب بیان کرد و حتي مساله‌اي را نيز باقي نگذاشت. بعضي اين صحبت‌ها را حفظ كردند و برخی هم فراموش نمودند، من هم برخي از سخنان را فراموش كرده‌ام، اما وقتي كسي از همراهانم را می‌بینم بياد آن سخنان خواهم افتاد، همان طور که در مدت زمان چهره افراد از ذهن پاک می‌شود ولی با دیدن دوباره آن شخص، چهره یاد رفته به ذهن باز می‌گردد.[[187]](#footnote-187)

برخي از اين فتنه‌ها بسيار سهمگين و تاريك هستند و بعضي ديگر خفيف و آسانتر. در حديث حذيفه در صحيح مسلم درباره اين فتنه‌ها چنين آمده است:

(**مِنْهُنَّ ثَلَاثٌ لَا يَكَدْنَ يَذَرْنَ شَيْئًا وَمِنْهُنَّ فِتَنٌ كَرِيَاحِ الصَّيْفِ مِنْهَا صِغَارٌ وَمِنْهَا كِبَارٌ)**[[188]](#footnote-188)

(سه تا از اين فتنه‌ها طوري هستند كه هيچ چيزي را صحيح و سالم باقي نمي‌گذارند. بعضي از آنها مانند بادهاي تابستاني هستند. بعضي‌ها كوچك و بعضي‌ها بزرگ).

شدت اين فتنه‌ها بحدي است كه ممكن است مسلمان از دين و ايمانشان مرتد شوند. در حديثي از حضرت ابوهريره از رسول‎اللهص چنين آمده است:

(**بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ فِتَنًا كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا أَوْ يُمْسِي مُؤْمِنًا وَيُصْبِحُ كَافِرًا يَبِيعُ دِينَهُ بِعَرَضٍ مِنْ الدُّنْيَا**) [[189]](#footnote-189)

(قبل از فرا رسيدن فتنه‌هايي كه مانند شب تاريك هستند، بسوي اعمال صالح بشتابيد، چون انسان وقت صبح مومن است ولي در اثر اين فتنه‌ها موقع شام وارد كفر مي‌شود يا بالعكس. در اين فتنه‌ها ممكن است كسي از شما در برابر متاع اندك دنيا، دينش را بفروشد.)

در حديث حضرت انس بن مالك آمده است كه رسول‎اللهص فرمود: پيش از فرا رسيدن قيامت، فتنه‌هايي بسان شب تاريك خواهند آمد. انسان موقع صبح مومن است و موقع شام كافر مي‌شود يا برعكس. بعضي از اقوام دين و ايمان خود را در برابر متاع اندك دنيا مي‌فروشند.

اين فتنه‌ها چنان بر مومنان و مسلمانان سنگيني مي‌كنند كه آنها براي نجات از اين فتنه‌ها مرگ را آرزو مي‌كنند. از حضرت ابوهريره روایت شده که رسول‎اللهص فرمودند:

(**لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ الرَّجُلِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي مَكَانَهُ**) [[190]](#footnote-190)

(قيامت برپا نمي‌شود تا اينكه يك انسان در كنار قبر انساني ديگر مي‌گذرد و مي‌گويد: اي كاش می‌مردم و به جاي تو در اين قبر بودم.)

در روايتي ديگر امام مسلم چنين آمده است:

(**وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ عَلَى الْقَبْرِ فَيَتَمَرَّغُ عَلَيْهِ وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَكَانَ صَاحِبِ هَذَا الْقَبْرِ وَلَيْسَ بِهِ الدِّينُ إِلَّا الْبَلَاءُ**)

(سوگند به ذات يگانه خداوند، قيامت برپا نمي‌شود تا اينكه يك انسان از كنار قبري مي‌گذرد و روي آن قبر مي‌غلطد و مي‌گويد: اي كاش من بجاي زنده بودن در اين قبر مي‌بودم).

بزرگترين عامل وقوع فتنه‌ها، قلت علم و كثرت جهل. ترك اسلام و ارتكاب گناه و هتك حرمت‌ها است. از حضرت عبدالله بن مسعود و ابوموسي اشعري روایت شده که رسول خداص فرمود:

**(إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ وَيَكْثُرَ الْجَهْلُ يَكْثُرَ الْهَرْجُ**) [[191]](#footnote-191)

(همانا علامت قيامت، جهل فراوان و برداشتن علم است و هرج زياد مي‌گردد. منظور از هرج كشتار است).

از حضرت انس روایت شده است که رسول‎اللهص فرمود:

(**إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ وَيَكْثُرَ الْجَهْلُ وَيَكْثُرَ الزِّنَا وَيَكْثُرَ شُرْبُ الْخَمْرِ وَيَقِلَّ الرِّجَالُ وَيَكْثُرَ النِّسَاءُ حَتَّى يَكُونَ لِخَمْسِينَ امْرَأَةً الْقَيِّمُ الْوَاحِدُ**) [[192]](#footnote-192)

(بي‌ترديد از جمله علايم برپا شدن قيامت برطرف شدن علم، كثرت زنا، شراب خواری فراوان، كم شدن مردان و زياد شدن زنان است. حتي يك مرد سرپرست پنجاه زن خواهد بود).

علت زياد بودن زنان و كم شدن مردان آنطور كه در بعضي روايات دیگر آمده است، جنگ‌هايي است كه در نزدیک فرا رسیدن قيامت بوقوع خواهند پيوست. در احاديث رسول‎اللهص از كثرت قتل و كشتار در آخر زمان خيلي فراوان ياد شده است و منظور از اين قتل و كشتارها، قتل كفار و بدست مسلمانان نيست. بلكه منظور از آن كشتن مسلمانان توسط مسلمانان است. در بسياري اوقات، اسباب و اهداف اين كشتارها مشخص نمي‌شود. در حديثي از ابوموسي اشعري روايت شده که رسول‎اللهص فرمود:

(**إِنَّ بَيْنَ يَدَيْ السَّاعَةِ الْهَرْجَ قَالُوا وَمَا الْهَرْجُ قَالَ الْقَتْلُ قَالُوا أَكْثَرُ مِمَّا نَقْتُلُ إِنَّا لَنَقْتُلُ فِي الْعَامِ الْوَاحِدِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفًا قَالَ إِنَّهُ لَيْسَ بِقَتْلِكُمْ الْمُشْرِكِينَ وَلَكِنْ قَتْلُ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَالُوا وَمَعَنَا عُقُولُنَا يَوْمَئِذٍ قَالَ إِنَّهُ لَيُنْزَعُ عُقُولُ أَكْثَرِ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ وَيُخَلَّفُ لَهُ هَبَاءٌ مِنْ النَّاسِ يَحْسَبُ أَكْثَرُهُمْ أَنَّهُ عَلَى شَيْءٍ وَلَيْسُوا عَلَى شَيْءٍ**) [[193]](#footnote-193)

(پيش از وقوع قيامت، هرج زیاد می‌شود. سوال کردند: هرج چيست؟ فرمود: كشتار. سپس فرمود: منظور از كشتار كشته شدن كفار به دست مسلمانان نيست، بلكه كشتن بعضي از مسلمانان توسط بعضي ديگر، حتي انسان همسايه، برادر، عمو و پسر عمويش را مي‌كشد. سوال شد: آيا عقل ما در آن روز با ما است؟ فرمود: عقل انسان‌هاي آن روزگار گرفته مي‌شود و انسان‌هاي بيهوده‌اي جايگزين مي‌شوند. آنها فکر می‌کنند که چیزی هستند، اما در واقع آنها انسان‌هاي بي‌ارزشي بيش نيستند).

از حضرت ابوهريره روایت شده که رسول‎اللهص فرمود:

(**وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَدْرِي الْقَاتِلُ فِي أَيِّ شَيْءٍ قَتَلَ وَلَا يَدْرِي الْمَقْتُولُ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ قُتِلَ)** [[194]](#footnote-194)

(سوگند به ذات يگانه خداوند كه جان من در قبضه قدرت او است. زماني فرا مي‌رسد كه قاتل نمي‌داند كه چرا مرتكب قتل شده است و مقتول نمي‌داند كه چرا كشته شده است).

### مطلب دوم: نمونه‌هايي از این فتنه‎ها

#### اول: شهادت حضرت عثمان و ايجاد دو دستگي در صفوف مسلمانان

از بزرگترين فتنه‌هايي است كه رسول‎اللهص درباره آنها پيش گويي فرموده است، فتنه‌اي است كه منجر به كشته شدن خليفه راشده، حضرت عثمان و انشقاق صف متحد امت اسلامی‌می‌شود، بعضي بر بعضی ديگر شمشير كشيدند و خون‌هاي پاكي از طرفين ريخته شد. صادق‌ترين توصيف براي اين فتنه اين بود كه مانند امواج خروشان و متلاطم دريا موج مي‌زند.

در حديث حذيفه زماني كه او در محضر حضرت عمر فاروق نشسته بود، آمده است که حضرت عمر بن خطابس از حاضرين پرسيد: چه كسي از شما سخنان رسول‎اللهص را در مورد فتنه به خاطر دارد؟ حذيفه مي‌گويد: من. عرض كردم: فتنه اهل، مال و ولد كه مزاحم نماز و صدقه و امر به معروف و نهی از منکر می‌شوند. حضرت عمر فرمود: از اينگونه فتنه‌ها سوال نمي‌كنم، درباره فتنه‌هايي سوال مي‌كنم كه مانند امواج خروشان دريا موج مي‌زنند. حذيفه گفت: آن فتنه‌ها ضرري براي تو ندارند، چون ميان شما و اين فتنه‌ها دروازه‌ي قفل شده‌اي وجود دارد. حضرت عمر سوال كرد: آيا اين در شكسته مي‌شود يا باز مي‌گردد؟ حذيفه گفت: شكسته مي‌شود. حضرت عمر فرمود: اگر شكسته شود باري دیگر قابل قفل کردن نیست. عرض كردم، آري. راوي مي‌گويد: از حضرت حذيفه پرسيديم آيا حضرت عمر مي‌دانست كه منظور از در چه بوده است؟ حذيفه گفت: كاملاً. همانگونه که یقین داشت قبل از این روز شبی وجود داشته است، چون من حديث رسول‎اللهص را برايش نقل كرده بودم، هيچگونه شكي در آن حديث وجود ندارد. پس بهتر اين است كه درباره «در» از وي سوال كنيم. به مسروق امر كرديم تا درباره «در» از حضرت سوال كند. مسروق پرسيد: منظور از باب چه كسي است؟ فرمود: عمر.[[195]](#footnote-195)

رسول‎اللهص سال و تاريخ وقوع فتنه را مشخص نموده است. در حديث عبدالله بن مسعود آمده است كه رسول‎اللهص فرمود: آسياب اسلام بعد از 35 سال به گردش در مي‌آيد، اگر کسی هلاک شود مسیر گمراهان را می‌پیماید و اگر بر دين ثابت بماند تا هفتاد سال ادامه خواهد داشت.(در روايتي آمده است كه حضرت عمر سوال كرد: اي پيامبر خداص) از آينده يا گذشته؟ رسول‎اللهص فرمود: از گذشته.

جنگ اسلام به آسياب تشبيه شده است، چون جنگ سربازان را آرد مي‌كند همانگونه كه آسياب گندم را به آرد تبديل مي‌نمايد. در پايان حديث رسول‎اللهص به مدت زمان حكومت بني اميه كه هفتاد سال بود اشاره فرموده است.

در بعضي روايات صراحتاً به اوضاع و احوال امت اسلامي‌در اين فتنه‌ها اشاره شده است. در حديث روایت شده از حضرت ابوهريره چنين آمده است كه رسول‎اللهص فرمود:

(**لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتَتِلَ فِئَتَانِ عَظِيمَتَانِ يَكُونُ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ دَعْوَتُهُمَا وَاحِدَةٌ**) [[196]](#footnote-196)

(قيامت برپا نمي‌شود تا آينكه دو گروه بزرگ با يك ادعا به جنگ هم بروند).

#### دوم: فتنه خوارج

از جمله آثار فتنه‌ها اختلاف و دو دستگي است. رسول‎اللهص درباره ظهور گروهي در آخرين زمان كه نقش بسزايي در ايجاد تفرقه ميان صفوف مسلمانان ايفا مي‌كند، خبر داده است. اين گروه مدعي علم هستند و در عبادت بسيار سعي و تلاش مي‌كنند و مردم را بسوي كتاب خداوند دعوت مي‌كنند. اما در واقع جاهل و ستمكار‌ند، احكام آنها ظالمانه و آرای آنها ناقص است و خون مسلمانان دگرانديش را مي‌ريزند و صحابه و ساير علما را به جهل نسبت مي‌دهند، در حديث متفق عليه از حضرت علي در اين باره چنين روايت شده است که رسول‎اللهص فرمود:

(**سَيَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ أَحْدَاثُ الْأَسْنَانِ سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنْ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنْ الرَّمِيَّةِ فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ فَإِنَّ فِي قَتْلِهِمْ أَجْرًا لِمَنْ قَتَلَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**) [[197]](#footnote-197)

(در آخر زمان گروهي ظهور مي‌كنند كه جوان سال هستند. از نطر علمي‌سفيه و فاقد درايت هستند. سخنان بهترين مخلوق خدا را مي‌گويند، قرآن را مي‌خوانند، اما قرآن از گلوي آنها پایین نمی‌رود. همانطونه كه تير از كمان بيرون مي‌رود آنها هم از دین خارج می‌شوند، هرگاه اين گروه را ديديد، با آنها بجنگيد. كشتن آنها در روز قيامت نزد پروردگار موجب اجر و ثواب است).

در سنن ابوداود، ابن ماجه، مستدرك حاكم و مسند امام احمد از حضرت انس روایت شده که ‌رسول‎اللهص فرمود:

(**سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي خِلَافٌ وَفُرْقَةٌ قَوْمٌ يُحْسِنُونَ الْقِيلَ وَيُسِيئُونَ الْفِعْلَ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ يَمْرُقُونَ مِنْ الدِّينِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنْ الرَّمِيَّةِ لَا يَرْجِعُونَ حَتَّى يَرْتَدُّوا عَلَى فُوقِهِ هُمْ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ طُوبَى لِمَنْ قَتَلَهُمْ وَقَتَلُوهُ يَدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَلَيْسُوا مِنْهُ فِي شَيْءٍ مَنْ قَاتَلَهُمْ كَانَ أَوْلَى بِاللَّهِ مِنْهُمْ قَالُوا يَا رسول‎الله مَا سِيمَاهُمْ قَالَ التَّحْلِيقُ)** [[198]](#footnote-198)

(در امت من اختلاف و دو دستگي ايجاد مي‌شود. گروهي ظهور مي‌كنند كه سخنان زيبا مي‌گويند، اما اعمال ناشايست انجام مي‌دهند. قرآن را مي‌خوانند، ولي قرآن از گلوي آنها رد نمي‌شود. از دين چنان بيرون مي‌روند كه تير از هدف مي‌گذرد، بسوي دين بر نمي‌گردند، مگر زماني كه تير رها شده به فوكه‌اش برگردد. (و چون برگشتن تير رها شده به فوكه‌اش محال است، لذا برگشتن آنان بسوي دين نيز محال است) آنها بدترين مخلوق روي زمين هستند. خوشا به حال كسي كه آنها را بكشد يا بوسيله آنها كشته شود. آنها مردم را به سوي كتاب خدا دعوت مي‌کنند و حال آنكه هيچگونه مناسبتي با قرآن ندارند. هركس آنها را بكشد نزد خداوند از آنها بهتر است. علامات آنها تراشيدن موهاي سر است).

اين گروه در زمان صحابه ظهور كردند، صحابه را تكفير و خون مسلمانان را مباح قرار دادند و فتنه بزرگي در امت اسلامي‌به وجود آوردند.

### مطلب سوم: نحوه رهايي از فتنه‎ها

بسياري از صحابه براي شناختن و شناخت راه نجات از آنها زحمت و تلاش زيادي به خرج داده‎اند، پيشكسوت آنها حضرت حذيفة بن يمان است. در روايات صحيح از اين صحابه بزرگوار چنين نقل شده است: من از هرکسی به این فتنه آگاه‌تر هستم.

حضرت حذيفه بخاطر اينكه در فتنه‌ها نيفتد، خیلی زیاد درباره آنها از رسول‎اللهص سوال مي‌كرد. در صحيح بخاري از حضرت حذيفه روايت شده که مي‌گويد: مردم درباره خير و خوبي‌ها از رسول‎اللهص سوال مي‌كردند، ولي من درباره شر و بدي‌ها سوال مي‌كردم تا بتوانم خود را از آنها نجات دهم. عرض كردم: اي رسول‎خدا ما در جهالت و بدي‌ها مي‌زيستيم. خداوند اين خير (دين مبين اسلام) را براي ما فرستاد، آيا بعد از اين خير و خوبي، بدي ايجاد مي‌شود؟ فرمود:

(**نَعَمْ قُلْتُ وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ قَالَ نَعَمْ وَفِيهِ دَخَنٌ قُلْتُ وَمَا دَخَنُهُ قَالَ قَوْمٌ يَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِي تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ قُلْتُ فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ نَعَمْ دُعَاةٌ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا قُلْتُ يَا رسول‎الله صِفْهُمْ لَنَا قَالَ هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا قُلْتُ فَمَا تَأْمُرُنِي إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ قَالَ تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ قُلْتُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلا إِمَامٌ قَالَ فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرَقَ كُلَّهَا وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ و أَنْتَ عَلَى ذَلِكَ**) [[199]](#footnote-199)

(آري. بعد از آن «دخن» است. عرض كردم: «دخن» چيست؟ فرمود: گروهي است كه خلاف رهنمودهاي من، مردم را راهنمائي مي‌كنند، شما بعضي از اعمال آنها را مي‌پسنديد ولي بعضی ديگر را رد مي‌كنيد. عرض كردم آيا بعد از اين خير، شري به وجود مي‌آيد؟ فرمود: آري، دعوتگراني بر درهاي دوزخ نشسته‎اند، هركس دعوت آنان را بپذيرد و لبيك گويد: او را به دوزخ پرتاب مي‌كنند. عرض كردم: اي پيامبرخداص آنان را به ما معرفي كن. فرمود: آنها از نژاد ما هستند و با لغت و زبان ما حرف مي‌زنند. عرض كردم، اگر من تا آن زمان زنده ماندم، چه كنم؟ شما چه دستوري به من مي‌دهي؟ فرمود: از تمام اين گروهك‌ها خود را جدا كن. حتي اگر مجبور شوي به بياباني برو و از برگ درختان تغذيه كن و تا لحظه فرا رسيدن مرگ بر همين حالت باقي بمان).

در حضرت عرباض بن ساريه روایت شده که رسول‎اللهص سخنان بسيار زيبا و بليغي در جمع ما بيان فرمود: سخناني كه اشك‌ها را سرازير و دلها را نرم كرد. عرض كرديم، اي پيامبر خداص اين سخنان مانند سخنان كسي است كه با دوستان و يارانش خداحافظي مي‌كند، شما به چيزهايي ما را وصيت مي‌فرمائيد؟ فرمود:

(**قد تركتكم على البيضاء ليلها كنهارها لا يزيغ عنها بعدي إلا هالك و من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيرا، فعليكم بما عرفتم من سنتي و سنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ و عليكم بالطاعة و إن عبدا حبشيا، فإنما المؤمن كالجمل الأنف حيثما قيد انقاد**)[[200]](#footnote-200)

(شما را در حالی رها مي‌كنم كه همه چيز را براي شما واضح و روشن ساخته‌ام، همه ابهام‌ها روشن و آشكار شده‌اند. بعد از من هيچكس راه انحراف را انتخاب نمي‌كند، مگر كسي كه در تقدير خداوند، سرنوشتش به هلاكت رقم خورده باشد، هركس از شما بعد از من زنده بماند، شاهد اختلافات زيادي خواهد شد. بر شما لازم است كه به روش‌هاي خلفاي راشدين چنگ بزنيد و کاملاً پایبند به آن باشید و اطاعت كنيد اگر چه حاكم شما يك غلام سياه فام حبشي باشد، مثال مرد مومن مانند شتري است كه مهار شده است، به هر جا رانده شود، مي‌رود).

#### وظیفه مؤمن هنگام کشتار مسلمانان

رسول‎اللهص امت را در فتنه‌هايي كه ميان مسلمانان رخ مي‌دهند، راهنمايي كرده است. در فتنه‌هايي كه حق مبهم است و تشخيص امور مشكل، رسول‎اللهص مسلمانان را از وارد شدن در جنگ برحذر داشته است و توصيه مي‌فرمايد كه بهترین راه در اين گونه فتنه‌ها گوشه نشيني است، در قله كوه‌ها رفته با چرانيدن گوسفند روزهاي زندگي‌اش را سپري كند يا اينكه در قلمرو حكومت اسلامي‌با دشمنان دين بجنگد. اگر شمشير دو فريق از مسلمانان درگیر دامن گیر او شد، از خود دفاع نکند، هرچند جان خود را از دست دهد. از حضرت ابوبكر روايت شده که رسول‎اللهص فرمود:

(**إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتَنٌ أَلَا ثُمَّ تَكُونُ فِتْنَةٌ الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنْ الْمَاشِي فِيهَا وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنْ السَّاعِي إِلَيْهَا أَلَا فَإِذَا نَزَلَتْ أَوْ وَقَعَتْ فَمَنْ كَانَ لَهُ إِبِلٌ فَلْيَلْحَقْ بِإِبِلِهِ وَمَنْ كَانَتْ لَهُ غَنَمٌ فَلْيَلْحَقْ بِغَنَمِهِ وَمَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْضٌ فَلْيَلْحَقْ بِأَرْضِهِ قَالَ فَقَالَ رَجُلٌ يَا رسول‎الله أَرَأَيْتَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِبِلٌ وَلَا غَنَمٌ وَلَا أَرْضٌ قَالَ يَعْمِدُ إِلَى سَيْفِهِ فَيَدُقُّ عَلَى حَدِّهِ بِحَجَرٍ ثُمَّ لِيَنْجُ إِنْ اسْتَطَاعَ النَّجَاءَ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ قَالَ فَقَالَ رَجُلٌ يَا رسول‎الله أَرَأَيْتَ إِنْ أُكْرِهْتُ حَتَّى يُنْطَلَقَ بِي إِلَى أَحَدِ الصَّفَّيْنِ أَوْ إِحْدَى الْفِئَتَيْنِ فَضَرَبَنِي رَجُلٌ بِسَيْفِهِ أَوْ يَجِيءُ سَهْمٌ فَيَقْتُلُنِي قَالَ يَبُوءُ بِإِثْمِهِ وَإِثْمِكَ وَيَكُونُ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ**) [[201]](#footnote-201)

(يقيناً فتنه‌هايي در آينده بروز خواهند كرد كسي كه در اوج فتنه‌ها، نشسته است، بهتر است از كسي كه در آنها راه مي‌رود و كسي كه در فتنه راه مي‌رود بهتر است از كسي كه در فتنه‌ها شركت مي‌كند. آگاه باشيد هرگاه فتنه‌ها نازل شدند، هركس شتري داشته باشد، به شترهاي خود ملحق شود و هركس گوسفند داشته باشد به گوسفندان خود ملحق شود. هركس زمين زراعي داشته باشد، به زمين‌هايش ملحق شود، يكي از حاضرين عرض كرد، اي پيامبر خداص كسي كه شتر، گوسفند و زمين نداشته باشد چه كند؟ رسول‎اللهص فرمود: شمشيرش را گرفته، لبه آن را بر سنگ بزند تا شكسته شود و بعد اگر برايش مقدور است، خودش را نجات دهد. بارالها وظيفه خودم را انجام داده‌ام. يكي ديگر از حاضرين پرسيد: اي پيامبر خداص بفرمائيد: اگر من اجباراً بسوي جنگ سوق داده شوم يا به سوي يكي از فريقين برده شدم؟ و از ناحيه كسي مورد اصابت شمشير قرار گرفتم يا اينكه تيري به من اصابت كرد و من كشته شدم چه مي‌شود؟ رسول‎اللهص فرمود: قاتل تو گناهان خود و گناهان تو را بر دوش خود گرفته و از اهل دوزخ است).

از ابوسعيد خدري روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

(**يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرَ مَالِ الْمُسْلِمِ غَنَمٌ يَتْبَعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ يَفِرُّ بِدِينِهِ مِنْ الْفِتَنِ**)[[202]](#footnote-202)

(ممكن است در آينده نزديك بهترين مال مسلمان گوسفنداني باشد كه آنها را در قله‌ي كوه‌ها و چراگاه ها برده و به خاطر حفاظت از دينش از فتنه‌ها فرار مي‌كند).

رسول‎اللهص به حضرت ابوذر نشان داد كه در فتنه‎ها چگونه عمل كند، فرمود:

(**يَا أَبَا ذَرٍّ أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا يَعْنِي حَتَّى تَغْرَقَ حِجَارَةُ الزَّيْتِ مِنْ الدِّمَاءِ كَيْفَ تَصْنَعُ قَالَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ اقْعُدْ فِي بَيْتِكَ وَأَغْلِقْ عَلَيْكَ بَابَكَ قَالَ فَإِنْ لَمْ أُتْرَكْ قَالَ فَأْتِ مَنْ أَنْتَ مِنْهُمْ فَكُنْ فِيهِمْ قَالَ فَآخُذُ سِلَاحِي قَالَ إِذَنْ تُشَارِكَهُمْ فِيمَا هُمْ فِيهِ وَلَكِنْ إِنْ خَشِيتَ أَنْ يَرُوعَكَ شُعَاعُ السَّيْفِ فَأَلْقِ طَرَفَ رِدَائِكَ عَلَى وَجْهِكَ حَتَّى يَبُوءَ بِإِثْمِهِ وَإِثْمِكَ**) [[203]](#footnote-203)

(اي ابوذر اگر جنگي ميان مسلمانان رخ داد و مسلمان درگير كشتار شدند بگونه‌اي كه حجاره[[204]](#footnote-204)الزيت غرق در خون‌ها شد، آنگاه چه مي‌كنيد؟ در خانه خود بنشين و درب منزلت را ببند. ابوذر گفت: اگر نتوانستم چه؟ رسول‎اللهص فرمود: همراه كسي باش كه در گذشته با وي بوده‌اي. گفتم: اسلحه‌ام را حمل كنم؟ فرمود: آنگاه شريك آنها هستی، اما اگر احتمال اين وجود دارد كه شمشير، تو را تهديد كند، چادرت را بر چهره‌ات بينداز. يعني مقاومت نكن تا قاتل تو با بار گناهان خود و گناهان تو به سوي خدا برگردد و وارد دوزخ شود).

اصحابي مانند سعد بن ابي وقاص، عبدالله بن عمر، محمد بن سلمه، ابي بكره و غيره که در جنگ میان یاران حضرت در دوران علی و معاویه شرکت نکردند به این احادیث استدلال نمودند، اين بزرگان بر اين باور بودند كه وارد شدن در فتنه جايز نیست، حتی اگر کسی به کشتن آنها اقدام کند از خود دفاع نمی‌کنند.

بعضي بر اين باور بودند كه انسان در فتنه داخل نشود، اما اگر كسي به آنها حمله کرد از خود دفاع کند.

جمهور صحابه و تابعين بر اين باور بودند كه حمايت از حق و سركوب ياغي‌ها لازم است، صاحبان اين ديدگاه احاديث مذكور را در حق كساني تطبيق كرده‌اند كه توان قتال را نداشتند و به دليلي از ضعفا محسوب مي‌شوند يا اينكه قادر به تشخيص حق از باطل نيستند.[[205]](#footnote-205)

طبري مي‌گويد: فتنه به معني ابتلا و آزمايش است. انكار منكر بر كساني كه قادر بر اين عمل‌اند، واجب است، هركس اهل حق را حمايت كند، درست عمل كرده است و هركس خطا كار را حمايت نمايد، مرتكب اشتباه شده است. اگر مساله مبهم و مشكل شود (يعني تشخیص حق از باطل ممکن نباشد) در آن صورت است كه احاديث نهي از قتال صدق پيدا مي‌كنند.[[206]](#footnote-206)

بی‌گمان در چنین شرايطی که هوا و هوس حاکم است و فتنه‌ها برپا می‌شوند، تشخیص حق از باطل خيلي مشكل است. بهترين راه بر حذر بودن و گوشه‌گيري است تا مسلمان، موجب اذيت و آزار مسلماني ديگر قرار نگردد و خون نا‌حقي را بر زمين نريزد. والله اعلم.

### مطلب چهارم: محل انتشار فتنه‎ها

رسول‎اللهص جهت وزش باد‎ فتنه‌ها به سوی کشور‌های اسلامی‌را براي ما روشن كرده است. در بخاري، مسلم و موطا مالك از حضرت ابوهريره چنين آمده است كه رسول‎اللهص فرمود:

(**رأَسُ الكُفْرِ نَحْو المشرقِ، والفخر والخُيَلاءُ في أهل الخيل والإِبل: الفَدَّادين أهْلِ الوَبَرِ، والسكينةُ في أهل الغنم) [[207]](#footnote-207)**

(پايه‌هاي كفر در طرف شرق قرار دارند. باليدن و غرور در كساني يافت مي‌شود كه اهل اسب و شتر هستند.(در زمان پيامبرص و در جامعه عرب آن روز، اسب و شتر از عمده‌ترين وسائل نقليه به حساب مي‌آمدند و اغلب آنهايي كه صاحبان اسب و شتر بودند بخود مي‌نازيدند و ديگران را به نگاه حقارت مي‌نگريستند) و آرامش و سكون خاطر در كساني وجود دارد كه صاحبان گوسفند هستند).

روايات زيادي شبيه اين روايت در كتب حديث نقل شده است كه به دليل پرهيز از تكرار، از نقل آنها صرف نظر مي‌شود.

البته در يك روايت از ابن عمر چنين آمده است كه رسول‎اللهص فرمود:

(**إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ)**

(فتنه از جایی سرازير مي‌شود که شاخ شیطان طلوع مي‌كند).

بخاری و مسلم از عائشهك روایت می‌کند که پیامبرص فرموده است: سر فتنه جایی است که شاخ شیطان طلوع می‌کند.[[208]](#footnote-208)

پیامبرص در پایان حدیث می‌فرماید:

(**اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي يَمَنِنَا قَالُوا وَفِي نَجْدِنَا، قَالَ هُنَاكَ الزَّلَازِلُ وَالْفِتَنُ وَبِهَا أَوْ قَالَ مِنْهَا يَخْرُجُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ**) [[209]](#footnote-209)

(پروردگارا در شام ما و در يمن ما بركت عنايت بفرما. حاضرين گفتند: اي پيامبر خدا در نجد ما؟ رسول‎اللهص فرمود: آنجا محل زلزله و فتنه‌ها است و شاخ‌هاي شيطان در آنجا طلوع مي‌كنند).

نجد در لغت به معني زمين مرتفع است. خطابي مي‌گويد: كساني كه در مدينه هستند، نجد آنها صحراي عراق و اطراف آن است و صحراي عراق مشرق اهالي مدينه است و نجد همانطور كه عرض شد، به معني زمين مرتفع است. نجد عكس غور است. غور به معني زمين پست و نشيب و تمام سرزمين تهامه از مناطق غور است، مكه از جمله سرزمين تهامه است.[[210]](#footnote-210)

قطعاً عراق در جهت شرق است و نسبت به مدينه نجد (يعني منطقه مرتفع) محسوب مي‌شود. سالم بن علامه بن عمر نيز چنين فهميده بود. وقتي كه مردم عراق مرتكب كارهاي بزرگ مي‌شدند و از كارهاي حقير و كوچك سوال مي‌كردند، سالم خطاب به آنها مي‌گفت: اي اهل عراق من درباره كارهاي كوچك از شما سوال نمي‌كنم، بلكه كارهاي بزرگ را به شما مي‌سپارم. پدرم به نقل از حضرت رسول‎اللهص فرمود: همانا فتنه‌ها از اينجا (اشاره به طرف مشرق) مي‌آيند، از جايي يا از جهتي كه شاخ‌هاي شيطان طلوع مي‌كنند و شما مردم عراق، بعضي گردن بعضی ديگر را مي‌زنيد.

هركس تحقيقي و پژوهشي در تاريخ دارد، به خوبي مي‌داند كه فتنه‌ها و باد سموم آنها از جانب مشرق بر فضاي عالم اسلام و امت اسلامي ‌وزيده‌اند. فتنه‌هايي كه باعث قتل خليفه راشده، حضرت عثمان شدند، از مشرق نشأت گرفته بودند. فرقه حروريه (خوارج) از شرق ظهور كرد. بادهاي سموم خوارج ادامه پيدا كرد تا در دوران اموي‌ها تار و پود امت اسلامي‌را از هم پاشيد و انقلاب زنج در سال 255 هجري از شرق (بصره) شروع شد و در سال 278 هجري نهضت قرامطه نيز از سرزمين عراق و مشرق آغاز گرديد. جناياتي كه قرامطه و زنجي‌ها به امت اسلامي‌و جهان اسلام وارد كردند، بر كسي پوشيده نيست.

فتنه عالم سوز تاتاري‌ها نيز از مشرق شروع شد و وضعيت چنين خواهد ماند تا آنكه پرچم‌هاي دجال از خراسان ظاهر مي‌شود، همانطور كه رسول‎اللهص خبر داده است.

## مبحث چهارم: سپردن مسئوليت به نا اهلان

گماشتن فرد نامناسب در محل و پست‌هاي مناسب از جمله ضوابط بسيار مهم و ارزشمندی است كه زندگي بشر بدون رعايت آن هرگز به صلاح نمي‌انجامد. روي اين حساب مقطع‌هايي در تاريخ اسلامي‌كه مسئوليت‌هاي كليدي به افراد شايسته و با كفايت سپرده شدند از جمله مقاطع و فترات بسيار روشن و طلايي هستند كه در تاريخ امت اسلامي‌به حساب مي‌آيند. بزرگترين مشكلي كه منجر به فساد نظام حيات بشر مي‌گردد، اين است كه پست‌هاي كليدي و مسئوليت‌هاي حساس به افراد بي‌كفايت سپرده شوند، افرادي كه حيات و زندگي بشر را تابع هوس‌هاي خود قرار مي‌دهند و ماشين جامعه را بر اساس منافع شخصي خود به حركت در مي‌آورند و انسان‌هاي شايسته كه قادر به اداره امور به نحو احسن و افضل هستند كنار زده مي‌شوند.

رسول‎اللهص خبر داده است كه از جمله علايم قيامت سپردن مسئولیت به افراد ناشایست و نالایق است، در صحيح بخاري از حضرت ابوهريره روايت شده كه مي‌گويد: رسول خداص در مجلسی بحث می‌کردند که مرد بادیه‌ی نشینی وارد شد و سوال كرد: قيامت كي فرا مي‌رسد؟ رسول‎اللهص به سخنانش ادامه داد و به سؤال سائل توجه نکرد. بعضي‌ها بر اين باور بودند كه رسول‎اللهص سوالِ بادیه نشین را شنيده ولی آنرا ناپسند و بد جلو داده. برخي هم گفتند: رسول‎اللهص سوال را نشنيده است. وقتي رسول‎اللهص به سخنانش پايان دادند، فرمودند: كسي كه درباره قيامت سوال كرد، كجا است؟ آن مرد دهاتي گفت: اي پيامبر خداص من هستم. رسول‎اللهص فرمود:

(**إِذَا ضُيِّعَتْ الْأَمَانَةُ فَانْتَظِرْ السَّاعَةَ قَالَ كَيْفَ إِضَاعَتُهَا يَا رسول‎الله قَالَ إِذَا أُسْنِدَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرْ السَّاعَةَ)**[[211]](#footnote-211)

(هرگاه امانات ضايع شدند، منتظر قيامت باشيد، آن مرد دهاتي گفت: امانات چگونه ضايع مي‌شوند؟ رسول‎اللهص فرمودند: هرگاه مسئوليت‌ها به افراد بي‌كفايت سپرده شدند، قيامت فرا مي‌رسد).

هركس نگاهي ژرف به تاريخ اسلامي‌بيندازد به روشني مي‌داند كه اين بيماري (سپردن مسئوليت‌ها به افراد بي كفايت) كه در سخنان رسول‎اللهص بدان اشاره شده است يكي از بزرگترين آفت‌ها است كه دامن‌گير امت اسلامي ‌شده و آسيب‌هاي فراوان اجتماعي را بر پیکر امت اسلامي ‌وارد ساخته است. مستبدان بي‌كفايتي زمام امور امت را در دست گرفته‌اند كه تاب و توان شنيدن سخنان و ديدگاه‌هاي مخالفين را ندارند. در حديثي از حضرت معاويه روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

(**سيأتي قوم يتكلمون، فلا يرد عليهم، يتقاحمون في النار تقاحم القردة**)[[212]](#footnote-212)

(در امت من رهبراني بعد از من خواهند آمد، سخناني مي‌گويند كه جواب دادن آنها براي كسي مقدور نخواهد بود. اين گونه حكام مانند ميمون در دوزخ انداخته مي‌شوند).

بعضي از اين حكام بدليل اشتغال و پرداختن به شهوات و غرق شدن در لذت‌ها، از رعايت امور مسلمانان باز مي‌مانند و برخي ديگر حق را نمي‌شناسند و تشخيص نمي‌دهند. قهراً اين گروه مردم را به انجام اموري وا مي‌دارند كه خود بدآنها آگاه نيستند. در نتيجه بدعت و منكرات در جامعه گسترش پیدا می‌کند. حديثي در جهت تاييد اين مطلب از عبادة بن صامت بشرح زير روايت شده است:

(**سَتَكُونُ أُمَرَاءُ تَشْغَلُهُمْ أَشْيَاءُ يُؤَخِّرُونَ الصَّلَاةَ عَنْ وَقْتِهَا فَصَلُّوا الصَّلَاةَ لِوَقْتِهَا وَاجْعَلُوا صَلَاتَكُمْ مَعَهُمْ تَطَوُّعًا)[[213]](#footnote-213)**

(حكامي‌خواهند آمد كه به كارهايي مشغول مي‌شوند و نماز را از وقت اصلي به تاخير مي‌اندازند (شما كه در وقت اول نماز خود را خوانده‎ايد) همراه با آنان نماز را با نیت سنت بگذارید).

در حديث ام سلمهك كه امام مسلم و ابوداود آنرا نقل كرده‌اند چنين آمده است:

**(سَتَكُونُ أُمَرَاءُ فَتَعْرِفُونَ وَتُنْكِرُونَ فَمَنْ عَرَفَ بَرِئَ وَمَنْ أَنْكَرَ سَلِمَ وَلَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَتَابَعَ** لم یبرأ)[[214]](#footnote-214)

(حكام و امرايی خواهند آمد كه برخي از اعمالشان را قبول دارید ولی برخی دیگر را نمی‌پسندید، هرکس از اعمال زشت آنها اظهار نارضايي كند، تبرئه می‌شود و هرکس انكار كند، جان سالم به در می‌برد. اما كسي كه خشنود شده و تبعيت كند، خود را تبرئه نكرده است)[[215]](#footnote-215)

روايتي ديگر در مسند امام احمد و معجم طبراني از حضرت ابن مسعود روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

حكامي‌در آينده بر شما مسلط خواهند شد كه نمازها را از وقت خود به تاخير مي‌اندازند و بدعت‌ها را رواج مي‌دهند. ابن مسعود گفت: اي پيامبر خداص تكليف ما در آن صورت چيست؟ رسول‎اللهص فرمود: از من مي‌پرسي كه تكليف تو چيست؟ كسي كه از خداوند نافرماني كند، هيچگونه حق اطاعتي بر دیگران ندارد.

مشاهده مي‌كنيم كه رسول‎اللهص اجازه قيام و شورش را عليه حكام نافرمان صادر نفرموده است، چون قیام موجب خونریزی و کشتار مردم بی گناه می‌شود. البته عدم قيام تا زماني است كه حكام بر احكام عمومي‌اسلام عمل كنند و پاي بند ظاهر شرع باشند.

در سنن نسائي، مسند ابن حبان با سند صحيح از حضرت عرفجه نقل مي‌کنند که رسول‎اللهص فرمود:

(**إنَّها ستكونُ بعدي هَنات وَهنات، فمن رأيتموه فَارَقَ الجماعة - أو يريد أن يفرق أُمةَ محمد - كائنا من كان فاقتلوه، فإن يَدَ الله على الجماعة، والشيطانُ مع من فارق الجماعة يركُضُ**)[[216]](#footnote-216)

(بعد از من تبعيض‌ها و ترجيحاتي را خواهيد ديد. اما شما هركسي را ديديد كه از جماعت مسلمانان خود را جدا مي‌كند يا قصد تفريق امت اسلامي‌را دارد، گردن او را بزنيد. هركس باشد داراي هر پست و مقامي‌باشد، چون دست خدا همراه جماعت است و شيطان با كساني راه مي‌رود كه تفرقه افكن هستند).

## مبحث پنجم: فساد مسلمانان

ميزان پيشرفت و سيادت امت بستگي به ميزان وجود افراد نيك و شايسته دارد كه الگوي ارزشهاي والا و اخلاق ستوده باشند و در دنياي خارج براي اقامه عدل، از بين بردن ناهنجاري‌ها و اصلاح فساد تلاش كنند. اين گونه افراد نيك و صالح همان كساني هستند كه بار امانتي را كه آسمان‌ها و زمين از پذيرفتن آن خودداري كردند بر دوش خود گرفته‌‌اند:

ﭽ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﭼ الأحزاب: ٧٢

(‏ما امانت (اختيار و اراده) را بر آسمان‌ها و زمين و كوهها (و همه جهان خلقت) عرضه داشتيم (و انجام وظيفه اختياري همراه با مسؤوليّت، و انجام وظيفه اجباري بدون مسؤوليّت را بديشان پيشنهاد كرديم. جملگي آنها اجبار را بر اختيار برتري دادند) و از پذيرش امانت خودداري كردند و از آن ترسيدند، و حال اين كه انسان (اين اعجوبه جهان) زير بار آن رفت (و داراي موقعيّت بسيار ممتازي شد. امّا برخي از) آنان (پي به ارزش وجودي خود نمي‌برند و قدر اين مقام رفيع را نمي‌دانند و) واقعاً ستمگر و نادانند)

منظور از امانت همان ايمان و تكليف شرعي است كه خداوند به عنوان امانت آن را به بندگانش سپرده است. پرداختن مال و حقوق بندگان نيز از جمله‌ي امانت محسوب مي‌شود و رسول‎اللهص پيش‌بيني فرموده است كه اين امانت به تدريج برداشته مي‌شود. در زمان حضرت حذيفه اندكي از آن برداشته شد، ولی در زمان ما بيشتر و در زمان آينده بيش از اين برداشته خواهد شد. امام مسلم در صحيح خود از حضرت حذيفه چنين نقل مي‌كند كه رسول‎اللهص دو حديث براي ما نقل كردند، يكي را در زمان خود ديده‌ام و در انتظار دومي‌هستم. رسول‎اللهص فرمود:

(**أَنَّ الْأَمَانَةَ نَزَلَتْ فِي جَذْرِ قُلُوبِ الرِّجَالِ ثُمَّ عَلِمُوا مِنْ الْقُرْآنِ ثُمَّ عَلِمُوا مِنْ السُّنَّةِ وَحَدَّثَنَا عَنْ رَفْعِهَا قَالَ يَنَامُ الرَّجُلُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ الْأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ فَيَظَلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ أَثَرِ الْوَكْتِ ثُمَّ يَنَامُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ فَيَبْقَى أَثَرُهَا مِثْلَ الْمَجْلِ كَجَمْرٍ دَحْرَجْتَهُ عَلَى رِجْلِكَ فَنَفِطَ فَتَرَاهُ مُنْتَبِرًا وَلَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ فَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَبَايَعُونَ فَلَا يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الْأَمَانَةَ فَيُقَالُ إِنَّ فِي بَنِي فُلَانٍ رَجُلًا أَمِينًا وَيُقَالُ لِلرَّجُلِ مَا أَعْقَلَهُ وَمَا أَظْرَفَهُ وَمَا أَجْلَدَهُ وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ وَلَقَدْ أَتَى عَلَيَّ زَمَانٌ وَمَا أُبَالِي أَيَّكُمْ بَايَعْتُ لَئِنْ كَانَ مُسْلِمًا رَدَّهُ عَلَيَّ الْإِسْلَامُ وَإِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا رَدَّهُ عَلَيَّ سَاعِيهِ فَأَمَّا الْيَوْمَ فَمَا كُنْتُ أُبَايِعُ إِلَّا فُلَانًا وَفُلَانًا**)[[217]](#footnote-217)

(امانت ريشه در دل مردم دارد. اولین امانت قرآن است که نازل شد و مردم آنرا فرا گرفتند، سپس نوبت امانت سنت آمد که مردم آنرا هم یاد گرفتند. بعد رسول‎اللهص درباره رفتن و بلند شدن امانت سخن گفت، فرمود: انسان كمي‌مي‌خوابد، امانت از دل او برداشته مي‌شود و اين برداشتن اثر کمی‌بر جا می‌گذارد، سپس دوباره می‌خوابد و مقدار دیگری از امانت برداشته می‌شود، این بار اثرش مانند آبله‌اي (دانه آبله‌اي) باقي مي‌ماند. دانه‌اي كه آن را بر روي پايت مي‌غلطانيد. مي‌بيني كه برجسته شده است اما داخل آن چيز مفيدي (سواي خون فاسد شده كه به صورت آب در آمده است) يافت نمي‌شود. بعد رسول‎اللهص چند سنگ ريزه را گرفت و آنرا روي پايش غلطاند و فرمود: مردم معامله مي‌كنند، هيچ كس امانت را به جاي نمي‌آورد. به گونه‌ای که امانت دار‌ها می‌گویند: انسان‌هاي امين بسيار كم و انگشت شمار هستند. چنين گفته مي‌شود: در فلان طايفه يا محله فرد اميني وجود دارد. حتي درباره بعضي انسان‌ها گفته مي‌شود: چقدر زيرك است؟ چقدر شوخ است؟ چقدر عاقل است؟ همه اين صفات را دارد، اما به اندازه يك دانه ارزن ايمان ندارد.

حذيفه مي‌گويد: من روزگاري را شاهد بودم كه اصلاَ توجه نمی‌کردم با چه كسي معامله مي‌كنم و طرف حساب من كيست. چون مطمئن بودم که طرف حساب من مسلمان است. دين او را وا مي‌دارد كه حق مرا ادا كند و اگر يهودي و نصراني است، حاكم اسلامي‌مي‌تواند حق مرا از وي بگيرد، ولي امروز با شما جرأت معامله كردن را ندارم، مگر با فلاني و فلاني).

## مبحث ششم: برده کردن مادران، فخر فروشی فقراء و کاخ نشینی چوپان

امام مسلم در صحيح خود از حضرت عمر بن خطاب درباره آمدن جبرئيل بصورت يك انسان با لباس سفيد و موهاي بسيار كوتاه و مشكي نزد رسول‎اللهص نقل مي‌كند و مي‌گوید: جبرئيل از وي (حضرت رسول‎اللهص) درباره اسلام، ايمان و احسان سوال كرد، رسول‎اللهص همه پرسش‌ها را جواب دادند. در پايان جبرئيل درباره قيامت سوال كرد. رسول‎اللهص فرمود:

(**مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنْ السَّائِلِ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَمَارَتِهَا قَالَ أَنْ تَلِدَ الْأَمَةُ رَبَّتَهَا وَأَنْ تَرَى الْحُفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّاءِ يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبُنْيَانِ**) [[218]](#footnote-218)

(كسي كه از وي سوال مي‌شود، از سوال كننده علم بيشتري در اين باره ندارد. جبرئيل گفت: پس از علايم قيامت براي من سخن بگو. رسول‎اللهص فرمود: اين است كه كنيز آقايش را مي‌زايد و انسان‌هاي فقير، بي سر و سامان و چوپان‌ها را مي‌بيني كه در ساختن و بناهاي مجلل از همديگر سبقت مي‌گيرند).

حضرت ابن عباس جواب رسول‎اللهص از سوال جبرئيل را چنين نقل كرده است:

(**إِذَا رَأَيْتَ الْأَمَةَ وَلَدَتْ رَبَّتَهَا أَوْ رَبَّهَا وَرَأَيْتَ أَصْحَابَ الشَّاءِ تَطَاوَلُوا بِالْبُنْيَانِ وَرَأَيْتَ الْحُفَاةَ الْجِيَاعَ الْعَالَةَ كَانُوا رُءُوسَ النَّاسِ فَذَلِكَ مِنْ مَعَالِمِ السَّاعَةِ وَأَشْرَاطِهَا**)

(هرگاه ديدي كه آقايش را مي‌زايد (يعني فرزندان به مادران امر مي‌كنند همانطور كه سيد و آقا به كنيزش دستور می‌دهد) و انسان‌هاي پا‌برهنه، محتاج و گرسنه سيادت را در دست مي‌گيرند، اينها از جمله علايم و نشانه‌هاي قيامت هستند.)

ابن رجب در شرح اين حديث مي‌فرمايد: خلاصه علا‌يم قیامت در این حدیث این است كه پست‌ها و مسئوليت‌ها به نا‌اهلان سپرده مي‌شوند. همانطور كه رسول‎اللهص در جواب سوال كسي كه از فرا رسيدن قيامت سوال كرد، فرمود: هرگاه مسئوليت‌ها به نااهلان سپرده شوند، منتظر قيامت باشيد و هرگاه انسان‌هاي پا‌برهنه، لخت و چوپان كه در واقع جاهل و ستم پيشه هستند سيادت مردم را در دست بگيرند و موجب ثروت و اموال شوند تا آن حد كه در ساختن بناهاي آن چناني از همديگر سبقت بگيرند، بي ترديد اين وضعيت نظام دين و دنيا را فاسد مي‌كند.

## مبحث هفتم: دشمنی همه ملتها با امت اسلامی

از جمله علايم قيامت تجمع ملل كفر عليه امت اسلام است. در حديث حضرت ثوبان روايت شده که رسول‎اللهص فرمود:

(**يوشك الأمم أن تداعى عليكم كما تدعى الأكلة إلى قصعتها، فقال قائل: و من قلة نحن يومئذ؟ قال: بل أنتم يومئذ كثير و لكنكم غثاء كغثاء السيل و لينزعن الله من صدور عدوكم المهابة منكم و ليقذفن الله في قلوبكم الوهن، فقال قائل: يا رسول‎الله و ما الوهن؟ قال حب الدنيا و كراهية الموت)** [[219]](#footnote-219)

(ممكن است ملت‌ها عليه شما همديگر را دعوت و حمايت كنند. همانطور كه بر سر سفره همديگر را براي خوردن طعام دعوت مي‌كنند. (يعني اينكه تجمع كردن عليه شما براي آنان چنان آسان مي‌شود كه دعوت كردن همديگر را بر سر سفره) يكي از حاضرين سوال كرد، آيا اين وضعيت بخاطر آن پيش مي‌آيد كه تعداد ما مسلمانان كم مي‌شود؟ رسول‎اللهص فرمود: خير، شما در آن ايام از هر زمان ديگر بيشترين آمار را خواهيد داشت. اما شما مانند خس و خاشاك بي‌ارزش خواهي بود. خداوند اُبهت و ترس شما را از دل دشمن بيرون خواهد آورد و ضعف و وهن را در دل هایتان می‌افکند. يكي از حاضرين سوال كرد، منظور از ضعف و وهن چيست؟

فرمود: محبت دنيا و كراهيت و ناپسنديدگي از مرگ).

حديث مذكور در طول تاريخ بيش از چند بار تحقق يافته است. زماني صليبيون عليه امت اسلامي‌همدست شده و هجوم كردند. در مقطع ديگری از تأریخ مغولها جهان اسلام را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند. اما اين پيشگويي در قرن اخير بگونه‌ي بسيار روشن و واضح تحقق پيدا كرده است. همه ملل كفر، صليبيون، يهود و تمام ملحدین براي انهدام خلافت اسلامي‌دست در دست هم گذاشته و سرزمین و حکومت خلافت اسلامی‌را تجزیه کردند و سرزمين‌هاي اسلامي‌را ميان خود تقسيم نمودند. فلسطين را به يهوديان واگذار کردند، مسلمانان وضعيتي بدتر از وضع ايتام بر سر سفره انسان‌هاي كميته پيدا كردند و نيروهاي اهريمني همواره همديگر را براي به نابودي كشاندن اين امت، مكيدن ثروت، چاپيدن و به يغما بردن منابع و به ذلت كشاندن مردان آنها در تلاش هستد، امت اسلامی‌بگونه‌اي دچار ذلت و پستی شده است كه كثرت و فزوني جمعيت هيچگونه سودي براي آن ندارد. بلكه با وجود كثرت، وضعيتي مانند خش و خاشاك دارد و دليل اين همه پستي و تحقير، همان وهن يعني حب دنيا و ناخوشايندي مرگ است.

### رمز و راز اتحاد ملل كفر عليه امت اسلامی

انسجام آحاد و ارتباط امت اسلامي‌بر مباني ديني خود، بزرگترين مانع در برابر مطالع و مقاصد شوم دشمنان اسلام است، هرچند مكر و دسيسه دشمنان و قدرت آنان خیلی قوي و مستحكم باشد، در صورت وحدت امت اسلامي‌هرگز نمي‌توانند به مقاصد شوم خود دست پیدا کنند. در حديثي كه ثوبان آن را روايت مي‌كند، رسول‎اللهص مي‌فرمايد:

(**إِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لِأُمَّتِي أَنْ لَا يُهْلِكَهَا بِسَنَةٍ عَامَّةٍ وَأَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ وَإِنَّ رَبِّي قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّهُ لَا يُرَدُّ وَإِنِّي أَعْطَيْتُكَ لِأُمَّتِكَ أَنْ لَا أُهْلِكَهُمْ بِسَنَةٍ عَامَّةٍ وَأَنْ لَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ يَسْتَبِيحُ بَيْضَتَهُمْ وَلَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بِأَقْطَارِهَا أَوْ قَالَ مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا وَيَسْبِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا**)[[220]](#footnote-220)

(من از پروردگارم خواستم كه امتم را در اثر قحط و خشك سالی عمومي‌هلاك نكند و بر آنان دشمني غير از خود مسلط نگرداند كه استئصال و ریشه‌کن کردنشان را براي خود حلال و مباح بدانند. پروردگارم در جواب فرمود: اي محمدص هرگاه من تصميمي‌اتخاذ كنم، كسي نمي‌تواند آنرا بر گرداند و من خواسته تو را مبني بر عدم هلاكت امتت بخاطر قحط سالي فراگير و عدم مسلط كردن بيگانه‌اي كه كيان آنها از بين ببرد، پذيرفته‌ام. حتي اگر تمام مردم روي زمين عليه امت اسلامي‌اتفاق كنند، نمي‌توانند آنها را از بين ببرند. البته اين ضمانت تا زماني است كه امت با هم درگير نشود و همديگر را به اسارت نگيرند).

از حديث مذكور چنين بر مي‌آيد كه وحدت و انسجام اين امت تنها موثرترين عامل حفاظت امت در برابر تهاجم دشمنان است. هرگاه توان اين امت عليه همديگر صرف شود و ميان صفوف متحد آن، دو دستگي و خصومت بروز كند، خداوند دشمنان را بر آنان مسلط مي‌كند و اين نتيجه قهري اختلاف و دو دستگي است، چون در چنين وضعيتي توان و قدرت امت اسلامي‌متوجه دشمنان نمي‌شود بلكه متوجه خودي‌ها است و همديگر را از بين مي‌برند و اين همان چيزي است كه دشمنان مي‌خواهند.

## مبحث هشتم: رانش و پرتاب زمین و مسخ‌هایی که خداوند به وسیله آنها برخی از این امت را مجازات می‌كند

به دليل ارتكاب علني معصيت و انجام دادن گناه، انواع بلاها و گرفتاريها مانند: رانش زمین، پرتاب زمین و مسخ، دامن گیر این امت خواهد شد. گناهاني مانند: شراب خواری، پوشيدن لباس ابريشمي‌براي مردان، زنا، ربا خواري و امثال آنها كه منجر به استحلال حرام هستند، موجب اين گرفتاري هاي مي‌شوند.

در معجم طبراني كبير با سند صحيح از سهل بن سعد روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

(**سَيَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ خَسْفٌ، وَقَذْفٌ، وَمَسْخٌ إِذَا ظَهَرَتِ الْمَعَازِفُ وَالْقَيْنَاتُ، وَاسْتُحِلَّتِ الْخَمْرُ**)[[221]](#footnote-221)

(هرگاه موسيقي و سرود و ساز كثرت پيدا كند و شراب نوشي حلال دانسته شود، خسف، مسخ و قذف در امت پيدا مي‌شود).

ابن ماجه حديث را با اين لفظ از عبدالله روايت كرده است:

**(بين يدي الساعه؛ مسخ، خسف و قدف)**

(قبل از وقوع قيامت مسخ، خسف و قذف به وجود می‌آیند)

ترمذي از حضرت عايشهك چنين روايت مي‌كند:

(يكون في هذه الامه خسف و مسخ و قدف، قالت و قلت يا رسول‎اللهص. انهلكو فينا الصالحون؟ قال: نعم اذا ظهرت الخبث)

(در اين امت خسف، قدف و مسخ رخ خواهد داد. حضرت عايشهك مي‌فرمايد: عرض كردم، اي پيامبر خداص ما هلاك مي‌شويم حال آنكه ميان ما انسان‌هاي صالحی وجود دارند؟ رسول‎اللهص فرمود: آري، هرگاه خباثت و ناهنجاري‌ها غالب شوند).

در حديث حضرت عمران كه شباهت فراواني به حديث حضرت عائشهك دارد، چنين آمده است: شخصي سوال كرد، اي پيامبر خدا اين خسف، قدف و مسخ چه زماني ميان امت رخ خواهد داد؟ رسول‎اللهص فرمود:

(اذا ظهرت القينات و المعازف و شربت المخور) [[222]](#footnote-222)

(هرگاه زنان رقاصه و موسيقي و ساز و سرور ظاهر شوند و شراب نوشيده شود).

ابو نعيم در اخبار اصفهان از ابن عباس روايت مي‌كند كه رسول‎اللهص فرمود: گروهي از اين امت در حال شراب نوشيدن، خوردن و بازي كردن به ميمون و گراز مبدل می‌گردند.

امام بخاري از ابي عامر يا ابي مالك چنين روايت مي‌كند كه گروهي از امت من، انسان‌هاي آزاده و ابريشم را حلال مي‌دانند، شراب و موسيقي را مباح مي‌كنند، گروهي نزديك يك پرچم جمع مي‌شوند، اين پرچم آنان را به سوي دام‌هايشان هدايت مي‌كند و آنان هم براي دفع حاجت به زیر پرچم پناه می‌برند و می‌گویند: فردا پیش ما برگردید، آنها هم شب را زیر پرچم مي‌گذرانند، پرچم‌ها برداشته مي‌شود و آنان به صورت بوزينه و گراز مسخ مي‌شوند.[[223]](#footnote-223)

از جمله خسف‌هاي بزرگي كه در قرب قيامت رخ مي‌دهد، خسف شدن يك لشكر كامل است. همانطور كه در حديثي به روايت احمد از حميدي از بقره همسر قعقاع بن ابي حدرد الاسلمي‌روايت شده است، مي‌گويد: از حضرت رسول‎اللهص كه بالاي منبر صحبت مي‌كرد، شنيدم كه مي‌فرمود:

(**إذا سمعتم بجيش قد خسف به قريبا، فقد أظلت الساعة**)[[224]](#footnote-224)

(اي مردم هرگاه شنيديد كه لشكري در زمین فرو رفته، وقت فرا رسیدن قیامت نزدیک شده است).

رسول‎اللهص درباره بعضي مكان‌ها كه در آنها خسف واقع مي‌شود به امت خبر داده است. در سنن ابي داود با سند صحيح از حضرت انس روايت شده كه پیامبرص فرمود:

(**يا أنس إن الناس يمصرون أمصارا فإن مصرا منها يقال له: البصرة فإن أنت مررت بها أو دخلتها فإياك وسباخها وكلأها ونخيلها وسوقها وباب أمرائها وعليك بضواحيها فإنه يكون بها خسف وقذف ورجف وقوم يبيتون ويصبحون قردة وخنازیر**) [[225]](#footnote-225)

(اي انس، همانا مردم وارد شهرها مي‌شوند و شهري به نام بصره به وجود مي‌آید. اگر تو از كنار آن عبور کردی يا وارد آن شدي از مناطق سنگلاخ، علف‌زار، نخلستان، بازار‌ها و دروازه حاكمان پرهيز كن. از حاشيه آن بگذر، چون در آنجا خسف، مسخ و قدف و زلزله خواهد آمد و گروهي در اين شهر شب را در حالی به صبح می‌رسانند كه به صورت بوزينه و گراز در آمده‌اند و مسخ شده‌اند).

## مبحث نهم: افزایش ثروت

از جمله علايم قيامت زياد شدن مال و ثروت است. بگونه‌اي كه اگر صد دينار به كسي داده شود، آن را اندك تلقي مي‌كند و صاحب ثروت دنبال انسان مستمندي مي‌گردد تا زكات اموالش را به او بدهد. ولي چنين كسي را نمي‌يابد. رسول‎اللهص خطاب به عوف بن مالك كه در غزوه خيبر شركت كرده بود، فرمودند: پيش از وقوع قيامت شش چيز را بشمار. رسول‎اللهص آن شش مورد را براي عوف بيان فرمودند و يكي از آنها، كثرت مال و ثروت بود. بگونه‌اي كه اكر يكصد دينار به كسي داده شود، بدان راضي نيست.[[226]](#footnote-226)

در صحيح مسلم از حضرت ابوهريره روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمْ الْمَالُ فَيَفِيضَ حَتَّى يُهِمَّ رَبَّ الْمَالِ مَنْ يَقْبَلُهُ مِنْهُ صَدَقَةً وَيُدْعَى إِلَيْهِ الرَّجُلُ فَيَقُولُ لَا أَرَبَ لِي فِيهِ**) [[227]](#footnote-227)

(قيامت برپا نمي‌شود تا اينكه ثروت ميان شما زياد نباشد و در قرب قيامت مال چنان زياد مي‌شود كه صاحبان ثروت نگران مي‌شوند مبني بر اينكه زكات اموالشان را به چه كساني بپردازند. صاحب ثروت كساني را براي ادای زكات صدا مي‌كنند، اما آنها مي‌گويند: ما نيازي به زكات و صدقه نداريم).

از حارثه ابن وهب نقل شده، مي‌گويد: از رسول‎اللهص شنيدم كه مي‌فرمودند:

**(تَصَدَّقُوا فَيُوشِكُ الرَّجُلُ يَمْشِي بِصَدَقَتِهِ فَيَقُولُ الَّذِي أُعْطِيَهَا لَوْ جِئْتَنَا بِهَا بِالْأَمْسِ قَبِلْتُهَا فَأَمَّا الْآنَ فَلَا حَاجَةَ لِي بِهَا فَلَا يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا)** [[228]](#footnote-228)

(صدقه و زكات بدهيد، نزديك است زماني فرا رسد كه انسان زكات اموالش را برداشته و دنبال كساني برود كه زكاتش را بپذيرد، فقير خطاب به او مي‌گويند: اگر اين زكات را ديروز به ما مي‌دادي، آن را مي‌پذيرفتيم. اما امروز نيازي بدان ندارم. در نتيجه صاحب مال كسي را پیدا نمی‌کند که زکاتش را بگیرد).

چنين بر مي‌آيد كه اين وضعيت در زمان‌هاي مختلفي پيش مي‌آيد. در گذشته در دوران خلافت حضرت عمر بن عبدالعزيز تحقق يافته است. يعقوب بن سفيان در تاريخ خود از طريق عمر بن اسيد بن عبدالرحمن بن زيد بن الخطاب، چنين مي‌گويد: سوگند به ذات يگانه خداوند، عمر بن عبدالعزيز رحلت نكرد تا آنكه انسان با مال و ثروت خود نزد ما مي‌آمد. يعني مال زياد را نزد ما مي‌آورد و مي‌گفت: اين مال را به فقرا و به هر مصرفي كه صلاح مي‌دانيد، صرف كنيد. نزد ما مي‌ماند اما چون کسی را نمی‌یافت بر می‌گشت. عمر بن عبدالعزيز مردم را مستغني كرده بود.[[229]](#footnote-229)

در باب تذكره امام مهدي به بيان احاديثي مبني بر اينكه خليفه مسلمانان پول‌ها را بدون شمردن و با مشت و خروار به ديگران مي‌دهد، خواهيم پرداخت و در باب تذكره حضرت عيسي به بيان احاديث وارده پيرامون كثرت اموال نيز بحث خواهيم كرد.

## مبحث دهم: سلام گفتن به آشنايان، ‌گسترش تجارت و قطع صله رحم

امام احمد در مسند خود با سند صحيح از حضرت عبدالله بن مسعود روايت مي‌كند و مي‌گويد: رسول‎اللهص فرمودند:

(**إن بين يدي الساعة تسليم الخاصة و فشو التجارة، حتى تعين المرأة زوجها على التجارة و قطع الأرحام و شهادة الزور و كتمان شهادة الحق**) **[[230]](#footnote-230)**

(اندكي پيش از وقوع قيامت امور زير رواج پيدا مي‌كنند: سلام گفتن به افراد به خصوص، گسترش پيدا كردن تجارت حتي زن در امر تجارت شريك شوهر شده و او را ياري مي‌كند، قطع صله رحم، گواهي دروغين و كتمان گواهي راستين).

منظور از تسليم الخاصه، اين است كه مسلمانان فقط به كساني سلام مي‌گويند كه آنها را مي‌شناسند، همانطور كه در حديثي ديگر آمده است: از جمله علايم قيامت اين است كه سلام فقط به كساني داده مي‌شود كه آشنا باشند و در روايتي ديگر آمده است: اگر به كسي سلام گفته شود، صرفاً بخاطر آشنايي است.

همه بيانات حضرتص در این حدیث تحقق پيدا كرده‌اند و در عصري كه ما در آن زندگي مي‌كنيم اين امور به كثرت مشاهده مي‌شوند.

## مبحث يازدهم: مختل شدن معيارها و ملاك ها

رسول‎اللهص فرموده است كه ملاك‌ها و معيارها اندكي پيش از وقوع قيامت مختل مي‌شوند. مثلاً سخن دروغگويان پذيرفته مي‌شود و قول راستگويان قابل قبول نيست، انسان‌هاي خيانتكار در اموال و اعراض امين شمرده مي‌شوند ولی انسان‌هاي امین خائن و متهم به حساب می‌آیند، انسان‌هاي بي‌ارزش و سطحي در قضايا و مسايل مهم عامه مردم سخن مي‌گويند، دیدگاه ضعف و بی‌ارزش را ارائه می‌دهند و مردم را به بی‌راهه می‌کشانند. امام احمد، ابن ماجه و حاكم از حضرت ابوهريره چنين نقل مي‌كنند كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**سيأتي على الناس سنوات خداعات يصدق فيها الكاذب و يكذب فيها الصادق و يؤتمن فيها الخائن و يخون فيها الأمين و ينطق فيها الرويبضة. قيل: و ما الرويبضة؟ قال: الرجل التافه يتكلم في أمر العامة)**[[231]](#footnote-231)

(سال‌هاي فريبنده بر مردم خواهند آمد، انسان‌هاي دروغگو تصديق كرده مي‌شوند، خيانت‌كاران امين شمرده مي‌شوند و رويبضه سخن مي‌گويند. پرسيدند: رويبضه كيست؟ فرمودند: انسان‌هاي پست كه درباره امور عامه مردم سخن مي‌گويند).

هركس با نگاهی عمیق جامعه جهانیی که ما در آن زندگی می‌کنیم مورد تحقیق و بررسی قرار دهد، متوجه مي‌شود، دوراني كه رسول‎اللهص آنرا به تصویر کشیده فرا رسیده است: دروغگويان از كفار و مشركين كه بنگاه‌هاي خبري و رسانه‌هاي گروهي را در اختيار دارند، سخنان و شايعه پراكني‌هايشان پذيرفته و تصديق مي‌شوند. اما اهل صدق و عدل تكذيب مي‌گردند. امت اسلامي‌اموال خود را در بانك‌ها و در اختيار كفار خيانتكار مي‌سپارند و آنان را در اين معامله امين مي‌دانند و مسلمانان خيانت مي‌كنند و در اين خصوص امين شمرده نمي‌شوند و مي‌بينيم كه در قضاياي جهاني انسان‌هاي فاقد ارزش‌هاي اخلاقي سخن مي‌گويند و قيادت عامه را رهبراني در دست گرفته‌اند كه با رهبري نابخردانه خود ممكن است تمام بشريت را به نابودي بكشانند.

## مبحث دوازدهم: پليس‌ها در آخر زمان مردم را شلاق مي‌زنند

در آخر زمان ظلم و ستم زياد مي‌شود، حتي مرداني كه مسئوليت امنيت و جلوگيري از ستم و ستمكارن را بر عهده دارند، دست به فساد مي‌زنند، اگر آنان متحول شده و ظالم گردند، پشت بندگان را مورد ضربات تازيانه و شلاق قرار مي‌دهند، اين پيش‌گويي امروزه تحقق يافته و به كثرت در كشورهاي اسلامي‌مشاهده مي‌شود.

احمد، حاكم و طبراني در كبير با سند صحيح از ابي امامه روايت كرده‌اند كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**يكون في هذه الأمة في آخر الزمان رجال معهم سياط كأنها أذناب البقر، يغدون في سخط الله و يروحون في غضبه**)[[232]](#footnote-232)

(در آخر زمان مرداني كه تازيانه‌هايي مانند دم گاوها در دست گرفته‌اند، بوجود مي‌آيند. اين گونه افراد در ناراحتي خداوند صبح مي‌كنند و در غضب و خشم خداوند روز‌شان را سپري مي‌كنند.)

اين جريان در صحيح مسلم نيز به شرح زير آمده است: ابوهريره مي‌گوید: رسول‎اللهص فرمود:

(**صِنْفَانِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ مُمِيلَاتٌ مَائِلَاتٌ رُءُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ وَلَا يَجِدْنَ رِيحَهَا وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ كَذَا وَكَذَا**) [[233]](#footnote-233)

(دو گروه از اهل دوزخ هستند كه هنوز من آنها را نديده‌ام (يعني در زمان رسول‎اللهص بوجود نيامدند) گروه اول كساني هستند كه تازيانه‌هايي مانند دم گاو در دست دارند و مردم را مورد ضرب وشتم قرار مي‌دهند. گروه دوم زناني كه به ظاهر لباس پوشيده‌اند، اما برهنه هستند، مردم را به سوي خود جذب مي‌كنند و خود نيز به سوي بيگانگان گرايش دارند، موهاي‌شان را مانند كوهان شتر بختي در می‎آورند، اين گونه خانم‌ها نه داخل بهشت مي‌شوند و نه بوي بهشت به مشام شان مي‌رسد، حال آنكه بوي بهشت از فرسخ‌ها استشمام مي‌شود).

# فصل سوم علایمي‌كه هنوز ظاهر نشده‎اند

## مبحث اول: متحول شدن جزيرة العرب به باغ‌ها و جویبارها

از حضرت ابوهريره روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكْثُرَ الْمَالُ وَيَفِيضَ حَتَّى يَخْرُجَ الرَّجُلُ بِزَكَاةِ مَالِهِ فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُهَا مِنْهُ وَحَتَّى تَعُودَ أَرْضُ الْعَرَبِ مُرُوجًا وَأَنْهَارًا)**[[234]](#footnote-234)

(قيامت برپا نمي‌شود مگر زماني كه مال زياد شود و همه مردم مستغني گردند، حتي انسان زكات اموالش را جدا نموده و دنبال كسي مي‌گردد كه آن را بپذيرد، اما كسي را نمي‌بيند كه زکات را قبول کند و قيامت برپا نمي‌شود تا آنكه جزيرة العرب به باغ و نهرها تبديل نشود).

تبديل شدن جزيرة العرب به باغ‌ها و نهرها بخاطر اين تحقق مي‌یابد كه اهالي جزيره بوسيله حفر چاه و احداث مزرعه و كشاورزي و امثال آن، جزيره و اراضي لم يزرع را به باغ و نهرها مبدل مي‌سازند. همانطور كه در حال حاضر اين عمل به سرعت دارد پيش مي‌رود و يا اينكه جزيره در اثر تحولات اقليمي‌تبديل به باغ و انهار مي‌شود. يعني مناطق گرم سیر و استوايی به مناطق معتدل متحول مي‌شود و پروردگار آن نهر و چشمه‌ها را بوجود مي‌آورد كه خشكي آنرا به شادابي و سرسبزي مبدل سازند، دشت‌هاي بی‌حاصل آن به مزرعه‌هاي حاصلخيز و سر سبز تبديل مي‌شوند، اين توجيه دوم بيشتر قابل قبول است، چون حكايت از وضعيتي دارد كه جزيره به حالت اولي خود برمي‌گردد.

## مبحث دوم: پر نور شدن ماه

از جمله علايم نزديك شدن قيامت اين است كه ماه شب اول موقع ظهور، كلفت و نوراني بنظر مي‌رسد، بگونه‌اي كه بينندگان در لحظه طلوع آنرا دو یا سه شبه تلقی می‌كنند. از حضرت ابن مسعود روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**مِنِ اقْتِرَابِ السَّاعَةِ انْتِفَاخُ الأَهِلَّةِ.**)[[235]](#footnote-235)

(از جمله علایم نزديك شدن قيامت، كلفت شدن ماه شب اول است).

از حضرت انس روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

(**من اقتراب الساعة أن يرى الهلال قبلا، فيقال لليلتين، وأن تتخذ المساجد طرقا، وأن يظهر موت الفجاءة**)[[236]](#footnote-236)

(از جمله علايم قيامت اين است كه «هلال» ماه شب اول كلفت به نظر مي‌رسد، بگونه‌اي كه رؤيت كنندگان، آنرا دوشبه مي‌پندارند و مسجد‌ها در مسير (يعني محل راه رفتن) قرار مي‌گيرند و مرگ‌هاي ناگهاني رخ می‌دهد).

## مبحث سوم: حرف زدن درندگان و جمادات با انسان‌ها

امام احمد در مسند خود از حضرت ابوسعيد خدري نقل مي‌كند: گرگي بر گوسفندي حمله برد و گوسفند را گرفت، چوپان دنبال گوسفند رفت و آن را از گرگ پس گرفت. گرگ دم را روي زمين گذاشت و نشست و گفت: از خدا نمي‌ترسي روزی و نصیبم را از من می‌گیرید؟ چوپان گفت: بسيار شگفت آور است كه گرگي روي دمش نشسته و با من سخن مي‌گويد! گرگ گفت: سخن شگفت آورتر از اين را برايت نگويم؟ محمدص در يثرب (مدينه) مردم را از اخبار گذشتگان اطلاع مي‌دهد. چوپان گوسفندانش را به طرف مدينه هي كرد و به داخل مدينه رفت. گوسفندان را به گوشه‌اي در شهر مدينه رساند و خودش نزد رسول‎اللهص آمد و جريان گرگ را برايش بازگو كرد. رسول‎اللهص دستور داد تا مردم براي نماز جمع شوند، سپس خودش از خانه بيرون آمد و خطاب به چوپان فرمود: جريان گرگ را براي مردم بازگو کن، چوپان جريان را تعریف کرد. رسول‎اللهص فرمود:

(**والذي نفسي بيده لا تقوم الساعة حتى يكلم السباع الإنس و يكلم الرجل عذبة سوطه و شراك نعله و يخبره فخذه بما حدث أهله بعده**) [[237]](#footnote-237)

(چوپان راست مي‌گويد. سوگند به ذات يگانه خداوند كه جان من در قبض قدرت او است، قيامت برپا نمي‌شود تا اينكه درندگان با انسان‌ها حرف نزنند و انسان با تازيانه و بند كفشش به سخن نيايد).

رسول‎اللهص برخي مواقع از يك پديده خلاف عادت و خارج از مألوفات بشر سخن به ميان مي‌آورد و خبر مي‌دهد. مثلاً اينكه روز قيامت اعضای بدن انسان عليه انسان گواهي مي‌دهند:

ﭽ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﭼ يس: ٦٥

(امروزه بر دهانهايشان مهر مي‌نهيم، و دستهايشان با ما سخن مي‌گويند، و پاهايشان بر (كارهائي كه انجام‌ مي‌داده‌اند و) چيزهائي كه فرا چنگ مي‌آورده‌اند، گواهي مي‌دهند.)

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭤ ﭼ فصلت: ٢١

(آنان به پوستهاي خود مي‌گويند: چرا بر ضدّ ما شهادت داديد؟ پاسخ مي‌دهند: خداوندي ما را به گفتار درآورده است كه همه چيز را گويا نموده است، و همو در آغاز شما را (از عدم) آفريده است و (در پايان زندگي و بعد از ممات، دوباره جامه حيات به تنتان كرده و براي حساب و كتاب) به سوي او برگردانده شده‌ايد. )

يا اينكه رسول‎اللهص در مورد چیزهایی خبر مي‌دهد كه در آينده بدان دست پیدا می‌کنند، از علوم و مخترعاتي كه به وسيله آن زبان حيوانات را مي‌دانند و جمادات را به نطق و سخن در مي‌آورند. همانطور كه امروزه در مخترعات جديد مانند راديو و تلويزيون مشاهده مي‌شود.

## مبحث چهارم: پرده برداشتن فرات از كوه طلايي

بخاري و مسلم در صحيح خود از حضرت ابو هريره نقل مي‌كنند كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَحْسِرَ الْفُرَاتُ عَنْ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ يَقْتَتِلُ النَّاسُ عَلَيْهِ فَيُقْتَلُ مِنْ كُلِّ مِائَةٍ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ وَيَقُولُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ لَعَلِّي أَكُونُ أَنَا الَّذِي أَنْجُو**) [[238]](#footnote-238)

(قيامت برپا نمي‌شود تا آنكه فرات از يك كوه طلايي پرده بر ندارد و آن را ظاهر نكند. مردم براي مالك شدن آن جنگ مي‌كنند. از هر 100 نفر 99 نفر كشته مي‌شود و هر شخصي چنين مي‌انديشد كه من نجات پيدا مي‌كنم).

در روایت دیگر چنین آمده است:

(نزديك است كه فرات پرده از خزانه طلا را كنار بزند، هركس در آن وقت حاضر باشد از آن طلا چيزي بر ندارد).

در بعضي روايات آمده است:

(از يك كوه طلايي پرده بر مي‌دارد).

امام مسلم از ابي بن كعب با اين الفاظ حديث را روايت كرده است:

(**يُوشِكُ الْفُرَاتُ أَنْ يَحْسِرَ عَنْ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ فَإِذَا سَمِعَ بِهِ النَّاسُ سَارُوا إِلَيْهِ فَيَقُولُ مَنْ عِنْدَهُ لَئِنْ تَرَكْنَا النَّاسَ يَأْخُذُونَ مِنْهُ لَيُذْهَبَنَّ بِهِ كُلِّهِ قَالَ فَيَقْتَتِلُونَ عَلَيْهِ فَيُقْتَلُ مِنْ كُلِّ مِائَةٍ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ**)[[239]](#footnote-239)

(نزديك است كه فرات از كوهي از طلا پرده بردارد و آنرا ظاهر كند. هرگاه مردم درباره آن اطلاع پيدا كنند، بسوي آن مي‌شتابند. كساني كه آنجا هستند مي‌گويند: اگر مردم را بگذاريم كه از آن بردارند همه را بر مي‌دارند. مردم براي گرفتن طلا جنگ مي‌كنند و از هر 100 نفر 99 نفر كشته مي‌شوند.)

منظور از اكتشاف و پرده برداشتن بصورت خشك شدن آب است. امام نووي مي‌فرمايد: انحسار، يعني ظاهر شدن طلا به خاطر از بین رفتن آّب[[240]](#footnote-240)، گاهي پرده برداشتن بدليل تحول مجراي آب تحقق مي‌يابد، چون ممكن است اين كوه يا خزانه طلايي زير خاك پنهان شده باشد، اما وقتي كه مجراي آب بدليلي از دلايل تغيير كند و از كنار كوه بگذرد، گنج طلا ظاهر می‎شود.

دليل نهی بر داشتن طلا از حاضريني که شاهد کشف آن هستند، دور شدن از فتنه است، چون هنگام ظاهر شدن طلا با همدیگر به جنگ و جدال و کشتار می‌پردازند.

## مبحث پنجم: ظاهر شدن گنج‌های مخفی

امام مسلم از حضرت ابوهريره روايت مي‌كند كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**تَقِيءُ الْأَرْضُ أَفْلَاذَ كَبِدِهَا أَمْثَالَ الْأُسْطُوَانِ مِنْ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ فَيَجِيءُ الْقَاتِلُ فَيَقُولُ فِي هَذَا قَتَلْتُ وَيَجِيءُ الْقَاطِعُ فَيَقُولُ فِي هَذَا قَطَعْتُ رَحِمي‌وَيَجِيءُ السَّارِقُ فَيَقُولُ فِي هَذَا قُطِعَتْ يَدِي ثُمَّ يَدَعُونَهُ فَلَا يَأْخُذُونَ مِنْهُ شَيْئًا**)[[241]](#footnote-241)

(زمين تكه‌هاي جگرش(يعني طلا و نقره) كه مانند استوانه هستند، بيرون مي‌اندازد. قاتل مي‌آيد و مي‌گويد: به خاطر همين‌ها مردم را كشتم. قاطع رحم مي‌گويد: من نيز به سبب اين‌ها صله رحم را قطع كردم. دزد مي‌گويد: بر اثر این دستم قطع شده است. در اثر این اختلاف و جنجال همه طلا را رها می‌کنند و چیزی از آنرا بر نمی‌دارند).

اين يكي از نشانه‌هاي قدرت خداوند است كه به زمين امر مي‌كند تا گنج‌هاي پنهانش را از شكم خود بيرون آورد. رسول‎اللهص اين خزانه‌ها را به «افلاذ كبد» تعبير نموده است. «فلذ» در لغت به معني قطعه‌اي از جگر شتر مي‌باشد. بعضي‌ها گفته‎اند: به معني قطعه گوشت است. مفهوم حديث تشبيه است. يعني زمين قطعات پنهان در شكم خود را بيرون مي‌آورد. اسطوان، جمع اسطوانه است. اسطوانه به معني ستون و عمود مي‌باشد. تشبيه کردن قطعه‌هاي طلا و نقره به اسطوانه به لحاظ بزرگي حجم است.[[242]](#footnote-242)

وقتي مردم اين همه طلا را مشاهده می‌کنند، از آن دوري مي‌جویند و نگران و نارحت مي‌شوند، چون در راه رسیدن به این کالای بی‌ارزش مرتکب انواع گناه و معصیت شده‌اند.

## مبحث ششم: محاصره شدن مسلمانان در مدينه

از جمله علايم قيامت اين است كه مسلمانان شكست مي‌خورند و سايه آنها برداشته مي‌شود و دشمنان آنان را احاطه مي‌دهند و در مدينه منوره آنان را محاصره مي‌كنند.

از حضرت ابن عمر روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

(**يُوشِكُ الْمُسْلِمُونَ أَنْ يُحَاصَرُوا إِلَى الْمَدِينَةِ حَتَّى يَكُونَ أَبْعَدَ مَسَالِحِهِمْ سَلَاحِ**)[[243]](#footnote-243)

(نزديك است مسلمانان در مدينه منوره محاصره شوند و براي دفاع تنها بيل و غيره در دست داشته باشند).

## مبحث هفتم: رسيدن جهجاه به پادشاهی

جهجاه مردي سختگير و تند‌خو است از طايفه قحطان كه حكومت به او مي‌رسد. در صحيح مسلم از حضرت ابوهريره از رسول‎اللهص روايت شده كه پیامبرص فرمود:

(**لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ قَحْطَانَ يَسُوقُ النَّاسَ بِعَصَاهُ**)

(قيامت برپا نمي‌شود تا اينكه مردي از قبيله قحطان ظاهر می‎شود و مردم را بسوي گناه و نافرمانی سوق می‎دهد.) (بخاري و مسلم)

در روايت مسلم آمده است:

(**لَا تَذْهَبُ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي حَتَّى يَمْلِكَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ الْجَهْجَاهُ)**[[244]](#footnote-244)

(شب‌ها و روزها تمام نمي‌شوند تا آنكه مردي بنام جهجاه قدرت را به دست نگیرد.)

ممكن است جهجاه روايت دوم غیر از جهجاه روایت اول باشد، چون در حدیث امام ترمذي به صحت رسيده که اين جهجاه از موالي (غلامان) است، در سنن ترمذی ابوهریره روایت شده که رسول خداص فرمود:

(**لَا يَذْهَبُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ حَتَّى يَمْلِكَ رَجُلٌ مِنْ الْمَوَالِي يُقَالُ لَهُ جَهْجَاهُ**)[[245]](#footnote-245)

(شب و روز تمام نمي‌شود (يعني قيامت فرا نمی‌رسد) تا شخصي به نام جهجاه كه از غلامان است، به قدرت نرسد).

منظور از جمله «يسوق الناس بعصاه» اين است كه او به قدرت می‌رسد و مردم از وي اطاعت مي‌كنند و او هم قيادت مردم را بر عهده مي‌گيرد، واژه «سوق بالعصا» بر شدت و تندخويي او حكايت دارد. معني لغوي جهجاه صداي بلند است. بنا به تفسير ابن حجر صدايي كه در صلابت و سختی با عصا متناسب باشد[[246]](#footnote-246) اما آيا اين مرد مردم را بسوي خير فرا مي‌خواند يا شر؟ هيچگونه توضيحي در اين باره از رسول‎اللهص ثابت نشده است.

## مبحث هشتم: فتنه احلاس، دهماء و دهيماء

از حضرت عبدالله بن عمرب نقل شده، مي‌گويد: نزد رسول‎اللهص موضوع فتنه را به ميان كشيده بوديم. رسول‎اللهص درباره فتنه‌ها بسيار سخن گفتند. حتي فتنه احلاس را مطرح نمود، يكي از حاضرين عرض كرد: فتنه احلاس چيست؟ فرمودند:

(**هِيَ هَرَبٌ وَحَرْبٌ ثُمَّ فِتْنَةُ السَّرَّاءِ دَخَنُهَا مِنْ تَحْتِ قَدَمي‌رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَزْعُمُ أَنَّهُ مِنِّي وَلَيْسَ مِنِّي وَإِنَّمَا أَوْلِيَائِي الْمُتَّقُونَ ثُمَّ يَصْطَلِحُ النَّاسُ عَلَى رَجُلٍ كَوَرِكٍ عَلَى ضِلَعٍ ثُمَّ فِتْنَةُ الدُّهَيْمَاءِ لَا تَدَعُ أَحَدًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا لَطَمَتْهُ لَطْمَةً فَإِذَا قِيلَ انْقَضَتْ تَمَادَتْ يُصْبِحُ الرَّجُلُ فِيهَا مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا حَتَّى يَصِيرَ النَّاسُ إِلَى فُسْطَاطَيْنِ فُسْطَاطِ إِيمَانٍ لَا نِفَاقَ فِيهِ وَفُسْطَاطِ نِفَاقٍ لَا إِيمَانَ فِيهِ فَإِذَا كَانَ ذَاكُمْ فَانْتَظِرُوا الدَّجَّالَ مِنْ يَوْمِهِ أَوْ مِنْ غَدِهِ**)[[247]](#footnote-247)

(فتنه احلاس، فتنه دويدن (فرار كردن) و رفتن مال و اولاد است، بعد فتنه سراء پیدا می‌شود، کسی وارد این فتنه می‌شود که گمان می‌کند از اهل بیت من است ولی چنین نیست و ارتباطی به من ندارد، چون ولي و نزديكان من پرهيزكارانند. سپس مردم فردی را انتخاب می‌کنند که ثابت قدم و استوار نیست. سپس فتنه دهيماء مي‌آيد، همه امت اسلامي‌او را مي‌زنند، مردم گمان می‌کنند که تمام شده است، اما باز هم ادامه دارد، افراد زیادی را گمراه می‌کند، فردی هنگام صبح ایمان دارد ولی شامگاهان کافر می‌شود. در پايان اين فتنه‌ها مردم به دو دسته تقسيم مي‌شوند: دسته‌اي مومن‌اند كه در ميان آنان منافقي وجود ندارد و دسته دوم منافق‌اند كه مؤمنی در صف آنها ديده نمي‌شود. هرگاه اين وضعيت پیش آمد، در همان روز يا روز بعدش منتظر دجال باشيد).

«احلاس» جمع حلس است و حلس بر پارچه‌اي استعمال مي‌گردد كه بر پشت شتر و اسب و زير قطب و پالان گذاشته می‌شود. بدین جهت فتنه را به حلس تشبیه کرده است، چون هنگام ظهور فتنه مانند پالان شتر که مدام از پشت حیوان جدا نمی‌شود، آن هم از مردم جدا نمی‌شود. خطابي مي‌گويد: ممكن است تشبيه کردن فتنه به حلس بخاطر سياهي رنگ و تاريكي آن باشد.

«حَرَب» به معني رفتن اهل و مال است، عرب ها مي‌گویند:

«حرب الرجل فهو حريب فلان»

یعنی مال و اهلش به غارت برده شد است.

«سراء» نعمتي است كه مردم از آن به دليل كثرت مال و عافيت فراوان خوشحال مي‌شوند. نسبت دادن سراء به فتنه از اين جهت است كه نعمت (سراء) معمولاً موجب گمراه کردن و مرتکب گناه شدن است، همانگونه که این فتنه مردم را گمراه و به گناه وادار می‌سازد.

«دهيماء» آفتي است كه مردم را به خاطر شرارت‌هاي‌شان وارد پريشاني و سرگرداني مي‌كند.

## مبحث نهم: ظهور امام مهدي

### مطلب اول: نصوصي كه معرف امام مهدي هستند

در احاديث صحيح آمده است كه خداوند متعال در آخر زمان و نزديك قيامت خليفه‌ي عادلی را به سوی مردم جهان مي‌فرستد تا امور امت اسلام را به عهده بگيرد، او از اهل بيت رسول‎اللهص و از فرزندان حضرت زهراءك مي‌باشد. نام خود و پدرش با نام و پدر رسول‎اللهص یکی است. دارای پيشاني روشن و بيني عقابي مي‌باشد، زمین مملو از ظلم و جور را به عدل آراسته می‌کنند و بساط ظلم را برای همیشه بر می‌چیند و به جای آن نهال عدل و عدالت را می‌کارد، احاديثي كه در اين باره آمده‎اند به شرح زير روايت شده‎اند:

1- از عبدالله بن مسعود روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي يواطيء اسمه اسمي**)[[248]](#footnote-248)

(دنيا به پايان نمي‌رسد تا آنكه مردي از اهل بيت من قدرت را به دست نگیرد و بر عرب حکومت نکند، نامش با من یکی است).

در روايتي ديگر از ابوداود چنين آمده است:

(**لو لم يبق من الدنيا إلا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث الله فيه رجلا مني - أو من أهل بيتي - يواطئ اسمه اسمي‌واسم أبيه اسم أبي يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا**)[[249]](#footnote-249)

(اگر از عمر دنيا بيش از يك روز باقي نماند، خداوند آن روز را طولاني مي‌كند تا اينكه مردي از اهل بيت من برگزیده شود، نام او با نام من و نام پدرش با نام پدرم يكي است. او زمين را پر از عدل و داد و انصاف مي‌كند. همانطور كه پيش از آمدن او پر از ظلم و ستم بوده است).

2- از حضرت ام سلمهك روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**الْمَهْدِيُّ مِنْ عِتْرَتِي مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ**)[[250]](#footnote-250)

(مهدي اولاد من و از فرزندان فاطمه خواهد بود).

3- از حضرت علي روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**الْمَهْدِيُّ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يُصْلِحُهُ اللَّهُ فِي لَيْلَةٍ**)[[251]](#footnote-251)

(مهدي از اهل بيت من است كه خداوند او را در شبی اصلاح می‌کند )

4- از حضرت علي روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنْ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَجُلًا مِنَّا يَمْلَؤُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا**)[[252]](#footnote-252)

(اگر از دنيا يك روز بيشتر باقی نماند، خداوند مردي از اهل بيت مرا مبعوث مي‌كند، تا دنيا را بعد از ظلم و جور پر از عدل و انصاف كند).

5- از حضرت ابوسعيد خدري روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**الْمَهْدِيُّ مِنِّي أَجْلَى الْجَبْهَةِ أَقْنَى الْأَنْفِ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا يَمْلِكُ سَبْعَ سِنِينَ)**[[253]](#footnote-253)

(زمين پر از جور و ستم مي‌شود، وقتي چنين شد، خداوند مردي را از اهل بيت من كه همنام من است، مي‌فرستد. او زمين را پر از عدل و انصاف مي‌كند، همانطور كه پر از ستم بوده است).

6- از حضرت ابوسعيد خدري روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**لَتُمْلأَنَّ الأَرْضُ جَوْرًا وَظُلْمًا، فَإِذَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا بَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنِّي اسْمُهُ اسْمي‌أَوِ اسْمُهُ اسْمُ أَبِي، يَمْلَؤُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا، كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا**)[[254]](#footnote-254)

(مهدي از من است، او پيشاني روشن و بینی عقابی دارد، زمين را پر از عدل و داد مي‌كند، همانطور كه پيش از او پر از جور و ستم بوده است. به مدت هفت سال بر زمین حکمرانی خواهد کرد).

بزاز، ابن عدی در «الکامل»، ابو نعیم در «اخبار اصفهان»، حاکم، امام احمد، ابن حبان و ابو نعیم در «الحلیة» حدیث را با این لفظ از ابی سعید روایت کرده‎اند:

(**لا تقوم الساعة حتى تملأ الأرض ظلما و جورا و عدوانا، ثم يخرج رجل من عترتي أو من أهل بيتي يملؤها قسطا و عدلا، كما ملئت ظلما و عدوانا)**

حاکم می‌گوید: بر اساس شرط شیخین حدیث صحیح است، ذهبی و ابو نعیم دیدگاه حاکم را تأیید کرده‎اند.

حاكم حديث مذكور را از ابوسعيد به صورت مرفوع با اين الفاظ نقل كرده است:

(**يخرج في أمتي المهدي، يسقيه الله الغيث و تخرج الأرض نباتها و يعطي المال صحاحا و تكثر الماشية و تعظم الأمة، يعيش سبعا أو ثمانيا يعني حججا**)

(مهدي در امت من ظهور مي‌كند. خداوند در دوران حكومت او باران مي‌فرستد، زمين سرسبز مي‌شود. دام زياد مي‌شود، امت عظمت پيدا مي‌كند و او هفت يا هشت سال زندگي مي‌كند.(حاكم، ذهبی و ابن خلدون حدیث را تصحیح کرده‌اند)

اصحاب سنن و طبری در کتاب «الاوسط الکبیر» و حاکم و ابن حبان این حدیث را نقل کرده‌اند، اصل حدیث را با لفظ ابی داود ذکر می‌کنیم:

((**لو لم يبق من الدنيا إلا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث الله فيه رجلا مني - أو من أهل بيتي - يواطئ اسمه اسمي‌واسم أبيه اسم أبي يملأ الأرض قسطا وعدلا**)[[255]](#footnote-255)

(اگر از عمر دنيا بيش از يك روز باقي نماند، خداوند آن روز را طولاني مي‌كند تا اينكه مردي از اهل بيت من برگزیده شود، نام او با نام من و نام پدرش با نام پدرم يكي است. او زمين را پر از عدل و داد و انصاف مي‌كند).

### مطلب دوم: درجه صحت احاديث مهدي

شيخ عبدالعزيز بن باز مي‌فرمايد: جريان مهدي معلوم و احاديثش مستفيض هستند، حتي به حد تواتر معاضد هم رسيده‎اند، برخي از اهل حديث آنها را متواتر معنوي مي‌دانند، چون از راه‌های فراوان و با الفاظ مختلف و مخارج گوناگون روایت شده‌اند. اين احاديث بيان مي‌كنند که قضیه مهدی ثابت و مبعوث شدنش حقیقت دارد و از نوادگان علی بن ابی طالب است. ظهور اين امام در آخر زمان از مظاهر رحمت خداوند متعال مي‌باشد تا عدل و انصاف را اجرا كند و در برابر جور و ستم قد‌ علم نموده و خداوند به وسيله ايشان پرچم خير را بر اين امت به اهتزاز در مي‌آورد.

با بسياري از احاديث وارده در خصوص امام مهدي آشنا شدم و همانطور كه امام شوكاني و ابن قيم فرمودند: در اين احاديث، احاديث صحيح، حسن، ضعيف تأييد شده و اخبار موضوعه وجود دارند و از ميان اين احاديث آنچه كه از لحاظ سند صحيح هستند، براي اثبات عقيده ظهور مهدي كفايت مي‌كنند. خواه صحيح لذاته باشند يا صحيح لغيره. حسن لذاته باشند يا حسن لغيره. علاوه بر اين اگر احاديث ضعيف، ضعفشان به دلايلي جبران شود و همديگر را تقويت كنند، نزد اهل علم قابل استناد هستند. واقعیت اين است كه جمهور علما بلكه قاطبه آنها معتقد به اثبات و صحت عقيده ظهور مهدي هستند. مهدي در آخر زمان ظهور مي‌كند، افرادي كه اين عقيده را رد کرده‌اند و به ظهور مهدی ایمان ندارند، به علت قلت و عدم احتجاج از ارزش و اعتبار شایانی برخودار نیستند.[[256]](#footnote-256)

عبدالمحسن بن حمد العباد مي‌گوید: تعداد اصحابي كه احاديث مهدي را نقل كرده‌اند، به 26 نفر مي‌رسند و كتب حدیثی كه احادیث مهدی را تخریج کرده‌اند، به 36 كتاب می‌رسند، میان آنها امام احمد در «مسند»، ابن حبان در صحيح خود، حاكم در «مستدرك» و دیگران اين احاديث را نقل كرده‌اند.[[257]](#footnote-257)

بسياري از علما در تاليفات مخصوص، با بيان طرق و مورد مناقشه قرار دادن اسناد، اين احاديث را جمع كرده‌اند. ابوبكر بن ابي خيثمه، حافظ ابو نعيم، حافظ سيوطي در كتاب «العرف الوردي في اخبار المهدي» از جمله اين علما هستند و حافظ ابن كثير بخش مستقلي از کتاب «الفتن و الملاحم» را به بحث مهدی اختصاص داده است. ابن حجر مكي نيز كتابي بنام «القول المختصر في علامات المهدي المنتظر» و ملا علي قاري كتابي بنام «المشرب الوردي في مذهب المهدي» نوشته‌اند.

### مطلب سوم: دیدگاههای فرق اسلامي ‌در باره امام مهدي

1- عقيده اهل سنت و جماعت موافق و برگرفته از احاديثي است كه در مباحث گذشته بيان نموديم. حاصل احاديث اين بود كه مهدي حاكمي‌صالح و نيكوكار است. خداوند ايشان را به عنوان مجدد اين دين مبعوث مي‌كند و اين دين را توسط ايشان بر تمام اديان غلبه مي‌دهد.

ابن خلدون مي‌گويد: بدان كه عقيده همه مسلمانان در طول قرون و اعصار اين است كه ظهور شخصي از اهل بيت در آخر زمان ضروری و قطعی است، با آمدنش دين را تاييد و تقويت مي‌كند، عدل را برپا مي‌دارد، مسلمانان از وي تبعيت مي‌كنند و ايشان قدرت را در ممالك اسلامي‌به دست مي‌گيرند. نامش مهدي است. ظهور دجال و جريان تبعيت مردم از وي كه در احادیث ثابت شده است از جمله علايم قيامت هستند. عيسي بعد از ايشان نازل مي‌شود، دجال را مي‌كشد، يا اينكه عيسي همزمان با امام مهدي نازل مي‌شود و امام مهدي را در كشتن دجال ياري مي‌كند و در نماز به امام مهدي اقتدا مي‌نمايد.[[258]](#footnote-258)

2- شيعه اماميه بر اين عقيده‌اند كه مهدي آخرين امام آنها است، او امام دوازدهم است و به محمد بن حسن عسكري شناخته مي‌شود. از فرزندان حضرت امام حسين بن علي بن ابي طالب مي‌باشد. شيعه اماميه بر اين عقيده‌اند كه مهدي از هزار و يكصد سال پيش در سن پنج سالگي در سرداب ساطر خود را پنهان كرده است و عقيده دارند كه او هر چند از نظرها پنهان است، اما در شهرها حضور دارد و مردم منتظر بازگشت او هستند.

3- گروهي منكر وجود مهدي هستند. اينها هر چند كه خود را اهل سنت مي‌دانند، اما در تحقيق نصوص مهارت ندارند و در علم اسناد نيز ضعيف هستند. بسياري از علما در تصانيف خود شبهات و اشكالات آنها را نقش بر آب كرده‌اند. طبق اطلاعات ما آخرين كتابي كه در رد اين گروه نوشته شده است كتاب علامه عبدالمحسن عباد بنام «الرد علي من كذب بالاحاديث الصحيحة الواردة في المهدي»[[259]](#footnote-259) و كتاب «الاحتجاج بالاثر علي من انكر المهدي المنتظر» اثر محمود بن عبدالله بن حمد التويجري مي‌باشد.[[260]](#footnote-260)

4- بعضي از حكام گذشته ادعاي مهدويت كردند يا برخي از اقوام براي آنها مدعي مهدويت شده‌اند. بعضي از آنان انسان‌هاي نيك و شايسته‌اي بودند و اگر فردي يا افرادي از آنان خود را به مهدي ملقب كردند، نه به خاطر اينكه آنها خود را همان مهدي موعود مي‌دانستند كه رسول‎اللهص درباره آن خبر داده است، بلكه هدف تفاؤل به مهدي بود تا در رديف و شمار ائمه مهتدين، آنهایي كه حق مي‌گويند و بر اساس حق قضاوت مي‌كنند، قرار گيرند. مهدي خليفه عباسي از جمله اين افراد بود. اما بعضي از مدعيان مهدويت از حكام، انسان‌هاي فاجري بودند. مانند عبدالله بن ميمون القداح ملحد معروف، متولد سال 259 هجري و متوفي 322 هجري از جمله اين مدعيان مهدويت بود. پدر بزرگ او يهودي است و به دروغ خود را از اهل بيت رسول‎اللهص مي‌دانست و خود را به اهل بيت نسبت مي‌داد. او مدعي شد كه مهدي موعود است. به قدرت رسيد و فرزندانش بر كشور مغرب، مصر، حجاز و سوريا سلطه پيدا كردند. اسلام بخاطر اين حكام بشدت با مشكلات مواجه گرديد، اينها مدعي الوهيت شدند و گفتند شريعت يك باطن و يك ظاهر دارد.

پادشاهان رافضي قرامطه باطني و دشمنان دين از اين گروه بودند. زیر پرده روافض خود را با دروغ به اهل بيت رسول‎اللهص نسبت مي‌دادند. در واقع دين شان الحاد بود و در ترويج آن سعي و تلاش مي‌كردند. اين گروه همواره بر سر قدرت بودند تا سلطان صلاح الدين ايوبي قدرت را به دست گرفت و تار و پود حكومت قرامطه و ملاحده را از هم گسيخت.

مهدي مغاريه، محمد بن تومرت، متولد 485 هجري و متوفي 524 هجري از اين ملاحده بودند. او مردي دروغگو، ستم‌گر و متقلب بود و ادعا مي‌كرد كه مهدي موعود است. گروهي از پيروان خود را در قبرها مي‌گذاشت و به آنان امر مي‌كرد تا درباره مهدي بودنش ميان مردم تبليغات كنند. باز در شب قبرها را پر مي‌كرد تا حقيقت حالشان براي مردم روشن نشود.

5- گروه كيسانيه: اين گروه بر اين عقيده هستند كه مهدي، محمد بن حنيفه است و او زنده و در «جبل رضوي» زندگي مي‌كند، دو شير او را در ميان خود گرفته و از ایشان محافظت می‌کنند، دو چشمه يكي از آب و ديگري از عسل هميشه فواره مي‌زنند. گروه كيسانيه بر اين باور‌اند كه او داخل اين چشمه مي‌باشد و چهل نفر از يارانش او را همراهي مي‌كنند و او هيچگونه اطلاعي به همراهان خود نمي‌دهد. كيسانيه معتقد‌اند كه او و همراهانش زنده هستند، رزق مي‌خورند و محمد بن حنيفه بعد از غيبت ظهور مي‌كند و زمين را پر از عدل و داد مي‌كند، همانطور كه پر از جور و ستم بوده است. و بخاطر حمايتش از عبدالملك بن مروان يا زيد بن معاويه به اين حبس محكوم شده است.

اين دو بیت شعر به چنین عقیده‌ای اشاره می‌کنند:

و سبط لا یذوق الموت حتی یقود الخیل یقدمها اللـواء

تغیب لا یری فیهم زمانـاً برضوی عنده عسل و ماء

\* فرزندي است كه طعم مرگ را نمي‌چشد تا اينكه سوار بر اسب نشود و پرچم آن را به جلو نبرد.

\* او در كوه رضوي پنهان است و تا مدت زماني ديده نمي‌شود. نزد او آب و عسل براي استفاده كردن وجود دارد.

سيد حميري از اين عقيده پيروي مي‌كرد و مي‌گفت:

الا قل للامام فدتك نفسي اطلت بذلک الجبل المقاما[[261]](#footnote-261)

\* هان، به امام ـ فدايش شدم ـ بگو: ماندنت را در اين كوه طولاني كرده‎اید و خيلي وقت است كه ما را منتظر ساخته است.

اين گروه در نهایت بی‌عقلی و کم‌خردی قرار گرفته‌اند، چیزی را قبول می‌کنند و بدان ایمان دارند که دلیل عقلی و شرعی بر صحتش وجود ندارد.

### مطلب چهارم: زمان ظهور مهدي

شيخ عبدالعزيز بن باز به نقل از علامه ابن كثير مي‌گويد: گمان من بر اين است كه مهدي در زمان نزول عيسي مسيح ظهور مي‌كند. حديثي كه از حارث بن ابي اسامه روايت شده است به همين مطلب اشاره دارد[[262]](#footnote-262)، چون او مي‌گويد: «اميرهم المهدي» اين جمله بدان اشاره دارد كه ظهور امام مهدي در زمان ظهور حضرت عيسي خواهد بود. بعضي از روايات مسلم و رواياتي ديگر نيز دال بر همين مطلب هستند، هر چند با صراحت مطلب را بیان نمی‌کنند. ولي اين قول قوي‌ترين دیدگاه است، ولی قطعی و یقینی بخش نیست.

امام مسلم از سه تن از امهات المومنين: ام سلمهك، حفصهك و عايشهك روايت مي‌كند كه رسول‎اللهص فرموده است: لشكري به مقصد پناه بردن به خانه خدا عازم مسجد الحرام مي‌شود و خداوند اين لشكر را در بياباني نرسيده به مكه خسف مي‌كند.

در روايت ام سلمهك چنين آمده است كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**يَعُوذُ عَائِذٌ بِالْبَيْتِ فَيُبْعَثُ إِلَيْهِ بَعْثٌ فَإِذَا كَانُوا بِبَيْدَاءَ مِنْ الْأَرْضِ خُسِفَ بِهِمْ فَقُلْتُ يَا رسول‎الله فَكَيْفَ بِمَنْ كَانَ كَارِهًا قَالَ يُخْسَفُ بِهِ مَعَهُمْ وَلَكِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى نِيَّتِهِ**) [[263]](#footnote-263)

(پناهنده‌اي به قصد پناه عازم بيت مي‌شود. براي سركوبي او گروهي مأمور می‌گردند. وقتي آن لشكر به سرزمين بياباني مي‌رسند، خداوند آنان را در زمین فرو می‌برد. ام سلمهك مي‌فرمايد: عرض كردم: اي پيامبر خداص حال كساني كه به مصيبت و نا‌فرماني تن در نمي‌دهند و از آن كراهيت دارند چه مي‌شود؟ رسول‎اللهص فرمود: آنان نيز نابود مي‌شوند. اما روز قيامت بر حسب نيت خود زنده می‌شوند و به سوي خدا مي‌شتابند).

در روايت حضرت حفصهك چنين آمده است:

(**لَيَؤُمنَّ هَذَا الْبَيْتَ جَيْشٌ يَغْزُونَهُ حَتَّى إِذَا كَانُوا بِبَيْدَاءَ مِنْ الْأَرْضِ يُخْسَفُ بِأَوْسَطِهِمْ وَيُنَادِي أَوَّلُهُمْ آخِرَهُمْ ثُمَّ يُخْسَفُ بِهِمْ فَلَا يَبْقَى إِلَّا الشَّرِيدُ الَّذِي يُخْبِرُ عَنْهُمْ**)

(لشكري كه با آن جهاد مي‌شود به خانه خدا پناه مي‌برند. زماني كه دشمن آنها به سرزمين بياباني مي‌رسد، در قعر لشکر زمین شکاف بر می‌دارد، افرادی که گرفتار شده‌اند داد می‌زنند تا دیگران نجات یابند، ولی همه لشکر به جز «شرید» نابود می‌شوند، تا جریان را برای مردم تعریف کند. ... )

در حديثي ديگر آمده است:

(گروهي كه فاقد اسلحه و ابزار جنگي به بيت پناه مي‌برد...)[[264]](#footnote-264)

در روايت حضرت عايشهك آمده است كه رسول‎اللهص در عالم خواب حركات بازي مانندي را انجام مي‌داد. عرض كرديم: اي پيامبر خداص در خواب حركاتي انجام مي‌دادید كه قبلاً چنین چیزی را مشاهده نکرده بودیم. فرمود: شگفت‌آور بود، گروهي از امت من به قيادت مردي از قريش به خانه خدا پناه مي‌برند، وقتي به بياباني از سرزمين مي‌رسند، در زمين فرو مي‌روند. عرض كرديم: اي پيامبر خدا همه دچار این سرنوشت می‌شوند؟ فرمود: آري، ميان آنها انسان‌های پاک و مسافر وجود دارد، همه نابود می‌شوند، ولی هنگام زنده شدن هرکس بر اساس نیت خود زنده می‌شود.(يعني موت شان يكسان است ولي زنده شدن شان بعد از مرگ يكسان نيست) [[265]](#footnote-265).

آيا اين مرد قريشي كه به خانه خدا پناه مي‌برد و خداوند دشمنانش را نابود می‌کند و یار و یاور او است، همان مهدي موعود است كه در احاديث در باره او خبر داده شده است؟ هيچ دلیل صریحی در این مورد یافت نمی‌شود.

### مطلب پنجم: آيا مهدي همان خليفه‎ای است كه در عهد او مال و ثروت زياد مي‌شود؟

در احاديث گذشته صحبت از خليفه‌اي به ميان آمده است كه در زمان او مال و ثروت زياد مي‌شود به گونه‌ای كه بدون آمار و ارقام اموال را بین مردم تقسیم مي‌كند. آیا این خلیفه همان مهدی است؟

امام مسلم در صحيح خود از حضرت جابر بن عبدالله روايت مي‌كند كه رسول‎اللهص فرمود:

(**يَكُونُ فِي آخِرِ أُمَّتِي خَلِيفَةٌ يَحْثُو الْمَالَ حَثْوًا**)[[266]](#footnote-266)

(در امت من خليفه‌اي خواهد آمد كه بوسيله دست‌هايش اسكناس‌ها را جارو مي‌كند)

از حضرت ابوسعيد روايت شده كه رسول خداص فرمود:

(**يَكُونُ فِي آخِرِ أُمَّتِي خَلِيفَةٌ يَحْثِي الْمَالَ حَثْيًا لَا يَعُدُّهُ عَدَدًا**)[[267]](#footnote-267)

(از ميان خلفای شما خليفه‌اي مي‌آيد كه مال را با دست‌ها جارو مي‌زند و نمي‌شمارد.)

# فصل چهارم بزرگترین نشانه‎ها

## ترتیب نشانه‎ها بر اساس وقوعشان

علايم بزرگي هستند که از نزديك شدن قيامت خبر می‌دهند، بعد از ظاهر شدن و پدید آمدن علامات قيامت برپا مي‌شود. در صحيح مسلم از حضرت حذيفه بن اسيد العفاري روايت شده، مي‌گويد: رسول‎اللهص به مجلسي كه ما در آن مشغول گفتگو بوديم، تشريف آوردند و فرمود: پيرامون چه مطلبي مشغول گفتگو هستيد؟ عرض كرديم: درباره قيامت. فرمودند:

(**إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّى تَرَوْنَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ فَذَكَرَ الدُّخَانَ وَالدَّجَّالَ وَالدَّابَّةَ وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَنُزُولَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَأَجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَثَلَاثَةَ خُسُوفٍ خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَخَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَآخِرُ ذَلِكَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ الْيَمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَى مَحْشَرِهِمْ) [[268]](#footnote-268)**

(تا زماني كه ده علامت را مشاهده نكنيد قيامت برپا نمي‌شود. آنگاه علامات ده گانه را بدين شرح بر شمرد: دخان (دود)، دجال، دابة الارض، طلوع كردن خورشيد از مغرب، نزول عيسي بن مريم، يأجوج و مأجوج و سه خسوف[[269]](#footnote-269): يكي در مشرق، يكي در مغرب و دیگری در جزيرةالعرب و آخرين علامت قيامت آتشي است كه از يمن ظاهر مي‌شود و مردم را بسوي ميدان حشر سوق مي‌دهد).

علامت‌هاي بزرگ به ترتيب ظاهر مي‌شوند و فاصله زماني ميان آنها زياد نخواهد بود. تحقق آنها مانند باز شدن طنابی است که سر کیسه گندم را با آن می‌بندند، با باز شدن آن، دانه‌های گندم به ترتیب بیرون می‌آیند. يعني ميان علامات قيامت فاصله زماني چنداني نخواهد بود. حاكم با سند صحيح از حضرت انس روايت مي‌كند كه رسول‎اللهص فرمودند:

**(الامارات خزرات منظومات في سلكٍ، فان يقطع اسلك تبع يعضها بعضاً) [[270]](#footnote-270)**

(علامات قيامت مانند خرمهره‌هايي هستند كه در يك نخ نظم داده شده‌اند. هرگاه نخ كنده شود، دانه‌ها يكي پس از ديگري بر زمين مي‌اُفتند).

رسول‎اللهص خبر داده است كه جنگ بزرگي به نام «ملحمه» ميان مسلمانان و روميان صورت مي‌گيرد و بعد از آن مسلمانان قسطنطنيه را فتح مي‌كنند و به دنبال این فتح سر و کله‌ی دجال پیدا می‌شود و قدم شومش را بر این کره خاکی می‌گذارد. از حضرت معاذ بن جبل روايت شده که رسول‎اللهص فرمودند:

(**عُمْرَانُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ خَرَابُ يَثْرِبَ وَخَرَابُ يَثْرِبَ خُرُوجُ الْمَلْحَمَةِ وَخُرُوجُ الْمَلْحَمَةِ فَتْحُ قُسْطَنْطِينِيَّةَ وَفَتْحُ الْقُسْطَنْطِينِيَّةِ خُرُوجُ الدَّجَّالِ**)[[271]](#footnote-271)

(نخست بيت المقدس آباد مي‌شود، بعد مدينه خراب مي‌گردد. بعد جنگ‌هاي خونيني صورت مي‌گيرد و قسطنطنیه فتح می‌شود، بعد از اینها دجال مي‌آيد). (ابوداود)

منظور رسول‎اللهص اين بوده است كه حوادث پي در پي و بدون وقفه زماني بوقوع خواهند پيوست. خوانندگان محترم كه اين كتاب را مي‌خوانند براي آنها روشن مي‌شود كه مسلمانان در آن روزگار چگونه با رومي‌ها در يك معركه بزرگ به نام «ملحمه» وارد جنگ شدند و بعد از پیروزی قسطنطنیه را به دست می‌آورند، سپس دجال ظهور می‌کند. و بعد از خروج دجال حضرت عيسي فرود مي‌آيد و دجال را مي‌كشد. بعد از آنها یأجوج و مأجوج از پشت صده‌های محکم بیرون می‌آیند و در زمان عیسی نابود و هلاک می‌شوند. ترتيب حوادث تا به حال ظاهر و روشن است.

اما ترتيب بقيه علايم و نشانه‌ها كاملاً روشن نيست. البته طلوع خورشيد از طرف مغرب، خروج دابة الارض و ظهور آتشي كه مردم را در يك ميدان جمع مي‌كند، قطعاً بعد از خروج دجال، نزول حضرت عيسي و بيرون آمدن یأجوج و مأجوج صورت می‌گیرند، اما از اين سه پديده كدام يك جلوتر از ديگري رخ خواهند داد؟

با توجه به حدیث امام مسلم از حذیفه روشن می‌شود که آتش سوزی یمن بعد از همه علامت‌ها صورت می‌گیرد، پیامبرص در آن حدیث همه نشانه‌های دهگانه را بیان می‌کند و در نهایت حدیث می‌فرماید:

(**وَآخِرُ ذَلِكَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ الْيَمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَى مَحْشَرِهِمْ**)[[272]](#footnote-272)

(آخرين علامت قيامت آتشي است كه از يمن ظاهر مي‌شود و مردم را بسوي ميدان حشر سوق مي‌دهد).

بقیه شش علايم ديگر يعنی طلوع خورشيد از مغرب، خروج دابة، دخان، فرو رفتن سه گانه زمین در مشرق و مغرب و جریره به ترتيب ذیل به وقوع می‌پیوندند.

طلوع خورشيد از مغرب زمین و خروج دابه بعد از نزول حضرت عيسي و كشته شدن دجال بوسيله ايشان، رخ خواهند داد.

به هلاكت رسيدن ياجوج و ماجوج نيز در دوران حضرت عيس بعد از فاسد شدن مردم و نابود گشتن اسلام و آتش سوزی یمن، صورت خواهد گرفت.

حالا يك موضوع باقي مانده است، طلوع خورشید پیشی می‌گیرد یا بیرون آمدن دابه؟ به علت عدم وضوع این مطلب در احادیث رسول‎اللهص نمی‌توان به جواب قاطعی در این مورد دست پیدا کرد.

از حضرت عبدالله بن عمرو روايت شده كه مي‌گويد: از رسول‎اللهص شنيدم: مي‌فرمود:

(**إِنَّ أَوَّلَ الْآيَاتِ خُرُوجًا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَخُرُوجُ الدَّابَّةِ عَلَى النَّاسِ ضُحًى وَأَيُّهُمَا مَا كَانَتْ قَبْلَ صَاحِبَتِهَا فَالْأُخْرَى عَلَى إِثْرِهَا قَرِيبًا**)[[273]](#footnote-273)

(نخستين علامت قيامت طلوع خورشيد از مغرب زمین و ظاهر شدن دابه براي مردم است و هركدام از اين دو تا جلوتر ظاهر شود، دومي‌بلافاصله پشت سر اولي خواهد آمد).

استدلال به اين حديث مبني بر اينكه طلوع خورشيد، پيش از خروج دجال و نزول حضرت عيسي و خروج ياجوج و ماجوج رخ خواهد داد، صحيح نيست، زيرا آنچه كه از مجموع اخبار و روايات بر مي‌آيد، اين است كه خروج دجال نخستين علامت بزرگ است كه بر تحول و تغيير احوال عامه در اغلب نقاط دنيا حكايت مي‌كند و اين حالت با رحلت عيسي بن مريم پايان مي‌پذيرد و طلوع خورشيد از طرف مغرب نخستين علامت بزرگ است كه بر تغيير و تحول «عالم علوي» حكايت دارد نه عالم سفلي. خروج دابه در همين روز كه خورشيد از مغرب طلوع مي‌كند، صورت مي‌گيرد.[[274]](#footnote-274)

حاكم مي‌گويد: در ظاهر چنين بر مي‌آيد كه طلوع خورشید پيش از خروج دابه صورت مي‌گيرد. ولي خروج دابه همزمان با طلوع خورشيد از مغرب صورت مي‌گيرد يا بعد از مدت كوتاهي[[275]](#footnote-275) اما ترتيب زمانی ساير علايم، يعني خسوف سه‎گانه و دخان، براي ما روشن نيست. از نصوص صحيح دليلي بر تحديد و تعيين زمان ظهور آنها بيان نشده است. خداوند حقيقت را بهتر مي‌داند.

## مبحث اول: دخان

از جمله علايم بزرگ كه پيش از قيامت رخ مي‌دهند، دخان است. خداوند مي‌فرمايد:

ﭽ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﭼ الدخان: ٩ – ١٠

(اصلاً مشركان (درباره رسالت و دعوت آسماني) در شكّ و ترديدند و (آن را، و كلاًّ زندگي را به) بازي مي‌گيرند. ‏‏منتظر روزي باش كه آسمان دود آشكاري را پديدار مي‌كند. )

از جمله شواهد صریحی كه دال بر اين است كه دخان (دود) يكي از علايم بزرگ قيامت است، حديثي است كه امام مسلم از حذيفه بن اُسيد بشرح زير آنرا روايت كرده و مي‌گويد: ما مشغول مذاكره و گفتگو بوديم كه رسول‎اللهص نزد ما تشريف آوردند. فرمودند: موضوع بحث و گفتگوي شما چيست؟ عرض شد: ما درباره قيامت گفتگو مي‌كنيم. فرمودند:

(**إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّى تَرَوْنَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ فَذَكَرَ الدُّخَانَ وَالدَّجَّالَ وَالدَّابَّةَ وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَنُزُولَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَأَجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَثَلَاثَةَ خُسُوفٍ خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَخَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَآخِرُ ذَلِكَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ الْيَمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَى مَحْشَرِهِمْ)**

(تا ده علايم قيامت را مشاهده نكنيد، هرگز چنین چیزی برپا نمی‌شود، سپس نشانه‌ها را این گونه بیان فرمود: دخان، دجال، دابه، طلوع خورشيد از طرف مغرب، نزول عيسي بن مريم، ياجوج و ماجوج و سه خسوف در مغرب، مشرق و جزیرة‎العرب، آخرين علامت آتشي است كه از يمن ظهور مي‌كند و مردم را بسوي تجمع‎گاه‎شان سوق مي‌دهد).

ابن مسعود معتقد است كه آيه دخان آمده و تمام شده است. امام مسلم در صحيح خود از مسروق روايت مي‌كند: در حالی که عبدالله بن مسعود دراز كشيده بود نزد ايشان حضور پیدا کردیم. مردي آمد و گفت: اي ابا عبدالرحمن (كنيه ابن مسعود) مرد قصه گويي در محل «ابواب كنده» ضمن بيان قصه مي‌گويد: نشانه‌ي دخان در آينده مي‌آيد و جان كفار را قبض مي‌كند و مسلمانان به اندازه سرماخوردگي از آن احساس درد می‌کنند. حضرت عبدالله در حالي كه خشمناك بود نشست و فرمود: اي مردم از خدا بهراسيد و بر اساس علم خود فتوا صادر کنید و اگر در مورد چیزی دانا نبودید، بگوئید: خداوند دانا تر است. چون اين براي شما بهتر است که هنگام جهل سکوت اختیار نموده و علمش را به خدا نسبت دهید. خداوند خطاب به پيامبرش مي‌فرمايد:

ﭽ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭼ ص: ٨٦

(بگو: من از شما در مقابل تبليغ قرآن و رساندن دين خدا هيچ پاداشي نمي‌طلبم، از زمره مدّعيان (دروغين نبوّت هم) نيستم)

وقتي رسول‎اللهص ارتداد مردم را از دین و ایمان مي‌ديد، دعا كرد و فرمود: پروردگارا هفت سال قحطي مانند سال‌هاي قحطي حضرت يوسف را بر اين مردم نازل کن. راوي مي‌گويد: چنان قحط سالیي آمد كه مردم را مستأصل كرد. حتي مردم در اثر گرسنگي پوست حيوانات و گوشت مردار را مي‌خوردند. در اثر گرسنگي هركس بسوي آسمان نگاه مي‌كرد. آسمان را مانند دودي مي‌ديد. آنگاه ابوسفيان نزد رسول‎اللهص آمد و گفت: اي محمد تو آمدي تا مردم را به بندگي خدا و به صله رحم امر كنید. بي ترديد اينك قوم تو در اثر قحط سالي دارند از بين مي‌روند. دعا کن از این مخمصه نجات یابند. آنگاه آيات ذیل نازل شدند:

ﭽ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠﭼ الدخان: ١٠ – ١١

(‏منتظر روزي باش كه آسمان دود آشكاري را پديدار مي‌كند. ‏دودي كه تمام مردم را فرا مي‌گيرد. اين همان عذاب دردناك عظيم است.) ‏‏

سپس خداوند خطاب به آنها می‌فرماید: آیا در قیامت هم از این عذاب نجات پیدا می‌کنند:

ﭽ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﭼ الدخان: ١٥

(اگر مدّت اندكي عذاب را (از شما) به دور داريم (و به دنيا برگردانيم) قطعاً شما (به كفر و شرك و فسق و فجور خود) برمي‌گرديد. ‏)

بطشه بزرگ روز بدر بود و قبل از آن آیات دخان و لزام[[276]](#footnote-276) و روم[[277]](#footnote-277) تحقق پیدا کرده بود.

ابن مسعود بر اين عقيده است كه دخان مذکور در آيه قبل تحقق پیدا کرده و به پايان رسيده است و عذاب آخرت كه كفار بدان گرفتار مي‌شوند به پايان نمي‌رسد، آيه مذكور به صراحت دلالت دارد كه خداوند اين عذاب را براي چند لحظه‌ای از كفار بر مي‌دارد. گروهي از سلف مانند: مجاهد، ابي‌العاليه، ابراهيم نخعي، ضحاك و عطية العوفي دیدگاه ابن مسعود را اختيار نموده‌اند و ابن جرير نيز آن را ترجيح داده است.[[278]](#footnote-278)

ابن كثير بر اين عقيده است كه آيه دخان هنوز نيامده و برای تأیید دیدگاه خود به حديث ابي مالك الاشعري استدلال مي‌كند كه مي‌گويد: رسول‎اللهص فرمودند:‌ خداوند شما را با سه چیز انذار می‌دهد: دابه، دجال و دخان، دخان بر مومنان مانند سرماخوردگي و ريزش بيني اثر مي‌گذارد و كافران چنان بدان مبتلا مي‌شوند كه تمام بدنشان ورم مي‌كند و از سوراخ‌هاي بدن بیرون می‌آیند.

علامه ابن كثير مي‌فرمايد: حضرت علي، ابوسعيد خدري، ابن عباس و حسن بصري بر اين عقيده‌اند كه آيه دخان هنوز نيامده است. علامه ابن كثير با استدلال به دلایل زیر دیدگاه آنان را تأیید می‌کند:

1. احاديث صحيح و حسن زيادي دال بر اين مطلب‌اند كه آيه دخان هنوز نيامده است.
2. آيه: ﭽ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﭼ الدخان: ١٠

(‏منتظر روزي باش كه آسمان دود آشكاري را پديدار مي‌كند)

بر خلاف دیدگاه ابن مسعود خیال نیست بلکه حقیقت دارد و هر مسلمانی آنرا مشاهده خواهد کرد.

1. جمله «يغشي الناس» اين مطلب را مي‌رساند كه اگر فرض کنیم آيه دخان يك امر خيالي است نباید تنها مخصوص اهل مكه باشد، چون لفظ «الناس» همه مردم را شامل مي‌شود.

امام نووي در شرح مسلم پيرامون اين حديث «لن تقوم الساعه حتي تروا قلبها عشر آيات...» مي‌فرمايد: اين حديث ديدگاه كساني را كه مي‌گويند: دخان نفس كافران را مي‌گيرد و مومنان به اندازه نفس گرفتگي بدان مبتلا می‌شوند و اينكه آيه دخان هنوز نيامده است و نزديك قيامت خواهد آمد را تاييد مي‌كند. در كتاب «بدء الخلق» هر دو دیدگاه ذکر شده است. گروهي ديدگاه ابن مسعود را تاييد كرده‌اند. و طرف‌داران ديدگاه دوم حذيفه، ابن عمر و حسن بصري مي‌باشند. حذيفه آن را از رسول‎اللهص روايت مي‌كند و مدت آن را چهل روز بيان كرده است، براي توفيق و تطبيق اين دو حديث مي‌توان گفت كه اينها دو جريان جداگانه هستند.

## مبحث دوم: فتنه دجال

### مطلب اول: فتنه دجال بزرگترين فتنه در تاريخ بشر است

فتنه دجال در روزهای آخر دنیا و ابتدای قیامت به وقوع می‌پیوندد و یکی از علايم بزرگ وقوع قيامت است، فتنه دجال يكي از بزرگترين فتنه‌هايي است كه در طول تاريخ دامن‌گير بشر مي‌شود. در صحيح مسلم از ابي الدهماء و ابي قتاده روايت شده كه گفته‌اند: ما از كنار هشام بن عامر مي‌گذشتيم و نزد عمران بن حصين مي‌رفتيم. هشام بن عامر روزي خطاب به ما گفت: شما از كنار من رد شده و نزد كساني مي‌رويد كه حضور آنها در محضر رسول‎اللهص بيش از من نبوده است و حديث رسول‎اللهص را از من بهتر نمي‌دانند. من از رسول‎اللهص شنيدم كه فرمودند:

(**مَا بَيْنَ خَلْقِ آدَمَ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ خَلْقٌ أَكْبَرُ مِنْ الدَّجَّالِ)**[[279]](#footnote-279)

(ميان خلق آدم و قيام قيامت، پديده‌اي بزرگتر از پديده دجال وجود ندارد).

بنا بر اين تمام پيامبران امت‌هاي خود را از دجال بر حذر داشته‌اند. اما رسول‎اللهص بيش از ساير پيامبران مسأله دجال را مورد تاكيد قرار داده است.

در صحيح بخاري از حضرت عبدالله بن عمر روايت شده، مي‌گويد: رسول‎اللهص بلند شد و پس از حمد و ستايش خداي عزوجل درباره دجال صحبت كرد و فرمود:

(**إِنِّي لَأُنْذِرُكُمُوهُ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ وَلَكِنِّي أَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرُ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ**)[[280]](#footnote-280)

(من شما را از دجال بر حذر مي‌دارم و هيچ پيامبري نيامده كه قومش را بيم نداده باشد. اما من درباره دجال سخني به شما مي‌گويم كه هيچ پيامبري به قومش نگفته است و آن اينكه دجال کور است و خداوند شما کور نیست، (پس فریب دجال را نخورید که می‌گوید: من خدا هستم).

در بخاري و مسلم از حضرت انس روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**مَا بُعِثَ نَبِيٌّ إِلَّا أَنْذَرَ أُمَّتَهُ الْأَعْوَرَ الْكَذَّابَ أَلَا إِنَّهُ أَعْوَرُ وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ وَإِنَّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ كَافِرٌ)[[281]](#footnote-281)**

(هيچ پيامبري مبعوث نشده است، مگر اينكه قومش را از اعور دروغگو بيم داده است. اي مردم آگاه باشيد كه دجال اعور است و خداي شما اعور نيست. در ميان دو چشم دجال كلمه «كافر» نوشته شده است).

در سنن ترمذي و سنن ابي داود از حضرت عبدالله بن عمر روايت شده كه رسول‎اللهص درباره دجال فرمود:

(**إِنِّي أُنْذِرُكُمُوهُ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا قَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ وَلَكِنْ سَأَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرُ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ**)[[282]](#footnote-282)

(من شما را از دجال برحذر مي‌دارم و مي‌ترسانم. هيچ پيامبري نيامده مگر اينكه قومش را ترسانده و بيم داده است. حضرت نوح قومش را از دجال ترسانده است. اما من درباره دجال سخني به شما مي‌گويم كه هيچ پيامبري قبل از من آنرا بر زبان نیاورده است، شما مي‌دانيد كه دجال كور است و خداي شما كور نيست).

در سنن ابن ماجه، صحيح ابن خزيمه و مستدرك حاكم از ابي امامه روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

(**يا أيها الناس! إنها لم تكن فتنة على وجه الأرض منذ ذرأ الله ذرية آدم أعظم من فتنة الدجال و إن الله عز و جل لم يبعث نبيا إلا حذر أمته الدجال و أنا آخر الأنبياء و أنتم آخر الأمم و هو خارج فيكم لا محالة** )[[283]](#footnote-283)

(اي مردم از روزي كه خداوند نسل انسان را آفريده است، هيچ فتنه‌اي در روي زمين بزرگتر از فتنه دجال نبوده است. خداوند هيچ پيامبري را نفرستاده است كه قومش را از دجال نترسانده باشد و من آخرين و خاتم پيامبران هستم و شما هم آخرين امت هستيد و دجال قطعاً در ميان شما ظهور خواهد كرد).

### مطلب دوم: علت نام نهادن او به مسیح دجال

ابن الاثير مي‌گويد: دجال را از آن جهت مسيح مي‌گويند كه يك چشم آن مسيح (هم سطح و ممسوح) است و مسيح به كسي مي‌گويند كه يك طرف صورتش نه چشمي‌داشته باشد، نه ابرو، مسيح بر وزن فعيل به معني مفعول است. بر خلاف عيسي بن مريم او را آن جهت مسيح مي‌نامند كه با مسح كردن و دست كشيدن بر بيماران، بيماری را شفا مي‌داد. لذا مسيح در حق عيسي بن مريم فعيل به معني فاعل است و در حق دجال به معني كذاب و دروغگو است.

ابن حجر مي‌فرمايد: چون دجال حق را با باطل مي‌پوشاند و حقیقت را كتمان مي‌كند، دجال ناميده مي‌شود. عرب‌ها مي‌گویند:

**«دجل البعير بالقطران اذا غطاه»**

(ظرف را با آب طلا پوشاند)

ابن دريد مي‌گويد: دجال را از آن جهت دجال مي‌گويند كه حق را بوسيله دروغش مي‌پوشاند و بعضي‌ها مي‌گويند: وجه تسميه دجال اين است كه به اقصی نقاط زمين سفر مي‌كند. يا بدان جهت كه او با سفرهاي خود تمام زمين را مي‌پوشاند.[[284]](#footnote-284)

### مطلب سوم: اوضاع مسلمانان در زمان ظهور دجال

اندكي پيش از ظهور دجال، مسلمانان داراي عظمت و شكوهي خواهند بود و چنان بر مي‌آيد كه هدف ظهور دجال پايان دادن به اين عظمت و قدرت است. در آن روزگار مسلمانان با روم (ايتاليا) صلح مي‌كنند و همه مسلمانان و رومي‌ها عليه يك دشمن مشترك مي‌جنگند و پيروز مي‌شوند. سپس جنگ ميان مسلمانان و صليبي‌ها شروع مي‌شود. در سنن ابوداود از ذي مخبر نقل شده: از رسول خداص شنيدم كه مي‌فرمود:

(**ستصالحون الروم صلحا آمنا فتغزون أنتم وهم عدوا من ورائكم فتنصرون وتغنمون وتسلمون ثم ترجعون حتى تنزلوا بمرج ذي تلول فيرفع رجل من أهل النصرانية الصليب فيقول: غلب الصليب فيغضب رجل من المسلمين فيدقه فعند ذلك تغدر الروم وتجمع للملحمة " وزاد بعضهم: " فيثور المسلمون إلى أسلحتهم فيقتتلون فيكرم الله تلك العصابة بالشهادة**)[[285]](#footnote-285)

(در آينده نزديك شما مسلمانان با رومي‌ها صلح مسالمت آميزي را انجام مي‌دهيد، شما و آنها در برابر دشمن متحد شده و عليه آن مي‌جنگيد، در نهايت پيروز مي‌شويد. اموال غنيمت را بدست مي‌آوريد، سپس به سوی خانه و کاشانه به راه می‌افتید تا به «مرج ذي تلول» مي‌رسيد، در آنجا توقف می‌کنید، يك مرد نصراني صليب را بر مي‌دارد و مي‌گويد: صليب غلبه پيدا كرده است. مردي از مسلمانان به خشم مي‌آيد و صليب را مي‌شكند و آنگاه رومي‌ها با مكر و حيله عليه مسلمانان آماده جنگ مي‌شوند).

در روايت ديگر آمده: مسلمانان با اسلحه‌هاي خود حمله مي‌كنند، درگيري شروع مي‌شود و خداوند اين گروه از مسلمانان را به مقام بلند شهادت مي‌رساند.

آن روزها شما خواهيد ديد كه مسلمانان قدرتمند هستند، آنان جهاد مي‌كنند و پيروز مي‌شوند و به سلامت به خانه‌هاي‌شان بر مي‌گردند و مي‌بينند آنان به هر قيمت پاي‌بند دين خود هستند. نصراني وقتي كه صليب را بلند مي‌كند چنين مي‌پندارد كه پيروزي مسلمانان در سايه‌ي صليب بوده و به خاطر آن تحقق یافته است. مسلمان غيرتمندي بلند شده و صليب را مي‌شكند و گروه مسلمانان با برداشتن اسلحه‌هاي خود به رومي‌ها حمله مي‌برند و با وجود كمي‌لشكر به جنگ و پیکار می‌پردازند، رسول‎اللهص آنها را شهيد مي‌داند و خداوند اين شهادت را موجب تكريم و تعظيم آنها قرار مي‌دهد. رومي‌ها عليه مسلمانان مكر و حيله مي‌كنند و جريانات بعدي باعث وقوع جنگ و كشتار و خون‌ريزی مي‌شوند.

#### در گیری و فتح قسطنطنيه

ملحمه معركه بزرگي است كه ميان مسلمانان و صليبيان[[286]](#footnote-286) رخ مي‌دهد، در حديث گذشته به سبب درگیری و علت جنگ اشاره شد. احاديث فراواني پيرامون اين معركه سهمناك و نحوه صبر و تحمل مسلمانان و پیروزی مؤمنان در این معرکه بر دشمنان، روایت شده است.

چنين پيدا است كه تعداد زیادی از مسیحیان حقیقی در این معرکه دوشادوش مؤمنان به جنگ و پیکار می‌پردازند. در صحيح مسلم از حضرت ابوهريره روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

(**لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَنْزِلَ الرُّومُ بِالْأَعْمَاقِ أَوْ بِدَابِقٍ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِمْ جَيْشٌ مِنْ الْمَدِينَةِ مِنْ خِيَارِ أَهْلِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ فَإِذَا تَصَافُّوا قَالَتْ الرُّومُ خَلُّوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الَّذِينَ سَبَوْا مِنَّا نُقَاتِلْهُمْ فَيَقُولُ الْمُسْلِمُونَ لَا وَاللَّهِ لَا نُخَلِّي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ إِخْوَانِنَا فَيُقَاتِلُونَهُمْ فَيَنْهَزِمُ ثُلُثٌ لَا يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَبَدًا وَيُقْتَلُ ثُلُثُهُمْ أَفْضَلُ الشُّهَدَاءِ عِنْدَ اللَّهِ وَيَفْتَتِحُ الثُّلُثُ لَا يُفْتَنُونَ أَبَدًا فَيَفْتَتِحُونَ قُسْطَنْطِينِيَّةَ فَبَيْنَمَا هُمْ يَقْتَسِمُونَ الْغَنَائِمَ قَدْ عَلَّقُوا سُيُوفَهُمْ بِالزَّيْتُونِ إِذْ صَاحَ فِيهِمْ الشَّيْطَانُ إِنَّ الْمَسِيحَ قَدْ خَلَفَكُمْ فِي أَهْلِيكُمْ فَيَخْرُجُونَ وَذَلِكَ بَاطِلٌ فَإِذَا جَاءُوا الشَّأْمَ خَرَجَ فَبَيْنَمَا هُمْ يُعِدُّونَ لِلْقِتَالِ يُسَوُّونَ الصُّفُوفَ إِذْ أُقِيمَتْ الصَّلَاةُ فَيَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَمَّهُمْ فَإِذَا رَآهُ عَدُوُّ اللَّهِ ذَابَ كَمَا يَذُوبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ فَلَوْ تَرَكَهُ لَانْذَابَ حَتَّى يَهْلِكَ وَلَكِنْ يَقْتُلُهُ اللَّهُ بِيَدِهِ فَيُرِيهِمْ دَمَهُ فِي حَرْبَتِهِ)**[[287]](#footnote-287)

(قيامت برپا نمي‌شود تا اينكه رومي‌ها به اعماق[[288]](#footnote-288) و دابق حمله نكنند. آنگاه سپاهي از مدينه مشتمل بر بهترين مردم روي زمين عليه رومي‌ها بسيج مي‌شوند. وقتي در مصاف هم قرار مي‌گيرند، رومي‌ها مي‌گويند: بگذاريد تا كساني كه مردم ما را به اسارت گرفتند، بكشيم. مسلمانان مي‌گويند: سوگند به خداوند، راه شما را باز نمي‌كنيم و برادران‌مان را به شما تسليم نمي‌كنيم. مسلمانان عليه رومي‌ها مي‌جنگند. يك سوم شكست مي‌خورند. يك سوم كشته مي‌شوند كه آنها نزد خداوند بهترين شهدا هستند و يك سوم به پیروزی می‌رسند و هرگز دچار فتنه نخواهند شد و قسطنطنيه را فتح مي‌كنند.[[289]](#footnote-289)

در همين اثنا كه مسلمانان مشغول تقسيم غنایم مي‌شوند و در حالي كه شمشيرهاي مسلمانان بر درخت‌هاي زيتون آويزان شده‌اند، شيطان ميان مسلمانان ندا در مي‌دهد كه دجال در اهل و عيال شما جانشين شما شده است. مسلمانان حركت مي‌كنند و اين اعلام شيطان دروغ است. وقتي مسلمانان به شام (سوريه) مي‌رسند، دجال ظهور مي‌كند. در حالي كه مسلمانان خود را براي پیکار علیه دشمن مهیا می‌کنند، در مقابل هم به صف آرايی نظامی‌می‌پردازند، نماز برپا مي‌شود و عيسي بن مريم فرود مي‌آيد. مردم را در نماز امامت مي‌كند. وقتي كه نگاه دجال به حضرت عيسي بن مريم مي‌افتد، مانند نمك در آب ذوب مي‌شود. اگر به حال خود رها شود نابود و هلاك مي‌گردد. اما حضرت عيسي او را مي‌كشد و خون او را كه به نيزه حضرت عيسي چسبيده است به مردم نشان مي‌دهد).

رسول‎اللهص در حديثي ديگر پيرامون سهمناك بودن اين معركه و فداكاریي كه مسلمانان در اين معركه از خود نشان مي‌دهند، سخن گفته است. فداكاري به حدي بود كه گروه‌هايي از مسلمانان سه روز متوالي و پي در پي تا آخرين قطره خون و تا واپسين لحظه‌هاي زندگي براي جان دادن و استقبال مرگ رفتن، بيعت مي‌كنند.

چنان بر مي‌آيد كه تعداد مسلمانان در آن روز اندك خواهد بود، چون مسلمانان در آن معركه زماني به پيروزي مي‌رسند كه از جاهاي ديگر امداد مي‌رسد و خود به تنهایي از پس این لشکر بر نمی‌آیند.

در صحيح مسلم از عبدالله بن مسعود روايت شده: قيامت برپا نمي‌شود تا ميراث تقسيم نگردد و غنيمت سرور و خوشحالي به بار نياورد و بعد با اشاره به طرف شام(سوريه) فرمود: دشمن عليه مسلمان تجمع مي‌كند و مسلمانان نيز در برابر آنها صف آرايی می‌نمایند. (اين تجمع بخاطر جنگ و كشتار خواهد بود و بعد از غدر و حيله رومي‌ها كه در حديث گذشته بدان اشاره شد، تحقق خواهد يافت). راوي (يسير بن جابر) مي‌گويد: عرض كردم، منظور از دشمن، رومي‌ها هستند؟ عبدالله بن مسعود فرمود: آري، در آن روز جنگ ارتداد شدت پیدا می‌کند، مسلمانان پیمان می‌بندند که به احدی الحسنیین یعنی مرگ یا پیروزی دست یابند، تا اينكه شب فرا مي‌رسد و فرا رسيدن شب مانع از جنگ مي‌شود و هر دو گروه بدون پيروزي به مقر خود بر مي‌گردند. مسلمانان شرط مي‌كنند كه هيچ كس بدون پيروزي نمي‌تواند برگردد ولي با فرا رسيدن شب شرط به اتمام مي‌رسد. مسلمانان دوباره شرط را در ميان مي‌گذارند. تا سه روز اين كشتار ادامه دارد. روز چهارم همه مسلمانان عليه روم بسيج مي‌شوند. جنگ بسيار شديدي صورت خواهد گرفت. جنگي كه مانند آن ديده نشده يا ديده نخواهد شد.

كشته‌ها چنان زياد مي‌شوند و فضا چنان متعفن و بد بو مي‌شود كه حتي اگر پرنده از كنار آنها بگذرد، جان داده و بر زمين مي‌افتد. مردي كه صد فرزند داشته باشد، تنها يك فرزند برايش باقی می‌ماند و بقیه در جنگ جان خود را از دست می‌دهند. بعد از این حادثه چه غنيمتي مايه خوشحالي مي‌شود و كدام ميراث تقسيم مي‌گردد؟ در همين وضعيت صدايی كه بزرگتر از اين جنگ است بگوش آنها مي‌رسد. منادي ندا در مي‌دهد كه دجال در فرزندان و خانواده‌ها جانشين شما شده است. مال غنيمت و هرچه را كه در دست دارند رها مي‌كنند و به سوی خانه‎ها به راه می‌افتند. ده مرد جنگي و سلحشور به طرف دجال به عنوان مقدمة الجيش روانه می‌شوند. ابن عباس مي‌گويد: رسول‎اللهص فرمود:

(**إِنِّي لَأَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ وَأَسْمَاءَ آبَائِهِمْ وَأَلْوَانَ خُيُولِهِمْ هُمْ خَيْرُ فَوَارِسَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ أَوْ مِنْ خَيْرِ فَوَارِسَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ**) [[290]](#footnote-290)

(من نام جنگجويان و نام پدران و رنگ اسب‌هاي شان را مي‌دانم. آنها در آن روزگار از بهترين جنگجويان خواهند بود).

در صحيح مسلم درباره فتح قسطنطنيه از ابوهريره تفصيل بيشتري بشرح زير آمده است. رسول‎اللهص فرمودند:

(**سَمِعْتُمْ بِمَدِينَةٍ جَانِبٌ مِنْهَا فِي الْبَرِّ وَجَانِبٌ مِنْهَا فِي الْبَحْرِ قَالُوا نَعَمْ يَا رسول‎الله قَالَ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَغْزُوَهَا سَبْعُونَ أَلْفًا مِنْ بَنِي إِسْحَقَ فَإِذَا جَاءُوهَا نَزَلُوا فَلَمْ يُقَاتِلُوا بِسِلَاحٍ وَلَمْ يَرْمُوا بِسَهْمٍ قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ فَيَسْقُطُ أَحَدُ جَانِبَيْهَا**)

(آيا درباره شهري كه نصف آن خشكي و نصف دیگرش در دريا[[291]](#footnote-291) قرار دارد چیزی شنيده‌ايد؟ حاضرين در جلسه گفتند: آري، رسول‎اللهص فرمودند: قيامت برپا نمي‌شود تا اينكه هفتاد هزار از فرزندان حضرت اسحاق[[292]](#footnote-292) عليه مردم آن دیار جهاد نكنند. اين فرزندان اسحاق هرگاه وارد شهر شوند، با سلاح نمي‌جنگند و هيچ تيري را شليك نمي‌كنند. بلكه آنها مي‌گويند: «لا اله الا الله»، با گفتن اين كلمه نصف شهر سقوط مي‌كند).

ثور مي‌گويد: به گمان من رسول‎اللهص فرمود: همان نصفي كه طرف دريا است، بعد نصف دوم نيز با گفتن كلمه لا اله الا الله و الله اكبر سقوط مي‌كند. دفعه سوم كه كلمه مذكور گفته مي‌شود دروازه شهر باز مي‌شود و مسلمانان وارد شهر مي‌شوند و اموال غنيمت را بدست مي‌آورند. در همين حال كه مشغول تقسيم غنيمت هستند، كسي ندا در مي‌دهد: اي مردم مراقب باشيد كه دجال ظهور كرده است. همه چيز را رها كرده و بسوي خانه‌هاي شان برمي‌گردند.

### مطلب چهارم: قحطي و گرسنگي قبل از ظهور دجال

پيش از ظهور دجال مردم بشدت گرفتار آفت و مصايب فراواني مي‌شوند، باران از آسمان بر زمين نمي‌بارد و زمين گياه و درخت نمي‌روياند. در سنن ابن ماجه، صحيح ابن خزيمه و مستدرك حاكم از ابي امامه از رسول‎اللهص روايت شده كه رسولص فرمود:

(**إِنَّ قَبْلَ خُرُوجِ الدَّجَّالِ ثَلَاثَ سَنَوَاتٍ شِدَادٍ يُصِيبُ النَّاسَ فِيهَا جُوعٌ شَدِيدٌ يَأْمُرُ اللَّهُ السَّمَاءَ فِي السَّنَةِ الْأُولَى أَنْ تَحْبِسَ ثُلُثَ مَطَرِهَا وَيَأْمُرُ الْأَرْضَ فَتَحْبِسُ ثُلُثَ نَبَاتِهَا ثُمَّ يَأْمُرُ السَّمَاءَ فِي الثَّانِيَةِ فَتَحْبِسُ ثُلُثَيْ مَطَرِهَا وَيَأْمُرُ الْأَرْضَ فَتَحْبِسُ ثُلُثَيْ نَبَاتِهَا ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ السَّمَاءَ فِي السَّنَةِ الثَّالِثَةِ فَتَحْبِسُ مَطَرَهَا كُلَّهُ فَلَا تُقْطِرُ قَطْرَةً وَيَأْمُرُ الْأَرْضَ فَتَحْبِسُ نَبَاتَهَا كُلَّهُ فَلَا تُنْبِتُ خَضْرَاءَ فَلَا تَبْقَى ذَاتُ ظِلْفٍ إِلَّا هَلَكَتْ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ قِيلَ فَمَا يُعِيشُ النَّاسُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ قَالَ التَّهْلِيلُ وَالتَّكْبِيرُ وَالتَّسْبِيحُ وَالتَّحْمِيدُ وَيُجْرَى ذَلِكَ عَلَيْهِمْ مُجْرَى الطَّعَامِ**)[[293]](#footnote-293)

(پيش از ظهور دجال سه سال قحطي كه مردم به شدت در آن دچار گرسنگي مي‌شوند، پيش خواهد آمد، سال اول خداوند به آسمان امر مي‌كند كه يك سوم بارش را متوقف سازد و به زمين دستور مي‌دهد كه يك سوم گياهانش را سبز نكند. در سالهاي دوم و سوم نيز چنين مي‌شود و در پايان سه سال هيچ قطره‌اي بر زمين نمي‌افتد و هيچگونه دانه‌اي از زمين سبز نمي‌شود. هيچ حيوان سم‌داري بر زمين زنده نمي‌ماند. همه از بين مي‌روند. سوال شد، يا رسول‎اللهص مردم در اين مدت چگونه و به چه وسيله‌اي امرار معاش مي‌كنند. رسول‎اللهص فرمود: با تهليل و تكبير و تحميد. این کلمات جایگزین غذا می‌شوند).

### مطلب پنجم: ويژگيها و علایم دجال

دجال ادعاي ربوبيت مي‌كند و جهت ترويج باطل‌هاي خود اعمال خارق العاده را انجام مي‌دهد، حتي شخصي كه نزد او مي‌آيد گمان مي‌كند جريان دجال بر وي پنهان نمي‌شود و باطل او تأثیری ندارد. اما وقتي اعمال خارق العاده او را مي‌بيند، تسليم مي‌شود و از او پیروی می‌کند. در سنن ابي داود با سند صحيح از عمران بن حصين روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

(**مَنْ سَمِعَ بالدَّجَّال، فَلْيَنْأَ منه، فوالله إِن الرجل ليأتيه وهو يَحْسِبُ أَنه مؤمن، فيتبعُه، مما يَبْعَثُ به من الشبهات، أَو لَمَا يَبعث به من الشبهات**)[[294]](#footnote-294)

(هركس درباره دجال مي‌شنود بايد از وي دوري كند. به خدا سوگند، انسان مسلمان پيش او مي‌آيد و مي‌پندارد كه مسلمان است. ولي وقتي نزد او مي‌آيد از شبهات القا شده او پيروي مي‌كند).

هركس با دقت دجال را مورد مطالعه قرار دهد، قطعاً مي‌داند كه دجال باطل است و صفات ربوبيت در آن تحقق نيافته‌اند. هرچند توسط او كارهاي خلاف عادت صورت مي‌گيرد، چون دجال بشر و ناتوان است. مي‌خورد، مي‌نوشد، مي‌خوابد و نياز به بول و غائط دارد. هركس چنين حالتي داشته باشد، چگونه مي‌تواند اله، معبود و رب كائنات باشد. حال آنكه او نيازمند به كائنات است!!

با اين وجود رسول‎اللهص بسياري از علايم و ويژگي‌هاي آن را براي ما بيان فرموده است تا مسلماني كه دجال در زمان آنها ظهور مي‌كند، او را شناخته و در دام فريب او گرفتار نشود.

#### ویژگی‌های برجسته دجال

رسول‎اللهص به گونه‌ای دجال را معرفی کرده است که حال و کیفیت و صفات و قیافه‌ی او روشن شده است. در صحيح بخاري از عبدالله بن عمرب روايت شده كه رسول‎اللهص دجال را در خواب ديد و او را چنين توصيف فرمود: مردي تنومند و سرخ رنگ است، موهاي سرش پيچيده و از يك چشم نا‌بينا است. چشم كور او بطرف بيرون برجسته و مانند دانه انگوري است كه روي آب مي‌باشد. از لحاظ سيما و صورت و قيافه تشابه زيادي به ابن قطن خزاعي دارد.[[295]](#footnote-295)

از عباده بن صامت روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

(**إني حدثتكم عن الدجال حتى خشيت أن لا تعقلوا، أن مسيح الدجال رجل قصير أفحج جعد أعور مطموس العينوإنه أعور العين، ليست بناتئة ولا حجراء، واعلموا أن الله عز وجل ليس بأعور، وأنكم لن تروا ربكم حتى تموتوا**)[[296]](#footnote-296)

(من درباره دجال براي شما صحبت كردم تا اينكه احتمال دادم متوجه نشده‌ايد. اينك به شما مي‌گويم كه مسيح دجال مرد كوتاه قدي است. موهاي پيچيده دارد. يك چشم است و چشم او بي نور است. بي ابرو است، برجسته نيست. اگر دچار مشکل شدید، بدانيد كه پروردگار شما يك چشم نيست و تنها در قیامت قادر به دیدن او خواهید بود).

#### يك چشم بودن دجال

رسول‎اللهص بر توصیف دو چشم دجال خيلي تاكيد فرموده است، چون هر چند بتواند از ساير صفات و ويژگي‌هايش خود را رها سازد، هرگز نمي‌تواند چشم‌هايش را پنهان كند. چشم‌ها در معرض ديد عموم قرار می‌گیرند. هركس آنها را مي‌بيند و ويژگي‌هاي چشم آشكار و پنهان شدني نيستند. احاديث گذشته اشاراتي پيرامون معيوب بودن چشم‌هاي دجال داشتند. در برخي روايات آمده است كه چشم اعور (كور) دجال چشم راست است و در بعضي روايات چشم اعور چشم چپ معرفي شده است. اعور بودن چشم راست بيشتر معروف است، چون احاديثش متفق عليه هستند. رسول‎اللهص چشم اعور دجال را به چشم خاموش و بي‌خاصيت تشبيه كرده است. در حديثي آمده که چشم راست او برجسته و قابل پنهان کردن نمي‌باشد. مانند نخاعه‌اي كه روي ديوار صاف و گچ‌كاري شده بيفتد.

در صحيح مسلم از حضرت عبدالله بن عمرب درباره دجال آمده است:

(**أَعْوَرِ الْعَيْنِ الْيُمْنَى كَأَنَّهَا عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ**)

(چشم راستش كور و مانند دانه انگوري است كه روي آب شنا مي‌كند)[[297]](#footnote-297)

در حديث ابي سعيد:

(و عينه اليمني عوراء جاحظه لا تحفي كانها نخاعه في حائط مجصص، عينه اليسري كانها كوكب دري)

امام نووي روايات متعارض را اینگونه توجيه نموده است: تمام رواياتي كه حاكي از اعور بودن دو چشم دجال هستند، به درجه صحت رسيده‌اند.«عوراء» به معنی معیوب بودن چشم است، بنا بر اين توصيف كردن چشم دجال به عور يعني هر دو چشمش مشکل دارند. در بعضي روايات ديگر آمده است كه چشم راست او كور است و در برخي روايات ديگر آمده است كه چشم چپ او كور است. در بعضي روايات آمده است: «احداهما طافئه» با همزه به معني فاقد ديد. يعني چشم او ديد ندارد. و درباره چشم ديگر او آمده است: ‌«الاخري طافيه» بدون همزه به معني ظاهر و برجسته. پس دو چشم دجال بر اساس اظهارات امام نووي يك فاقد نور و ديد و دیگری هرچند کور نیست اما دارای اختلال و عیب است. در روايت مسلم آمده است: چشمي‌كه فاقد نور و ديد است، همان چشم ممسوح است. روي آنرا جلدي كلفت پوشانده و توان ديدن را از آن گرفته است.

رسول‎اللهص چشم بينايش را اینگونه توصیف می‌فرماید: چشم او سبز و مانند شيشه به نظر مي‌رسد.[[298]](#footnote-298)

#### ميان دو چشم او كافر نوشته شده است

علايم ديگري نيز وجود دارد كه خداوند دجال را در پرتو آن معرفي نموده است. البته اين علامت را تنها مؤمنان مي‌دانند. يعني آنهايي كه فاقد بصيرت هستند، اين علايم را نمي‌شناسند. منظور از اين علامت جمله‌اي است كه متن آن «ك، ف، ر» مي‌باشد يا «كافر». در صحيح بخاري از حضرت انس از رسول‎اللهص نقل شده است:

(**مَا بُعِثَ نَبِيٌّ إِلَّا أَنْذَرَ أُمَّتَهُ الْأَعْوَرَ الْكَذَّابَ أَلَا إِنَّهُ أَعْوَرُ وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ وَإِنَّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ كَافِرٌ)[[299]](#footnote-299)**

(هيچ پيامبري مبعوث نشده است مگر اينكه امتش را از اعور كذاب بر حذر داشته است. آگاه باشيد كه دجال اعور است و پروردگار شما اعور نيست و ميان دو چشم او كلمه كافر نوشته شده است).

مشابه اين حديث، حديثي است كه امام بخاري آنرا نقل کرده است. بر اساس اظهارات امام نووي محققين بر اين عقيده‌اند كه اين نوشته كاملا معلوم و مشخص است، از جمله علايمي‌مي‌باشد كه معرف كفر قطعي، كذب و باطل بودن او است. و خداوند آن را براي هر مؤمن چه با سواد يا بي‌سواد ظاهر مي‌كند و از كساني كه قصد شقاوت و واقع شدن در فتنه او را داشته باشد، پنهان مي‌دارد.

قاضي عياض اختلاف بزرگان را در اين مورد نقل مي‌كند و مي‌گوید: گروهی گمان می‌کنند که نوشته ظاهری و حقیقی است و برخی هم بر این گمان هستند که مجاز است و برای تأکید دیدگاه خود به این حدیث استدلال می‌کنند که پیامبرص فرمود: همه مؤمنان آنرا می‌خوانند با سواد باشند یا بی‌سواد، ولی این دیدگاه ضعیف است.[[300]](#footnote-300)

#### دجال وارث ندارد

رسول‎اللهص فرموده است كه: دجال عقيم (بي‌اولاد) است و فرزندي ندارد.[[301]](#footnote-301)

### مطلب ششم: دعواي ربوبيت او باطل است

با توجه به صفات و ويژگي‌هاي دجال كه حكايت از معيوب و نقص شديد او دارند، چگونه اين مخلوق ناتوان و مستمند مي‌تواند رب باشد و ادعاي ربوبيت كند. او ادعا مي‌كند كه او رب مردم است و حال آنكه رب مردم در دنيا قابل رؤيت نيست. رسول‎اللهص مي‌فرمايد:

(**تَعَلَّمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرَى أَحَدٌ مِنْكُمْ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَمُوتَ**)[[302]](#footnote-302)

(بدايند هيچكدام از شما تا قيامت پروردگارش را در دنيا نمي‌بيند).

علاوه بر اين دجال نقص و عيب مادر‌زادي دارد. مثلاً عيب كوري او بر كسي مخفی و پوشیده نیست. رسول‎اللهص مي‌فرمايد:

(**إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيْسَ بِأَعْوَرَ أَلَا إِنَّ الْمَسِيحَ الدَّجَّالَ أَعْوَرُ عَيْنِ الْيُمْنَى كَأَنَّ عَيْنَهُ عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ**)[[303]](#footnote-303)

(خداوند بر شما پنهان نمي‌شود. خداوند اعور نيست. ولي چشم راست دجال اعور است. چشم او مانند دانه انگوري است كه روي آب شناور باشد).

از جمله صفات معيوب دجال كه در احاديث مطرح شده است، «افجح» است. «فجح» بر فاصله زياد ميان دو ساق پاي انسان اطلاق مي‌گردد. يا فاصله زياد ميان دو فخذ و ران و بعضي آن را فاصله نزديك ميان دو پا همراه با تباعد ساقين تفسير كرده‌اند. بعضي‌ها مي‌گويند: افجح به كسي مي‌گويند كه «في رجله اعوجاج» در پايش كجي باشد[[304]](#footnote-304)

ابن العربي مي‌گويد: وجود صفات نقص در وصف دجال دليل بر اين است كه او محكوم به نقص است و نمي‌تواند نواقص را از خود بزدايد. اگر او رب مي‌بود، مي‌توانست نواقص را از خود دور كند. برنداشتن صفات نقص از خود دليل خدا و رب نبودن است و اينكه توان زدودن نواقص را از وجود خود ندارد.

تاكيد رسول‎اللهص بر كور بودن دجال بدان جهت است كه اثر «كوري» آشكار و ملموس است. عالم و جاهل مي‌تواند آن را درك كند و كساني كه دلايل عقلي را درك نمي‌كنند براحتي مي‌توانند اثر كوري را دريابند، هر چند عاقلان به راحتی مي‌توانند حقيقت دجال را درك كنند.

### مطلب هفتم: امكانات و وسائل فتنه دجال

دجال مدعي خداوندي است و امكانات عجيبي در اختيار دارد كه موجب فتنه‌ي ‌بزرگ برای مردم می‌شود و از جمله اين ابزار و امكانات:

#### 1- حركت سريع او بر روي زمين

در حديث نواس بن سمعان كه مسلم آنرا روايت كرده است در مورد سرعت رفتار و انتقال دجال از رسول‎اللهص سوال شد؟ رسول خداص فرمود:

(**كَالْغَيْثِ اسْتَدْبَرَتْهُ الرِّيحُ**)

(مانند ابري است كه باد آنرا به حركت در مي‌آورد).

رسول‎اللهص بيان كرده كه دجال در اطراف زمين مي‌رود، به تمام شهرهاي دنيا به جز مكه و مدينه سفر مي‌كند. در حديث بخاري و مسلم آمده است: دجال سواي مكه و مدينه تمام شهرها را مي‌پيمايد.

در حديث ابي امامه كه ابن ماجه، خذيمه و حاكم آنرا نقل كرده‎اند، چنين آمده است:

(**إِنَّهُ لَا يَبْقَى شَيْءٌ مِنْ الْأَرْضِ إِلَّا وَطِئَهُ وَظَهَرَ عَلَيْهِ إِلَّا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ لَا يَأْتِيهِمَا مِنْ نَقْبٍ مِنْ نِقَابِهِمَا إِلَّا لَقِيَتْهُ الْمَلَائِكَةُ بِالسُّيُوفِ صَلْتَةً)**[[305]](#footnote-305)

(هيچ نقطه‌اي از زمين باقي نمي‌ماند مگر اينكه دجال بدان سر مي‌زند و بر آن غلبه پيدا مي‌كند. به جز مكه و مدينه، از هر نقطه‌اي كه بخواهد وارد اين دو شهر شد، فرشتگان با شمشيرهاي برهنه جلو او را مي‌گيرند).

#### 2- بهشت و دوزخ دجال

از جمله ابزار فريب دجال چيزي شبيه به بهشت و دوزخ يا نهري شبيه آب و نهري شبيه آتش است كه آنرا به همراه خود دارد. حقيقت امر خلاف واقعيت مي‌باشد. آنچه را كه مردم به صورت آتش مي‌بينند، در واقع آب خنك است و حقيقت آنچه كه مردم آنرا آب خنك مي‌بينند، آتش سوزان است.

در صحيح بخاري و مسلم از حضرت حذيفه روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**إِنَّ مَعَهُ مَاءً وَنَارًا فَنَارُهُ مَاءٌ بَارِدٌ وَمَاؤُهُ نَارٌ**)

(دجال آب و آتش با خود به همراه دارد، آتش او را در واقع خنك است و آب او در واقع آتش است)[[306]](#footnote-306)

روايات متعددي شبيه روايت مذكور در صحاح و ساير كتب حديث آمده است.

در صحيح مسلم آمده است كه رسول‎اللهص فرمود:

(**لَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا مَعَ الدَّجَّالِ مِنْهُ مَعَهُ نَهْرَانِ يَجْرِيَانِ أَحَدُهُمَا رَأْيَ الْعَيْنِ مَاءٌ أَبْيَضُ وَالْآخَرُ رَأْيَ الْعَيْنِ نَارٌ تَأَجَّجُ فَإِمَّا أَدْرَكَنَّ أَحَدٌ فَلْيَأْتِ النَّهْرَ الَّذِي يَرَاهُ نَارًا وَلْيُغَمِّضْ ثُمَّ لْيُطَأْطِئْ رَأْسَهُ فَيَشْرَبَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَاءٌ بَارِدٌ**)[[307]](#footnote-307)

(من چيزهاي همراه دجال را از خودش بهتر مي‌دانم. او دو نهر جاري را با خود به همراه دارد. يك نهر در ظاهر آب گوارا و سفيد است و نهر ديگر در ظاهر آتش شعله‌ور است. اگر كسي از شما در زمان ظهور دجال زنده بماند، آنچه را كه در ظاهر آتش است، اختيار كند، چشم را پايين گرفته و از آن بنوشد، چون آن آتش در واقع آب خنك است).

در حديثي ديگر امام مسلم آمده است كه دجال ظهور مي‌كند. آب و آتش را به خود همراه دارد. آنچه را كه مردم بصورت آب مي‌بينند، در واقع آتش است كه مي‌سوزاند و آنچه را كه مردم بصورت آتش مي‌بينند، آب خنك و شيرين است. هركس از شما زمان دجال را دريابد، آنچه را كه بصورت آتش مي‌بيند، اختيار كند، زيرا در واقع آب شيرين و پاكيزه است.(مسلم كتاب الفتن).

از نصوص چنين بر مي‌آيد كه مردم حقيقت اشيايي را كه دجال به همراه خود دارد، نمي‌شناسند. آنچه كه مي‌بينند حكايت از واقعيت امر ندارد. بلكه مخالف واقعيت است. لذا در احاديث صحيح مسلم چنين آمده است:

(**إِنَّهُ يَجِيءُ مَعَهُ مِثْلُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَالَّتِي، فالتی یقول: انها الجنة هی النار)**

(دجال نمونه بهشت و جهنم را به همراه دارد، چیزی که بهشت است در واقع دوزخ است)

#### 3- كمك گرفتن از شياطين

بدون ترديد دجال از شياطين ياري مي‌جويد و واضح است كه شياطين خدمت نمي‌كنند مگر براي كساني كه در نهايت جهالت و گمراهي به سر ببرند و قائل به عبوديت غير خداوند باشند. در صحيح ابن خذيمه و مستدرك از ابي امامه روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

(**وَإِنَّ مِنْ فِتْنَتِهِ أَنْ يَقُولَ لِأَعْرَابِيٍّ أَرَأَيْتَ إِنْ بَعَثْتُ لَكَ أَبَاكَ وَأُمَّكَ أَتَشْهَدُ أَنِّي رَبُّكَ فَيَقُولُ نَعَمْ فَيَتَمَثَّلُ لَهُ شَيْطَانَانِ فِي صُورَةِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ فَيَقُولَانِ يَا بُنَيَّ اتَّبِعْهُ فَإِنَّهُ رَبُّكَ**)[[308]](#footnote-308)

(از جمله فتنه‌هاي دجال اين است كه به انسان جاهل و روستايی مي‌گويد: آيا اگر من پدر و مادر مرده تو را زنده كنم؟ گواهي مي‌دهي كه من پروردگار تو هستم؟ مي‌گويد: آري، آنگاه شياطين به صورت پدر و مادر آن مرد دهاتي در مي‌آيند و مي‌گويند: اي فرزند عزيزم از وي تبعيت كن همانا او پروردگار تو است).

#### 4- اطاعت حيوانات و جمادات از وي

از جمله ابزار فتنه دجال كه خداوند به وسيله آن بندگانش را مي‌آزمايد، اين است كه به آسمان امر مي‌كند تا بباراند، به زمين دستور مي‌دهد تا علف بروياند و به حيوانات امر مي‌كند تا تابع او شوند و به ويرانه‌ها امر مي‌كند تا گنج‌هاي پنهان را ظاهر كنند. در همه موارد از وي اطاعت مي‌شود. در صحيح مسلم از نواس بن سمعان روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

(**فَيَأْتِي عَلَى الْقَوْمِ فَيَدْعُوهُمْ فَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَجِيبُونَ لَهُ فَيَأْمُرُ السَّمَاءَ فَتُمْطِرُ وَالْأَرْضَ فَتُنْبِتُ فَتَرُوحُ عَلَيْهِمْ سَارِحَتُهُمْ أَطْوَلَ مَا كَانَتْ ذُرًا وَأَسْبَغَهُ ضُرُوعًا وَأَمَدَّهُ خَوَاصِرَ ثُمَّ يَأْتِي الْقَوْمَ فَيَدْعُوهُمْ فَيَرُدُّونَ عَلَيْهِ قَوْلَهُ فَيَنْصَرِفُ عَنْهُمْ فَيُصْبِحُونَ مُمْحِلِينَ لَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ شَيْءٌ مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَيَمُرُّ بِالْخَرِبَةِ فَيَقُولُ لَهَا أَخْرِجِي كُنُوزَكِ فَتَتْبَعُهُ كُنُوزُهَا كَيَعَاسِيبِ النَّحْلِ**)[[309]](#footnote-309)

(دجال نزد مردم مي‌آيد، مردم را دعوت مي‌كند. به او ايمان مي‌آورند و از وي اطاعت مي‌كنند، به آسمان امر مي‌كند ببارد. به زمين دستور مي‌دهد گياه و درخت مي‌روياند. دام‌هاي مردم به تعداد بسيار زياد و با پستان‌هاي پر از شير و بسيار چاق و فربه همراه با آنان راه مي‌روند. نزد مردم مي‌آيند، مردم را دعوت مي‌كنند. مردم سخنانش را رد مي‌كنند. مردم عاطل و باطل مي‌شوند. هيچ چيز در اختيار آنان باقي نمي‌ماند. از كنار ويرانه‌ها رد مي‌شود و خطاب به آنها مي‌گويد: گنج‌هاي خود را بيرون بياوريد. گنج‌هاي ويرانه ها مانند زنبور‌هاي عسل كه از ملكه خود پيروي مي‌كنند، از او پيروي خواهند كرد).

#### 5- كشتن و زنده كردن

از جمله ابزار فريب او اين است كه فرد مؤمن را در نظر مردم مي‌كشد و بعد ادعا مي‌كند كه او را زنده می‌گرداند. در صحيح بخاري از ابوسعيد روايت شده كه رسول‎اللهص سخن بسيار زيادي پيرامون دجال براي ما بيان كرد و فرمود:

(**يَأْتِي الدَّجَّالُ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نِقَابَ الْمَدِينَةِ فَيَنْزِلُ بَعْضَ السِّبَاخِ الَّتِي تَلِي الْمَدِينَةَ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ يَوْمَئِذٍ رَجُلٌ وَهُوَ خَيْرُ النَّاسِ أَوْ مِنْ خِيَارِ النَّاسِ فَيَقُولُ أَشْهَدُ أَنَّكَ الدَّجَّالُ الَّذِي حَدَّثَنَا رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَدِيثَهُ فَيَقُولُ الدَّجَّالُ أَرَأَيْتُمْ إِنْ قَتَلْتُ هَذَا ثُمَّ أَحْيَيْتُهُ هَلْ تَشُكُّونَ فِي الْأَمْرِ فَيَقُولُونَ لَا فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يُحْيِيهِ فَيَقُولُ وَاللَّهِ مَا كُنْتُ فِيكَ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي الْيَوْمَ فَيُرِيدُ الدَّجَّالُ أَنْ يَقْتُلَهُ فَلَا يُسَلَّطُ عَلَيْهِ)**[[310]](#footnote-310)

(دجال ظهور مي‌كند. وارد شدن به مدينه منوره برايش ممنوع خواهد بود. در بعضي مناطق سنگلاخ در بيرون مدينه توقف مي‌كند. مردي كه در آن روزگار از بهترين ما خواهد بود، نزد وي مي‌آيد، و مي‌گويد: من گواهي مي‌دهم تو همان دجالي هستيد كه رسول‎اللهص ماجراي تو را براي ما بيان كرده است، دجال مي‌گويد: آيا اگر اين را بكشم و زنده گردانم، باز هم شما ادعاي رب بودنم را رد مي‌كنيد و شك و ترديد به دل راه مي‌دهيد؟ مردم مي‌گويند: خير. دجال آن انسان مورد نظر را در ظاهر مي‌كشد و سپس او را زنده مي‌كند. آن مرد مي‌گويد: اكنون بيش از هر زمان ديگر به حقيقت تو پی بردم. دجال بار ديگر قصد كشتن او را دارد اما اين بار قدرت چنين كاري را در خود نمي‌بيند).

امام مسلم از ابوسعيد خدري چنين روايت مي‌كند: دجال ظهور مي‌كند. مردي از وي سوال مي‌كند، كجا مي‌روي؟ مرد مؤمن مي‌گويد: قصد دارم پيش آن كس بروم كه ظهور كرده است(دجال). دجال مي‌گويد: آيا تو به پروردگار بودن من ايمان نمي‌آوري؟ مرد مؤمن مي‌گويد: پروردگار ما كه پنهان است. دار و دسته دجال مي‌گويند: او (مردم مومن) را بكشيد. افراد گارد دجال خطاب به همديگر مي‌گويند: آيا او شما را از كشتن منع كرده است؟ آنگاه آن مرد مومن را نزد دجال مي‌برند. وقتي مرد مومن دجال را مي‌بيند، مي‌گويد: اي مردم! اين مسيح دجال است. همان دجالي كه رسول‎اللهص درباره آن خبر داده است. دجال دستور مي‌دهد او را بگيرند، بزنند و زخمي‌كنند. او را بر زمين خوابانيده و بشدت مورد ضربه قرار مي‌دهند. آنگاه از وي مي‌پرسند، آيا ايمان نمي‌آوري؟ آن مرد مومن مي‌گويد: تو مسيح دروغگو هستي. دجال دستور مي‌دهد تا آن مرد مومن را از فرق سر بوسيله اره دو تكه كنند. دجال ميان آن دو تكه راه مي‌رود و مي‌گويد: بلند شو. آن دو تكه بهم وصل شده به حالت اولي باز مي‌گردد. دجال مي‌پرسد، آيا به من ايمان آوردي؟ مي‌گويد: اكنون تو را بيش از پيش شاخته‌ام. بعد مي‌گويد: اين كار با كسي ديگر بعد از من انجام نمي‌گيرد. دجال آن مرد مومن را مي‌گيرد تا ذبحش كند. آهن بزرگي روي سينه او مي‌گذارد تا تكان نخورد. دست و پاهايش را مي‌بندد و به ظاهر او را در آتش مي‌اندازد. ولي در واقع او به بهشت انداخته مي‌شود. زيرا دوزخ او بهشت است. رسول‎اللهص فرمود: اين مرد مومن نزد الله بزرگترين شهيد است.[[311]](#footnote-311)

### مطلب هشتم: محل ظهور دجال

دجال از مشرق زمين، از شهرهاي فارس خراسان ظهور مي‌كند. در حديثي كه ترمذي، ابن ماجه، حاكم و احمد و ضياء در مختار از حضرت ابوبكر صديق روايت مي‌كنند چنين آمده است، رسول‎اللهص فرمود:

(**إن الدجال يخرج من أرض بالمشرق، يقال لها: (خراسان) يتبعه قوم كأن وجوههم المجان المطرقة)[[312]](#footnote-312)**

(كساني از دجال تبعيت مي‌كنند كه چهره‌هاي شان مانند سپر فرو رفته سرخ و گرد است).

اما مسلمانان زماني او را مي‌شناسند كه به ميان عراق و شام (سوريه) مي‌رسد. در حديث نواس بن سمعان مي‌آيد: دجال در يك فاصله ميان دو كشور، عراق و شام ظهور مي‌كند بسوي چپ و راست جهت ترويج فتنه مي‌رود، اي بندگان خدا (در برابر فتنه دجال) ثابت قدم باشيد[[313]](#footnote-313).

### مطلب نهم: مدت زمان ماندگاری او بر روي زمين

صحابه درباره مدت زمان توقف دجال سوال كردند، رسول‎اللهص فرمودند: چهل روز، يك روز برابر يك سال و روز دوم برابر يك ماه و روز سوم برابر يك هفته و بقيه روزهايش مانند روزهاي معمولي شما خواهند بود. سوال شد، اي پيامبر خداص آن روز كه برابر يك سال خواهد بود آيا نمازهاي يك روز براي ما كافي است؟ فرمودند: خير، آن روز طولاني را با روزهاي معمولي مقايسه نموده و به مقدار هر روز پنج نماز خوانده شود.[[314]](#footnote-314) (مسلم و ابو داود)

پاسخ رسول‎اللهص به سوال صحابه مبني بر اينكه آيا پنج نماز در آن يك روز كه برابر يك سال خواهد بود، كفايت مي‌كند يا خير، حكايت از آن دارد كه روزها حقيقتاً نه مجازاً به اندازه يك سال، يك ماه و يك هفته طولاني مي‌شوند.

### مطلب دهم: پيروان دجال

مسيح دجال، اعور و دروغگو همان پادشاهي است كه يهودي‌ها در انتظار رسيدن او هستد تا در دوران او بر دنيا حكومت كنند. در مسند احمد از عثمان بن ابي العاص روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

(اكثر اتباع الدجال اليهود و النساء)

(اغلب پيروان دجال يهود و زنان هستند).

در حديث انس بن مالك كه امام مسلم آن را در صحيح خود آورده است، چنين آمده: هفتاد هزار تن از يهود اصفهان كه عباي مخصوص دارند، از دجال تبعيت مي‌كنند.[[315]](#footnote-315)

ابو نعيم مي‌گويد: يكي از محله‌ها يا قريه‌هاي اصفهان موسوم به «يهوديه» بود. زيرا آن قريه يا محله مخصوص يهودي‌ها بود و تا زمان ايوب بن زياد حاكم مصر در دوران مهدي بن منصور عباسي، همين وضعيت ادامه داشت. مسلمانان در بخشي از آن ساكن شدند و بخش ديگر آن هم چنان براي يهود باقي ماند.

نام دجال نزد يهود، مسيح بن داود است، يهودي‌ها مدعي هستد كه مسيح در آخر زمان ظهور مي‌كند و حكومتش در دريا و خشكي گسترش پيدا مي‌كند و نهرها همراه وي حركت مي‌كند. يهودي‌ها مدعي هستند كه دجال، نشاني از نشانه هاي خداوند است. يهود در اين زعم و مدعاي خود، دروغ مي‌گويند. مسيح بن داود فرشته يا نشاني از نشانه‌هاي خداوند نيست. بلكه او همان مسيح گمراه كننده است. البته مسيح هدايتگر و راهنما عيسي بن مريم است. حضرت عيسي مسيح گمراهي يعني دجال و پيروان يهودي او را به قتل مي‌رساند.

### مطلب يازدهم: محفوظ ماندن مكه و مدينه منوره از دجال

دجال قصد رفتن به مدينه منوره را مي‌كند، اما نمي‌تواند وارد مدينه شود. زيرا خداوند متعال مكه و مدينه را از دجال و طاعون حفاظت كرده است و محافظت اين دو شهر مقدس را به فرشتگان سپرده است. در صحيح بخاري از حضرت ابوهريره حديث مرفوعي نقل شده است كه در ورودي شهر مدينه منوره فرشتگان گماشته شده‌اند تا از ورود دجال و طاعون جلوگيري كنند.

در صحيح بخاري از حضرت انس روايت شده: ترس و بيم دجال داخل مدينه نمي‌شود. آن روز مدينه منوره هفت دروازه‌ي ورودي خواهد داشت. بر هر دروازه‌اي فرشته‌اي گماشته شده است.[[316]](#footnote-316)

در سنن ترمذي و مسند احمد از حضرت ابوهريره روايت شده است: دجال از طرف شرق مي‌آيد و قصد وارد شدن به مدينه منوره را دارد وقتي به پشت «احد» مي‌رسد با فرشتگان برخورد مي‌كند، جهت و مسير خود را به سوي شام عوض مي‌كند و در آنجا به هلاكت مي‌رسد. (ترمذي اين حديث را صحيح دانسته است).

در صحيح بخاري و مسلم از حضرت انس روايت شده:

(**لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلَّا سَيَطَؤُهُ الدَّجَّالُ إِلَّا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ لَيْسَ لَهُ مِنْ نِقَابِهَا نَقْبٌ إِلَّا عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ صَافِّينَ يَحْرُسُونَهَا ثُمَّ تَرْجُفُ الْمَدِينَةُ بِأَهْلِهَا ثَلَاثَ رَجَفَاتٍ فَيُخْرِجُ اللَّهُ كُلَّ كَافِرٍ وَمُنَافِقٍ**)[[317]](#footnote-317)

(هيچ شهري نيست كه دجال وارد آن نشود، مگر مكه و مدينه. در ورودي اين دو شهر فرشتگاني گماشته شده‌اند و از آن حراست مي‌كنند. دجال در منطقه شوره‌زار از اراضي مدينه نازل مي‌شود. شهر مدينه سه بار به لرزه در مي‌آيد. هر كافر و منافقي كه در مدينه زندگي مي‌كند، با اين سه لرزه از مدينه بيرون شده و به طرف دجال به راه مي‌افتند).

### مطلب دوازدهم: راه نجات از دجال

در مباحث گذشته بيان نموديم كه مسلمانان اندكي پيش از ظهور دجال به قدرت و شوکت بزرگی دست پیدا می‌کنند و وارد جنگ‌هاي خطرناكي مي‌شوند و به پيروزي دست مي‌يابند. دجال براي خاتمه دادن به اين قدرت بزرگ كه بزرگترين حكومت زمان خود را از پا در آورده است. وارد عرصه نبرد مي‌شود. مسلمانان در آن روزگار قسطنطنيه را فتح مي‌كنند. شياطين، مسلمانان را ندا مي‌دهد كه دجال در خانه‌ها و منازل شما وارد شده و جانشين شما گشته است.

مسلمانان اموال غنيمت را رها ساخته و به سوي خانه‌هاي شان بر مي‌گردند. بعد دجال در حالي بيرون مي‌آيد كه مسلمانان اسلحه را بر زمين نگذاشته‎‌اند، در همين حالت حضرت عيسي نازل مي‌شود و مسلمانان را در حال آمادگي و تدارك جنگي مي‌بيند. قطعاً بر هر مسلمان واجب است كه به نيروهاي اسلامي‌حامل پرچم جهاد در راه الله، ‌ملحق شود و براي دين خدا جهاد كند، هرچند كه شرايط و اوضاع سخت و دشوار باشد. آري، اين همان چيزي است كه رسول‎اللهص ما را بدان وصيت نموده است. رسول‎اللهص فرمودند:

(**إِنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ خَلَّةٍ بَيْنَ الشَّامِ وَالْعِرَاقِ فَعَاثَ يَمِينًا وَعَاثَ شِمَالًا يَا عِبَادَ اللَّهِ اثْبُتُوا**)[[318]](#footnote-318)

(دجال در فاصله ميان دو كشور يعني عراق و شام ظهور مي‌كند. به راست و چپ فساد را ترويج مي‌دهد. اي بندگان خداوند ثابت قدم بمانيد).

براي مسلمانان جايز نيست كه نزد دجال بيايند هر چند كه بر خود اعتماد داشته باشند. زيرا دجال شبهات و حيله‌هايي به همراه دارد كه ايمان را متزلزل مي‌كنند. در سنن ابي داود از عمران بن حصين روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**مَنْ سَمِعَ بِالدَّجَّالِ فَلْيَنْأَ عَنْهُ فَوَاللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَأْتِيهِ وَهُوَ يَحْسِبُ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ فَيَتَّبِعُهُ مِمَّا يَبْعَثُ بِهِ مِنْ الشُّبُهَاتِ أَوْ لِمَا يَبْعَثُ بِهِ مِنْ الشُّبُهَاتِ**)[[319]](#footnote-319)

(هركس درباره دجال بشنود بايد از وي دور باشد. به خدا سوگند مرد مسلمان نزد او مي‌آيد و خود را مؤمن مي‌داند اما از شبهاتش پيروي مي‌كند).

كساني كه توان مقابله و مبارزه با دجال را ندارند، مي‌توانند از مسير دجال فرار كنند و اين عمل (فرار) در آن روزگار به كثرت انجام مي‌گيرد. يعني بسياري از وي فرار مي‌كنند.

در صحيح مسلم از حضرت ام شريك روايت شده: از رسول‎اللهص شنيدم كه مي‌فرمود: مردم بخاطر نجات از دجال به كوه‌ها فرار مي‌كنند. اگر مسلمان چاره نداشت سواي مبارزه و مقابله با دجال آنگاه بر وي لازم است كه ثابت قدم بماند و با استدلال و حجت از حق دفاع كند. در حديثي آمده است: اگر دجال در زماني كه من ميان شما هستم ظهور كند، من از شما دفاع مي‌كنم، اگر زماني ظهور كند كه من ميان شما نباشم، بايد هر شخص از خودش دفاع كند. البته خداوند بهترين ياور و مددكار است.

آري، رسول‎اللهص علم و تعليماتي را بجاي گذاشته است كه واقعيت و حقيقت دجال را كاملاً روشن مي‌سازند. بايد بدانيم كه دجال جسم است و قابل رؤيت و مشاهده مي‌باشد، مي‌خورد و مي‌نوشد. و خداوند در دنيا ديده نمي‌شود و نيازي به خوردن و نوشيدن ندارد. دجال از ناحیه چشم نقص و عيب دارد، طوري كه در حديث آمده است: دجال جوان و داراي موهاي پيچيده و فرفري است. يك چشم او بي‌نور يا ممسوح است. نه برجسته و نه فرورفته است و من او را با عبدالعزي بن قطس تشبيه مي‌كنم.[[320]](#footnote-320)

و كسي كه داراي چنين ويژگيی باشد، قطعاً دعواي الوهيت و ربوبيت او كذب محض و افترا است. رسول‎اللهص كليه كساني را كه در زمان ظهور دجال زنده مي‌مانند به قرائت اوائل سوره كهف توصيه فرموده است. در حديث ابي امامه آمده است:

(**إِنَّ مِنْ فِتْنَتِهِ أَنَّ مَعَهُ جَنَّةً وَنَارًا فَنَارُهُ جَنَّةٌ وَجَنَّتُهُ نَارٌ فَمَنْ ابْتُلِيَ بِنَارِهِ فَلْيَسْتَغِثْ بِاللَّهِ وَلْيَقْرَأْ فَوَاتِحَ الْكَهْفِ**)[[321]](#footnote-321)

(از جمله فتنه دجال اين است كه دوزخ او بهشت و بهشت او دوزخ است. هركس به دوزخ او مبتلا شد، از خداوند متعال كمك جويد و اوايل سوره كهف را تلاوت كند).

در بعضي احاديث آمده است: هركس ده آيه از سوره كهف را حفظ كند از دجال محفوظ مي‌ماند. در بعضي احاديث از اول سوره كهف و در بعضي ديگر از آخر سوره كهف آمده است.[[322]](#footnote-322)

پاسخ اين سوال كه چرا اوايل يا خاتمه سوره كهف موجب امان از فتنه دجال مي‌شوند؟

بعضي‌ها مي‌گويند: زيرا كه خداوند در طليعه و مقدمه سوره كهف، آن چند نفر جوان را از فتنه طاغوتي كه در نابودي آنان برآمده بود، امان داد و اين جريان در آغاز سوره عنوان شده است، لذا كسي كه چنين وضعيتي دارد، يعني وضعيت مشابهي با اصحاب كهف دارد، خواندن اين آيه ها به تناسب تشبيه با صاحب كهف موجب نجات او از فتنه دجال مي‌شود.

بعضي‌ها مي‌گويند: چون اول سوره كهف مشتمل بر عجايب و شگفتي‌هايي است كه قلب قاري را تقويت مي‌كنند و آياتي هستند كه تلاوت كننده را از لحاظ روحي تثبيت مي‌كنند. لذا هركسي آنها را تلاوت كند، با فتنه دجال گرفتار نمي‌شود و فتنه‌هاي دجال را نادر و شگفت انگيز نمي‌داند و دچار غفلت نمي‌شود و دسيسه‌هاي دجال در وي اثر نخواهند گذاشت.

از جمله عواملي كه مسلمان را از دجال و فتنه آن مصون مي‌دارد، پناه بردن به حرمين، مكه و مدينه است. زيرا داخل شدن به حرمين براي دجال ممنوع است.

از جمله عوامل نجات دهنده از فتنه دجال پناه بردن به خداوند و خواستار حمايت از وي است. رسول‎اللهص مسلمانان را به پناه بردن و حمايت خواستن از خداوند امر كرده است. در صحيح بخاري از حضرت عايشهك روايت شده و مي‌گويد: از رسول‎اللهص كه شنيدم در نماز از فتنه‌هاي دجال پناه خداوند را مي‌طلبيد.[[323]](#footnote-323)

رسول‎اللهص همواره بعد از تشهد، اين دعا را مي‌خواند:

« اللهم انا نعوذبك من عذاب جهنم، من عذاب القبر و من فتنة المحيا و الممات و من فتنه المسيح الدجال».

### مطلب سيزدهم: هلاك شدن و خاتمه دادن به فتنه دجال و نابودی پیروان یهودی او

در احاديث گذشته و در مباحث قبلي اشاره شد كه هلاكت دجال توسط حضرت عيسي صورت خواهد گرفت. در همين اثنا كه سپاه اسلام آماده قتال مي‌شود، صف آرايی نظامی‌صورت می‌گیرد، نماز جماعت برپا مي‌شود. عيسي بن مريم فرود مي‌آيد، نماز را اقامه مي‌كند. وقتي دجال دشمن خدا، حضرت عيسي را مي‌بيند، مانند نمك در آب ذوب مي‌شود. اگر به حال خود گذاشته شود، ذوب مي‌شود تا هلاك گردد. اما خداوند توسط حضرت عيسي او را مي‌كشد، خون او را به لشكر اسلام نشان مي‌دهد.[[324]](#footnote-324)

در سنن ابن ماجه، صحیح ابن خزیمه و مستدرک حاکم با سند صحیح حدیثی از ابی امامه نقل شده است:

(**وَإِمَامُهُمْ رَجُلٌ صَالِحٌ فَبَيْنَمَا إِمَامُهُمْ قَدْ تَقَدَّمَ يُصَلِّي بِهِمْ الصُّبْحَ إِذْ نَزَلَ عَلَيْهِمْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ الصُّبْحَ فَرَجَعَ ذَلِكَ الْإِمَامُ يَنْكُصُ يَمْشِي الْقَهْقَرَى لِيَتَقَدَّمَ عِيسَى يُصَلِّي بِالنَّاسِ فَيَضَعُ عِيسَى يَدَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ لَهُ تَقَدَّمْ فَصَلِّ فَإِنَّهَا لَكَ أُقِيمَتْ فَيُصَلِّي بِهِمْ إِمَامُهُمْ فَإِذَا انْصَرَفَ قَالَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَام افْتَحُوا الْبَابَ فَيُفْتَحُ وَوَرَاءَهُ الدَّجَّالُ مَعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ يَهُودِيٍّ كُلُّهُمْ ذُو سَيْفٍ مُحَلًّى وَسَاجٍ فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِ الدَّجَّالُ ذَابَ كَمَا يَذُوبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ وَيَنْطَلِقُ هَارِبًا وَيَقُولُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَام إِنَّ لِي فِيكَ ضَرْبَةً لَنْ تَسْبِقَنِي بِهَا فَيُدْرِكُهُ عِنْدَ بَابِ اللُّدِّ الشَّرْقِيِّ فَيَقْتُلُهُ فَيَهْزِمُ اللَّهُ الْيَهُودَ فَلَا يَبْقَى شَيْءٌ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ يَتَوَارَى بِهِ يَهُودِيٌّ إِلَّا أَنْطَقَ اللَّهُ ذَلِكَ الشَّيْءَ لَا حَجَرَ وَلَا شَجَرَ وَلَا حَائِطَ وَلَا دَابَّةَ إِلَّا الْغَرْقَدَةَ فَإِنَّهَا مِنْ شَجَرِهِمْ لَا تَنْطِقُ إِلَّا قَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ الْمُسْلِمَ هَذَا يَهُودِيٌّ فَتَعَالَ اقْتُلْهُ**)

(امام آنها مرد صالحی است، وقتی امام جلو می‌رود تا نماز را اقامه کند، عیسی از آسمان نازل می‌شود، آن امام به درون صف بر می‌گردد تا عیسی امامت مسلمین را بر عهده بگیرد، عیسی دستش را بر دوش امام می‌گذارد و می‌گوید: چون برای تو قامت شده باید جلو بروید، امام جلو می‌رود و برای مردم نماز را برپا می‌دارد. وقتی نماز به پایان می‌رسد، عیسی می‌گوید: در را باز کنید، وقتی در باز می‌شود مردم دجال را پشت در می‌بینند که هفتاد هزار یهودی مسلح به همراه دارد، وقتی دجال به سوی عیسی نگاه می‌کند مانند نمک در آب ذوب می‌شود، پا به فرار می‌گذارد......

مردم در باب شرقی او را دستگیر می‌کنند و به قتل می‌رسانند، با مرگ دجال یهود شکست می‌خورد، همه موجودات از سنگ گرفته تا چوب و در و دیوار علیه یهود قیام می‌کنند و خطاب به مسلمین می‌گویند: فلان یهودی پشت من پنهان شده بیا و او را به قتل برسان، تنها درخت «غرقد» که درخت یهودی است با یهود باقی می‌ماند).

از حضرت ابوهريره روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُقَاتِلَ الْمُسْلِمُونَ الْيَهُودَ فَيَقْتُلُهُمْ الْمُسْلِمُونَ حَتَّى يَخْتَبِئَ الْيَهُودِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْحَجَرِ وَالشَّجَرِ فَيَقُولُ الْحَجَرُ أَوْ الشَّجَرُ يَا مُسْلِمُ يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا يَهُودِيٌّ خَلْفِي فَتَعَالَ فَاقْتُلْهُ إِلَّا الْغَرْقَدَ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرِ الْيَهُودِ**)

(قيامت برپا نمي‌شود تا اينكه مسلمانان با يهود قتال نكنند و مسلمانان يهودیها را مي‌كشند حتي وقتي كه يهودي پشت سنگ و درخت خود را پنهان مي‌كنند. سنگ و درخت ندا مي‌دهند: اي انسان، اي عبدالله، اين مرد يهودي است پشت من خود را پنهان كرده است. بيا او را بكش. سواي درخت غرقد، چون غرقد از درخت‌هاي يهود است. (قتال المسلمين اليهود بخاري).

### مطلب چهاردهم: عقيده اهل سنت درباره دجال

امام نووي در شرح مسلم مي‌فرمايد: قاضي مي‌گويد: همه احاديثي كه امام مسلم و غيره درباره داستان دجال بيان كرده‌اند براي اهل سنت پیروان واقعی پیامبرص دلیل هستند. دجال كسي است كه خداوند بوسيله او بندگانش را مي‌آزمايد و او را بر بسياري چيزها مسلط كرده است. مانند: زنده كردن ميتي كه او را مي‌كشد، ظاهر كردن زيبايي سرسبزي و شادابي دنيا و قحطي آن، بهشت و دوزخ و نهرهاي مربوط به آنها، دنبال رفتن خزانه‌هاي زمين پشت سر وي، امر كردن به آسمان‌ها و باريدن آن، رويانيدن علف و اشجار به دستور وي. همه اين كارها به قدرت و مشيت خداوند بر دست دجال صورت مي‌گيرند. بعد خداوند اين قدرت را از او مي‌گيرد و او نمي‌تواند آن ميتي را كه زنده كرده بود، بار ديگر بكشد و نمي‌تواند بقيه كارها را انجام دهد. طلسم او شكسته مي‌شود و عيسي او را مي‌كشد و خداوند مؤمنان را در برابر دجال و فتنه او استوار و پا برجا نگاه مي‌دارند. اين است مذهب علمای اهل سنت و جميع محدثين و فقها.

بر خلاف خوارج و بعضي معتزله كه منكر وجود دجال هستند و بر خلاف بخاري معتزلي و برخي از موافقين بخاري از فرقه جهميه.

آنها گمان می‌کنند که جریان دجال غلط است چون دجال با چیزهایی تأیید می‌شود که در دائره معجزه قرار می‌گیرند و معجزه هم مخصوص پیامبران است.

اما این دیدگاه صحیح نیست چون دجال با عرض کارهای خارق العاده مدعی نبوت نیست تا آن کارها معجزه باشند و در حکم تأیید نبوتش ادعا شوند، بلکه او مدعی الوهیت است و در عین ادعا هم دروغ می‌گوید، چون دلایل نقصی مانند کور بودن و نیاز به آب و غذا و قضای حاجت و حکاکی کلمه «کفر» بر پیشانیش، در وجود شوم او یافت می‌شود که ناقص الوهیت هستند، اگر اله باشد باید بتواند اینگونه نقص‌ها را از خود بر طرف سازد.

بنا به این دلایل و ادله دیگر تنها افرادی در دام فریب او گرفتار می‌شوند که از عقل و منطق بهره کافی نبرده باشند و جریان جهان را با این ابزار شناخت بررسی ننمایند و اتباع آنها بر اساس سیر کردن شکم و نجات از مرگ و به امنیت رسیدن است نه بر اساس عقل و منطق.

از طرف دیگر چون کارهای او مانند سریع رفتن و غیره عقل آدمی‌را متحیر می‌سازد و ضعیفان هم زحمت تفکر و تعمق در کارها را به خود نمی‌دهند، خیلی زود فریب می‌خورند و تسلیم واقع ناهنجار می‌شوند، اما عاقلان و انسان‌ها آگاه با متوجه شدن به نقص و حدوثی که باالوهیت تناقض دارد نقشه شوم او را کشف می‌کنند و در دام فریب خرق عادتش گرفتار نمی‌شوند.

### مطلب پانزدهم: دجال و ابن صياد

ابن صياد مردي است از يهود مدينه. نام او «صاف» است. او در بسياري از صفات شبيه دجال است. رسول‎اللهص در جريان ابن صياد مشكوك بود. بيش از يك بار رسول‎اللهص در صدد بر آمدند تا حقيقت حال وي را كشف كنند. اين نكته حكايت از آن دارد كه درباره ابن صياد چيزي به رسول‎اللهص وحي نشده است. در صحيح مسلم از عبدالله بن عمرب روايت شده:

(**أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ انْطَلَقَ مَعَ رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي رَهْطٍ قِبَلَ ابْنِ صَيَّادٍ حَتَّى وَجَدَهُ يَلْعَبُ مَعَ الصِّبْيَانِ عِنْدَ أُطُمِ بَنِي مَغَالَةَ وَقَدْ قَارَبَ ابْنُ صَيَّادٍ يَوْمَئِذٍ الْحُلُمَ فَلَمْ يَشْعُرْ حَتَّى ضَرَبَ رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظَهْرَهُ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِابْنِ صَيَّادٍ أَتَشْهَدُ أَنِّي رسول‎الله فَنَظَرَ إِلَيْهِ ابْنُ صَيَّادٍ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الْأُمِّيِّينَ فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ لِرسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَشْهَدُ أَنِّي رسول‎الله فَرَفَضَهُ رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَبِرُسُلِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَاذَا تَرَى قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ يَأْتِينِي صَادِقٌ وَكَاذِبٌ فَقَالَ لَهُ رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خُلِّطَ عَلَيْكَ الْأَمْرُ ثُمَّ قَالَ لَهُ رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنِّي قَدْ خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئًا فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ هُوَ الدُّخُّ فَقَالَ لَهُ رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اخْسَأْ فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ذَرْنِي يَا رسول‎الله أَضْرِبْ عُنُقَهُ فَقَالَ لَهُ رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنْ يَكُنْهُ فَلَنْ تُسَلَّطَ عَلَيْهِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْهُ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ**)[[325]](#footnote-325)

(عمر بن خطاب همراه با رسول‎اللهص به سوي قبيله‌اي كه ابن صياد در آنجا بود، به راه افتادند. رسول‎اللهص ابن صياد را ديدند كه همراه با كودكان نزديك به خانه‌هاي بني مفاله بازي مي‌كرد. او از آمدن رسول‎اللهص مطلع نشد تا اينكه رسول‎اللهص دست مبارك خود را بر پشت او زد و از وي پرسيد: تو گواهي مي‌دهي كه من رسول و فرستاده خداوند هستم؟ ابن صياد بسوي رسول‎اللهص نگاه كرد و گفت: گواهي مي‌دهم كه تو رسول امين هستي. آنگاه ابن صياد از رسول‎اللهص پرسيد: آيا تو گواهي مي‌دهي كه من رسول خدا هستم؟ رسول‎اللهص او را ترك كرد و فرمود: به خداوند و به پيامبرانش ايمان آورده‌ام.[[326]](#footnote-326)

بعد رسول‎اللهص از وي پرسيد: چه مي‌بيني؟ ابن صياد گفت: راستگو و دروغگو نزد من مي‌آيند، رسول‎اللهص به او گفت: دچار اشتباه شده‌اید.

بعد رسول‎اللهص خطاب به ابن صياد فرمود: چيزي براي تو پنهان كرده‌ام، (يعني تو مي‌داني آن چيست)؟ ابن صياد گفت: «الدخ» (يعني آيه‌هايي از سوره دخان هستد) رسول‎اللهص خطاب به او گفت: برو گم شو از حد خود تجاوز نكن. (يعني تو آن قدر عالم يا صاحب كرامت نيستي كه آنچه را كه من در دل پنهان كرده‎ام، بداني) آنگاه حضرت عمر گفت: اي پيامبرخداص به من اجازه بده تا گردنش را بزنم. رسول‎اللهص فرمود: اگر ابن صياد همان دجال است، تو نمي‌تواني او را بكشي و اگر دجال نباشد، كشتن او براي تو سودي ندارد).

در صحيح مسلم آمده است، رسول‎اللهص دفعه‌اي ديگر او را ديد. او در نخلستاني بود. وقتي رسول‎اللهص او را ديد، پشت نخلها خود را پنهان كرد تا از ابن صياد چيزي بشنود. پيش از اينكه ابن صياد او را ببيند، رسول‎اللهص ابن صياد را ديد كه خود را در ملافه‌اي پيچيده و روي فرشي دراز كشيده است و صدايي را زمزمه مي‌كند. مادر ابن صياد رسول‎اللهص را ديد كه خود را در ميان نخلها پنهان مي‌كند. مادر ابن صياد خطاب به ابن صياد گفت: اي صاف (نام ابن صياد) او محمدص است. ابن صياد بلا فاصله از مسير خود بلند شد و پريد. رسول‎اللهص فرمود: اگر مادر او، او را مي‌گذاشت درباره خود مطالبي را بيان مي‌كرد.[[327]](#footnote-327)

امام نووي در شرح مسلم مي‌گويد: علما بر اين عقيده هستند كه قصه ابن صياد مشكل و مشتبه است، ‌مبني بر اينكه آيا او همان مسيح دجال معروف است يا شخصي ديگر؟ البته در اين امر ترديدي وجود ندارد كه او يكي از دجالان است. علمای اسلامي‌بر اين باوراند: از ظواهر احاديث چنين بر مي‌آيد كه درباره اينكه او دجال است يا كسي ديگر، چیزی بر رسول‎اللهص وحي نشده است. آنچه كه بر رسول‎اللهص وحي شده است، همان صفات دجال هستند و در ابن صياد قرايين و شواهدي مبني بر اينكه او دجال است يا احتمال دجال بودن را دارد، مشهود بود.

از اين رو رسول‎اللهص به صورت قطعي او را نه دجال مي‌دانست و نه كسي ديگر. به همين خاطر خطاب به حضرت عمر فرمودند: اگر او واقعاً دجال باشد، تو نمي‌تواني او را بكشي. حضرت عمر يقين پیدا كرده بود كه او دجال است تا رسول‎اللهص حقيقت را برايش بيان نمود.

ابن صائد يا صياد مدتي بعد از رسول‎اللهص زنده بود و مدعي شد كه مسلمان شده است. اما مردم اين ادعاي او را نپذيرفتند و همواره درباره او مشكوك بودند و در مسلمان بودن او ترديد داشتند. در صحيح مسلم از ابن عمر روايت شده است: دو مرتبه ابن صياد را ملاقات كرده است و خطاب به بعضي از همراهانش مي‌گويد: آيا شما مي‌گویيد: ابن صياد همان دجال است؟ او گفت: خير. ابن عمر مي‌گويد: خطاب به همراهانم گفتم: تو مرا دروغگو ثابت كردي. بخدا سوگند بعضي از شما به من خبر داده است كه ابن صياد نمي‌ميرد، مگر زماني كه مال و اولادش از همه شما بيشتر باشد و امروز او چنين وضعيتي دارد. ابن عمر مي‌گويد: ابن صياد با من سخن گفت و بعد از من او را رها كردم. ابن عمر بار ديگر او را ملاقات كرد و چشمش ورم نموده، برجسته شده بود. ابن عمر مي‌گويد: از وي پرسيدم، چشمت از كي چنين شده است؟ گفت: نمي‌دانم. ابن عمر مي‌گويد: نمي‌داني و حال آنكه چشم تو در سر تو قرار دارد؟ ابن صياد گفت: اگر خدا بخواهد مي‌تواند آن را بر سر عصاي تو بيافريند. ابن عمر مي‌گويد: آنگاه صداي بسيار بلندي كه از صداي الاغ نيز بلندتر بود، از بيني خود بيرون آورد. همراهان من مي‌پنداشتند كه من بوسيله عصايم او را مورد ضرب قرار داده‌ام، اما من، بخدا سوگند چنين چيزي را احساس نكردم. در روايتي ديگر در مسلم از ابن عمر روايت شده است: ابن عمر سخني به ابن صياد گفت و او را به خشم در آورد. و به اندازه‌اي باد كرد كه راه را مسدود نمود. ابن عمر بعد از آن نزد (خواهرش) حفصهك رفت و خبر ابن صياد به او رسيده بود. خطاب به برادرش گفت: خداوند بر تو رحم كند، از ابن صياد چه مي‌خواستي؟ مگر خبر نداشتي كه رسول‎اللهص در مورد او فرموده بود: ابن صياد از خشمي‌كه او را خشمگين مي‌كند، بيرون مي‌آيد.[[328]](#footnote-328)

امام مسلم از ابو سعيد خدري چنين روايت مي‌كند: به قصد حج يا عمره همراه با ابن صياد به مكه مي‌رفتيم. در مسير راه منزل گرفته و توقف نموديم. مردم متفرق شدند. من و او تنها مانديم. از وي بسيار وحشت زده شدم. او اثاثيه خود را با اثاثيه من يكجا گذاشت. گفتم: هوا بسيار گرم ‌است، اگر اثاثيه خود را زير آن درخت بگذاري بهتر است. او چنين كرد. گله‌اي از گوسفند از آن حوالي رد مي‌شد. ابن صياد رفت و ليواني پر از شير آورد و گفت: بنوش اي ابا سعيد. گفتم: هوا بسيار گرم است و شير خاصيت گرمي‌دارد. البته من نمي‌خواستم از دست او شير بخورم يا شير را بگيرم. ابن صياد گفت: اي ابا سعيد مي‌خواستم ریسماني را برداشته و خودم را بر درختي آويزان كنم تا خفه شوم. زيرا عليه من حرف‌هاي زيادي زده مي‌شود. اي ابا سعيد اگر مردم سخنان رسول‌اللهص را خوب درک نکرده باشند، شما آنرا درك كرده‌ايد، آيا تو حديث رسول‎اللهص را از همه بهتر مي‌داني؟ آيا رسول‎اللهص نفرموده است كه دجال كافر است و من مسلمان هستم؟ آيا رسول‎اللهص نفرموده است كه دجال عقيم و بي اولاد است و من فرزند را در مدينه گذاشته‌ام؟ آيا رسول‎اللهص نفرموده است كه دجال وارد مدينه و مكه نمي‌شود و من از مدینه آمده‎ام و اكنون دارم وارد مكه مي‌شوم.[[329]](#footnote-329)

### مطلب شانزدهم: دجال در حديث تميم داري

امام مسلم از فاطمه دختر قيس خواهر ضحاك پسر قيس روايت مي‌كند و می‌گوید: صداي مؤذن رسول‎اللهص را شنیدم که می‌گفت: نماز را بر پا دارید. من هم به سوی مسجد رهسپار شدم و پشت سر رسول‌اللهص نمازم را در صف زنان كه بعد از مردان قرار داشت اقامه کردم. بعد از پايان نماز، رسول‎اللهص با چهره خندان بالاي منبر تشريف بردند و فرمودند:

(**أَتَدْرُونَ لِمَ جَمَعْتُكُمْ قَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ إِنِّي وَاللَّهِ مَا جَمَعْتُكُمْ لِرَغْبَةٍ وَلَا لِرَهْبَةٍ وَلَكِنْ جَمَعْتُكُمْ لِأَنَّ تَمِيمًا الدَّارِيَّ كَانَ رَجُلًا نَصْرَانِيًّا فَجَاءَ فَبَايَعَ وَأَسْلَمَ وَحَدَّثَنِي حَدِيثًا وَافَقَ الَّذِي كُنْتُ أُحَدِّثُكُمْ عَنْ مَسِيحِ الدَّجَّالِ حَدَّثَنِي أَنَّهُ رَكِبَ فِي سَفِينَةٍ بَحْرِيَّةٍ مَعَ ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ لَخْمٍ وَجُذَامَ فَلَعِبَ بِهِمْ الْمَوْجُ شَهْرًا فِي الْبَحْرِ ثُمَّ أَرْفَئُوا إِلَى جَزِيرَةٍ فِي الْبَحْرِ حَتَّى مَغْرِبِ الشَّمْسِ فَجَلَسُوا فِي أَقْرُبْ السَّفِينَةِ فَدَخَلُوا الْجَزِيرَةَ فَلَقِيَتْهُمْ دَابَّةٌ أَهْلَبُ كَثِيرُ الشَّعَرِ لَا يَدْرُونَ مَا قُبُلُهُ مِنْ دُبُرِهِ مِنْ كَثْرَةِ الشَّعَرِ فَقَالُوا وَيْلَكِ مَا أَنْتِ فَقَالَتْ أَنَا الْجَسَّاسَةُ قَالُوا وَمَا الْجَسَّاسَةُ قَالَتْ أَيُّهَا الْقَوْمُ انْطَلِقُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فِي الدَّيْرِ فَإِنَّهُ إِلَى خَبَرِكُمْ بِالْأَشْوَاقِ قَالَ لَمَّا سَمَّتْ لَنَا رَجُلًا فَرِقْنَا مِنْهَا أَنْ تَكُونَ شَيْطَانَةً قَالَ فَانْطَلَقْنَا سِرَاعًا حَتَّى دَخَلْنَا الدَّيْرَ فَإِذَا فِيهِ أَعْظَمُ إِنْسَانٍ رَأَيْنَاهُ قَطُّ خَلْقًا وَأَشَدُّهُ وِثَاقًا مَجْمُوعَةٌ يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ مَا بَيْنَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى كَعْبَيْهِ بِالْحَدِيدِ قُلْنَا وَيْلَكَ مَا أَنْتَ قَالَ قَدْ قَدَرْتُمْ عَلَى خَبَرِي فَأَخْبِرُونِي مَا أَنْتُمْ قَالُوا نَحْنُ أُنَاسٌ مِنْ الْعَرَبِ رَكِبْنَا فِي سَفِينَةٍ بَحْرِيَّةٍ فَصَادَفْنَا الْبَحْرَ حِينَ اغْتَلَمَ فَلَعِبَ بِنَا الْمَوْجُ شَهْرًا ثُمَّ أَرْفَأْنَا إِلَى جَزِيرَتِكَ هَذِهِ فَجَلَسْنَا فِي أَقْرُبِهَا فَدَخَلْنَا الْجَزِيرَةَ فَلَقِيَتْنَا دَابَّةٌ أَهْلَبُ كَثِيرُ الشَّعَرِ لَا يُدْرَى مَا قُبُلُهُ مِنْ دُبُرِهِ مِنْ كَثْرَةِ الشَّعَرِ فَقُلْنَا وَيْلَكِ مَا أَنْتِ فَقَالَتْ أَنَا الْجَسَّاسَةُ قُلْنَا وَمَا الْجَسَّاسَةُ قَالَتْ اعْمِدُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فِي الدَّيْرِ فَإِنَّهُ إِلَى خَبَرِكُمْ بِالْأَشْوَاقِ فَأَقْبَلْنَا إِلَيْكَ سِرَاعًا وَفَزِعْنَا مِنْهَا وَلَمْ نَأْمَنْ أَنْ تَكُونَ شَيْطَانَةً فَقَالَ أَخْبِرُونِي عَنْ نَخْلِ بَيْسَانَ قُلْنَا عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ قَالَ أَسْأَلُكُمْ عَنْ نَخْلِهَا هَلْ يُثْمِرُ قُلْنَا لَهُ نَعَمْ قَالَ أَمَا إِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ لَا تُثْمِرَ قَالَ أَخْبِرُونِي عَنْ بُحَيْرَةِ الطَّبَرِيَّةِ قُلْنَا عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ قَالَ هَلْ فِيهَا مَاءٌ قَالُوا هِيَ كَثِيرَةُ الْمَاءِ قَالَ أَمَا إِنَّ مَاءَهَا يُوشِكُ أَنْ يَذْهَبَ قَالَ أَخْبِرُونِي عَنْ عَيْنِ زُغَرَ قَالُوا عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ قَالَ هَلْ فِي الْعَيْنِ مَاءٌ وَهَلْ يَزْرَعُ أَهْلُهَا بِمَاءِ الْعَيْنِ قُلْنَا لَهُ نَعَمْ هِيَ كَثِيرَةُ الْمَاءِ وَأَهْلُهَا يَزْرَعُونَ مِنْ مَائِهَا قَالَ أَخْبِرُونِي عَنْ نَبِيِّ الْأُمِّيِّينَ مَا فَعَلَ قَالُوا قَدْ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ وَنَزَلَ يَثْرِبَ قَالَ أَقَاتَلَهُ الْعَرَبُ قُلْنَا نَعَمْ قَالَ كَيْفَ صَنَعَ بِهِمْ فَأَخْبَرْنَاهُ أَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ عَلَى مَنْ يَلِيهِ مِنْ الْعَرَبِ وَأَطَاعُوهُ قَالَ لَهُمْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ قُلْنَا نَعَمْ قَالَ أَمَا إِنَّ ذَاكَ خَيْرٌ لَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ وَإِنِّي مُخْبِرُكُمْ عَنِّي إِنِّي أَنَا الْمَسِيحُ وَإِنِّي أُوشِكُ أَنْ يُؤْذَنَ لِي فِي الْخُرُوجِ فَأَخْرُجَ فَأَسِيرَ فِي الْأَرْضِ فَلَا أَدَعَ قَرْيَةً إِلَّا هَبَطْتُهَا فِي أَرْبَعِينَ لَيْلَةً غَيْرَ مَكَّةَ وَطَيْبَةَ فَهُمَا مُحَرَّمَتَانِ عَلَيَّ كِلْتَاهُمَا كُلَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَ وَاحِدَةً أَوْ وَاحِدًا مِنْهُمَا اسْتَقْبَلَنِي مَلَكٌ بِيَدِهِ السَّيْفُ صَلْتًا يَصُدُّنِي عَنْهَا وَإِنَّ عَلَى كُلِّ نَقْبٍ مِنْهَا مَلَائِكَةً يَحْرُسُونَهَا قَالَتْ قَالَ رسول‎الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَطَعَنَ بِمِخْصَرَتِهِ فِي الْمِنْبَرِ هَذِهِ طَيْبَةُ هَذِهِ طَيْبَةُ هَذِهِ طَيْبَةُ يَعْنِي الْمَدِينَةَ أَلَا هَلْ كُنْتُ حَدَّثْتُكُمْ ذَلِكَ**)[[330]](#footnote-330)

(همه سر جاي خود بنشينيد. بعد فرمود: آيا مي‌دانيد چرا شما را نگه داشته‌ام؟ گفته شد: خدا و رسول بهتر مي‌دانند. بعد فرمودند: بخدا سوگند من شما را بخاطر ميل و رغبت يا بخاطر ترس وحشت جمع نكرده‌ام بلكه مي‌خواستم جريان تميم داري را تعريف كنم: تميم داري از پيروان مذهب مسيح بود. آمد و بيعت كرد و مسلمان شد و حديثي را براي من بيان كرد كه موافق با حديثي بود كه من درباره دجال براي شما بيان كرده بودم.

تميم داري مي‌گويد: همراه با سي نفر از طايفه لخم و جذام سوار كشتي شدم. امواج دريا به مدت يكماه كشتي را در دريا سرگردان نمود. بالاخره مسافرين به جزيره‌اي در دريا پناه بردند. وقتي وارد جزيره شدند، حيواني را ديدند كه بدنش پر از مو بود. بدليل موي فراوان محل بول و برازش ديده نمي‌شد. تميم داري مي‌گويد: خطاب به دابه گفتيم: خاك بر سرت تو چه كسي هستي؟ گفت: من جساسه هستم. گفتيم: جساسه چه چيزي است؟ گفت: اي مردم، به اين مرد كه در كليسا است نگاه كنيد، چون علاقه مند مسایل اساسی و مهم زندگی شما است.

تميم داري مي‌گويد: وقتي جساسه شروع كرد به بيان اوصاف انساني عجيب و خارق العادة، به وحشت افتاديم و ترسيديم از اينكه او شيطاني باشد. تميم داري مي‌گويد: بسوي آن مرد شتافتيم و وارد معبد شديم. مردي را ديديم كه در جسامت كسي را با اين كلفتي تا حال نديده بوديم. دو دست او گردنش را در بسته بودند. از دو زانو تا دو ساق پاهايش با آهني بسته بود. گفتيم: واي بر تو، تو چه كسي هستي؟ گفت: شما از جريان من مطلع شديد، بفرماييد. شما چه كساني هستيد. گفتيم: ما مرداني از عرب هستيم. سوار يك كشتي شديم. دريا متلاطم شد پس از سرگرداني يك ماه، ما را به اين جزيره آورده است. در اينجا حیوان پشم آلود را ديديم. به او گفتيم: تو چه كسي هستي؟ او گفت: من جساسه هستم. گفتيم: جساسه چه چيزي است؟ به ما گفت: نزد مردي كه در آن معبد است برويد، او به اخبار شما علاقه مند است. بسوي تو شتافتيم و از وي ترسيديم و از اينكه او شيطان است، مطمئن نيستيم.

سپس آن مرد از ما پرسيد: درباره نخل بيسان[[331]](#footnote-331) به من خبر دهيد. گفتيم: از چه چيز آن به شما خبر دهيم؟ گفت: نخل آن ميوه مي‌دهد يا خير؟ گفتيم: آري. گفت: نزديك است آن زمان كه اين نخل ميوه ندهد. بعد گفت: درباره درياچه طبريه[[332]](#footnote-332) به من خبر بدهيد. گفتيم: از چه چيز آن برايت بگویم گفت: درباره آب آن خبر بدهيد، آيا آب دارد يا خير؟ گفتيم: آبش زياد است. گفت: ديري نمي‌گذرد كه آبش تمام مي‌شود. گفت: از چشمه زغر[[333]](#footnote-333) براي من بگوييد. گفتم: از چه چيز آن برايت سخن بگويم؟ گفت: آيا آن چشمه آب دارد و آيا اهالي آن از آب چشمه كشاورزي مي‌كنند؟ گفتم: آري. آب آن زياد است و اهالي آنجا از آن آب كشاورزي مي‌كنند. گفت: درباره فعاليت‌هاي پیامبر بی‌سوادن براي من سخن بگویيد. گفتم: در مكه ظهور كرد و به مدينه هجرت كرده است. گفت: آيا مردم عرب با وي جنگيده‎اند؟ گفتم: آري. گفت: او با آنان چگونه رفتار كرده است؟ گفتيم: او بر اعراب اطراف غلبه پيدا كرده است و آنان از وي اطاعت كرده‎اند. او گفت: چنين شده است؟ گفتيم: آري. گفت: آگاه باشيد، اطاعت از وي براي آنان بهتر است و من درباره خودم براي شما سخن مي‌گويم و آن اينكه من «دجال مسيح هستم» ممكن است بزودي به من اجازه داده شود تا اعلام وجود و ظهور كنم. آنگاه من از معبد بيرون آمده و به سير زمين مي‌پردازم. مدت چهل روز در تمام شهرهاي دنيا سواي مكه و مدينه به سير و سفر می‌پردازم. وارد شدن به مكه و مدينه براي من حرام است. هرگاه قصد دخول مكه يا مدينه را داشته باشم فرشته‌اي با شمشير برهنه جلو مرا مي‌گيرد و از وارد شدنم به مكه و مدينه جلو گیری مي‌كند. بر تمام مبادي ورودي مكه و مدينه فرشتگاني گماشته شده‌اند كه آنها را حراست مي‌كنند.

راوي فاطمه دختر قيس مي‌گويد: رسول‎اللهص با اشاره به منبر فرمودند: اين مدينه است، اين مدينه است. آيا من اين حديث را براي شما بيان نكرده‎ام؟).

اين حديث به صراحت حكايت از آن دارد كه ابن صياد دجال نيست و دجال اكبر در بعضي جزاير اسير است. بسياري از علما بر اين عقيده‌اند كه دجال يكي از شياطين است كه حضرت سليمان آنها را محبوس كرده است، زيرا وجود يك انسان و زنده ماندن او تا اين مدت طولاني بعيد و پذيرفتني نيست. خداوند بهتر مي‌داند.

## مبحث سوم: نزول حضرت عيسي

خداوند در كلام پاك خود به ما خبر داده است كه يهودي‌ها پيامبر او، يعني حضرت عيسي را نكشته‌اند. هر چند مدعی هستند و نصاري نيز آن را پذيرفته‌اند. ولي واقعيت اين است كه عيسي كشته نشده و خداوند ديگري را بشكل و شمايل او در آورده بود و عيسي را به آسمان‌ها بالا كشيده است. خداوند مي‌فرمايد:

ﭽ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﭼ

النساء: ١٥٧ – ١٥٨

(در حالي كه نه او را كشتند و نه به دار آويختند، وليكن كار بر آنان مشتبه شد و (متردّد گرديدند كه آيا عيسي يا ديگري را كشته‌اند و در اين‌باره با همديگر اختلاف نظر پيدا كردند و) كساني كه درباره او اختلاف پيدا كردند (جملگي) راجع بدو در شكّ و گمانند و آگاهي بدان ندارند و تنها به گمان سخن مي‌گويند و (بايد بدانند كه) يقيناً او را نكشته‌اند. بلكه خداوند او را (از دست آنان رهاند و پس از گذشت روزگاري كه خود مي‌داند، وي را ميراند و) در پيش خود به مرتبه والائي رساند. و خداوند چيره و حكيم است).

خداوند در كتابش به اين مطلب اشاره فرموده است كه عيسي بن مريم در آخر زمان از آسمان فرود مي‌آيند و پایین آمدنش یکی از نشانه‌های نزديك شدن قيامت است. مي‌فرمايد:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭜ ﭼ الزخرف: ٦١

(‏قطعاً وجود عيسي خبر از وقوع قيامت مي‌دهد،.)

ﭽﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﭼ النساء: ١٥٩

(‏و كسي از اهل كتاب نيست مگر اين كه پيش از مرگ خود (در آن دم كه در آستانه مرگ قرار مي‌گيرد و ارتباط او با اين جهان ضعيف و با جهان بعد از مرگ قوي مي‌گردد و پرده‌ها تا اندازه‌اي از برابر چشمش كنار مي‌رود و بسياري از حقائق را مي‌بيند) به عيسي ايمان مي‌آورد (امّا ديگر چه سود، فرصت از دست رفته است و ايمان و توبه ناپذيرفته است) و روز رستاخيز گواه بر آنان خواهد بود)

تفصيل اين نصوص در حديث آمده است: رسول‎اللهص به ما خبر داده است كه موقع تشديد فتنه دجال، زماني كه مسلمانان به تنگ می‌آیند، خداوند حضرت عيسي بن مريم را به طرف زمين مي‌فرستند و او نزديك «مناره بيضاء» در جانب شرقي دمشق فرود مي‌آيد. طبراني در معجم كبير از اوس بن اوس روايت مي‌كند، مي‌گويد: رسول‎اللهص فرمودند:

(**يَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عِنْدَ الْمَنَارَةِ الْبَيْضَاءِ شَرْقِيَّ دِمَشْقَ**)[[334]](#footnote-334)

(عيسي بن مريم نزد مناره بيضاء جانب شرقي دمشق فرود مي‌آيد).

رسول‎اللهص حال او را موقع نازل شدن چنين براي ما شرح داده است. در سنن ابي داود با سند صحيح از حضرت ابوهريره روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ نَبِيٌّ يَعْنِي عِيسَى وَإِنَّهُ نَازِلٌ فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَاعْرِفُوهُ رَجُلٌ مَرْبُوعٌ إِلَى الْحُمْرَةِ وَالْبَيَاضِ بَيْنَ مُمَصَّرَتَيْنِ كَأَنَّ رَأْسَهُ يَقْطُرُ وَإِنْ لَمْ يُصِبْهُ**)[[335]](#footnote-335)

(ميان من و عيسي پيامبري نيست و يقيناً عيسي فرود مي‌آيد، هرگاه او را ديديد، بايد او را بشناسيد. او مردي است ميان قد، مايل به سرخي و سفيدي است. چنان معلوم مي‌شود كه از موهاي مباركش آب مي‌چكد هر چند كه موهايش خيس نشده‌اند).

### مطلب اول: زمان فرود آمدن عيسي بن مريم

عيسي زماني كه جهاد گران اسلام براي نماز فجر صف بسته و امام آنان در جايگاه خود جهت اقامه نماز ايستاده است، نازل مي‌شود. و امام يعني امام مسلمين از وي مي‌خواهد كه براي اقامه نماز به جايگاه بيايد و براي مسلمانان امامت كند، اما عيسي بن مريم، انكار مي‌كند و مي‌گوید: باید تو امام باشید. در حديث آمده است:

(**وَإِمَامُهُمْ رَجُلٌ صَالِحٌ فَبَيْنَمَا إِمَامُهُمْ قَدْ تَقَدَّمَ يُصَلِّي بِهِمْ الصُّبْحَ إِذْ نَزَلَ عَلَيْهِمْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ الصُّبْحَ فَرَجَعَ ذَلِكَ الْإِمَامُ يَنْكُصُ يَمْشِي الْقَهْقَرَى لِيَتَقَدَّمَ عِيسَى يُصَلِّي بِالنَّاسِ فَيَضَعُ عِيسَى يَدَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ لَهُ تَقَدَّمْ فَصَلِّ فَإِنَّهَا لَكَ أُقِيمَتْ فَيُصَلِّي بِهِمْ إِمَامُهُمْ**)[[336]](#footnote-336)

(امام سپاه اسلام مرد صالحي است. در همين اثنا كه امام آنان در جايگاه بقصد اقامه نماز مي‌رود، عيسي بن مريم فرود مي‌آيد. امام به عقب مي‌رود تا عيسي نماز را اقامه كند. عيسي دستش را ميان شانه امام المسلمين مي‌گذارد و خطاب به وي مي‌گويد: به جلو برو و براي مردم امامت كن. زيرا اقامه به قصد امامت تو برگزار شده است. بايد امام مسلمين نماز آنان را اقامه كند).

اين جريان موقع آمادگي مسلمانان براي جهاد عليه دجال صورت خواهد گرفت. در حديث ابوهريره به روايت امام مسلم آمده است: در همين اثنا كه مسلمانان آماده جنگ مي‌شوند، صفوف نماز را برابر مي‌كنند، ‌اقامه نماز گفته مي‌شود، عيسي بن مريم فرود مي‌آید و آنان را امامت مي‌كند. عبارت حديث در كتاب الايمان، چنين است:

(كيف انتم اذا نزل بن مريم فيكم و امكم)[[337]](#footnote-337)

(شما در چه حالتي خواهيد بود، زماني كه عيسي بن مريم نازل شود و شما را امامت كند).

منظور اين نيست كه عيسي آنان را امامت مي‌کند. چون در حديث قبل آمده بود كه عيسي از جلو‌رفتن و ايستادن در جايگاه امامت ابا دارد و امام مسلمان را در جايگاه خود قرار مي‌دهد.

در بخاري و مسلم از حضرت جابر بن عبدالله چنين آمده است:

(**كَيْفَ بِكُمْ إِذَا نَزَلَ بِكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ فیکم إِمَامُكُمْ مِنْكُمْ**)[[338]](#footnote-338)

(چه حالی خواهید داشت وقتی که عیسی پایین می‌آید و امام از شما خواهد بود)

در صحیح مسلم از جابر بن عبدالله روایت شده که رسول‎اللهص فرمود:

(**لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ فَيَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَقُولُ أَمِيرُهُمْ تَعَالَ صَلِّ لَنَا فَيَقُولُ لَا إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ أُمَرَاءُ تَكْرِمَةَ اللَّهِ هَذِهِ الْأُمَّةَ**)[[339]](#footnote-339)

(گروهي از امت من همواره براي دفاع از حق مي‌جنگند و پيروز مي‌شوند. اين جنگ تا قيامت ادامه خواهد داشت. عيسي بن مريم نازل مي‌شود. امير لشكر به او مي‌گويد: بيا نماز را براي ما اقامه كن. عيسي مي‌گويد: خير. برخي از شما امام و پیشوای دیگران است. خداوند براي اين امت احترام ويژه‌اي قايل است).

### مطلب دوم: عيسي بعد از نازل شدن بر مبناي چه چيزي حكم مي‌كند؟

نصوص گذشته تصريح كرده‌اند كه امام در اين امت يكي خواهد بود. اما حديث:

(فأمّكم او أمّهم)

منظور اين نيست كه عيسي در نماز آنان را قيادت و رهبري مي‌كند بلكه منظور آن است كه عيسي به كتاب خداوند «قرآن» ميان آنها حكم مي‌كند. يعني (امهم بكتاب الله عزوجل) به دستور قرآن و مطابق با هدايت آن، مسلمين را امر و نهي مي‌كند و در حديثي ديگر تصريح شده است كه (فامكم منكم). حضرت عيسي مطابق با قرآن كه كتاب خداوند است و مطابق با سنت پيامبرص شما را امامت مي‌كند.[[340]](#footnote-340)

عدم تقدم حضرت عيسي بن مريم حكايت از آن دارد كه او به عنوان تابع و پيرو نبي مكرم اسلام و به عنوان حاكم بر اساس قرآن نه بر اساس انجيل مي‌آيد. زيرا كه شريعت قرآن ناسخ شرايع و اديان گذشته است. خداوند متعال از تمام پيامبران عهد و پيمان گرفته كه اگر موقع بعثت محمدص زنده بماند به او ايمان بياورند، مي‌فرمايد:

ﭽ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕﯖ ﯗ ﯘﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﭼ آل عمران: ٨١ – ٨٢

(‏هنگامي‌را كه خداوند پيمان مؤكّد از (يكايك) پيغمبران و پيروان آنان) گرفت كه چون كتاب و فرزانگي به شما دهم و پس از آن پيغمبري آيد و (دعوت او موافق با دعوت شما بوده و) آنچه را كه با خود داريد تصديق نمايد، بايد بدو ايمان بياوريد و وي را ياري دهيد. (و بديشان) گفت: آيا (بدين موضوع) اقرار داريد و پيمان مرا بر اين كارتان پذيرفتيد؟ گفتند: اقرار داريم (و فرمان را پذيرائيم. خداوند بديشان) گفت: پس (برخي بر برخي از خود) گواه باشيد و من هم با شما از زمره گواهانم. پس هر كه بعد از اين (پيمان محكم، از ايمان به پيغمبر اسلام) روي بگرداند، از زمره فاسقان است.)

آري، عيسي به عنوان پيرو رسول اسلام و حاكم به شريعت قرآن از آسمان فرود مي‌آيد و به همين خاطر پشت سر آن مرد صالح نماز مي‌خواند. اين افتخاري است براي اين امت و چه افتخار بزرگي است. در حديث صحيحي كه ابو سعيد آن را روايت مي‌كند، آمده است: كسي كه عيسي بن مريم پشت سر او اقتدا مي‌كند از امت اسلام است. (ابو نعيم در كتاب المهدي)[[341]](#footnote-341)

امام نووي در رد كساني كه نزول عيسي را متعارض با حديث «لا نبي بعدي» مي‌دانند و بر اين عقيده‌اند كه نزول عيسي ناسخ شريعت اسلامي‌مي‌شود، مي‌گويد: اين استدلال باطل است. زيرا كه منظور از نازل شدن حضرت عيسي هرگز اين نيست كه عيسي به عنوان نبي و حامل شريعتي كه ناسخ شريعت اسلام باشد، فرود مي‌آيد.

هيچگونه مطلبي در اين رابطه، نه در اين حديث و نه در احاديث ديگر نيامده است. بلكه صحيح اين است كه عيسي به عنوان حاكم عادل، شريعت اسلام را تنفيذ مي‌كند و احكام و دستورات متروك و فراموش شده اسلام را احيا مي‌نمايد.[[342]](#footnote-342)

### مطلب سوم: خاتمه دادن عيسي به فتنه دجال

نخستين عملي كه عيسي بن مريم آن را انجام مي‌دهد، مقابله با دجال است. عيسي بعد از نازل شدن به بيت المقدس جايي كه دجال گروهي از مسلمانان را محاصره كرده است، مي‌رود.

عيسي بن مريم به مسلمانان دستور مي‌دهد تا باب را فتح كنند. در سنن ابن ماجه، صحيح بن خزيمه و مستدرك حاكم از ابي امامه روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

(عيسي وقتي بر مي‌گردد، مي‌گويد: در را باز كنيد. در حالي در را باز مي‌كنند كه دجال با هفتاد هزار يهودي با شمشير مسلح پشت آن ایستاده‌اند. وقتي دجال نگاهش به حضرت عيسي مي‌افتد مانند نمك در آب ذوب مي‌شود و پا به فرار مي‌گذارد. عيسي او را تعقيب مي‌كند و نزد باب شرقي او را مي‌گيرد و به قتل مي‌رساند. خداوند بدين ترتيب يهود را شكست مي‌دهد)[[343]](#footnote-343)

در صحيح مسلم از حضرت ابوهريره روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

(**فَإِذَا رَآهُ عَدُوُّ اللَّهِ ذَابَ كَمَا يَذُوبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ فَلَوْ تَرَكَهُ لَانْذَابَ حَتَّى يَهْلِكَ وَلَكِنْ يَقْتُلُهُ اللَّهُ بِيَدِهِ فَيُرِيهِمْ دَمَهُ فِي حَرْبَتِهِ**)[[344]](#footnote-344)

(وقتي دشمن خداوند «دجال» عيسي را مي‌بيند، مانند نمك ذوب مي‌شود. اگر عيسي او را رها كند، ذوب مي‌شود تا از بين برود. اما خداوند توسط حضرت عيسي او را به هلاكت مي‌رساند و خون دجال را در نيزه حضرت عيسي به مردم نشان مي‌دهد).

رمز و راز ذوب شدن دجال از ديدن حضرت عيسي اين است كه خداوند متعال به نفس عيسي بوي مخصوصي عنايت كرده است. هرگاه كافر اين بو را استشمام كند، مي‌ميرد. در حديث آمده است:

(**فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ فَيَنْزِلُ عِنْدَ الْمَنَارَةِ الْبَيْضَاءِ شَرْقِيَّ دِمَشْقَ بَيْنَ مَهْرُودَتَيْنِ وَاضِعًا كَفَّيْهِ عَلَى أَجْنِحَةِ مَلَكَيْنِ إِذَا طَأْطَأَ رَأْسَهُ قَطَرَ وَإِذَا رَفَعَهُ تَحَدَّرَ مِنْهُ جُمَانٌ كَاللُّؤْلُؤِ فَلَا يَحِلُّ لِكَافِرٍ يَجِدُ رِيحَ نَفَسِهِ إِلَّا مَاتَ وَنَفَسُهُ يَنْتَهِي حَيْثُ يَنْتَهِي طَرْفُهُ فَيَطْلُبُهُ حَتَّى يُدْرِكَهُ بِبَابِ لُدٍّ فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يَأْتِي عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ قَوْمٌ قَدْ عَصَمَهُمْ اللَّهُ مِنْهُ فَيَمْسَحُ عَنْ وُجُوهِهِمْ وَيُحَدِّثُهُمْ بِدَرَجَاتِهِمْ فِي الْجَنَّةِ**)[[345]](#footnote-345)

(در همين اثنا كه دجال مشغول است خداوند حضرت مسيح بن مريم را مي‌فرستد. عيسي بن مريم نزديك مناره بيضاء در شرقي دمشق نازل مي‌شود. ميان دو پارچه رنگ داده شد به زنگ و زعفران، دست‌هايش را بر روي بال دو فرشته گذاشته است. با پایین گذاشتن سرش آب از موهايش مي‌چكد و هرگاه سر را بلند كند، قطره‌هاي سفيد و براقي مانند مرواريد از موهايش سرازير مي‌شوند. هر كافري كه بوي نَفَس او را استشمام كند، مي‌ميرد. بوي تنفسش تا مدار دید دجال می‌رسد، تا اینکه در «باب لد» به او می‌رسد و دجال را به هلاکت می‌رساند، سپس قومی‌که با اراده خداوند از دست دجال نجات یافته‌اند از راه می‌رسند. حضرت عيسي بر چهره آنان دست مي‌كشد و درباره منازل و جايگاه‌هشان در بهشت به بحث و گفتگو می‌پردازد).

عيسي دجال را رها نمی‌کند تا نابود و هلاک شود، چون مردم با مشاهده این صحنه متوجه می‌شوند که دجال موجود ضعیفی بوده و توان مقابله کردن با بنده‌ای را نداشت، بنابراین ادعای او در مورد الوهیت، دروغی بیش نبود و حقیقتی نداشت.

### مطلب چهارم: وظيفه عيسي بعد از كشتن دجال و نابودی ياجوج و ماجوج

حضرت عيسي بن مريم دجال و فتنه او را به پايان مي‌رساند، سپس ياجوج و ماجوج در زمان او ظهور مي‌كنند و به كثرت در سرزمين فتنه برپا مي‌كنند. حضرت عيسي از پيش پروردگار دعا مي‌كند و دعايش مستجاب مي‌شود. ياجوج و ماجوج همه مي‌ميرند. حتي يك فرد از آنان باقي نمي‌ماند. آنگاه عيسي براي انجام رسالتي كه براي اتمام آن تشريف آورده است خود را آماده مي‌كند و آن رسالت همان تحكيم شريعت مطهر اسلام و از بين بردن مبادي ضاله و اديان منحرفه است.

در صحيح بخاري و مسلم از حضرت ابوهريره روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

**(وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزِلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا عَدْلًا فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ وَيَقْتُلَ الْخِنْزِيرَ وَيَضَعَ الْجِزْيَةَ وَيَفِيضَ الْمَالُ حَتَّى لَا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ حَتَّى تَكُونَ السَّجْدَةُ الْوَاحِدَةُ[[346]](#footnote-346) خَيْرًا مِنْ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا)**[[347]](#footnote-347)

(سوگند به ذات يگانه خداوند كه جان من در قبضه او است، نزديك است آن روز كه عيسي بن مريم به عنوان حاكم عادل از آسمان به نزد شما فرود بيايد. صليب را مي‌شكند و خنزير را مي‌كشد و به جنگ پايان مي‌دهد و ثروت فراوان مي‌شود. حتي اگر به كسي مال داده شود. آن را نمي‌پذيرد. در آن روزگار يك سجده از دنيا و ما فيها بهتر خواهد بود).

در حديثي ديگر كه امام مسلم آن را روايت كرده، آمده است:

(**لَيَنْزِلَنَّ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا عَادِلًا فَلَيَكْسِرَنَّ الصَّلِيبَ وَلَيَقْتُلَنَّ الْخِنْزِيرَ وَلَيَضَعَنَّ الْجِزْيَةَ وَلَتُتْرَكَنَّ الْقِلَاصُ فَلَا يُسْعَى عَلَيْهَا وَلَتَذْهَبَنَّ الشَّحْنَاءُ وَالتَّبَاغُضُ وَالتَّحَاسُدُ وَلَيَدْعُوَنَّ إِلَى الْمَالِ فَلَا يَقْبَلُهُ أَحَدٌ**)[[348]](#footnote-348)

(بخدا سوگند ابن مريم به عنوان حاكم عادل نزول مي‌كند، صليب را مي‌شكند و خنزير را مي‌كشد. (يعني به دين مسيح و يهود پايان مي‌دهد و بطلان آنها را اعلام مي‌كند) جزيه و ماليات را حذف مي‌كند (چون نيازي به اخذ ماليات و جزيه باقي نمي‌ماند يا اينكه سواي اسلام از مردم چيزي ديگر را نمي‌پذيرد) و شترها آبستن و ده ماهه رها كرده مي‌شوند. بغض، حسد و كينه از بين مي‌روند. مردم به سوي مال ثروت دعوت مي‌شوند. كسي كه مال را بپذيرد پيدا نمي‌شود.)

در حديثي ديگر پيرامون نزول عيسي، خروج دجال و مرگ ياجوج و ماجوج آمده است، در پایان دعای عیسی هنگام شدت و نارحتی و استجابه پروردگار و به هلاک رسیدن یأجوج و مأجوج بیان شده است:

(**ثُمَّ يَهْبِطُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ إِلَى الْأَرْضِ فَلَا يَجِدُونَ فِي الْأَرْضِ مَوْضِعَ شِبْرٍ إِلَّا مَلَأَهُ زَهَمُهُمْ وَنَتْنُهُمْ فَيَرْغَبُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ إِلَى اللَّهِ فَيُرْسِلُ اللَّهُ طَيْرًا كَأَعْنَاقِ الْبُخْتِ فَتَحْمِلُهُمْ فَتَطْرَحُهُمْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ مَطَرًا لَا يَكُنُّ مِنْهُ بَيْتُ مَدَرٍ وَلَا وَبَرٍ فَيَغْسِلُ الْأَرْضَ حَتَّى يَتْرُكَهَا كَالزَّلَفَةِ ثُمَّ يُقَالُ لِلْأَرْضِ أَنْبِتِي ثَمَرَتَكِ وَرُدِّي بَرَكَتَكِ فَيَوْمَئِذٍ تَأْكُلُ الْعِصَابَةُ مِنْ الرُّمَّانَةِ وَيَسْتَظِلُّونَ بِقِحْفِهَا وَيُبَارَكُ فِي الرِّسْلِ حَتَّى أَنَّ اللِّقْحَةَ مِنْ الْإِبِلِ لَتَكْفِي الْفِئَامَ مِنْ النَّاسِ وَاللِّقْحَةَ مِنْ الْبَقَرِ لَتَكْفِي الْقَبِيلَةَ مِنْ النَّاسِ وَاللِّقْحَةَ مِنْ الْغَنَمِ لَتَكْفِي الْفَخِذَ مِنْ النَّاسِ**)[[349]](#footnote-349)

(بعد پيامبر خدا حضرت عيسي و يارانش از آسمان نازل مي‌شوند، باندازه يك وجب از زمين را نمي‌يابيد مگر اينكه بوي بد و تعفن ياجوج و ماجوج و مقتولين آن را پر كرده باشند. عيسي پيامبر و يارانش به سوي الله دعا مي‌كنند. خداوند پرندگاني كه داراي گردن‌هاي بسيار درازي هستند به ياري و مدد آنها مي‌فرستد. آن همه اجساد متعفن و بد بوي را برداشته به جاهاي دور مي‌اندازند. سپس خداوند با نازل کردن بارانی زمين را چنان شستشو مي‌دهد و چنان صاف و براق مي‌كند كه گويي آينه است. بعد به زمين امر مي‌شود: ميوه‌هاي خود را بيرون بياور و خير و بركت خود را برگردان. در آن روز یک انار چند نفر را سیر می‌کند. در سايه آن استراحت مي‌كنند. شير چنان با بركت مي‌شود كه جماعت بزرگي از مردم از شير يك شتر مي‌خورند حتي يك گاو هم شير دارد، شير گاوي براي قبيله‌اي كفايت مي‌كند و يك گوسفند شیر جمعی را تأمین می‌کند.)

### مطلب پنجم: خلاصه نصوص در مورد عيسي

1- پایین آمدن عیسی در آخر زمان با نصوص فراوانی از حضرت محمدص که به حد تواتر رسیده‌اند، ثابت می‌شود. بنابراين تكذيب نزول عيسي در واقع تكذيب رسول‎اللهص است، چون اخبار رسول‎اللهص صادق‌اند و در آن كذب وجود ندارد. در قرآن كريم نيز در يك مورد به نزول حضرت عيسي اشاره شده است:

ﭽ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﭼ النساء: ١٥٩

(‏و كسي از اهل كتاب نيست مگر اين كه پيش از مرگ خود به عيسي ايمان مي‌آورد (امّا ديگر چه سود، فرصت از دست رفته است و ايمان و توبه ناپذيرفته است) و روز رستاخيز گواه بر آنان خواهد بود) ‏

روي اين حساب حضرت ابوهريره در تاييد حديث خود مبني بر نازل شدن حضرت عيسي به عنوان حاكم عادل، در پايان حديث فرمودند: اگر می‌خواهید می‌توانید آیه سوره نساء را تلاوت کنید.

2- اينكه عيسي براي تحكيم[[350]](#footnote-350) شريعت مطهر اسلام مي‌آيند، در مباحث گذشته درباره جزئيات آن مساله و دلايل آن بحد كافي سخن گفته شده است.

3- همه اديان را خاتمه مي‌دهد، سواي اسلام چيز ديگري را نمي‌پذيرد.

براي همين منظور صليب رمز انحراف نصرانيت را مي‌شكند. خنزيري كه اسلام آن را حرام قرار داده است، مي‌كشد، جزيه را حذف مي‌كند و از يهود و نصاري جزيه را نمي‌پذيرد و سواي اسلام از آنها چيز ديگري را قبول نمي‌كند. در حديث مرفوع روايت شده از ابوهريره با سند صحيح آمده است:

(**فَيُقَاتِلُ النَّاسَ عَلَى الْإِسْلَامِ فَيَدُقُّ الصَّلِيبَ وَيَقْتُلُ الْخِنْزِيرَ وَيَضَعُ الْجِزْيَةَ وَيُهْلِكُ اللَّهُ فِي زَمَانِهِ الْمِلَلَ كُلَّهَا إِلَّا الْإِسْلَامَ**)[[351]](#footnote-351)

(براي مسلمان شدن مردم با مردم جنگ مي‌كند، صليب را مي‌شكند، خنزير را مي‌كشد، جزيه را حذف مي‌كند و خداوند در زمان ظهور او تمام اديان، سواي اسلام را از بين مي‌برد).

عدم قبول جزيه نسخ به حساب نمي‌آيد، چون رسول‎اللهص فرموده است: جزيه تا زمان نزول حضرت عيسي پذيرفته مي‌شود و بعد از آن قابل قبول نيست. امام نووي درباره (ويضع الجزيه) مي‌فرمايد: معني آن اين است كه جزيه را قبول نمي‌كند و چیزی جز اسلام از کفار پذیرفته نمی‌شود و هرکس جزیه را پرداخت کند از او پذیرفته نمی‌شود. امام ابو سليمان خطابي هم اين نظریه را پذیرفته است.

بنا بر اين اصل مي‌توان گفت: اين جريان مخالف با حكم امروزي اسلام است. زيرا امروز اگر كافر كتابي جزيه بپردازد، پذيرفتن آن واجب است و كشتن اهل كتاب جايز نيست و نمي‌توان او را به پذيرفتن اسلام مجبور كرد. مي‌توان ايراد را اينگونه پاسخ داد كه اين حكم دايمي‌نيست. بلكه موقت به زمان نزول حضرت عيسي مي‌باشد. خود رسول‎اللهص در احاديث صحيحه درباره منسوخ شدن آن (پذيرفتن جزيه) خبر داده است. بنابراين ناسخ آن حضرت عيسي نيست، بلكه رسول‎اللهص مبيّن نسخ است، چون عيسي طبق شريعت اسلام حكم مي‌كند.[[352]](#footnote-352)

4- خوشحالي عمومي، سيادت و امنيت:

نصوص گذشته حاكي از خير و بركت عظيم آن روزگار هستند. خداوند متعال امنيت بسيار فراواني را به امت اسلام در آن ايام ارزاني مي‌بخشد. در نصوص گذشته بيان شده كه حقد و بغض چگونه از ميان مردم رخت بر‌مي‌بندد و تمام بشر بر بندگي خداوند اتفاق خواهند كرد. در حديث ابي امامه در اين باره چنين آمده بود: رسول‎اللهص فرمودند: عيسي بن مريم در امت من حاكم عادل خواهد بود، صليب را مي‌شكند، خنزير را مي‌كشد، جزيه را بر‌مي‌دارد، صدقه را ترك مي‌كند، به دنبال گوسفند و شتر بیرون نمی‌روند، بغض و كينه برداشته مي‌شود. زهر هر گزنده‌ي زهرآگيني برداشته مي‌شود. حتي نوزاد دستش را در دهان مار مي‌گذارد و مشكلي ايجاد نمي‌شود. گرگ محافظ گوسفندان مي‌گردد. زمين پر از صلح و آشتي مي‌شود. مردم بر كلمه واحد توحيد جمع مي‌شوند، غير از خدا چيزي ديگر عبادت كرده نمي‌شود. جنگ‌ها پايان مي‌پذيرند. قريش قدرت و سلطه خود را پس مي‌گيرند. زمين نبات خود را مانند دوران آدم می‌رویاند. چند انسان بر يك خوشه انگور جمع مي‌شوند و از همان يك خوشه انگور سير مي‌خورند، چند نفر بر يك انار جمع مي‌شوند و يك دانه انار آنها را سير مي‌كند. گاو و اسب و ساير دام‌ها فوق العاده ارزان مي‌شوند.[[353]](#footnote-353)

### مطلب ششم: زندگي مرفه بعد از عيسي مسيح

وضعيتي كه از زندگي مردم در آن زمان در نصوص گذشته بيان شد، يك وضعيت استثنايي در تاريخ بشر محسوب مي‌گردد. زيرا مردم در نهايت سلامتي، امنيت و رفاه به سر مي‌برند و در اين زندگی به همدیگر غبطه می‌خورند. پیامبرص می‌فرماید:

(**طوبى لعيش بعد المسيح، طوبى لعيش بعد المسيح يؤذن للسماء في القطر و يؤذن للأرض في النبات، فلو بذرت حبك على الصفا لنبت، و لا تشاح و لا تحاسد و لا تباغض، حتى يمر الرجل على الأسد و لا يضره، و يطأ على الحية فلا تضره و لا تشاح و لا تحاسد و لا تباغض**)[[354]](#footnote-354)

(زندگي بعد از نزول عيسي بسيار مرفه خواهد بود. به آسمان اجازه باريدن و به زمين اجازه رويانيدن داده مي‌شود. حتي اگر تخم را بر سنگ خارا بكارند، سبز مي‌شود و مي‌رويد. مار سمي ‌و گزنده را زير پاها له مي‌كند و آسیبی نمی‌بینند. در آن روزگار بخل، حسد و كينه وجود نخواهد داشت).

### مطلب هفتم: مدت اقامت حضرت عيسي بر روي زمين

مدت زمان بقای حضرت عيسي بر روي زمين چهل سال است. همانطور كه در حديث صحيح آمده است:

(**فيمكث في الأرض أربعين سنة، ثم يتوفى، فيصلي عليه المسلمون**)[[355]](#footnote-355)

(بر روي زمين چهل سال مي‌ماند و سپس فوت مي‌كند و مسلمانان بر وي نماز مي‌خوانند).

حضرت عيسي در مدت اين چهل سال بر حكم اسلام زندگي مي‌كند. رو به قبله نماز مي‌خواند، در مباحث گذشته جريان اقتدا کردن به امام مسلمانان را توضیح دادیم. عيسي بن مريم زيارت خانه خدا را نيز انجام مي‌دهد. در صحيح مسلم از حضرت ابوهريره روايت است كه رسول‎اللهص فرمود:

(**لَيُهِلَّنَّ ابنُ مَرْيَمَ بفَجِّ الرَّوْحَاءِ حاجّا أو مُعْتَمِرا، أو لَيَثْنِيَنَّهما**)[[356]](#footnote-356)

(سوگند به ذات يگانه خداوند كه جان من در قبضه قدرت او است، حضرت عيسي براي حج يا عمره و يا براي هر دو در مسير روحاء احرام مي‌بندد).

روحاء ميان مدينه و وادي الصغراء نام جايي است بر سر راه مكه از مدينه و بنابر اقوال مختلف در فاصله چهل مايلي يا 36 مايلي يا 30 مايلي مكه قرار دارد.[[357]](#footnote-357)

### مطلب هشتم: فضيلت همراهي عيسي

در مسند احمد از حضرت ثوبان از رسول‎اللهص روايت شده:

(**عِصَابَتَانِ مِنْ أُمَّتِي أَحْرَزَهُمَا اللَّهُ مِنْ النَّارِ عِصَابَةٌ تَغْزُو الْهِنْدَ وَعِصَابَةٌ تَكُونُ مَعَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَام**)[[358]](#footnote-358)

(دو گروه از امت من از آتش دوزخ در امان هستند. گروه اول كساني كه عليه هندوها جهاد مي‌كنند و گروه دوم كساني هستند كه حضرت عيسي را همراهي مي‌كنند).

## مبحث چهارم: خروج يأجوج و مأجوج

خداوند متعال در سوره كهف فرموده است كه ذوالقرنين در ساحت خود بر روي زمين به ميان دو سد رسيد، در اين ديار مردماني را ديد كه زبان او را متوجه نمي‌شدند. آنان از دست يأجوج و مأجوج پيش ذوالقرنين شكايت بردند و خواستار آن شدند كه ميان آنان و يأجوج و مأجوج مانعي ساخته شود. ذوالقرنين خواسته آنان را پذيرفت:

ﭽ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﰛ ﰜ ﰝ ﰞ ﰟ ﰠ ﰡ ﰢ ﰣ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ الكهف: ٩٣ - ٩٩

(‏تا آن گاه كه به ميان دو كوه رسيد، و در فراسوي آن دو كوه گروهي را يافت كه هيچ سخني را نمي‌فهميدند (مگر با مشقّت زياد. چرا كه از نظر فكري عقب‌مانده و از لحاظ تمدن در سطح بسيار پائيني بودند و زبان عجيبي داشتند ‏ (مردمان آنجا، هنگامي‌كه قدرت و امكانات ذوالقرنين را ديدند، بدو) گفتند: اي ذوالقرنين! يأجوج و مأجوج در اين سرزمين تباهكارند (و بر ما تاخت مي‌آورند) آيا براي تو هزينه‌اي معيّن داريم كه ميان ما و ايشان سدّ بزرگ و محكمي‌بسازي‌؟ (ذوالقرنين) گفت: آنچه پروردگارم از ثروت و قدرت در اختيار من نهاده است بهتر است (از آنچه پيشنهاد مي‌كنيد. ما براي اندوختن اموال نيامده‌ايم) پس مرا با نيرو ياري كنيد، تا ميان شما و ايشان سدّ بزرگ و محكمي‌بسازم. (سپس شروع به كار كرد و گفت: ) قطعات بزرگ آهن را براي من بياوريد. (آن گاه دستور چيدن آنها را بر روي يكديگر صادر كرد) تا كاملاً ميان دو طرف دو كوه را برابر كرد (و شكاف بين آنها را از آهن پُر نمود. فرمان داد كه بالاي آن آتش بيفروزند، و) گفت: بدان بدميد ؛ تا وقتي كه قطعات آهن را سرخ و گداخته كرد (و قطعات به هم جوش خورد. سپس) گفت: مس ذوب شده براي من بياوريد تا (آن ر) بر اين (سد) بريزم. ‏(سدّ به قدري بلند و ستبر شد كه حمله‌ورانِ يأجوج و مأجوج) اصلاً نتوانستند از آن بالا روند، و به هيچ وجه نتوانستند نقبي در آن ايجاد كنند. (هنگامي‌كه بناي سدّ به پايان رسيد، ذوالقرنين شاكرانه) گفت: اين (سدّ) از مرحمت پروردگار من است (و پابرجا مي‌ماند تا خدا بخواهد) و هرگاه وعده خدا فرا رسد (و بخواهد آن را خراب كند) آن را ويران و با زمين يكسان مي‌كند، و وعده پروردگار من حق (و هنگامه قيامت حتمي) است. ‏‏‏ در آن روز (كه جهان پايان مي‌گيرد و وعده آخرت فرا مي‌رسد) ما آنان را رها مي‌سازيم تا برخي در برخي (فرو لولند و در همديگر) موج زنند، و (آن گاه براي دومين بار) در صور دميده مي‌شود، و ما ايشان را به گونه شگفتي (براي حساب و كتاب در يكجا) گرد مي‌آوريم).‏ ‏

يأجوج و مأجوج دو طايفه هستند كه جمعيت شان خيلي زياد است و از فرزندان حضرت آدم مي‌باشند. در بخاري و مسلم آمده است: خداوند مي‌فرمايد: اي آدم. آدم مي‌گويد: حاضرم پروردگارا. خداوند مي‌فرمايد: گروه دوزخي را جدا كن. آدم مي‌گويد: دوزخيان چقدر هستد؟ خداوند مي‌فرمايد: از هر هزار نفر 999 نفر دوزخي هستد و يك نفر اهل بهشت است. در آن لحظه كودكان پير مي‌شوند و زنان حامله سقط جنين مي‌كنند. خداوند مي‌فرمايد: در ميان شما دو طايفه وجود دارد كه جز كثرت افراد و انبوه جمعيت سودي ديگر ندارند. يعني «ياجوج و ماجوج».

امام نووي در شرح مسلم از بعضي چنين نقل مي‌كند: ياجوج و ماجوج از ماده منويه (مني) آدم كه با خاك‌ها آميخته شده بود، آفريده شده‌اند. لذا آنها از آدم خلق شده‌اند، نه از حواء.

ابن كثير مي‌گويد: این قول سخن بسيار نادرستي است، هيچگونه دليل عقلي و نه نقلي آن را تاييد نمي‌كند و دیدگاه اهل كتاب در اين باره قابل استناد نيست. زيرا نزد آنان احاديث موضوعه بسيار زياد است.[[359]](#footnote-359)

خداوند خبر داده که سد ذی القرنین مانع خروج آنها می‌شودﭽ ﰛ ﰜ ﰝ ﰞ ﰟ ﰠ ﰡ ﰢ ﰣ ﭼ و همچنین بیان فرموده که این مانعیت تا قیام قیامت ادامه خواهد داشت، بعد از این مدت اجازه خروج بدآنها داده می‌شود و سد شکسته و بیرون می‌آیندﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ و بیان فرموده که بعد از آن فوج فوج بیرون می‌آیندﭽ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩﭪ ﭰ ﭼ این حالت و رخداد در نزدیکی قیام قیامت صورت می‌گیردﭽ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ خداوند در سوره انبیاء آیه 96 و 97 کیفیت و چگونگی خروج آنها را اینگونه به تصویر می‌کشد:

ﭽ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮡ ﭼ

الأنبياء: ٩٦ – ٩٧

((اين نابودسازي بزهكاران و عدم بازگشت ايشان به دنيا) تا زماني ادامه خواهد داشت كه يأجوج و مأجوج رها مي‌گردند، و ايشان شتابان از هر بلندي و ارتفاعي مي‌گذرند (و موجب پريشاني و هرج و مرج در زمين مي‌شوند، و اين يكي از نشانه‌هاي فرا رسيدن قيامت است (در اين هنگام) وعده راستين (خدا كه روز قيامت است) نزديك مي‌شود، و به ناگاه (آن چنان وحشتي سراسر وجود) كافران (را فرا مي‌گيرد كه) چشمهايشان از حركت باز مي‌ايستد (و خيره خيره بدان صحنه نگاه مي‌كنند و فريادشان بلند مي‌شود كه) اي واي برما! ما از اين (روز) غافل بوديم).

این حالت در نزدیکی برپایی قیامت صورت می‌گیرد.‏

رسول‎اللهص خبر داده است كه در زمان مبارك او اندكي، به اندازه دو انگشت دست از سد يأجوج و مأجوج گشوده شده است. در بخاري از زينب بنت جحش روايت شده كه رسول‎اللهص روزي نزد وي رفت و با حالت وحشت زده‌اي فرمود:

(**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدْ اقْتَرَبَ فُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ وَحَلَّقَ بِإِصْبَعِهِ الْإِبْهَامِ وَالَّتِي تَلِيهَا قَالَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ فَقُلْتُ يَا رسول‎الله أَنَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ قَالَ نَعَمْ إِذَا كَثُرَ الْخَبَثُ**)[[360]](#footnote-360)

(نابودي است براي مردم عرب بخاطر شري كه نزديك شده است. سد ياجوج و ماجوج به اين اندازه (در حالي كه دو انگشت سبابه و ابهام را حلقه كرده بود) باز شده است. زينب مي‌فرمايد: عرض كردم، اي رسول خدا ما در حالي از بين مي‌رويم كه انسان‌هاي نيك و صالحي ميان ما وجود دارند؟ فرمودند: آري، زماني كه فساد زياد شود).

خروج يأجوج و مأجوج بعد از نزول حضرت عيسي و به هلاك رساندن دجال صورت مي‌گيرد. در صحيح مسلم از نواس بن سمعان روايت شده:

(**ثُمَّ يَأْتِي عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ قَوْمٌ قَدْ عَصَمَهُمْ اللَّهُ مِنْهُ فَيَمْسَحُ عَنْ وُجُوهِهِمْ وَيُحَدِّثُهُمْ بِدَرَجَاتِهِمْ فِي الْجَنَّةِ**)[[361]](#footnote-361)

(مردماني نزد حضرت عيسي بن مريم مي‌آيند كه خداوند آنها را از دجال نجات داده است. عيسي دست را بر صورت و چهره آنان مي‌كشد و آنان را به جايگاه شان در بهشت خبر مي‌دهد).

در همين اثنا خداوند به حضرت عيسي خبر مي‌دهد: اي عيسي! بندگاني ظهور كردند كه هيچ كس توان مبارزه با آنها را ندارد. بندگان مرا تشويق كن تا به بالاي كوه روند و از فتنه آنها[[362]](#footnote-362) در امان باشند. آنها از هر زمين مرتفع مي‌آيند. دسته اول آنها از درياچه طبريه عبور مي‌كنند و تمام آب آن را مي‌نوشند. دسته دوم كه از آنجا مي‌گذرد، با خود مي‌گويد: آيا هرگز آبي در اينجا بوده است؟! حضرت عيسي و يارانش به محاصره در مي‌آيند. گله يك گاو در آن روز از دويست دينار بيشتر با ارزش مي‌شود. حضرت عيسي و يارانش دعا كنان به درگه خداوند دست دراز می‌کنند. خداوند كرمي‌را بر گردن‌هاي ياجوج و ماجوج مسلط مي‌كند. همه آنان به مثابه كشته شدن يك انسان نابود مي‌گردند و كشته مي‌شوند. حضرت عيسي و يارانش از بالاي كوه بسوي زمين مي‌آيند. يك وجب از زمين را خالي نمي‌يابيد. تمام زمين از خون‌ها و چربي‌هاي آنها متعفن و بد بو مي‌شود. دوباره عيسي و يارانش دست نياز به سوي بارگاه الهی بلند می‌نمایند. خداوند پرنده‌هاي گردن بلندي را مي‌فرستد تا اجساد آنان را برداشته و به جايي كه خداوند اراده كند مي‌برند. بعد باراني مي‌بارد. هيچ خانه و چادري باقي نمي‌ماند. خداوند بوسيله باران زمين را شستشو مي‌دهد تا مانند شيشه و آينه صاف شود).

در حديث ابن حجر آمده است: من بندگاني را فرستاده‌ام كه احدي توان مبارزه و كشتن آنها را ندارند. دليل اينكه كسي نمي‌تواند با آنها مبارزه كند، كثرت جمعيت آنها است. مي‌توان كثرت جمعيت آنها را از اين تخمين زد كه بعد از هلاكت آنها مسلمانان به مدت هفت سال از بقاياي اسلحه آنها به عنوان سوخت استفاده مي‌كنند.

در حديث آمده است:

(**سيوقد المسلمون من قسي يأجوج و مأجوج و نشابهم و أترستهم سبع سنين**)[[363]](#footnote-363)

(مسلمانان به مدت هفت سال از بقاياي اسلحه، كمان، تيرها و ابزار جنگي يأجوج و مأجوج به عنوان سوخت استفاده مي‌كنند).

اين احاديث و احاديث مشابه زيادي حكايت از آن دارند كه اين تمدن هولناك كه اين همه ابزار جنگي خطرناك مانند: بمب، توپ، تانك، موشك و... را اختراع كرده است متلاشي مي‌شود و از بين مي‌رود. و غالب گمان اين است كه اين تمدن عظيم خود موجب از بين رفتن خود مي‌شود. اسباب نابودي آن را خود بوجود خواهد آورد. و انسان بار ديگر به سوي تمدن گذشته و جنگيدن بوسيله اسب‌ها و بكار گرفتن نيزه و كمان بر مي‌گردد.

و در سنن ترمذي و ابن ماجه از ابوهريره روایت شده که پیامبرص فرمود:

(**إن يأجوج و مأجوج يحفرون كل يوم حتى إذا كادوا يرون شعاع الشمس، قال الذي عليهم: ارجعوا فسنحفره غدا، فيعيده الله أشد ما كان حتى إذا بلغت مدتهم و أراد الله أن يبعثهم على الناس حفروا، حتى إذا كادوا يرون شعاع الشمس، قال الذي عليهم: ارجعو فسنحفره غدا إن شاء الله تعالى، و استثنوا، فيعودون إليه و هو كهيئته حين تركوه، فيحفرونه و يخرجون على الناس، فينشفون الماء و يتحصن الناس منهم في حصونهم، فيرمون بسهامهم إلى السماء، فترجع عليها الدم الذي اجفظ، فيقولون: قهرنا أهل الأرض، و علونا أهل السماء، فيبعث الله نغفا في أقفائهم فيقتلون بها. قال رسول‎الله صلى الله عليه وسلم: والذي نفسي بيده إن دواب الأرض لتسمن و تشكر شكرا من لحومهم**)[[364]](#footnote-364)

(همانا ياجوج و ماجوج هر روز سد را سوراخ مي‌كنند به گونه‌ای كه شعاع خورشيد را مي‌بينند، فرمانده می‌گوید: دست بردارید فردا بر می‌گردیم، خداوند آن قسمت سوراخ شده را بيش از پيش محكم مي‌كند. اين حالت هر روز ادامه پيدا مي‌كند يعني هر روز موفق به دیدن شعاع می‌شوند و بقیه کار را برای فردا باقی می‌گذارند تا اينكه وعده الهي بسر مي‌آيد و خداوند خروج آنها را اراده مي‌كند، آن روز تا آخر ديوار را سوراخ مي‌كنند و بيرون مي‌آيند. آب را تا آخرين قطره مي‌نوشند. مردم به قطعه‌ها پناه مي‌برند. ياجوج و ماجوج بسوي آسمان تير اندازي مي‌كنند. تير‌هاي خون آلود از آسمان بر مي‌گردند. با خود مي‌گويند: اهل زمين را شكست داديم و به آسمان‌ها رفتيم. خداوند زالوهایی را جهت تضعیف سیستم دفاعی بدن آنها می‌فرستد و همه را نابود مي‌كنند. رسول‎اللهص فرمودند: بخدا سوگند حيوان‌هاي روي زمين از گوشت آنها فربه مي‌شوند و سپاس خدا را بجا مي‌آورند).

در سنن ابن ماجه، صحیح ابن حبان، مستدرک حاکم و مسند امام احمد از ابی سعید خدری روایت شده که از رسول خداص شنیده است:

(**يُفْتَحُ يَأْجُوجُ وَمأْجُوجُ يَخْرُجُونَ عَلَى النَّاسِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ**

**{ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ }**

**فَيَغْشَوْنَ الْأَرْضَ وَيَنْحَازُ الْمُسْلِمُونَ عَنْهُمْ إِلَى مَدَائِنِهِمْ وَحُصُونِهِمْ وَيَضُمُّونَ إِلَيْهِمْ مَوَاشِيَهُمْ وَيَشْرَبُونَ مِيَاهَ الْأَرْضِ حَتَّى إِنَّ بَعْضَهُمْ لَيَمُرُّ بِالنَّهَرِ فَيَشْرَبُونَ مَا فِيهِ حَتَّى يَتْرُكُوهُ يَبَسًا حَتَّى إِنَّ مَنْ بَعْدَهُمْ لَيَمُرُّ بِذَلِكَ النَّهَرِ فَيَقُولُ قَدْ كَانَ هَاهُنَا مَاءٌ مَرَّةً حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ مِنْ النَّاسِ إِلَّا أَحَدٌ فِي حِصْنٍ أَوْ مَدِينَةٍ قَالَ قَائِلُهُمْ هَؤُلَاءِ أَهْلُ الْأَرْضِ قَدْ فَرَغْنَا مِنْهُمْ بَقِيَ أَهْلُ السَّمَاءِ قَالَ ثُمَّ يَهُزُّ أَحَدُهُمْ حَرْبَتَهُ ثُمَّ يَرْمي‌بِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَتَرْجِعُ مُخْتَضِبَةً دَمًا لِلْبَلَاءِ وَالْفِتْنَةِ فَبَيْنَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ دُودًا فِي أَعْنَاقِهِمْ كَنَغَفِ الْجَرَادِ الَّذِي يَخْرُجُ فِي أَعْنَاقِهِمْ فَيُصْبِحُونَ مَوْتَى لَا يُسْمَعُ لَهُمْ حِسًّا فَيَقُولُ الْمُسْلِمُونَ أَلَا رَجُلٌ يَشْرِي نَفْسَهُ فَيَنْظُرَ مَا فَعَلَ هَذَا الْعَدُوُّ قَالَ فَيَتَجَرَّدُ رَجُلٌ مِنْهُمْ لِذَلِكَ مُحْتَسِبًا لِنَفْسِهِ قَدْ أَظَنَّهَا عَلَى أَنَّهُ مَقْتُولٌ فَيَنْزِلُ فَيَجِدُهُمْ مَوْتَى بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَيُنَادِي يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ أَلَا أَبْشِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ كَفَاكُمْ عَدُوَّكُمْ فَيَخْرُجُونَ مِنْ مَدَائِنِهِمْ وَحُصُونِهِمْ وَيُسَرِّحُونَ مَوَاشِيَهُمْ فَمَا يَكُونُ لَهَا رَعْيٌ إِلَّا لُحُومُهُمْ فَتَشْكَرُ عَنْهُ كَأَحْسَنِ مَا تَشْكَرُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ النَّبَاتِ أَصَابَتْهُ قَطُّ**)[[365]](#footnote-365)

(همانگونه‌ که‌ خداوند می‌فرماید: یأجوج و مأجوج سدها را می‌شکنند و به‌ سوی مردم بیرون می‌آیند، همه‌ی زمین را فرا می‌گیرند و مردم همراه با حیوانات از ترس آنها به‌ سوی قلعه‌ و شهرها فرار می‌کنند؛ گفتنی است که‌ این موجودات شوم تمام آبهای زمین را می‌بلعند، به‌ گونه‌ای که‌ دنباله‌روان آنها هنگام عبور بر دریای خشک شده‌ با خود خواهند گفت: آیا روزگاری اینجا آب داشته‌ است؟

این وضعیت ادامه‌ پیدا می‌کند تا جایی که‌ کسی در شهر و قلعه‌ها باقی نمی‌ماند، یکی از سربازان یأجوج و مأجوج می‌گوید زمینیان را شکست داده‌ایم، هم اکنون نوبت نیروی آسمانی است، پس تیری را به‌ سوی آسمان رها می‌کند که‌ تیر با حالتی خون آلود به‌ زمین برمی‌گردد؛ این فساد و تباهکاری ادامه‌ پیدا می‌کند تا اینکه‌ خداوند زالوهایی را جهت تضعیف سیستم دفاعی بدن آنها می‌فرستد، در اثر این بلای آسمانی به‌ لاشه‌ایی بی‌جان تبدیل می‌شوند، آنگاه مسلمانان می‌گویند: آیا کسی جان بر کف می‌شود و به‌ سوی آنها می‌شتابد و خبری از احوال آنان را برای ما جویا شود، مردی با اخلاص و سرشت پاک سربر می‌آورد و به‌ سوی ادای مأموریت راهی میدان می‌شود، وقتی که‌ بدانجا می‌رسد، با لاشه‌هایی مرده‌ و بی‌جان روبرو می‌شود و از فرط شادابی مسلمانان را فریاد می‌زند: که‌ ای مسلمانان! مژده‌ باد، خداوند دشمنان شما را به‌ نیستی محکوم کرد؛ مسلمانان با شنیدن این خبر همراه حیونات از شهر و قلعه‌ها بیرون می‌آیند و از آن پس دنیا با موجی از امنیت فراگیر روبرو خواهد شد، طوری که‌ دیگر از آن به‌ بعد حفاظتهای امنیتی حذف خواهد شد و رفاهیت اجتماعی پا به‌ میان خواهد گذاشت).

این نصوص دال بر این هستند که علت عدم مقابله با آنها فراوانی بیش از حد است که از توان همه خارج است.

## مبحث پنجم: از بين رفتن اسلام و قرآن و نابود شدن بزرگان

بعد از گسترش اسلام به شرق و غرب بار ديگر اسلام به ضعف و نابودي مي‌گرايد، ‌بدي‌ها رشد مي‌كنند، ‌بساط اين دين بزرگ برچيده مي‌شود، قرآن به فراموشي سپرده مي‌شود، علم از بين مي‌رود، كساني كه اندكي ايمان در درون دارند به سوي سراي ابدي بر مي‌گردند. سپس جز اشرار كسي ديگر روي زمين باقي نمي‌ماند، در چنين شرايطي قيامت برپا مي‌شود.

ابن ماجه و حاكم از حذيفه بن يمان روايت مي‌كنند كه رسول‎اللهص فرمود:

(**يدرس الإسلام كما يدرس وشي الثوب حتى لا يدرى ما صيام و لا صلاة و لا نسك ولا صدقة و ليسرى على كتاب الله عز و جل في ليلة فلا يبقى في الأرض منه آية و تبقى طوائف من الناس: الشيخ الكبير و العجوز، يقولون: أدركنا آباءنا على هذه الكلمة: " لا إله إلا الله " فنحن نقولها**)[[366]](#footnote-366)

(اسلام مانند لكه‌ي پارچه از بين مي‌رود، حتي كسي نمي‌داند كه نماز، ‌روزه، حج و صدقه چيست. در يك شب كتاب خداوند چنان محو مي‌شود. حتي يك آيه از آن بر روي زمين باقي نمي‌ماند. گروهي از مردم، يعني پير مردان و پير زنان باقي مي‌مانند و مي‌گويند: از پدران كلمه لا اله الا الله را شنيده‌ايم ما هم بر زبان مي‌آوريم).

اين چند تن باقي مانده كه فقط با اسم اسلام آشنايي دارند، از بين رفته و نابود مي‌شوند. در صحيح مسلم از حضرت عبدالله بن مسعود روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

**(لا تقوم الساعة الا علی شرار الخلق)[[367]](#footnote-367)**

(قيامت بر مردماني برپا می‌شود كه شرور و نافرمان‎ترين انسان‌ها مي‌باشند).

در حديثي ديگر رسول‎اللهص براي ما بيان كرده است كه انسان‌هاي پاك و صالح چگونه در نزديكي قيامت از بين مي‌روند. در حديثي كه امام مسلم آن را از ابوهريره نقل كرده است رسول‎اللهص مي‌فرمايد:

(**إن الله يبعث ريحا من اليمن، ألين من الحرير، فلا تدع أحدا في قلبه مثقالحبة من إيمان إلا قبضته**)**[[368]](#footnote-368)**

(خداوند بادي را از جانب يمن مي‌فرستد كه از ابريشم نيز نرم‌تر است. كسي كه ذره‌اي ايمان در دل داشته باشد خواهد مرد).

از حضرت انس روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

**(لا تقوم الساعة حتی لا یقال فی الارض الله الله)[[369]](#footnote-369)**

(قيامت زماني برپا مي‌شود كه بر روي زمين كسي الله، الله نگويد).

در صحيح مسلم از نواس بن سمعان حديث مرفوعي روايت شده:

(**فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ رِيحًا طَيِّبَةً فَتَأْخُذُهُمْ تَحْتَ آبَاطِهِمْ فَتَقْبِضُ رُوحَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَكُلِّ مُسْلِمٍ وَيَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ يَتَهَارَجُونَ فِيهَا تَهَارُجَ الْحُمُرِ فَعَلَيْهِمْ تَقُومُ السَّاعَةُ**)[[370]](#footnote-370)

(در همين اثنا خداوند باد پاكيزه‌اي را مي‌فرستد. اين باد زير بغل آنها مي‌وزد و روح هر انسان مومني را قبض مي‌كند. تنها انسان‌هاي شرور باقي مي‌مانند. مانند الاغ بر انظار عمومي‌آميزش جنسي انجام مي‌دهند. آنگاه قيامت روي اين انسان‌های فاسد برپا مي‌شود).

در بخاري آمده است: نيكان يكي بعد از ديگري از بين مي‌روند و انسان‌هاي بي ارزش مانند تفاله جو و پوسته خرما باقي مي‌مانند. خداوند براي هلاك كردن آنها اصلاً پروا ندارد.[[371]](#footnote-371)

از جمله آثار و علامت محو شدن اسلام اين است كه عبادت حج منقطع مي‌شود. حج و عمره انجام نمي‌گيرد. در مسند ابي يعلي و مستدرك حاكم با سند صحيح از حضرت ابي سعيد خدري روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

**(لا تقوم الساعة حتی لا یحج البیت)[[372]](#footnote-372)**

(تا زماني كه حج خانه خدا انجام گيرد، قيامت برپا نمي‌شود).

قطعاً اين وضعيت بعد از وزيدن باد پاكيزه كه انسان‌هاي صالح را مي‌كشد، تحقق خواهد يافت. چرا كه قبل از وزيدن اين باد عبادت حج بطور مستمر انجام خواهد گرفت. در صحيح بخاري از ابي سعيد خدري روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

(**لَيُحَجَّنَّ الْبَيْتُ وَلَيُعْتَمَرَنَّ بَعْدَ خُرُوجِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ**)[[373]](#footnote-373)

(بعد از خروج ياجوج و ماجوج زيارت خانه خدا بقصد حج عمره انجام خواهد گرفت).

## مبحث ششم: بازگشت به جاهلیت و بت پرستی

وقتي كه اسلام از بين مي‌رود، قرآن رفع می‌شود و باد، روح كليه انسان‌هاي مؤمن را قبض مي‌كند، بشريت بسوي جاهليت اولي يا بدتر از آن بر مي‌گردد. از شيطان اطاعت مي‌شود و بت‌ها معبود قرار مي‌گيرند. رسول‎اللهص درباره اوضاع بعد از مرگ عيسي مسيح براي ما سخن گفته است. در حديث عبدالله بن عمرو كه امام مسلم آن را نقل كرده است، ‌چنين آمده:

بادي از طرف شام فرستاده مي‌شود. كسي كه ذره‌ای ایمان یا خیر در دل داشته باشد، توسط آن باد می‌میرد. حتي اگر كسي در دل كوه برود، باد او را دنبال خواهد كرد و روحش را قبض مي‌كند. اين وضعيت ادامه پيدا مي‌كند تا اينكه بدترين انسان‌ها باقي مي‌مانند. آنها در سبكي مانند پرندگان و از لحاظ عقل مانند درندگان هستند. منكر را منكر و معروف را معروف نمي‌دانند. شيطان نزد آنها مي‌آيد و خطاب به آنها مي‌گويد: آيا شما به حرف من گوش نمي‌كنيد؟ آنها مي‌گويند: شما چه دستوري مي‌دهيد؟ آنگاه شيطان آنها را به عبادت بت ها امر مي‌كند. بعد از آن برای برپایی قیامت در صور دميده مي‌شود.[[374]](#footnote-374)

از جمله بت‌هايي كه پرستش مي‌شوند «ذوالخلصه» طاغوت دوس، لات و عزّي هستند. در صحيح بخاري و مسلم از حضرت ابوهريره روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود:

(لا تقوم الساعة حتي تضطرب اليات نساء دوس علي ذي الخلصه) [[375]](#footnote-375)

(قيامت برپا نمی‌شود تا زنان قبیله دوس براي عبادت بر روی بت ذی الخلصه ننشینند).

در صحيح مسلم از حضرت عايشهك روایت شده که رسول‎اللهص فرمودند: شب و روز تمام نمي‌شود، يعني قيامت برپا نمي‌شود تا لات و عزي معبود قرار نگيرند. حضرت عايشهك مي‌گويد: عرض كرم اي پيامبر خدا! وقتي اين آيه نازل شد:

ﭽ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭼ التوبة: ٣٣

(‏خدا است كه پيغمبر خود (محمّد) را همراه با هدايت و دين راستين (به ميان مردم) روانه كرده است تا اين آئين (كامل و شامل) را بر همه آئينها پيروز گرداند (و به منصّه ظهورش رساند) هرچند كه مشركان نپسندند.) ‏

گمانم بر اين بود كه اين آيه، حاكميت دين اسلام را بيمه كرده است. رسول‎اللهص فرمودند:

(**قَالَ إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ رِيحًا طَيِّبَةً فَتَوَفَّى كُلَّ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ فَيَبْقَى مَنْ لَا خَيْرَ فِيهِ فَيَرْجِعُونَ إِلَى دِينِ آبَائِهِمْ**)[[376]](#footnote-376)

‌(اگر خدا بخواهد چنين مي‌شود. سپس خداوند باد پاكيزه‌اي را مي‌فرستد. هركس ذره‌اي ايمان در دل داشته باشد، آن ‌باد او را مي‌ميراند. انسان‌هايي باقي خواهند ماند كه هيچ نفع و سودي نخواهند داشت، آنها به دين پدري خود بر مي‌گردند).

در آن زمان سطح اخلاق به پايين‌ترين حد خود مي‌رسد و به مرزي سقوط مي‌كند كه بسيار خطرناك است. بزار در مسند خود و ابن حبان در صحيح خود از حضرت عبدالله بن عمرو نقل مي‌كنند: رسول‎اللهص فرمودند:

(**لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَتَسَافَدُوا فِي الطُّرُقِ تَسَافُدَ الْحَمِيرِ، قلت ان ذلک لکائن؟ قال: نعم، لیکونن.)**

(قيامت برپا نمي‌شود تا اينكه عمل زنا در معابر و گذرگاه‌ها آشكارا مانند الاغ صورت نگيرد. عبدالله بن عمرو مي‌گويد: از رسول‎اللهص پرسيدم، چنين چيزي شدني است؟ رسول‎اللهص فرمودند:‌آري، صورت مي‌گیرد).

اين حدیث شاهدی دیگر دارد که حاکم آنرا از ابی هریره روایت کرده است:

(**و الذي نفسي بيده لا تفنى هذه الأمة حتى يقوم الرجل إلى المرأة فيفترشها في الطريق، فيكون خيارهم يومئذ من يقول لو واريتها وراء هذا الحائط**)**[[377]](#footnote-377)**

(سوگند به خدا این امت نابود نمی‌شود تا روزی که مردی بر روی خیابان با زنش همبستر می‌شود، بهترین آنها می‌گوید: ای کاش پشت این دیوار با زنم همبستر می‌شدم).

این حدیث شاهد دیگری دارد که نواس بن سمعان در حدیث طولانی یأجوج و مأجوج آنرا نقل کرده است:

(**فَبَيْنَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رِيحًا طَيِّبَةً تَحْتَ آبَاطِهِمْ فَتَقْبِضُ رُوحَ كُلِّ مُسْلِمٍ أَوْ قَالَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَيَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ يَتَهَارَجُونَ تَهَارُجَ الْحَمِيرِ**)

(در چنین حالتی خداوند باد ملايمی‌را می‌فرستد که روح همه انسان‌های مؤمن را می‌گیرد، تنها انسان‌های شرور باقی می‌مانند که مانند حمار با همسرانشان همبستر می‌شوند).

## مبحث هشتم: منهدم شدن كعبه توسط ذي السويقتين

شايد در همين دوران ذوالسويقتين كعبه را منهدم كند. در حديثي كه امام احمد آن را در مسند خود از ابوهريره نقل مي‌كند آمده است، رسول‎اللهص فرمود:

(**يبايع لرجل ما بين الركن و المقام و لن يستحل البيت إلا أهله، فإذا استحلوه فلا يسأل عن هلكة العرب، ثم تأتي الحبشة فيخربونه خرابا لا يعمر بعده أبدا و هم الذين يستخرجون كنزه**)[[378]](#footnote-378)

(ميان ركن (حجر اسود) و مقام ابراهيم به مرد صالحي بيعت داده مي‌شود، تنهاساكنان مكه بيت را حلال مي‌دانند، هرگاه اهل مكه حرمت بيت را حلال بدانند، آن روز از هلاك شدن اعراب سوال نكن. سپس مرد حبشي مي‌آيند. بيت را خراب مي‌كنند و چنان خراب مي‌شود كه بار ديگر آباد نمي‌شود و آنان كساني هستد كه خزانه بيت را بيرون مي‌آورند).

از امام احمد در مسند روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند: خانه كعبه را ذوالسويقتين از حبشه تخريب مي‌كند و زيور آن را به غارت مي‌برند و غلاف آن را بر مي‌دارد. آن صحنه چنان براي من واضح است كه گويي من او را مي‌بينم كه با بيل و کلنگ خود ساختمان كعبه را منهدم مي‌كند.

در صحيح بخاري آمده است، رسول‎اللهص فرمودند:

(**كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ أَسْوَدَ أَفْحَجَ يَنْقُضُهَا حَجَرًا حَجَرًا يَعْنِي الْكَعْبَةَ**)[[379]](#footnote-379)

(مثل اينكه من نگاه مي‌كنم، مردي سياه رنگ با ساق كوتاهي، تك تك سنگهاي كعبه را مي‌شكند.)

در صحيح مسلم از حضرت ابوهريره روايت شده كه رسول‎اللهص فرمود: كعبه را مردي ساق كوتاه از اهل حبشه تخريب مي‌كند. ذوالسويقتين بدان جهت نام دارد كه قدم‌هاي كوچكي دارد. (سويقه، تصغير، ساق است. مردم حبشه اغلب ساق‌هاي كوتاه و باريكي دارند).

اكنون اين سوال مطرح مي‌شود كه خداوند مكه را حرم قرار داده است، با اين وصف چگونه آن مرد حبشي كعبه را منهدم مي‌كند؟

جواب: امن بودن حرم براي هميشه نيست. بلكه ضرب الاجلي دارد و آن نزديك شدن قيامت و خراب شدن دنيا است. امام نووي مي‌فرمايد: براي آن زمان اين ديدگاه صحیح است و الا حکم شرعی برای همه بندگان لازم است و خداوند آن را بر بندگانش الزامي‌نموده است و هرگاه انساني متمرد حرمت كعبه را پايمال كند، خداوند جلو او را مي‌گيرد. همانطور كه با ابرهه چنین کاری صورت گرفت. گاهي به خاطر مصلحت و حكمتي كه خداوند در نظر دارد جلو چنين جنايت كاراني را نمي‌گيرد، آنطور كه با قرامطه، آناني كه حرمت بيت را شكسته و در كنار حرم امن الهي جنايات ناگفتني را مرتكب شدند. چیزی صورت نگرفت، اين سنت براي ذي الخلصه هم تكرار مي‌شود.

## مبحث هشتم: طلوع خورشيد از مغرب

از جمله نشانه‌هاي واضح و روشن وقوع قيامت، طلوع خورشيد از سمت مغرب است. در صحيح بخاري و مسلم از حضرت ابوهريره روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا فَإِذَا طَلَعَتْ وَرَآهَا النَّاسُ آمَنُوا أَجْمَعُونَ وَذَلِكَ حِينَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا**)[[380]](#footnote-380)

(قيامت برپا نمي‌شود تا خورشيد از طرف مغرب طلوع نكند، هرگاه از طرف مغرب طلوع كند و مردم آن را ببينند، همگي ايمان مي‌آورند، ولي چنین ایمانی سودی ندارد).

## مبحث نهم: خروج دابة الارض

اين دابه نشاني از نشانه‌هاي قدرت ايزدي است و در آخر زمان موقعي كه شرارت زياد و فساد فراگير مي‌شود، بيرون مي‌آيد. خير و معروف در آن روزگار بسيار كم مي‌شوند. خداوند متعال در قرآن مجيد پيرامون اين دابه چنين فرموده است:

ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﭼ النمل: ٨٢

(هنگامي‌كه فرمان وقوع قيامت فرا مي‌رسد (و مردمان در آستانه رستاخيز قرار مي‌گيرند، از جمله نشانه‌هاي آن، يكي اين است كه) ما جانوري را از زمين براي مردمان بيرون مي‌آوريم كه با ايشان سخن مي‌گويد (و برخي از سخنانش اين است كه كافران كه) به آيات خدا ايمان نمي‌آوردند)

قطعاً اين دابه، با حيواناتي كه بشر آن را مي‌شناسد، متفاوت خواهد بود. روي همين اصل، مردم را مخاطب قرار داده و با آنها سخن خواهد گفت. و مجموعه‌اي از احاديث رسول‎اللهص را در مورد خروج دابه كه از علائم بزرگ قيامت بر شمرده است. به سمع و نظر خوانندگان می‌رسانیم:

امام احمد در مسند، بخاري در الكبير، بغوي در حديث «علي بن الجهد» و ابو نعيم در اخبار اصفهان با سند صحيح حديث مرفوعي را از ابي امامه نقل كرده‎اند:

(**تخرج الدابة، فتسم الناس على خراطيمهم، ثم يعمرون فيكم حتى يشترى الرجل البعير، فيقول: ممن اشتريته؟ فيقول: اشتريته من أحد المخطمين**)[[381]](#footnote-381)

(دابه بيرون مي‌آيد مردم را بوسيله بينيش مهار مي‌كند. سپس شما زنده مي‌مانيد تا اينكه مردي شتري را مي‌خرد و از وي سوال مي‌شود: شتر را از چه كسي خريده‌اي، مي‌گويد: آن را از يكي از مهار شدگان خريده‌ام).

## مبحث دهم: آتشي كه مردم را جمع مي‌كند

آخرين علامتي كه پيش از وقوع قيامت ظهور مي‌كند، آتشي است كه از عدن ظاهر مي‌شود و مردم را بسوي تجمع گاه‌شان سوق مي‌دهد. در مباحث گذشته احاديثي را كه رسول‎اللهص علايم قيامت را در آنها بر شمرده و آتش را آخرين علامت معرفي كرده بود، بيان كرديم.

در صحيح بخاري از حضرت انس نقل شده است كه عبدالله بن سلام وقتي از هجرت رسول‎اللهص مطلع شد، نزد ايشان آمد و خطاب به رسول‎اللهص گفت: درباره سه چيز از تو سوال مي‌كنم. نخستين علامت قيامت چيست؟ رسول‎اللهص فرمودند:

**(اما اول اشراط الساعة فنار تحشرهم من المشرق الی المغرب)**

(نخستين علامت قيامت آتشي است كه مردم را از مشرق بسوي مغرب سوق مي‌دهد).

در سنن ترمذي از حضرت عبدالله بن عمرب روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**سَتَخْرُجُ نَارٌ مِنْ حَضْرَمَوْتَ أَوْ مِنْ نَحْوِ بَحْرِ حَضْرَمَوْتَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تَحْشُرُ النَّاسَ قَالُوا يَا رسول‎الله فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ عَلَيْكُمْ بِالشَّامِ**)[[382]](#footnote-382)

(در آينده نزديك آتشي از «حضرموت» ظاهر مي‌شود. مردم را سوق مي‌دهد. صحابه عرض كردند، اي پيامبر خداص در چنین موقعی چه می‌فرماید؟ رسول‎اللهص فرمودند: شما به شام برويد و در آنجا بمانيد).

رسول‎اللهص درباره نحوه جمع شدن مردم توسط آتش نيز براي ما سخن گفته است. در صحيح بخاري از حضرت ابوهريره روايت شده كه رسول‎اللهص فرمودند:

(**يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى ثَلَاثِ طَرَائِقَ رَاغِبِينَ رَاهِبِينَ وَاثْنَانِ عَلَى بَعِيرٍ وَثَلَاثَةٌ عَلَى بَعِيرٍ وَأَرْبَعَةٌ عَلَى بَعِيرٍ وَعَشَرَةٌ عَلَى بَعِيرٍ وَيَحْشُرُ بَقِيَّتَهُمْ النَّارُ تَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا وَتَبِيتُ مَعَهُمْ حَيْثُ بَاتُوا وَتُصْبِحُ مَعَهُمْ حَيْثُ أَصْبَحُوا وَتُمْسِي مَعَهُمْ حَيْثُ أَمْسَوْا**)[[383]](#footnote-383)

(مردم در حالت رهبت و رغبت به سه شيوه و روش جمع كرده مي‌شوند. دو نفر سوار يك شتر، سه نفر سوار يك شتر، چهار نفر سوار يك شتر و ده نفر سوار يك شتر خواهد بود و بقيه را آتش سوق مي‌دهد. هرجا كه استراحت كنند و شب را به صبح برسانند باز هم آتش به دنبال آنها است، خلاصه‌ در هر حالتي كه باشند آتش با آنها خواهد بود).

و آخرين كساني كه آتش آنها را سوق مي‌دهد دو تا چوپان از قبيله مزينه هستند. در حديثي كه بخاري و مسلم آن را از حضرت ابوهريره روايت مي‌كنند، آمده است: رسول‎اللهص فرمودند: مردم مدينه را در حالي رها مي‌كنند كه بهترين وضعيت را خواهند داشت داخل آن نمي‌شود مگر پرندگان و درندگان و آخرين كساني كه سوق داده مي‌شوند، دو تا چوپان از طايفه مزينه خواهند بود. آنان گوسفندان خود را مي‌چرانند. مدينه را پر از وحشي‌ها مي‌بينند. وقتي اين دو چوپان به ثنيه الوداع مي‌رسند با چهره‌هاي شان بر روي زمين مي‌افتند.

آتش مردم را بسوي سرزمين شام سوق مي‌دهد. در كتاب فضايل شام نوشته ربعي به رويت از ابي ذر با سند صحيح آمده است، رسول‎اللهص فرمود:

**(الشام ارض المحشر و النشر)[[384]](#footnote-384)**

(شام سرزمين حشر و نشر است).

بعضي‌ها مانند: حلمي‌و ابوحامد غزالي بر اين عقيده‌اند كه اين حشر در قيامت خواهد بود.

خطابي، طيبي، قاضي عياض، قرطبي، ابن كثير و ابن حجر بر اين باورند كه اين حشر در پايان عمر دنيا خواهد بود. زماني كه آتش از مركز عدن ظاهر مي‌شود و مردم را به سوي شام سوق مي‌دهد.[[385]](#footnote-385)

ابن كثير درباره اين احاديث مي‌گويد: سياق و سباق اين احاديث حكايت از آن دارند كه منظور از اين حشر، حشر انسان‌هاي موجود در آخر زمان است و در نواحي حشر در سرزمين شام، صورت خواهد گرفت و مردم در اين حشر به سه گروه تقسيم مي‌شوند:

گروه اول كساني هستند كه در دوران حشر، طعام مي‌خورند، لباس مي‌پوشند و سوار مي‌شوند. گروه دوم كساني هستند كه گاهي پياده راه مي‌روند و گاهي سواره مي‌شوند. يعني نوبت به نوبت بر يك شتر سوار مي‌شوند. همانطور كه قبلاً اشاره شد، دو نفر يك شتر، سه نفر يك شتر، چهار نفر يك شتر... خواهند داشت و بقيه را آتش سوق مي‌دهد. اين آتش از مركز عدن ظاهر مي‌شود و مردم را از پشت سر احاطه مي‌كند و از هر سو آنان را به محشرگاه سوق مي‌دهد و هركس كه تخلف كند، آتش او را مي‌خورد، يعني مي‌سوزاند.

همه اينها يعني خوردن، نوشيدن، سوار شدن و هلاك شدن تخلف كنندگان، حكايت از اين دارند كه اين حشر در آخر دنيا خواهد بود.

اگر اين پديده‌ها بعد از دميدن سور دوم مي‌بود، مردن و سواري كه راه برود، خوردن، نوشيدن و لباس پوشيدن اصلاً مطرح نمي‌شد. زيرا كه بعد از نفخه دوم كه نفخه زنده شدن بعد از مردن است، نيازي به اين اعمال نخواهد بود. شگفت آور اين است كه حافظ ابابكر بيهقي بعد از نقل اين همه روايات، سوار شدن‌ها را به روز قيامت نسبت داده است و اين ديدگاه را صحيح و ديدگاه ما را ضعيف تلقي نموده و به آيه زير استناد كرده است:

ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ

مريم: ٨٥ – ٨٦

(روزي ما پرهيزگاران را (با تعظيم و تكريم هرچه بيشتر) به گونه گروههايي كه به نزد شاهان روند و مهمانان ايشان شوند، در پيشگاه خداوند مهربان جمع مي‌نمائيم. و گناهكاران را (همچون شتران تشنه‌اي كه به سوي آبشخور به سرعت بروند) تشنه كام به سوي جهنّم مي‌رانيم)

تفسير آيه را چگونه با حديثي تطبيق مي‌دهد كه در آن سخن از سوار شدن دو نفر و سه نفر تا ده نفر بر يك شتر آمده است؟! و از طرف دیگر بحث از کمی‌شتران سواری به میان آمده است که بحث دنیا است نه قیامت، چون در قیامت نه شتری وجود دارد و نه سوارانی بر آن.

حقيقت را خدا بهتر مي‌داند.[[386]](#footnote-386)

اين حيوانات اسب‌هایي هستند از نژادهای اصیل که مؤمنان از زمین خالی به سوی مزارع و باغ‌ها از آنها استفاده می‌کنند، اما با اسب‌های دنیا تفاوت دارند. در مباحث آینده این موضوع را بهتر بیان خواهیم کرد.

1. . مشكاة المصابيح (3/48). [↑](#footnote-ref-1)
2. . البدابة و النهاية، ابن كثير: (1/24). [↑](#footnote-ref-2)
3. . الروح ابن قیم ص103. [↑](#footnote-ref-3)
4. . تذکرة قرطبی ص 177. [↑](#footnote-ref-4)
5. . لسان العرب 1/ 774 [↑](#footnote-ref-5)
6. . لسان العرب 3/547 [↑](#footnote-ref-6)
7. . لسان العرب. 3/547 [↑](#footnote-ref-7)
8. . لسان العرب 3/547 [↑](#footnote-ref-8)
9. . لسان العرب 3/547 [↑](#footnote-ref-9)
10. . لسان العرب 1/773. [↑](#footnote-ref-10)
11. . مجموع الفتاوي شبخ الاسلام: (5/452). [↑](#footnote-ref-11)
12. . مسلم در كتاب قدر و احمد در مسند:(1/390/413/445). [↑](#footnote-ref-12)
13. . آلبانی همه سندها را جمع آوری کرده است و ابن قیم در کتاب « احکام الجنائز» همه سندها را در یک ردیف قرار داده و به ابی داود و حاکم و طیالسی و آجری نسبت می‌دهد و حاکم آنرا با شرط شیخین به صحت می‌رساند و ذهبی آنرا تأیید می‌کند [↑](#footnote-ref-13)
14. . تفسير ابن كثير: (6/174). [↑](#footnote-ref-14)
15. . تفسیر ابن کثیر 2/369 [↑](#footnote-ref-15)
16. . فتح الباری 11/362. [↑](#footnote-ref-16)
17. . بخاري كتاب رقاق با سكرات موت. فتح الباري11/361. [↑](#footnote-ref-17)
18. . مائده 28 و ممتحنة 2. [↑](#footnote-ref-18)
19. . مشاهدات سكرات موت. [↑](#footnote-ref-19)
20. . مشکاة المصابیح 2/383 شماره 3836. محقق مشکاة می‌گوید: سندش صحیح است. [↑](#footnote-ref-20)
21. . ابن ماجه و ترمذی روایت را نقل کرده‎اند. ابن‎کثیر 3/224. [↑](#footnote-ref-21)
22. . بخاري، كتاب الرفاق. [↑](#footnote-ref-22)
23. . بخاری کتاب جنائز باب قدمونی. فتح الباری 3/184. نسائی کتاب جنائز باب سرعة فی الجنائز 4/41. [↑](#footnote-ref-23)
24. . تذكرة القرطبي: 34. [↑](#footnote-ref-24)
25. . تذکرة قرطبی 34. [↑](#footnote-ref-25)
26. . مجمع الفتاوي: (4/355). [↑](#footnote-ref-26)
27. . محموعه الفتاوي: (4/256). [↑](#footnote-ref-27)
28. . يقظة اولي الاعتبار: 211. [↑](#footnote-ref-28)
29. . الكبائر للذهبي: صغري 91. [↑](#footnote-ref-29)
30. . يقطة اولي الاعتبار. [↑](#footnote-ref-30)
31. . بخاري كتاب رقاق باب من احب لقاء الله. فتح الباری 11/357. [↑](#footnote-ref-31)
32. . ابن ماجه در سننش و آلبانی در صحیح جامع الصغیر خود 2/ 169 حدیث را روایت کرده‎اند. [↑](#footnote-ref-32)
33. . منظور اين نيست كه آسمان بر خداوند محيط است و خداوند را محاصره كرده است. خداوند از چنين چيزي مبرا و پاك است، بلكه خداوند بالاي آسمان‌ها است و از مخلوق خود جدا است. خداوند درباره كرسي خود مي‌فرمايد:(ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ) البقرة: ٢٥٥(فرماندهي و فرمانروائي او آسمان‌ها و زمين را دربر گرفته است) رسول‎اللهص مي‌فرمايد: آسمان‌ها در برابر عظمت كرسي مانند يك حلقه است كه در يك دشت بسيار پهناور افتاده باشد.

    باز عظمت كرسي در برابر عظمت عرش مانند حلقه‌اي است كه در يك دشت بسيار پهناور افتاده باشد. [↑](#footnote-ref-33)
34. . ترمذي و ابن ماجه و ترمذي آن را حديث غريب گفته است. [↑](#footnote-ref-34)
35. . بخاري، مسلم، ابوداود، ابن ماجه و بيهقي. [↑](#footnote-ref-35)
36. . نسائي كتاب الجنائز. [↑](#footnote-ref-36)
37. . در صحيح الجامع اسناد آن صحيح قرار داده شده است. [↑](#footnote-ref-37)
38. . صحيح الجامع: 5/65. [↑](#footnote-ref-38)
39. . ترمذي، كتاب جنازه باب ماجاء في عذاب القبر. [↑](#footnote-ref-39)
40. . بخاري، مسلم، ابو داود، نسائي. [↑](#footnote-ref-40)
41. . صحيح مسلم كتاب الساجد و مواضع الصلوة. [↑](#footnote-ref-41)
42. . لوامع انوار البهيه للسفاريني: (6/10). [↑](#footnote-ref-42)
43. . لوامع انوار البهيه للسفاريني: (2/10). و تذكرة القرطبي:(147). [↑](#footnote-ref-43)
44. . مجموعه فتاوي شيخ الاسلام ابن تيميه: (4/257و277). [↑](#footnote-ref-44)
45. . شرح عقيده الطحاويه: (450). [↑](#footnote-ref-45)
46. . شرح عقيده الطحاويه: (451). [↑](#footnote-ref-46)
47. . تذكره القرطبي: 125. [↑](#footnote-ref-47)
48. . فتح الباري: (3/233). [↑](#footnote-ref-48)
49. . فتح الباري: (3/233). [↑](#footnote-ref-49)
50. . فتح الباری 3/233. [↑](#footnote-ref-50)
51. . فتح الباري: (11/233). [↑](#footnote-ref-51)
52. . صحيح بخاري، كتاب جنايز. [↑](#footnote-ref-52)
53. . بخاری کتاب جنائز باب ما جا ء فی عذاب القبر. فتح الباری 3/231. [↑](#footnote-ref-53)
54. . صحيح مسلم، كتاب المساجد. [↑](#footnote-ref-54)
55. . بخاری کتاب جنائز باب عذاب قبر. فتح الباری 3/232. [↑](#footnote-ref-55)
56. . نسائي، به جامع الاصول: (11/170) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-56)
57. . صحيح مسلم، كتاب الجنه. [↑](#footnote-ref-57)
58. . ادامه حدیث را در ادامه ذکر خواهیم کرد. [↑](#footnote-ref-58)
59. . مجموع الفتاوي: (24/376). [↑](#footnote-ref-59)
60. . فتاوی ابن تیمیه 5/525. [↑](#footnote-ref-60)
61. . بخاري و مسلم. [↑](#footnote-ref-61)
62. . لوامع الانوار البهیة. 2/17. [↑](#footnote-ref-62)
63. . كتاب الجنائز. [↑](#footnote-ref-63)
64. . نسائی در سننش حدیث را نقل کرده است، جامع الاصول 11/167. [↑](#footnote-ref-64)
65. . آلبانی در کتاب « ارواء الغلیل» حدیث را نقل کرده است. و روایت را به دار قطنی نسبت داده است. ارواء الغلیل 1/311. شماره 280. [↑](#footnote-ref-65)
66. . متفق عليه، مشكاة المصابيح: (2/401). [↑](#footnote-ref-66)
67. . مشکاة المصابیح 2/402. [↑](#footnote-ref-67)
68. . بخاري: متاب الجنائز. فتح الباري (3/251). [↑](#footnote-ref-68)
69. . شيخ ناصرالدين آلباني مي‌گويد: اين حديث را ابن ماجه آورده است و احکام‎الجنائز صفحه 15. [↑](#footnote-ref-69)
70. . آلبانی در « احکام الجنائز » ص 15 می‌فرماید: ابو داود (2/84) و نسائی (2/233) و حاکم(2/25، 26) و بیهقی(6/4/76) و طیالسی در مسندش شماره (981 و ) 982 و امام احمد (5/11، 13، 20) حدیث را نقل کرده‎اند، برخی از آنها حدیث را از شعبی از سمرة و گروه دیگر سمعان بن مشنج را هم در سند داخل نموده‌اند. همانگونه که حاکم و ذهبی گفته‌اند: بنا به سند اول بر اساس شرط شیخین صحیح است و بنا به سند دوم تنها صحیح است نه بر اساس شرط شیخین، آلبانی در آن کتاب کسانی که روایات و زیادات را ذکر کرده‌اند بیان فرموده است. [↑](#footnote-ref-70)
71. . بخاری کتاب جنائز، فتح الباری(3/151). مسلم هم حدیث را نقل کرده است، به جامع الاصول (11/92) نگاه کنید. [↑](#footnote-ref-71)
72. . بمنظور آگاهي از اين تاويلات به فتح الباري (3/152) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-72)
73. . فتح الباري: (3/154). [↑](#footnote-ref-73)
74. . سنن ترمذي: (3/336). [↑](#footnote-ref-74)
75. . تذكرة القرطبي: ‌(102). [↑](#footnote-ref-75)
76. . جامع الاصول لابن الاثير:102. [↑](#footnote-ref-76)
77. . مجموع الفتاوي: (24/370). [↑](#footnote-ref-77)
78. . مجموع الفتاوي: 26(/374. ) [↑](#footnote-ref-78)
79. . بخاري كتاب المغازي. [↑](#footnote-ref-79)
80. . ترمذی کتاب « جنائز» (3/326) شماره (806) [↑](#footnote-ref-80)
81. . تلخیص الحبیر ابن حجر (2/140، شماره 806) [↑](#footnote-ref-81)
82. مجموع الفتاوي: (4/375). [↑](#footnote-ref-82)
83. . نسائی در سننش حدیث را نقل کرده است، جامع الاصول 11/167. [↑](#footnote-ref-83)
84. . بخاری کتاب جنائز، باب « عذاب قبر» فتح الباری (13/232) و مسلم کتاب مساجد، باب« استحباب من عذاب القبر» جلد(1/410) [↑](#footnote-ref-84)
85. . آلبانی می‌گوید: بخاری و مسلم و نسائی حدیث را روایت کرده اند.(صحیح جامع1/406) [↑](#footnote-ref-85)
86. . مسلم کتاب الجنة باب « عرض مقعد المیت من الجنة او النارعلیه» (4/2199). [↑](#footnote-ref-86)
87. . مسلم، كتاب الجنة (4/2199). [↑](#footnote-ref-87)
88. . در جامع الصحیح به ترمذی و نسائی نسبت داده شده است. (1/320) [↑](#footnote-ref-88)
89. . مسلم کتاب مساجد باب « ما یستعاذ منه فی الصلاة» (1/412) شمار (588) [↑](#footnote-ref-89)
90. . مسلم کتاب مساجد باب « ما یستعاذ منه فی الصلاة» (1/412) شمار (590) [↑](#footnote-ref-90)
91. . ترمذي و ابن ماجه. مشكاة المصابيح: (2/358). [↑](#footnote-ref-91)
92. . احكام الجنائز. ناصر الدين آلباني و سندش نيز صحيح است. [↑](#footnote-ref-92)
93. . ترمذي و ابو داود. [↑](#footnote-ref-93)
94. . احمد و ترمذي، تمام طريق اين حدیث صحيح و یا حسن هستند، احکام الجنائز(35). [↑](#footnote-ref-94)
95. . ناصر الدين آلباني در احکام الجنائزمي‌گويد: نسائي و ترمذي آن را روايت كرده‌اند و ترمذي آن را صحيح دانسته است و نیز طیالسی و احمد آن را نقل کرده‎اند و سند حدیث صحیح می باشد، احکام الجنائز(38) . [↑](#footnote-ref-95)
96. . تذکرة امام قرطبی (99). [↑](#footnote-ref-96)
97. . تذکرة امام قرطبی (24). [↑](#footnote-ref-97)
98. . سلسلة الاحاديث الصحيحة: (2/505). بخاري باب « الامل و طوله». [↑](#footnote-ref-98)
99. . مشكاة المصابيح: (2/259). [↑](#footnote-ref-99)
100. . تذكرة: 9. [↑](#footnote-ref-100)
101. . تذكرة: ص 9. [↑](#footnote-ref-101)
102. . كتاب الزهد و رقاق: ابن مبارك: ص 88. [↑](#footnote-ref-102)
103. . صحيح الجامع: (1/388) شماره: 1222. [↑](#footnote-ref-103)
104. . تذکرة امام قرطبی صفحه(9). [↑](#footnote-ref-104)
105. . الزهد و الرقاق، ابن المبارك: ص 88. [↑](#footnote-ref-105)
106. . تذكرة القرطبي: ص 9. [↑](#footnote-ref-106)
107. . تذكرة القرطبي: ص 12. [↑](#footnote-ref-107)
108. . تذكرة القرطبي: ص 12. [↑](#footnote-ref-108)
109. . همان منبع. [↑](#footnote-ref-109)
110. . كتاب الزهد ابن المبارك. [↑](#footnote-ref-110)
111. . رسالة العقل و الروح. مجموعه الرسايل المينريه: 2/36. [↑](#footnote-ref-111)
112. . رسالة العقل و الروح. [↑](#footnote-ref-112)
113. . شرح عقيده طحاويه(444). [↑](#footnote-ref-113)
114. . رساله العقل و الروح. مجموعه الرسائل المنبريه: (6/37). [↑](#footnote-ref-114)
115. . مجموع فتاوي شيخ الاسلام ابن تيميه. [↑](#footnote-ref-115)
116. . مجموع الفتاوي شيخ الاسلام. [↑](#footnote-ref-116)
117. . مجموع الفتاوي شيخ الاسلام (3/31) [↑](#footnote-ref-117)
118. . این تعریف ابن قیم جوزی بود که در کتاب « الروح » آنرا بیان کرده است و امام اسفراینی در کتاب «الانوار البهیة» (2/29) این مطلب را نقل کرده و به ابن قیم نسبت داده است، و طحاوی با همین عبارت آنرا نقل کرده (شرح طحاویة 433). ابن قیم بعد از بیان تعریف می‌فرماید: این قول درستی است و هر قول دیگری به جز این نادرست و غیر صحیح است، نصوص فراوانی از قرآن و سنت و اجماع اصحاب و ادله عقلی و فطری آنرا تأیید می‌کنند، سپس 115 دلیل را ذکر می‌کند و به رد دیدگاه ابن سینا و ابن حزم و دیگران می‌پردازد. [↑](#footnote-ref-118)
119. . رساله العقل و الروح، مجموعه رسال المنيريه:(3/47). [↑](#footnote-ref-119)
120. . مجموع فتاوي شيخ الاسلام: (4/222). [↑](#footnote-ref-120)
121. . مجموع فتاوي شيخ الاسلام: 222. [↑](#footnote-ref-121)
122. . مجموعه فتاوي (4/220). [↑](#footnote-ref-122)
123. . برای آگاهی بیشتر به کتاب مجموع فتاوی (4/226) نگاه کنید. [↑](#footnote-ref-123)
124. . شرح طحاویة [↑](#footnote-ref-124)
125. . شرح الطحاويه: 445. [↑](#footnote-ref-125)
126. . مجموع فتاوی (4/279). [↑](#footnote-ref-126)
127. . شرح طحاويه: 446. [↑](#footnote-ref-127)
128. . صحيح بخاري، كتاب الرقاق. [↑](#footnote-ref-128)
129. . مشكاة المصابيح(2/351). [↑](#footnote-ref-129)
130. . آلبانی در تعلیقی بر شرح طحاویة در مورد این حدیث می‌فرماید: حدیث صحیح است و جندین حدیث در این معنی روایت شده‎اند. [↑](#footnote-ref-130)
131. . شبخ ناصر الدين آلباني اين حديث را در رديف احاديث صحيح آورده است. [↑](#footnote-ref-131)
132. . نسائی کتاب «جنائز » باب « ما یلقی المؤمن من الکرامة عند خروج نفسه» (4/8). [↑](#footnote-ref-132)
133. . نسائی کتاب «جنائز» باب « ما یلقی المؤمن من الکراهیة عند خروج النفس» (4/8). [↑](#footnote-ref-133)
134. . مجموع الفتاوي: (5/446). [↑](#footnote-ref-134)
135. . مجموع الفتاوي: (24/325). [↑](#footnote-ref-135)
136. . همه منکر عذاب قبر هستند ولی معاد جسمانی را انکار نمی‌کنند. [↑](#footnote-ref-136)
137. . مجموع فتاوي شيخ الاسلام: (4/262، 282). [↑](#footnote-ref-137)
138. . مسلم، ‌كتاب الجنه: (4/2203) شماره: 2874. [↑](#footnote-ref-138)
139. . بخاري، كتاب الجنايز. [↑](#footnote-ref-139)
140. . مجموعه فتاوی (5/364). [↑](#footnote-ref-140)
141. . بخاری در صحیحش، کتاب «رقاق» باب « بعثت انا و الساعة کهاتین» فتح الباری (11/347) و مسلم در کتاب « فتن» باب « قرب الساعة»(4/2468) شماره(2950) از انس روایت کرده‎اند. [↑](#footnote-ref-141)
142. . روز قيامت در تفسير في ظلال القرآن جمع و اعداد احمد فائز: ص 98. [↑](#footnote-ref-142)
143. . مقدمه ابن خلدون، ص: 59. [↑](#footnote-ref-143)
144. . لوامع انوار البهية: (2/66). [↑](#footnote-ref-144)
145. . مقدمه ابن خلدون: 591. [↑](#footnote-ref-145)
146. . ابن عربي معتقد به وحدة الوجود. [↑](#footnote-ref-146)
147. . اغلب، زيرا بعضي از آنان اشتباهاَ وارد اين بحث شده‌اند و قصد تضليل ديگران را نداشته‎اند. مانند: طبري و سيوطي. [↑](#footnote-ref-147)
148. . مجموع الفتاوي، شيخ الاسلام: (4/342). [↑](#footnote-ref-148)
149. . المنار المنیف. ابن قیم ص (80) [↑](#footnote-ref-149)
150. . جامع الاصول (10/987). شماره (7890). [↑](#footnote-ref-150)
151. . جامع الاصول (10/988). شماره (7891). [↑](#footnote-ref-151)
152. . جامع الاصول(10/988). شماره (7891). [↑](#footnote-ref-152)
153. . جامع الاصول: (10/389). [↑](#footnote-ref-153)
154. . فتح الباري: (11/352). [↑](#footnote-ref-154)
155. . مسلم و نسائي و ابن ماجه. سلسله الاحاديث الصحيحه: (241). [↑](#footnote-ref-155)
156. . مقدمه ابن خلدون (587. 588) [↑](#footnote-ref-156)
157. . بخاری کتاب« فتن» شماره(7120) فتح الباری (13/81)، مسلم حدیث را متفرقاً در صحیحش روایت کرده است، ابن اثیر در « جامع الاصول» (10/404) شماره(7920) تمام راویان حدیث را جمع کرده است. [↑](#footnote-ref-157)
158. . صحیح الجامع الصغیر (5/213) [↑](#footnote-ref-158)
159. . جامع الاصول: (10/384). [↑](#footnote-ref-159)
160. . جامع الاصول: (10/384). [↑](#footnote-ref-160)
161. . تفسير ابن كثير (6/469). [↑](#footnote-ref-161)
162. . نووي شرح مسلم: (17/143) [↑](#footnote-ref-162)
163. . صحيح مسلم، باب انشقاق القمر: 4/2159 شماره: 2802. [↑](#footnote-ref-163)
164. . مسلم باب « انشقاق القمر» (4/2159) شماره (2800). [↑](#footnote-ref-164)
165. . بخاري، كتاب الفتن، باب خروج النار. فتح الباري (13/78) و مسلم در صحیحش کتاب « الفتن» باب «لا تقوم الساعة حتی تخرج نار من ارض الحجاز» شماره (2902) (4/2227). بصره همانگونه که نووی می‌فرماید: شهری است معروف به شام، شهری است میان حوران و دمشق. (18/30) تأریخ نویسان می‌گویند: بنا بر حدیث پیامبرص آتشی گردن شترهای بصره را روشن ساخت، به گونه‌ای منطقه را روشن کرد که طالبان علم در برابر روشنی آن مطالعه می‌کردند. [↑](#footnote-ref-165)
166. . بخاري، كتاب الفتن، باب خروج النار. فتح الباري (13/78) و مسلم در صحیحش کتاب « الفتن» باب «لا تقوم الساعة حتی تخرج نار من ارض الحجاز» شماره (2902) (4/2227). بُصری همانگونه که نووی می‌فرماید: شهری است معروف به شام، شهری است میان حوران و دمشق. (18/30) تأریخ نویسان می‌گویند: بنا بر حدیث پیامبرص آتشی گردن شترهای بصری را روشن ساخت، به گونه‎ای منطقه را روشن کرد که طالبان علم در برابر روشنی آن مطالعه می‌کردند. [↑](#footnote-ref-166)
167. . البدایة و النهایة (13/187ـ 192). [↑](#footnote-ref-167)
168. . شرح مسلم (18/28). [↑](#footnote-ref-168)
169. . ماليات مبلغ ماهيانه يا ساليانه‎اي است كه اهل ذمّه به حكومت اسلامي‌مي‌پردازند. [↑](#footnote-ref-169)
170. . مبلغي يا محصولي كه صاحبان زمين (زمين‌هايي كه قهراً فتح شده و بعد در ازاي پرداخت محصول يا مبلغ مشخصي در اختيار مالكان قبل از فتح داده شده است) آنرا به حکومت اسلامی‌پرداخت می‌کنند. [↑](#footnote-ref-170)
171. . شرح نووي: (18/20). [↑](#footnote-ref-171)
172. . صحيح بخاري، كتاب المناقب. [↑](#footnote-ref-172)
173. . مسلم، كتاب الفتن. [↑](#footnote-ref-173)
174. . بخاري، كتاب المناقب، حديث شماره 3595. [↑](#footnote-ref-174)
175. . حيره نام جائي است. [↑](#footnote-ref-175)
176. . صحيح بخاري، كتاب مناقب. حديث 3618. [↑](#footnote-ref-176)
177. . صحيح مسلم، كتاب الفتن. [↑](#footnote-ref-177)
178. . نسائي، احمد و غيره آن را نقل كرده‎اند و سندش قوي است. [↑](#footnote-ref-178)
179. . احمد، دارمي، ابن ابي شيبه، حاكم، ذهبي اين حديث را صحيح قرار داده است. [↑](#footnote-ref-179)
180. . ابن حبان در صحيح خود و ابن عروبه در المنتقي و شيخ ناصر الدين آن را در رديف احاديث صحيح آورده است. [↑](#footnote-ref-180)
181. . بخاری کتاب «جهاد» باب «الترک»، فتح الباری (6/103) و مسلم کتاب « الفتن» (4/2233) شماره (2912) این حدیث را روایت کرده‎اند.

     مجان به معنی سپر است و مطرقه به لباسی می‌گویند: که در پشت پوشیده می‌شود، و مفهوم حدیث این است که ترک‌ها در رنگ و پهنی پیشانی به سپر می‌مانند.

     ذلف به معنی قوس بینی است، برخی هم می‌گویند: کلفتی بینی را ذلف می‌نامند. [↑](#footnote-ref-181)
182. . شرح نووی بر مسلم (18/38). روشن است که امام نووی از اخبار حضرت متأثر شده، چون حدیث را در دوران جنگ و تکاپوی سربازان اسلام شرح می‌کند و توصیفات حدیث را با چشمان خودش دیده است. [↑](#footnote-ref-182)
183. . بخاري، كتاب الفتن. فتح الباري: (13/81). [↑](#footnote-ref-183)
184. . مسلم، جامع الاصول، (10/404) [↑](#footnote-ref-184)
185. . مسلم، جامع الاصول، (10/404) [↑](#footnote-ref-185)
186. . مسلم، كتاب الفتن. [↑](#footnote-ref-186)
187. . همان مرجع. [↑](#footnote-ref-187)
188. . صحيح مسلم، كتاب الفتن. [↑](#footnote-ref-188)
189. . احمد، مسلم و ترمذي صحيح الجامع الصغير: (3/4). [↑](#footnote-ref-189)
190. . بخاري و مسلم، كتاب الفتن. [↑](#footnote-ref-190)
191. . جامع الاصول (11/408) شماره 7924 [↑](#footnote-ref-191)
192. . متفق عليه. [↑](#footnote-ref-192)
193. . احمد با سند صحيح – سلسلة الاحاديث الصحیحة، ناصر الدين آلباني (4/248). [↑](#footnote-ref-193)
194. . مسلم، كتاب الفرح. [↑](#footnote-ref-194)
195. . بخاري و مسلم كتاب الفتن. [↑](#footnote-ref-195)
196. . بخاري كتاب المناقب شماره حديث (3608 و 3609). [↑](#footnote-ref-196)
197. . صحيح الجامع: (3/213). [↑](#footnote-ref-197)
198. . صحيح الجامع: (3/217). [↑](#footnote-ref-198)
199. . صحيح بخاري، كتاب الفتن، فتح الباري (13/35). [↑](#footnote-ref-199)
200. . ابن ماجه، ترمذي و احمد. [↑](#footnote-ref-200)
201. . مسلم، كتاب الفتن. باب نزول الفتن: (4/2212). [↑](#footnote-ref-201)
202. . بخاري: فتح الباري:(13/40) شماره: (2887). [↑](#footnote-ref-202)
203. . حديث صحيح، احمد، ابوداود، ابن حبان، حاكم، صحيح الصغير (6/258). [↑](#footnote-ref-203)
204. . نام محله اي است در مدينه منوره. [↑](#footnote-ref-204)
205. . فتح الباري: (13/33). [↑](#footnote-ref-205)
206. . فتح الباري: (13/31). [↑](#footnote-ref-206)
207. . جامع الاصول (10/61) شماره 7528. [↑](#footnote-ref-207)
208. . بخاری کتاب « فتن» باب « قول النبی: الفتنة من قبل المشرق» فتح الباری (13/45) و مسلم کتاب «الفتن» باب « قول النبی: الفتنة من قبل المشرق(4/2229) شماره (2905). [↑](#footnote-ref-208)
209. . بخاری کتاب « فتن» باب « قول النبی: الفتنة من قبل المشرق» فتح الباری (13/45) [↑](#footnote-ref-209)
210. . فتح الباري: (13/47). [↑](#footnote-ref-210)
211. . جامع الاصول: (10/396) شماره: (7904). [↑](#footnote-ref-211)
212. . طبراني در كبير و اوسطه. [↑](#footnote-ref-212)
213. . جامع الصغیر (3/205) [↑](#footnote-ref-213)
214. . جامع الصغیر (3/205) [↑](#footnote-ref-214)
215. . همان مرجع. [↑](#footnote-ref-215)
216. . جامع الصغیر (3/205). [↑](#footnote-ref-216)
217. . مسلم كتاب الايمان شماره:(2/126) (143). [↑](#footnote-ref-217)
218. . صحيح مسلم. [↑](#footnote-ref-218)
219. . بر اساس اظهارات شيخ ناصر الدين آلباني، حديث بجميع طرق صحيح است. [↑](#footnote-ref-219)
220. . صحيح مسلم، باب هلاك هذه الامت بعضم ببعض. [↑](#footnote-ref-220)
221. . طبراني در معجم كبير و اوسط از ابي سعيد و ترمذي از عمران بن حصين. [↑](#footnote-ref-221)
222. . ترمذي، ‌سلسلة الاحاديث الصحيحة: (4/293) شماره: (1787). [↑](#footnote-ref-222)
223. . سلسلة احادیث الصحیحة (4/135) شماره (1604). [↑](#footnote-ref-223)
224. . سلسلة الاحاديث الصحيحة (1/139) شماره: (91). [↑](#footnote-ref-224)
225. . مشکاة المصابیح (3/19) شماره 5433. [↑](#footnote-ref-225)
226. . بخاری کتاب « جهاد» باب « ما یحذر من الغدر» به جامع الاصول (10/412) نگاه کنید. [↑](#footnote-ref-226)
227. . صحيح بخاري، كتاب الجهاد. [↑](#footnote-ref-227)
228. . همان منبع. [↑](#footnote-ref-228)
229. . فتح الباري (13/83) [↑](#footnote-ref-229)
230. . سلسلة احادیث الصحیحة (2/250) شماره 647. [↑](#footnote-ref-230)
231. . سلسلة احاديث الصحيحة: (4/508) شماره: (1887). [↑](#footnote-ref-231)
232. . سلسلة الاحاديث الصحيحة: (14/517) شماره, (1893). [↑](#footnote-ref-232)
233. . صحيح مسلم: (4/168) شماره: (2128). [↑](#footnote-ref-233)
234. . مسلم و مشكاة المصابيح: (3/21) شماره: (5440). [↑](#footnote-ref-234)
235. . ناصر الدين آلباني در صحيح جامع الصغير اين حديث را آورده است. (5/213) شماره: (5774). [↑](#footnote-ref-235)
236. . (صحيح الجامع: 5/214، 5775) [↑](#footnote-ref-236)
237. . سندش صحيح است. ابن حبان و حاكم آن را نقل كرده‌اند و موافق با شرايط امام مسلم است. [↑](#footnote-ref-237)
238. . بخاري، كتاب الفتن. فتح الباري: (13/78) - مسلم: (4/2219) شماره: (2894). [↑](#footnote-ref-238)
239. . صحيح مسلم (4/2220) شماره: (2295). [↑](#footnote-ref-239)
240. . شرح نووی علی المسلم (18/9) . [↑](#footnote-ref-240)
241. . مسلم، كتاب الزكات. [↑](#footnote-ref-241)
242. . شرح نووی بر مسلم (18/98). [↑](#footnote-ref-242)
243. . حديث صحيحي است. ابوداود و حاكم آن را نقل كرده‎اند. [↑](#footnote-ref-243)
244. . بخاري كتاب الفتن. (13/76). [↑](#footnote-ref-244)
245. . صحيح الجامع الصغير: (6/230) شماره: (7561). [↑](#footnote-ref-245)
246. . فتح الباري: (13/78). [↑](#footnote-ref-246)
247. . ابوداود، حاكم و احمد [↑](#footnote-ref-247)
248. . (ترمذي و ابوداود). [↑](#footnote-ref-248)
249. . مشكاة المصابيح: (3/24). [↑](#footnote-ref-249)
250. . ابوداود، ابن ماجه و حاكم. [↑](#footnote-ref-250)
251. . صحیح جامع (2/26) آلبانی در مورد آن حدیث می‌گوید: صحیح است. [↑](#footnote-ref-251)
252. . مشكاة المصابيح: (3/24). شماره (5454). [↑](#footnote-ref-252)
253. . بزار و ابن عدي در كامل، ابو نعيم در اخبار اصفهان و حاكم. [↑](#footnote-ref-253)
254. . مشكاة المصابيح (5181)، شماره: (3/24) . [↑](#footnote-ref-254)
255. . تحقیق ابن قیم را از کلام آلبانی مختصر کرده‌ام، اگر می‌خواهید به همه بیانات امام دست پیدا کنید به کتاب «سلسلة الاحادیث الصحیحة» آلبانی مراجعه کنید. (4/38) شماره (1529) و سلسلة احادیث الصحیحة (2/336) شماره (711) [↑](#footnote-ref-255)
256. . الرد علی من كذب بالاحاديث الصحيحة الواردة في المهدي، نوشته عبد المحسن بن حمد العباد، ‌ص 157. [↑](#footnote-ref-256)
257. . «عقیده ی اهل سنت و اثر » از عبد الحمید بن حمد العباد ص: (166ـ 168). [↑](#footnote-ref-257)
258. . مقدمه ابن خلدون ص555. لازم است که بگویم: ابن خلدون بیشتر احادیث دال بر وجود مهدی را تضعیف کرده است، اما در این بینش راه صواب را نپیموده است، ولی نمی‌توان گفت: که ابن خلدون مهدی را قبول ندارد، چون برخی از احادیث را صحیح دانسته است. بعد از ذکر همه احادیث می‌گوید: همانگونه که گفتم تنها برخی احادیث از تیغ تیز نقد نجات یافتند، اما برای اثبات عقیده مهدی این مقدار کم کفایت می‌کند. [↑](#footnote-ref-258)
259. . مطبعة الرشيد در مدينه آن را چاپ كرده است. [↑](#footnote-ref-259)
260. . چاپ: الرئاسةالعامه لإدارات البحوث العلميه و الإفتاء و الدعوة و الإرشاد، عربستان سعودی. [↑](#footnote-ref-260)
261. . لوامع الانوار البهية، السفاريني: (2/85). [↑](#footnote-ref-261)
262. . عبارت حدیث این است:

     (ينزل عيسى ابن مريم فيقول أميرهم المهدي: تعال صل بنا فيقول: لا إن بعضهم أمير بعض تكرمة الله لهذه الأمة)

     (عیسی نازل می‌شود، امیر آنها مهدی خطاب به عیسی می‌گوید: بیا نماز را اقامه کن، عیسی می‌گوید: نه، یکی از شما باید امام باشد این احترامی‌است که خداوند از این امت گرفته است.

     ابن قیم در «المنار المنیف» می‌گوید: اسناد آن جید است. [↑](#footnote-ref-262)
263. . صحيح مسلم: (4/2208) شماره: (2882). [↑](#footnote-ref-263)
264. . مسلم این حدیث را در صحیح خود نقل کرده است: (4/2209) شماره حدیث: (2883). [↑](#footnote-ref-264)
265. . مسلم: (4/2210) شماره (2884) .

     حدیث سابق با الفاظ مختلف در بسیاری از کتب سنن مانند: سنن امام احمد، ابی یعلی، مستدرک، ابن ماجه، ترمذی و طبرانی نقل شده است. [↑](#footnote-ref-265)
266. . مسلم: (4/2234) شماره (2913). [↑](#footnote-ref-266)
267. . مسلم: (4/2235) شماره (2914). [↑](#footnote-ref-267)
268. . مسلم در کتاب «الفتن» باب « فی الایات التی تکون قبل الساعة»(4/2225) شماره (2901) نویسنده جامع الاصول حدیث را به ابی داود و ترمذی نسبت داده است. [↑](#footnote-ref-268)
269. . فرو رفتن در زمين. [↑](#footnote-ref-269)
270. . سلسلة الاحاديث الصحيحة (4/361) شماره: (1762). [↑](#footnote-ref-270)
271. مشكاة المصابيح: (3/17) شماره: (5425). [↑](#footnote-ref-271)
272. . مسلم (4/2225) شماره (2901). [↑](#footnote-ref-272)
273. . مسلم کتاب « فتن» باب « فی خروج الدجال» (4/2260) شماره (2941). [↑](#footnote-ref-273)
274. . فتح الباري: (11/353) . [↑](#footnote-ref-274)
275. . همان مرجع. [↑](#footnote-ref-275)
276. . ﭽ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﭼ الفرقان: ٧٧

     (امّا شما (كفّار، رسالت آسماني را) تكذيب مي‌كنيد و (نتيجه بد) آن ملازم شما خواهد شد) [↑](#footnote-ref-276)
277. . ﭽ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﭼ الروم: ١ – ٣

     (الف. لام. ميم. ‏‏ روميان (از ايرانيان) شكست خورده‌اند. ‏‏ (اين شكست) در نزديكترين سرزمين (به سرزمين عرب كه نواحي شام است، رخ داده است) و ايشان پس از شكستشان پيروز خواهند شد. ‏) [↑](#footnote-ref-277)
278. . مسلم: (4/2157) شماره: (2798). [↑](#footnote-ref-278)
279. . مسلم، كتاب الفتن. حديث:(4/2222 (شماره: 2946). [↑](#footnote-ref-279)
280. . صحيح بخاري، كتاب الفتن. فتح الباري: (13/90). [↑](#footnote-ref-280)
281. . صحيح بخاري، كتاب الفتن. فتح الباري: (13/90). مسلم کتاب « فتن» باب « ذکر الدجال و صفة ما معه» (4/2248) شماره (2933). [↑](#footnote-ref-281)
282. . جامع الاصول: (10/356) شماره: (2848). [↑](#footnote-ref-282)
283. . صحيح الجامع الصغير: (6/273) شماره: (7753). [↑](#footnote-ref-283)
284. . فتح الباري: (11/19). [↑](#footnote-ref-284)
285. . مشكاة المصابيح: (3/18) شماره: (5428). [↑](#footnote-ref-285)
286. . در احادیث نبوی بیان شده است که در آخر زمان رومیان خیلی زیاد می‌شوند، در مسند امام احمد و صحیح مسلم از مستورد روایت شده که پیامبر فرمود:

     (تقوم الساعة و الروم اکثر عدداً)

     (قیامت در حالی بر پا می‌شود که رومیان از همه بیشتر هستند) صحیح جامع الصغیر (3/51). [↑](#footnote-ref-286)
287. . مسلنم، كتاب الفتن: (4/2221) شماره: (2897). [↑](#footnote-ref-287)
288. . اعماق و دابق نام جاهايي در نزديكي حلب هستند. [↑](#footnote-ref-288)
289. . اين فتح غير از فتحي است كه توسط سلطان محمد فاتح انجام گرفته است. [↑](#footnote-ref-289)
290. . صحيح مسلم، كتاب الفتن: (4/2223) شماره: (2899). [↑](#footnote-ref-290)
291. . علما می‌گویند: این شهر، شهر قسطنطنیه است، هر چند پیامبرص اسم آنرا بیان نفرموده است. به نظرم رسید که این شهر بندقیه ایتالیا باشد، چون قسمتی از خانه‌هایش داخل دریا ساخته شده‌اند و قسمت دیگر در خشکی بنا شده‌اند، در سفری از هر دو شهر دیدن کردم اما به نظرم شهر بندقیه به تفسیر حدیث نزدیک‌تر باشد. خدا می‌داند. [↑](#footnote-ref-291)
292. . امام نووی در شرح مسلم(18/44) می‌فرماید: قاضی می‌گوید: در همه احادیث مسلم بیان شده که نوادگان اسحاق است، برخی هم گفته‌اند از نوادگیان اسماعیل است. البته سیاق و مفهوم حدیث این دیدگاه را تأیید می‌کند، چون آن قوم عرب هستند و نوادگان اسحاق غیر عرب.

     من می‌گویم: اشکالی در این حدیث وجود ندارد، چون این دین برای همه مردم است و خداوند قدرت خود ار به هرکس دوست داشته باشد می‌دهد. محمد فاتح سیصد سال بعد از نووی قسطنطنیه را فتح کرد و بیشتر سربازانش غیر عرب بودند، مشکلی ندارد که این جریان بار دیگری توسط غیر عرب به وقوع بپیوندد. البته در حدیث گذشته این مطلب تأیید می‌شود، چون رومیان به مسلمین می‌گویند: بگذارید برادران خود که وارد لشکر شما شده‌اند به قتل برسانیم. [↑](#footnote-ref-292)
293. . صحيح الجامع: (6/277) شماره: (7752). [↑](#footnote-ref-293)
294. . جامع الاصول (10/356) شماره (7846). [↑](#footnote-ref-294)
295. . صحيح البخاري، كتاب الفتن. فتح الباري: (13/90). [↑](#footnote-ref-295)
296. . صحيح الجامع الصغير: (2/318) شماره: (2455). [↑](#footnote-ref-296)
297. . بخاری کتاب « الفتن» باب «دجال» فتح الباری (13/90). مسلم کتاب « الفتن» باب« ذکر دجال» (4/2247). [↑](#footnote-ref-297)
298. . سلسلة احادیث الصحیحة (4/477) شماره (1863). [↑](#footnote-ref-298)
299. . بخاری کتاب «الفتن» باب «ذکر الدجال» (فتح الباری 13/90). [↑](#footnote-ref-299)
300. . شرح نووی بر مسلم (18/60). [↑](#footnote-ref-300)
301. . شرح نووی بر مسلم (4/2242). [↑](#footnote-ref-301)
302. . صحیح مسلم کتاب «فتن» (4/2245). [↑](#footnote-ref-302)
303. . بخاری کتاب « توحید» باب «قول الله: لتصنع علی عینی» فتح الباری(13/389). [↑](#footnote-ref-303)
304. . فتح الباري: (13/97). [↑](#footnote-ref-304)
305. . صحیح جامع الصغیر (6/275) شماره7752). [↑](#footnote-ref-305)
306. . بخاری کتاب «الفتن» باب « ذکر دجال» فتح الباری (13/90) و مسلم کتاب « الفتن» باب « ذکر دچال» (4/2249) شماره (2934). [↑](#footnote-ref-306)
307. . مسلم، كتاب الفتن: (4/2252) شماره: (37/29). [↑](#footnote-ref-307)
308. . صحيح الجامع الصغير: (6/274) شماره: (7752). [↑](#footnote-ref-308)
309. . صحيح مسلم، كتاب الفتن: (4/2252) شماره: (2937). [↑](#footnote-ref-309)
310. . بخاري، ‌كتاب الفتن. فتح الباري (13/101) و مسلم: (4/2256) شماره: (2938). [↑](#footnote-ref-310)
311. . مسلم، كتاب الفتن. (4/2256) شماره: (2938). [↑](#footnote-ref-311)
312. . سلسلة احادیث الصحیحة (4/122) شماره (1591). [↑](#footnote-ref-312)
313. . صحيح مسلم، باب ذكر دجال، كتاب الفتن. [↑](#footnote-ref-313)
314. . جامع الاصول: (10/345) شماره: (7839. [↑](#footnote-ref-314)
315. . مسلم، كتاب الفتن: (4/2266) شماره: (2944). [↑](#footnote-ref-315)
316. . بخاري، كتاب الفتين. فتح الباري (13/90). [↑](#footnote-ref-316)
317. . صحیح الجامع (5/99) شماره(7752). [↑](#footnote-ref-317)
318. . مسلم: (2/2252) شماره: (2937). [↑](#footnote-ref-318)
319. . جامع الاصول (10/354) شماره (7846). [↑](#footnote-ref-319)
320. . مسلم، كتاب الفتن: (4/2254) شماره: (3937). [↑](#footnote-ref-320)
321. . ابن ماجه، ترمذي و حاكم با سند صحيح. صحيح الجامع: (6/274) شماره: (7752). [↑](#footnote-ref-321)
322. . النهاية لابن كثير: (1/154). [↑](#footnote-ref-322)
323. . بخاري، كتاب الفتن. فتح الباري (13/90). [↑](#footnote-ref-323)
324. . صحيح مسلم، كتاب الفتن: (4/2221) شماره: (2897). [↑](#footnote-ref-324)
325. . مسلم در صحیحش (4/2244) شماره (2930) حدیث را نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-325)
326. . مسلم، ‌باب يدعي النبوه متبركه الرسول. [↑](#footnote-ref-326)
327. . مسلم: (4/2244) شماره: (2231). [↑](#footnote-ref-327)
328. . صحيح مسلم: (4/22/47) شماره: (2239). [↑](#footnote-ref-328)
329. . مسلم: (4/2242) شماره: (2427). [↑](#footnote-ref-329)
330. . صحيح مسلم: (4/2261) شماره: (2942). / [↑](#footnote-ref-330)
331. . نخل بيسان، ‌شهري است در فلسطين. [↑](#footnote-ref-331)
332. . درياچه‎اي در فلسطين كه آبش شيرين است. [↑](#footnote-ref-332)
333. . زغر شهري است در سوريه. [↑](#footnote-ref-333)
334. . صحيح الجامع الصغير: (6/321) شماره: (8025). [↑](#footnote-ref-334)
335. . ابن ماجه، حاكم و جامع التفسير: (6/227). [↑](#footnote-ref-335)
336. . ابن ماجه، ابن خزیمه و حاکم با سندد صحیح حدیث را روایت کرده‎اند، به جامع الصغیر (6/277) نگاه کنید. [↑](#footnote-ref-336)
337. . مسلم کتاب «الفتن» باب «فتح القسطنطنیة» (4/2221) شماره (2897) و در کتاب «الایمان» باب «نزول عیسی بن مریم» (1/136) شماره (155). [↑](#footnote-ref-337)
338. . بخاری کتاب «احادیث الانبیاء» باب «نزول عیسی بن مریم» فتح الباری (6/491) و مسلم کتاب «الایمان: باب «نزول عیسی» (4/137) شماره (156). [↑](#footnote-ref-338)
339. . مسلم کتاب «الایمان: باب «نزول عیسی» (4/137) شماره (156). [↑](#footnote-ref-339)
340. . مسلم، كتاب الايمان: (4/137) شماره: (156). [↑](#footnote-ref-340)
341. . صحيح جامع الصغير: (5/219) شماره: (5796). [↑](#footnote-ref-341)
342. . شرح نووي بر مسلم: (8/76). [↑](#footnote-ref-342)
343. . صحيح جامع الصغير: (6/275) شماره: (7752). [↑](#footnote-ref-343)
344. . صحیح مسلم کتاب «الفتن» باب «فتح القسطنطنیة: (4/2221) شماره (2897). [↑](#footnote-ref-344)
345. . صحیح مسلم کتاب «الفتن» باب «ذکر الدجال» (4/2253) شماره (2937). [↑](#footnote-ref-345)
346. . علت اینکه یک سجده از دنیا و ما فیها خوشایند‌تر است این است که مردم با دیدن عیسی و آیات دیگر به یقین می‌رسند و یقین پیدا می‌کنند که قیامت فرا می‌رسد. [↑](#footnote-ref-346)
347. . بخاری کتاب «احادیث الانبیاء» باب «نزول عیسی بن مریم» فتح الباری (6/460) و در دو جای دیگر: 1ـ کتاب «المظالم» باب «کسر الصلیب» فتح الباری (5/121) 2ـ کتاب «البیوع» باب «قتل الخنزیر» فتح الباری (4/414) و امام مسلم در کتاب «الایمان» باب «نزول عیسی» (4/135) شماره (155). [↑](#footnote-ref-347)
348. . امام مسلم در کتاب «الایمان» باب «نزول عیسی» (4/135) شماره (155). [↑](#footnote-ref-348)
349. . مسلم کتاب «الفتن» باب «ذکر الدجال» (4/2254) شماره (2937). [↑](#footnote-ref-349)
350. . حاكم كردن. [↑](#footnote-ref-350)
351. . صحيح الجامع الصغير: (5/226) شماره: (77/58). [↑](#footnote-ref-351)
352. . شرح امام نووی بر صحیح مسلم (2/190). [↑](#footnote-ref-352)
353. . صحيح الجامع الصغير: (6/276) شماره: 7752). [↑](#footnote-ref-353)
354. . سلسلة الاحاديث الصحيحة: (4/559). شماره: (1926). [↑](#footnote-ref-354)
355. . صحيح الجامع: (5/90) شماره: (5265). [↑](#footnote-ref-355)
356. . صحيح الجامع الصغير: (6/100) شماره: (6955) . [↑](#footnote-ref-356)
357. . لوامع انوار البهية: (2/113). [↑](#footnote-ref-357)
358. . صحيح الجامع: (4/35) شماره: (3900). [↑](#footnote-ref-358)
359. . تفسير ابن كثير: (4/423). [↑](#footnote-ref-359)
360. . بخاری کتاب « الفتن» باب «یأجوج و مأجوج» فتح الباری (13/106). [↑](#footnote-ref-360)
361. . صحیح مسلم کتاب «الفتن» باب «ذکر الدجال» (4/2253) شماره (2937). [↑](#footnote-ref-361)
362. . ياجوج و ماجوج. [↑](#footnote-ref-362)
363. . سلسلة الاحاديث الصحيحة: (4/579) شماره: (1940). [↑](#footnote-ref-363)
364. . سند حديث صحيح است. حاكم آن را مطابق با شرط شيخين قرار داده است. ذهبي و آلباني نيز صحت آن را تاييد كرده‎اند. سلسلة الاحاديث الصحيحة: (4/313) شماره: (1735). [↑](#footnote-ref-364)
365. . سلسلة الاحادیث الصحیحة (4/402) شماره (1793) آلبانی می‌گوید: حاکم در مورد حدیث می‌گوید: حدیث بنا به شرط مسلم صحیح است و ذهبی هم موافق آن است. اما آلبانی دیدگاه آنها را نپذیرفته است چون یکی از راویان ابی اسحاق است و مسلم ابی اسحاق را در متابعات ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-365)
366. . حاكم، علي شرط مسلم، رجاله ثقات سلسله الاحاديث الصحيحه. شماره: (87). [↑](#footnote-ref-366)
367. . مسلم، كتاب الفتن: (4/2268) شماره: (2949). [↑](#footnote-ref-367)
368. . مسلم شماره (7915). جامع الاصول (10/410) [↑](#footnote-ref-368)
369. . مسلم. مشكاه(3/50) شماره: (5516). [↑](#footnote-ref-369)
370. . صحيح مسلم، كتاب الفتن: (2937). هدف اين است كه مانند حمار در حضور مردم به آمیزش جنسی می‌پردازند و هیچ اهتمامی‌به مردم نمی‌دهند. ساکن کردن «راء» در لفظ « هرج» به معنی جماع است. چون عرب‌ها می‌گویند: هرج زوجته یعنی با همسرش جماع کرد. شرح نووی بر مسلم (18/70).

     من می‌گویم: این حالت در جامعه غربی دیده می‌شود. مانند حمار در کاباره‌ها و بر روی خیابان و کنار دریا و دشت و چنگل آمیزش جنسی می‌کنند. [↑](#footnote-ref-370)
371. . بخاري، نهايه لابن كثير: (1/186). [↑](#footnote-ref-371)
372. . صحيح جامع الصغير: (6/174) شماره: (7296). [↑](#footnote-ref-372)
373. . بخاري، ‌نهايه لابن كثير: (1/186). [↑](#footnote-ref-373)
374. . مسلم كتاب الفتن,: (4/2258) شماره: (2940). [↑](#footnote-ref-374)
375. . بخاری کتاب «الفتن» باب « تغییر الزمان حتی تعبد الاوثان» فتح الباری (13/76) و مسلم کتاب «الفتن» باب « لا تقوم الساعة حتی تعبد دوس ذا الخلصة» (4/2230) شماره (2906) در بخاری ذی الخلصه تعریف شده است. [↑](#footnote-ref-375)
376. . كتاب الفتن: 4/2230) شماره: (2906). [↑](#footnote-ref-376)
377. . سلسلة الاحاديث الصحيحة: (1/245). [↑](#footnote-ref-377)
378. . سلسلة الاحاديث الصحيحة: (1/245). [↑](#footnote-ref-378)
379. . ابن كثير در نهاية سند آن را صحيح قرار داده است: (1/178). [↑](#footnote-ref-379)
380. . بخاری کتاب «الرقاق» فتح الباری (11/352) و مسلم کتاب « الایمان» باب « بیان الزمن الذی لا یقبل فیه الایمان» (1/37) شماره(157). [↑](#footnote-ref-380)
381. . سلسلة الاحاديث الصحيحة: (1/31) شماره: (322). [↑](#footnote-ref-381)
382. . جامع الاصول (10/368) شماره (7888) و به صحیح جامع الصغیر (3/203) شماره (3603) نگاه کنید. [↑](#footnote-ref-382)
383. . بخاري، كتاب الرقاق، باب الحشر. فتح الباري: (3/377). [↑](#footnote-ref-383)
384. . امام احمد در مسند و ابن ماجة در سنن و ربعی در فضائل شام از میمونه این حدیث را نقل کرده‌اند. صحیح جامع الصغیر (2/232) شماره (683). [↑](#footnote-ref-384)
385. . فتح الباري: (11/389) و تذكره: (200). [↑](#footnote-ref-385)
386. . النهایة لابن کثیر: (1/295). [↑](#footnote-ref-386)